

علم ابدان

(مختصر در طب)

تألیف: علی نقی بن محمد حسن

(از دانشوران قرن ۱۳ هـ.ق.)

(بر اساس نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، به شماره ۱۲۹۳)

به کوشش:

محمد مشتری

ژیلا درخشان فرد

مقدمه

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنی

کار صعب است، مبدا که خطایی بکنیم

نسخه‌ی حاضر، که رساله‌ای مختصر در طب نامگذاری شده، به شماره‌ی ۱۲۹۳ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این نسخه توسط شخصی به نام علی نقی بن محمد در سال ۱۲۶۳ هجری قمری، به پیشنهاد بهمن میرزا که در زمان قاجار، صاحب مملکت آذربایجان بوده، تحریر شده است.

نویسنده‌ی رساله، خود در مقدمه اذعان دارد که از علوم حکمای عالی‌مقدار اعم از متقدمین و متأخرین و معاصرین بهره‌مند گشته و در جای جای رساله‌ی خود به کتاب قانون ابن سینا و همچنین نظرات جالینوس و... استناد نموده است.

نسخه‌ی حاضر در فصل‌ها و بخش‌های گوناگون تنظیم شده ولی تمامی فصول و بخش‌ها به صورت پیوسته و در

ذیل هم قرار گرفته است.

از جمله فصول مهم این نسخه عبارتند از:

۱- هوای محیطی به بدن؛

۲- اکل و شرب؛

۳- حرکت و سکون؛

۴- خواب و بیداری؛

۵- استفراغ و احتباس؛

۶- فصد و حجامت؛

۷- تدبیر مسافری؛

۸- طریق ساختن انواع شربت‌ها؛

۹- در آداب اطفال در چند باب؛

۱۰- در بیان انواع امراض با غلبه‌ی هریک از مزاج‌ها (بلغم، صفرا، سودا و دم) و علایم آن‌ها و همچنین علاج هریک از آن امراض به طور جداگانه؛

۱۱- در ذکر انواع روغن‌ها و طریقه‌ی ساختن آن‌ها؛

۱۲- ذکر انواع مراهم و ضمادات؛

۱۳- ذکر انواع تب و علاج و صفات آن‌ها؛

و...

در کل این نسخه نویسنده سعی نموده که هر یک از قسمت‌های مختلف بدن را نام برده و امراض مربوط به آن قسمت و همچنین علاج هریک از امراض را به دقت هرچه تمامتر مورد بررسی قرار دهد و حتی غذاهایی که صاحب مرض می‌تواند از آن‌ها استفاده کند، ذکر گردیده است.

تدوین و تصحیح این نسخه جز با اتکا به «منابع قابل اعتماد» و «اعمال روشی دقیق و احتیاط‌آمیز در تدوین و تهیه‌ی متن» امکان‌پذیر نمی‌نمود لذا:

۱- در چاپ این نسخه رسم الخطّ امروزی، بر اساس جدانویسی رعایت شده است.

۲- برخی از مشکلات نسخه‌ی حاضر، از قبیل: بعضی از لغات و اصطلاحات داخل متن که در نسخه‌ی اصلی ناخوانا و یا نامشخص بود با مراجعه به منابع دست اول از جمله: فرهنگ لغات تا حدّ امکان به صورت ارجاع در پاورقی حلّ شده است.

۳- موارد نادری هست که نویسنده در متن جای خالی باقی گذاشته تا بعدها موردی را اضافه نماید، در این موارد سعی شده با تصحیح قیاسی اصلاح گردد که البته انگشت شمار است.

البته از این رساله نسخه‌ی دیگری در کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی در قم به شماره ۱۱۲۰۷ موجود است (نک: فهرست مرعشی، ج ۲۸، ص ۲۹۶) که متأسفانه دست یابی بدان برای نگارنده‌ی این سطور مقدور نبود، لذا بر همین نسخه‌ی مجلس اکتفا شد. ناگفته نماند که در فهرست دست نوشته‌های ایران (دنا، ج ۷، ص ۵۸۳) فقط به نسخه‌ی مرعشی اشاره شده و از نسخه‌ی مجلس یادی نشده است.

والسلام علیکم

مشتری - درخشان فرد

۱ اسفندماه ۱۳۹۰ شمسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على افضل انبيائه محمد وآله اجمعين، اما بعد بر واقفان كليات امور مخفی و مستور نخواهد بود که نوع انسان را که خلاصه و امتزاج ارکان است هيچ مرتبتي افضل و اکمل و هيچ منزلتي احسن و اجمل از علوم و معارف و تصدی به فنون حقایق و لطایف نیست سیما؛ اصول کلیه طبیه و قواعد دینی که صحت ابدان و اعمال و استقامت اوضاع و احوال، موقوف بر حصول اسباب و محتاج به تحصیل مقدمات آن است و گفته اند که: «العلم علمان: علم الأبدان و علم الأديان» لهذا سرکار شوکت مدار نواب مستطاب کامیاب بهمن میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان که با سرکار اعلی حضرت ظل اللهی محمد شاه قاجار -روح العالمین فداه- در یک درج و آفتاب یک برجند خاطر مبارکشان متعلق بر این گردید که این بنده جانی علی نقی ابن محمد حسن از معالجات امراضی که در اسفار و اوطان کثیرالوقوع است نکات موجز و فقرات مختصر آورده آید حسب الامر قدرا قدر ایشان با عدم بضاعت در این صناعت رساله‌ی مختصری که مأخوذ است از علوم حکمای عالی مقدار اعم از متقدمین و متأخرین و معاصرین نوشته و عارض گشته، امید که محض مراحم نواب اشرف والا روحی فداه مقبول داشته و از لغزشات معذور دارند و به شمول تفقذات و اشفاق مفتخر و مسرور بفرمایند. اولاً چون از ذکر سته‌ی ضروریه ضرور دیده از این جهت مشغول به تحریرش گردیده که قوام و ثبات ابدان بسته به آن شش چیز است و حصر استقرایست.

اول هوای محیطی به بدن؛ و مضطرب است آدمی از برای تعدیل روح به هوا به استنشاق و تغییرات هوا. بعضی طبیعی است و بعضی غیرطبیعی و تغییر طبیعی عبارت است از تغییر فصول اربعه و هر فصلی باعث می شود آزارهای مناسب آن فصل را. فصل ربیع، سیلان می کند موادی که زمستان جمع بوده و زایل کند امراض زمستانی را و بهار، صفرا را زیاد کند مثل: غب و محرقه و عطش و زمستان، باعث می شود زکام را و نزله را و سرفه را و خریف، امراض بسیار احداث کند به تقریب ضدیّه با حیات و سردی شب و صبح و گرمی میان روز و کثرت میوه‌هایی که باعث مرض می شود و اما

تغیّرات غیرطبیعی اسباب آسمانی مثل: شهب و کسوف آفتاب، یا زمینی مثل: تعقّن هوا یا مجاور بعض زمین‌هایی که کبریت یا گوگردی، و امثال آن مثل مجاورت دریا و غیرطبیعی مضرّه مثل: به هم رسیدن و بالعیاذ باللّه. دوّم اکل و شرب؛ هرچه وارد بدن شود یا بدن از او متأثر شود، یا آن که او از بدن متأثر شود، و آن که از بدن متأثر شود، یا به کیفیت است و آن را دوا گویند، یا به ماده و آن را غذا گویند، یا به صورت اثر کند آن را ذوالخاصّه گویند، مثل: فادزهر و سمّ، یا آن که به ماده و صورت اثر کند آن را غذای ذوالخاصّه گویند، مثل: سیب، یا به ماده و کیفیت آن غذای دوابی است، مثل: کاهو، یا به ماده و کیفیت و صورت هر سه اثر کند ذوالخاصّه است، مثل: چوب چینی.

سیمّ حرکت و سکون است؛ حرکت در اصطلاح خروج از قوه است علی سبیل التدریج و سکون، بقای ماده است و مختلف می‌شود حرکت به شدّت و ضعف و بسیاری و کمی و سرعت و همواری. اما سریع قوی قلیل تسخین می‌کند زیاده از تحلیل و حرکت به همواری بسیار تحلیل می‌برد زیاده از تسخین و افراط حرکت و سکون هر دو تبرید می‌کند و سکون اعانت می‌کند بر هضم و اعانت کند حرکت بر گذشتن غذا از فمّ معده.

چهارم حرکت و سکون نفسانیان است؛ و حرکت نفسی لازم دارد و حرکت روح را به سوی خارج دفع مثل حرکت در غضب، یا حرکت به تدریج است، مثل: فرح معتدل، یا حرکت به سوی داخل است به تدریج، مثل: غم، یا به داخل و خارج، مثل: حرکت روح در خجالت و مفرط در حرکت روح کشنده است و افراط سکون پلید می‌کند ذهن را و تبرید می‌کند.

پنجم خواب و بیداریست؛ خواب: شبیه است به سکون و بیداری به حرکت و خواب فرو می‌برد روح را به داخل بدن، پس سرد می‌شود ظاهر بدن، از این جهت است که محتاج می‌شود آدمی در خواب به پوشش بسیار و افراط خواب تبرید می‌کند به افراط و ترتیب می‌کند و اگر بیابد خواب در معده غذای مستعدّ هضم را هضم کند و اگر بیابد خلط در معده یا غذایی را که عاصی از هضم باشد پراکنده کند پس سرد کند و افراط در بیداری ضعیف می‌کند دماغ را و بد می‌کند هضم را و تحلیل می‌برد قوه را و گرسنه می‌کند و خواب روز بد است فاسد می‌کند رنگ را و ضرر می‌رساند سپرز را و سست می‌کند قوت نفسانی را پس پلید می‌کند ذهن را. با وجود ضرر داشتن خواب روز، هرگاه آدمی معتاد شد ترک آن ضرر دارد مگر به تدریج و حالتی در میان خواب و بیداری باشد که تملل گویند بد است حیران کند طبیعت را.

ششم استفراغ و احتباس است؛ و مضطرّ است آدمی به استفراغ و افراط در احتباس و استفراغ، مهلک است و استفراغ شش است: اوّل، رعاف و او در بحران یا در امتلای عروق دماغی خوب است و افراط آن مهلک است؛ دوّم، عرق است و عرق در هنگام امتلای بدن و رفع تب خوب است و افراط آن مهلک و مضعف است و عرق سرد بد است و عرق کردن سر و گردن و باقی اعضا، خشک بودن بد است؛ سیمّ، قی کردن است و قی هفته‌ای یک دفعه خوب است و افراط قی مضرّ است؛ چهارم، اسهال است و اسهال متوسط خوب است و افراط آن مضعف قوت است؛ پنجم، جماع است و

جماع در ضرورت منافع بسیار دارد و در سردی هوا و گرمی و امتلای معده و در گرمابه و با عجایز و یا ابکار و با حایض و با تارک جماع و با زن ضعیف بسیار و در سن شیخوخه ضرر آن زیاده از منافع و اقلّاً در مشایخ با زن بسیار ضعیف ماه، یک دفعه و در جوان، سه روز یک دفعه مجوز است و اتیان و غلمان - یعنی لواطه - قباحت شرعی و عقلی دارد و اصرار در جماع به دبر، دماغ را مضر است و مشهور است، لازم دارد کوری را و دلیل بر آن ضرر بسیار و بی شمار است جماعتی هم که در این عمل اصرار و اشتها داشتند کور شدند.

ششم فصد و حجامت است؛ و در آن احکام خمسه‌ای جاری است، زیرا که اگر ضرر کند در معالج، فصد است و اگر احیا کند، فصد است.

اما در محلّی که واجب می‌شود و احتیاج به تأمل ندارد دوازده است: اول، هرگاه درد گوش به هم رسد توقّف کند در فصد کردن، ورم کند پرده‌های گوش و به تقریب اتصال دماغ ورم کند دماغ و سرسام به هم رسد البته باید فصد قیفال یا باسلیق کرد، اگر به شرکت معده باشد؛ دوم، درد گلو و ورم لوزتین یا ورم لہات که باید بی تأمل فصد قیفال کرد متعدد، که با تأمل خفه کند؛ سیم، درد چشم که رمد گویند، فصد قیفال از دست الم یا اکثر وجعا باید کرد، که با تأمل طبقات چشم از شدت الم پاره شده و مور سرج به هم رسد؛ چهارم، ورم سرخ که فلقمونی یا حمره گویند در بینی به هم رسد، فصد قیفال لازم است که در تأمل آن دماغ ورم کند و شقاقلوس به هم رسد و کشنده است؛ پنجم، در درد سینه یا پهلو، هرگاه با سرفه و تنگی نفس باشد که تعویق آن تا چهارم مهلک است. فصد باسلیق از دست مخالف در روز دویم و تجدید آن در چهارم، قبل از غروب؛ ششم، هرگاه در دل، گرفتگی و درد و تنگی به هم رسد که فصد باسلیق واجب است که تأخیر آن مهلک است که دل قبل از حدوث ورم می‌کشد؛ هفتم، هرگاه قولنج شدت کند، که در آن محلّ به تقریب احتمال حدوث ورم و گریختن از حدوث ایلاوس و شدت وجع، فصد باسلیق واجب است و مکرر تجربه در آن دیدم؛ هشتم، هرگاه زحیر به هم رسد و وجع شدت کند واجب است فصد باسلیق از گریختن از حدوث ورم در امعا و هلاک از شدت وجع؛ نهم، در احتباس بول، که واجب است فصد کردن به تقریب شدت وجع و هر وجعی که شدت کند احداث ورم کند یا در مثانه یا در مجرای بول؛ دهم، در رعاف یا ادرار حیض یا بواسیر، که فصد قیفال یا باسلیق واجب است؛ یازدهم، در محلّی که آدمی را نفث‌الدّم به هم رسد، که فصد باسلیق در آن واجب است و اهمال آن خطاست به تقریب میل دادن ماده از آن عضو؛ دوازدهم، افتادن از جایی یا چوب زدن یا صدمه و ضربه، که خون گرفتن واجب است.

اما در جایی که حرام است فصد کردن: اول، در محلّی که حیوان صاحب زهری گزیده باشد یا سم داده باشد و یا به هم رسیده باشد، که در این امکانه فصد مضر است؛ دوم، در محلّی که در معده امتلای غذایی و هیضه باشد خون مضر است؛ سیم، در فالج فصد کردن مضر است؛ چهارم، در استسقای شرکت معده؛ پنجم، در تب مواظبه؛ ششم، در تشنج؛ هفتم، در نسیان؛ هشتم، فصد کردن مشایخ که جماع کنند؛ نهم، در برص خون گرفتن؛ دهم، غیر معتاد را حرام است فصد کردن؛ یازدهم، حامله و حایض را حرام است فصد کردن مگر به ضرورت؛ دوازدهم، مدفوق را حرام است فصد کردن.

اما مستحبات فصد دوازده است: اول، ایام ربیع فصد کردن؛ دوم، با مجانین صحبت داشتن؛ سیم، تارک جماع و شیرده که خواهد شیر او خشک شود؛ چهارم، در دمامیل و ثورات؛ پنجم، در وقت آمدن خون از بن دندان؛ ششم، از برای متغیان مستحب است؛ هفتم، حامله را در ماه هفت مستحب است فصد کردن؛ هشتم، در شهری یا بلدی که دمامیل و ثورات بسیار باشد و آدمی وارد شود در آن شهر، فصد او مستحب است؛ نهم، هرگاه در فصلی از فصول ذات‌الجنب یا مرض دموی به هم رسانند، در آن فصل از احتراز آن، مستحب است فصد کردن؛ دهم، در زکام، فصد مستحب است و همچنین در نزله؛ یازدهم، هرگاه همی و غمی به هم رسد فصد مستحب است؛ دوازدهم، در سرفه مطلقاً مستحب است فصد کردن.

و اما آن‌جا که مکروه است فصد کردن؛ در اوایل ماه، یا نبودن ضرورت و در آخر ماه و سلخ، با عدم ضرورت و بعد از خوردن میوه‌ها و حمام و بعد از خوردن ماست و امثال آن و همچنین مکروه است با اجازه نگرفتن از طیب، اما جواز در وقتی است که طیب حکم کند به فصد یا حجامت و فصد زیر زبان به اعتقاد حقیر خوب نیست به چند وجه: اول آن‌که، گشودن عرقی که به اختیار نباشد بستن آن و ممکن نباشد خلاف حکمی است؛ دوم آن‌که، نیش به تقریب وجع جذب مواد به همان موضع می‌کند، به علاوه آن‌که ماده به عضو ضعیف می‌ریزد. مکرر دیدم که در درد گلو فصد زیر زبان کردند و خناق شدید پدید آمد.

فصل در بیان عروق اعضا و محل و خاصیت گشادن آن‌ها و آن چهار قسم است: اول در عروق سرد آن یازده است: اول، عرق جبهه جهت ثقل سرد چشم و جرب و ثور چشم فصد کند و محل ظهور او بین حاجبین است؛ دوم، عرق یافوخ جهت سعه و قروح سر گشایند و محل ظهور او در وسط سر است؛ سیم، عرق ماقین جهت رمد و دمعه و غشاوه و چرب چشم گشایند محل ظهور او گوشه‌ی چشم است؛ چهارم، عرق اربیه جهت ثور و حکه و ناسور بینی گشایند محل ظهور او در سر بینی است؛ پنجم، عروق ثلثه در پس گوش است برای ابتدای نزول و بخارات سر و قروح گوش گشایند؛ ششم، عرقی که در نتوی بود که در پس گوش است نزدیک به نقره‌ی گردن جهت امراض دموی و اوجاع مزمنه سر گشایند؛ هفتم، چهار رگ برای قروح و ثور دهن گشایند، محل فصد او چهار گوشه‌ی لب است؛ هشتم، عرقی که در زیر زبان است در باطن ذقن برای خناق و اورام لودتین گشایند؛ نهم، عرقی که بر نفس زبان است از زیر زبان برای ثقل زبان؛ دهم، عرق عنفقه، فرو رفتگی که در مابین ذقن و لب است و محل رویدن موی بسیار است جهت بحر گشایند؛ یازدهم، عرق‌اللبه: لبه‌ی فرو رفتگی که در مابین گردن است و سینه که زنان گردن‌بند در آنجا بندند در معالجات فم معده گشایند.

دوم، در عروق دست و آن شش است: اول، قیفال، ظهور او جهت فصد بر حفره‌ی مرفق است میان اعلای ساعد و طرف انسی و آن اعلای بدن و اعضای دماغ را مفید باشد؛ دوم، باسلیق، ظهور او جهت فصد بر حفره‌ی مرفق است بر طرف شیب از جانب انسی و در تحت قیفال است امراض صدر بدن و ذات‌الجنب و امراض جگر و سپرز و امراض اسافل را مفید بود؛ سیم، اکحل، مشتق از کحلوس است که به یونانی چیزهای آمیخته را گویند چون این رگ از شق

قیفال و باسلیق مرگب است بدان جهت اکحل گویند و محلّ ظهور او جهت فصد میان هر دو بود و از مجموع بدن استفراغ کند؛ چهارم، حبّل الذراع، از انسی ساعد کشیده تا اعلاّی آن ظاهر می‌نماید و همچنین بر وحشی ساعد کشیده می‌نماید و جهت فصد هر جا که بی‌خطر باشد فصد کنند و حکم او حکم قیفال است؛ پنجم، ابطنی شقیّی بزرگ از باسلیق است و محلّ ظهور او جهت فصد نزدیک بغل‌گاه بود از بازو و حکم او حکم باسلیق است؛ ششم، اسیلم محلّ ظهور او جهت فصد بر پشت دست میان خنصر و بنصر بود و فصد او از طرف ایمن، او جاع کبد و از طرف ایسر، او جاع طحال را نافع بود.

سیم، در عروقی که در پای‌هاست و آن چهار است: اوّل، عرق النسا، از سرین کشیده بر جانب وحشی ران و ساق و کعب تا سر پای و علامت او آن بود که گره‌گره و ناهموار باشد و محلّ ظهور او جهت فصد پشت، میان خنصر و بنصر باشد جهت دوالی و عرق النسا و نقرس؛ دوم، رگ صافن، از باسلیق آمده و حوالی او، شریانی نیست و محلّ ظهور او جهت فصد، پشت پا نزدیک قوت کب باشد از طرف انسی ساق، و از دو شاخ جدا گشته هریک قوی‌تر است فصد کند، جهت علل اعضای سافله و ادرار حیض امالهی ماده‌ی دماغی؛ سیم، رگ مابض، مابض: به معنی گودال زانوست و محلّ ظهور او همان جاست در زیر زانو و فصد این جهت ادرار طمّث و او جاع مقعد و از صافن اقوی بود و جاری مجرای اوست؛ چهارم، عرق عقب که این اوقات گشادنش متروک است و حکم او حکم مابض و صافن را دارد.

چهارم، رگهای شریانی که خون گرفته می‌شود از آنها در جمیع بدن، و آن هم چهار قسم است: اوّل، شریانی که در پشت کف است میان سبّابه و ابهام برای او جاع کبد گشایند؛ دوم، شریان صدغین برای حبس نزلات و انتشار گشایند؛ سیم، شریان پس گوش برای رمد و غشاوّه و صداع مزمن گشایند؛ چهارم، شریانی است که برای خناق و جذام گشایند این شریان از علّت دور باشند آنچه نزدیک قلب است چون بگشایند خون از او باز نایستد از آن جهت متعرض او نشوند.

مقدمه

در تدبیر مسافرین و مشتمل است بر دو فصل.

فصل اوّل

در تدبیر بعضی از امراض مندره به بعضی امراض که مسافر و غیر مسافر را عارض می‌شود؛ از آن جمله، خفقان دایمی است پس، اگر کسی را خفقان دایمی باشد واجب است بر او که به علاج آن کوشد تا مبتلا نشود به مرض فجأه؛ و هرگاه عارض شود بر کسی کابوس، - که عوام آن را بخت گویند- واجب است بر او استفراغ خلطی که موجب آن است و الاّ منجر به صرع یا سکنه خواهد شد؛ و هرگاه حادث شود بر بدن حرکات اختلاجیه و آن حرکت مضطربه‌ی متواتره‌ی غیر ارادیّه است که حادث می‌شود در اعضا، واجب است بر او استفراغ رطوبات بلغمیه از بدن؛ هرگاه عام باشد و از عضوی مخصوص، هرگاه خاص باشد تا مبتلا نشود به تشنج و سکنه و صرع و امثال آنها؛ و هرگاه حادث

شود بر کسی امتلاء بدن و ثقل و کسالت و کدورت حواس و ضعف حرکات، واجب است بر او استفراغ خلطی که موجب آن است؛ و هرگاه حادث شود بر کسی حذر یعنی برجستن اعضا یا قلت حس، واجب است که استفراغ نماید بدن را از اخلاط بلغمیه؛ و هرگاه حادث شود بر کسی صداع و سرخی چشم و صورت و فرار از ضوء، واجب است تنقیه بدن و سر از مواد حارّه به فصد و اسهال و انجذاب مواد از اعلی به اسفل تا واقع نشود در او سرسام؛ و هرگاه عارض شود بر کسی غم بسیار و خوف بلا سبب در خارج، واجب است تنقیه بدن از اخلاط محترقه تا عارض نشود مالیخولیا؛ و هرگاه عارض شود بر کسی تبّهج اطراف و صورت و وجه و اجفان، لازم است بر او که تدبیر نماید امر کبد را که منجر نشود به استسقا؛ و هرگاه ظاهر شود در بول و براز شدت عفونت، پس واجب است دفع سبب آن تا حادث نشود حمی یعنی تب؛ و هرگاه عارض شود بر کسی تخیل اشیاء غیر محقّقه در خارج در محاذی بصر، مثل پشه و ثابت راسخ باشد با ظهور ضعف در بصر، منذر است به نزول آب در چشم؛ و هرگاه عارض شود بر کسی دوام حرقة البول، منذر به قروح کلیه و مثانه خواهد بود و همچنین است عادات؛ هرگاه متغیّر شود از مجرای طبیعی، مثلاً دم بواسیر و عادت برعاف و عادت به طمّث و قی و عرق و امثال آنها منذر به مرضی خواهد بود؛ پس هرگاه عارض شود بر کسی یکی از عوارض مذکوره، واجب است که به تدبیر آن کوشد و خصوصاً مسافر، زیرا که حرکت سفر معین بر حدوث آن مرض خواهد بود.

فصل دوم

در تدبیر مسافرین و بیان امور چند، که واجب است پیش از حرکت و بعد از حرکت؛ نباید دانست که مسافر به واسطه سفر، منقطع از امور عادیّه در حضر و اصابه می کند به امور غیرعادیّه در سفر، از بسیاری حرکت و تعب و بیداری و قلت نوم و اختلاف در مأكول و مشروب و اختلاف اوقات آنها و دخول در اهویه و امکانه غیرمألوفه و مجاورت جبال و انهار و مجاد و اراضی مختلفه الآتا و عوارض نفسانیّه از هم و غم و خوف و غیرها از امور غیرعادیّه که عارض می شود در سفر، - که هر یک از آنها مؤثری است جداگانه - موجب اختلاف احوال مسافر است. پس بر مسافر لازم است که پیش از سفر خود را عادت دهد مهمامکن به امور غیرعادیّه از آن جمله، خود را عادت دهد به تدریج به بی خوابی و قلت اکل و شرب و عطش و ترک جماع و ترک آنچه در سفر از برای او ممکن نیست و در حضر معتاد به آن بود و همچنین واجب است بر او پیش از حرکت، اگر در بدن او خلطی از اخلاط غالب باشد، بدن را تنقیه به رجوع به طیب حاذق، که حرکت سفر موجب تحریک از خلط نگردد و در طی مسافت مرض حادث نشود و باید غذای مسافر حسب المقدور از اغذیه معتاده در حضر باشد و آلا از اغذیه صالحه جیدالجوهر، کثیرالغذا، قلیل الفضول باشد، از بابت گوشت و تخم مرغ و احتراز نماید از بقول و فواکه و سایر اغذیه رویه الجور، سریع الفساد و واجب است که با امتلا از طعام حرکت ننماید، زیرا که، حرکت با امتلا، موجب فساد غذا می شود و آب هر منزلی را برداشته با خود در منزل دیگر مخلوط به آب آن منزل بیاشامد و مخلوط نمودن قلیلی سرکه به آب، دافع ضرر آن است

و همچنین داخل نمودن قدری از خاک بلد خود به آب هر منزلی دافع ضرر آن است، اما باید که آب ته‌نشین شود و بعد از آن بیاشامند و خوردن پیاز و سرکه، که پیاز را در سرکه خیسانیده باشند بسیار نافع است و غیر خیسانیده‌ی آن نیز مناسب است و خوردن سرکه با کاهو نیز نافع است و اگر آب شور اتفاق افتد رفع ضرر آن و تغییر طعم آن به ممزوج کردن قلیلی سرکه با سکنجبین می‌شود و رفع ضرر آب تلخ به مخالطه‌ی قلیلی شکر یا نبات می‌شود و اگر آب غلیظ و بدبو اتفاق افتد به جوشانیدن و به مخالطه یا قلیلی سرکه دفع ضرر آن می‌شود و اگر مظنه‌ی کمی آب باشد احتراز نمایند از غالب غذاهایی شور و شیرین و غذاهای غلیظ و ثقیل و منجر، و به حسب مقدار هم، کم‌تر بخورند که امتلا نیز بسا باشد که موجب عطش شود و مخلوط کردن آب با سرکه در وقت کمی آب بدل آن می‌شود و رفع عطش می‌نماید و از موجبات عطش، سخن گفتن بسیار و سرعت مشی و بسیاری حرکت است، خصوصاً در هوای بسیار گرم، بلکه در وقت کمی آب یا بی‌آبی ترک این امور و هرچه باعث عطش است اجتناب نمایند؛ و اما آنچه دفع تشنگی می‌کند از آن جمله، دوغ ترش است و شیرهی خرفه که با دوغ گرفته باشند یا خالص بخورند رفع تشنگی می‌نماید و نگاه داشتن شیرهی خرفه که با سرکه گرفته باشند در دهان رفع عطش می‌کند و مکیدن آلو بخاری و تمره‌ندی و خوردن آن دو تا، منقوعاً یا غیرمنقوع مناسب است و خوردن قراقروت و ناردان، خالص، یا با غذا رافع عطش است و نگاه داشتن بلور و صدف و نقره هر کدام باشد رفع عطش می‌کند و گذاشتن لب‌ها بر هم به جهت دخول هوا به داخل بدن مناسب است و مسافر به مجرد وصول به آب، آب را نیاشامد که مضر بلکه به تدریج آب را وارد بدن می‌کند به این طریق که اگر مانعی نباشد اولاً دست و پای خود را در میان آب گذاشته و قدری از او را به صورت خود ریخته و کفی از آب برداشته و مضمضه نماید و به تدریج آب را بیاشامد و یک‌دفعه خود را سیراب نکند که موجب هلاکت با ضرر عظیم است.

در تدبیر سفر گرم

اگر سفر در زمان حار است، پس واجب است بر مسافر که محافظت نماید بدن خود را از تأثیر حرارت و خصوصاً سر را مستور نماید به ستری شدیدالمنع، از تأثیر حرارت به قوا و همچنین سینه را مستور نماید که حرارت اثر نکند در او و اگر ممکن باشد با طلبیه‌ی مبرده‌ی مرطبه طلا نمایند، از قبیل: روغن بنفشه، بادام خالص، یا مخلوط به لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی خرفه و اگر روغن مذکور نباشد به عوض آن، روغن تخم کدو و روغن نیلوفر هر کدام که یافت شود خالص یا مخلوط، با رویه‌ی مذکوره استعمال نمایند و مالیدن لعاب اسفرزه‌ی خالص و بهدانه‌ی خالص نیز مناسب است و مانع تغییر اوست از حرارت، بلکه واجب است که بردارند ادویه‌ی مذکوره را، و عندالضروره استعمال نمایند.

و اگر مسافر را دخول در آب سرد ضرور شود، به تدریج داخل شود در آب و تعجیل نکند، بلکه پیش از دخول در آب، قدری آب را به سر و صورت و اطراف خود ریزد و بعد داخل آب شود و اگر در جایی باشد که مظنه‌ی سموم باشد منفذ بینی و دهن را ببندد تا هوای فاسد داخل نشود و خوردن پیاز با دوغ پیش از رسیدن سموم به بدن بسیار نافع

است و اگر پیاز را یک شب، در دوغ خیسانیده در صبح بخورند و در عقب آن دوغ را انفع است و همراه داشتن پیاز و سیر با سرکه یا بی سرکه نافع است و استنشاق روغن بادام و روغن تخم کدو پیش از رسیدن سموم دافع ضرر آن است و اگر کسی را سموم بزند اطراف خود را به آب سرد بشوید و در آب نشیند و صورت خود را به آب بشوید و مالیدن روغن های مذکور مناسب است مثل روغن گل و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو و روغن بنفشه بادام و امثال آنها با آب های خنک، مثل: آب علف همیشه بهار و آب برگ بید و برگ خرفه و تخم خرفه و آب کدو و لعاب اسفرزه و بهدانه هرکدام یافت شود، ممزوج با هم نموده نافع است و آن اغذیه و اطعمه ی بارده استعمال نمایند و از جماع حذر نمایند و هرگاه حادث شود، بعد از رسیدن سموم تشنگی، واجب است بر مسموم که صبر نماید بر عطش، مهمامکن و اگر ناچار باشد از آشامیدن، اولاً، قدری از آب را مضمضه نماید و بعد از آن جرعه جرعه بیاشامد به قدری که هیجان عطش برطرف شود و بعد از آن آب را به طریق مذکور بهتر است و تا ممکن است مسکن را خنک دارند و در مکان خنک قرار گیرند و از اغذیه ی غلیظه احتراز نمایند و غذاهای سریع الهضم استعمال نمایند و اگر تب نباشد آشامیدن شیر از بهترین ادویه است و اگر تب باشد و از تب های غفنه نباشد استعمال دوغ مفید است و خوردن بقول بارده از قبیل: کاهو و خرفه و خیار و اسفناج مناسب است.

تدبیر سفر سرد

و اگر سفر در زمان سرد باشد، واجب است بر مسافر که محافظت نماید خود را از تأثیر برودت به ساترهای قویه ی شدید المنع از رسیدن سرما به بدن، و بینی و دهن را پوشیده دارد تا هوا داخل نشود و همچنین اطراف را مستور دارد و جهد نماید سرما به آنها اثر نکند و از اغذیه که در آنها سیر بسیار باشد تناول نمایند خصوصاً قبل از حرکت، و به آتش خود را عادت ندهد و اگر محتاج به آتش باشد و ناچار باشد به یک دفعه نزدیک آتش نرود بلکه به تدریج خود را به آتش گرم کند و بعد از نزول به تدریج خود را پوشاند به لباس های مناسب و در شدت سرما خوردن سیر و غسل و مغز گردو و امثال اینها مناسب است و اگر سرما به بدن رسیده باشد، به تعجیل بدن را پوشند به جامه های گرم کننده و تدهین نمایند به روغن های گرم، مثل: روغن زیت و یاسمین و گردو و سوسن و خوردن روغن پاک نیز مناسب اوست؛ اگر سرما به اطراف رسیده باشد و رنگ او متغیر نشده باشد، پس مالیدن روغن های مذکور نافع است و اگر در حمام بمالند انفع است و اگر قلبی جند و یا فلفل یا عاقرقرا یا حلیث ممزوج نموده بمالند بسیار نافع است و مالیدن اطراف، بدون ادویه و روغن های مذکور نیز نافع است و شلغم را جوشانیده آب او را گرفته اطراف را در میان او بگذارند یا بابونه و شپش را جوشانیده آب او را گرفته اطراف را در میان او بگذارند؛ یا بابونه و شلغم، بزرک سفید، کاه گندم، همه را جوشانیده اطراف را میان او بگذارند و بعضی تجویز کرده اند که عضوزده را میان آب سرد گذارند و اگر عضو سرمازده متورم باشد، - یعنی ورم بکند- پس قدری کاه گندم پوسیده را جوشانیده، عضو مأوف را در میان او بگذارند، یا بابونه و اکلیل الملک و کلم و شلغم و شیخ و مرزنجوش و بزرک سفید و برنجاسف و شنبليله، مجموع یا

بعضی که یافت شود، جوشانیده، عضو مأوف را میان آن گذارند؛ و این روغن نیز نافع است، بگیرند بلادر و با چهار وزن او روغن کنجد یا گردو ممزوج کرده بمالند و اگر رنگ عضو متغیر شود به سبزی یا سیاهی او را نشتر عمیق بزنند و در میان آب گرم نهند تا خون فاسد از او مندفع شود و البته خون را حبس ننمایند تا خود بایستد و بعد از آن گل ارمنی با سرکه و گلاب سائیده بمالند و بعد از شبانه‌روزی به آب گرم و سرکه بشویند و اگر امر تجاوز کند از این مرتبه و به سرحد تعفن رسد و عضو سرمازده متعفن و فاسد شود، پس تدبیری نیست، مگر اسقاط آنچه متعفن شده است از عضو، به این طریق که، اطراف سلق و کلم را با روغن زیت جوشانیده ضماد نمایند تا هرچه از عضو متعفن و فاسد شده بیفتد و بعد از آن تاجریزی و برگ خطمی خبازی بکوبند و با روغن بنفشه‌ی بادام ممزوج کرده ضماد نمایند و اگر به استعمال ادویه‌ی مذکوره گوشت‌های فاسد از عضو ساقط نشود جراحی صاحب وقوف، گوشت‌ها و سایر اجزا را که واجب‌القطع است به آلتی که مخصوص به آن است قطع نماید و بالجمله بعد از انفصال اجزاء فاسده از عضو مأوف جراحات عضو را معالجه نمایند به مرهم‌های مناسب، تا التیام پذیرد و به اصلاح آید.

صفت ضمادی که در اجزاء اسقاط فاسده مناسب است: برگ کلم و برگ اسفناج، با روغن بیخته ضماد نمایند و اگر روغن گاو باشد بهتر است و اگر گل خطمی را علاوه‌ی ضماد مذکور نمایند، نافع است و ضماد کردن هریک از اجزاء مذکوره با روغن گاو نیز مناسب است.

صفت مرهمی که در التیام جراحات عضو بعد از سقوط اجزاء فاسده مناسب است: مردارسنگ چهل و پنج مثقال، علك‌البطم چهارمثقال، روغن زیت یک رطل، موم سفید بیست مثقال، به طریق متعارف مرهم سازند و استعمال نمایند و بیاید دانست که در شدت سرما مسافر به هر جا که نزول می‌کند گرم باشد و بستن چهارپایان به مقر خود باعث گرمی آن می‌شود و در مکان‌های گود و رباط‌ها جای گرفتن در این باب مناسب است و همچنین در میان جامه‌های گرم خواب کردن و اطراف را میان آب گرم گذاشتن نافع است و مالیدن اعضا خصوصاً اعضایی که به آن‌ها زحمت رسیده، روغن شبت و روغن بابونه بعد از حرکت، بسیار نافع است و مهم‌امکن از انواع حرکات، آن نوع اختیار نماید که تعب از او کم‌تر حاصل می‌شود، هر عضو که زحمت و تعب به او بیش‌تر می‌شود و رسیده، او را دلک بیشتر بدهند و با عطش غالب و جوع غالب حرکت نکنند و بعد از نزول نیز با عطش و جوع به یک‌دفعه خود را ممتلی نسازند بلکه به تدریج غذا و آب می‌خورند؛ و در حرّ هوا، تسکین عطش به فواکه حامضه و در برد هوا به فواکه خلوه مناسب است که در حقّ هوا اختیار می‌کنند، از قبیل: نان و دوغ و اشربه‌ی ترش شیرین و گوشت‌های نازک از قبیل: بره و بزغاله و مرغ‌بچه و خروس‌بچه و ناردان و زرشک و آب‌لیمو و سرکه با قلیلی چاشنی و همچنین شورباجات مرتبه از لحومات مذکوره با پیاز و شلغم و کلم با قلیلی فلفل و زیره و دارچینی مناسب است و چرب و شیرین که از غسل و روغن و آب ترتیب می‌دهند مناسب است و شیربرنج با شکر و غسل و نبات مناسب است و مویز و حلوای گزنگبین و نبات و بعضی از حلوای مشهور تنقلاً مناسب است و بعد از فراغ از حرکت، به یک‌دفعه ساکن نشود بلکه به تدریج حرکت را کم نماید و آرام گیرند.

اما تدبیر حفظ چشم از تأثیر برف

اگر نقابی که از دم اسب بافند مسافر با خود داشته باشد و در مواضعی که برف باشد بر روی خود بکشد از تأثیر برف، چشم را محافظت می‌نماید و کشیدن سنگ سرمه به چشم، دافع ضرر آن است و نگاه کردن به چیزهای سیاه دافع ضرر آن است و همچنین عینک. اگر برف تأثیر کند در چشم و وجع و سوزش در چشم حادث شود، تدبیر آن چنان است که: گاه گندم را بجوشانند و چشم را به عمّامه بپوشانند و حسب‌المقدور حرکت نکنند تا چشم به اصلاح آید و اگر درد چشم حادث شود که به اصطلاح اطباء «رمد» گویند، معالجه به نحوی است که در رمد مذکور است.

اما تدبیر نفخات که از موزه و کفش در پا به هم می‌رسد و عوام آن را «تاوُل» گویند، باید که آن‌ها را با خاری بترکانند بعد از آن مازو به آب سرد سائیده بپاشند یا جمع آلو را سائیده با روغن دنبه بمالند.

اما تدبیر ترکیدن دست و پا که عارض می‌شود به جهت اختلاف آب و هوا و غبار و امثال آن‌ها و غیر مسافر را نیز اتفاق می‌افتد، باید که اولاً، از چرک پاک کنند و ساعتی در میان آب گرم گذارند تا نرم شود، بعد از آن کتیرا را مثل غبار سائیده داخل ترکیده کنند و او را از گرد و غبار محافظت نمایند و اگر به این دوا بهبودی حاصل نشود قدری پیهی بز را با پیهی مرغ بگذارند و مازو را مثل غبار سائیده و مخلوط کرده بر هم زنند میان ترکیده‌ها از آن پر کنند و اگر مزمن شود و به طول انجامد، قدری سندروس را نرم ساینند با روغن چراغ بجوشانند تا غلیظ شود در میان ترکیده‌ها چند قطره از آن بچکانند و قدری پیهی بز و پیهی مرغ و روغن بنفشه‌ی بادام با هم گداخته، بمالند و شقاق‌های بزرگ که در پاشنه به هم رسد علاج آن، چنان است که: قدری مردارسنگ را با روغن سندروس مرهم کرده بمالند.

و اما تدبیر شقاق لب، چنان است که: بگیرند پیهی بط با پیهی بز در یک‌جا گداخته قدری روغن گل با روغن حنا، شاخ گوزن سوخته با علک‌البطم، کوفته داخل اجزاء مذکور کرده بر هم زنند تا مرهم شود مکرراً بمالند و اگر همه‌ی اجزا نباشد بعضی از آن‌ها نیز خوب است.

اما تدبیر شقاق صورت، چنان است که: قدری پیهی بز گداخته، قدری لعاب بهدانه و نشاسته مخلوط کرده، مکرراً بمالند و اگر بنفشه و کتیرا هرکدام، قدری کوفته، علاوه نمایند، انفع است و مالیدن روغن بنفشه، بادام با لعاب بهدانه مناسب است و اگر سبب شقاق برودت هوا باشد، شلجم و برگ چغندر جوشانیده و آب او را گرفته علاوه‌ی مرهم مذکوره نمایند. صفت قیروطی نافع، بگیرند پیهی بز و پیهی مرغ، مغز، قلم گاو، همه را در روغن زیت یا کنجد یا بادام یا روغن گل گداخته قدری موم سفید و سرطان محرق مخلوط کرده بر هم زنند تا نیک مخلوط گردد، استعمال کنند. صفت قیروطی دیگر، که شقاق را نافع است: کتیرا شش درهم، بسفالج سه‌درم و کهربا و کندر از هریک دودرم، علک‌البطم شش درم، همه را کوفته و بیخته با روغن بید انجیر و موم سفید مرهم کرده استعمال نمایند و بالجمله با وجود شقاق هرگاه در مزاج، خلط فاسدی غالب باشد، اولاً، تنقیه بدن بکند از اخلاط فاسده و بعد از آن هر نوع از شقاق را به دوائی که مناسب اوست علاج نمایند از خارج و اگر در مزاج حرارت و بیبوست غالب باشد بعد از تنقیه،

خوردن شیر الاغ بسیار نافع است و هرگاه اخلاط محرقة سبب حدوث شقاق باشد خوردن ماء الخبز از بهترین ادویه است و مداومت به حمام بعد از تنقیه، بسیار نافع است و همچنین خوردن ماء الشعیر که سرطان در او طبخ یافته در تعدیل المزاج بسیار نافع است.

اما تدبیر مسافرین بحر؛ ببايد دانست که بسا باشد که عارض شود راکب بحر را در ایام اول، بعضی از اعراض مثل: دوار و غثیان و قی و تهوع و بعد از آن ساکن شود؛ پس هرگاه حادث شود قی و غثیان، حبس نمایند، بلکه واگذارند تا خود حبس شود و اگر حبس نشود و به سرحد افراط رسد و موجب ضعف گردد پس اگر در مزاج حرارت نباشد زیره کرمانی و کرویا و سماق از هریک، یک‌درم کوفته به آب سرد مخلوط کرده بخورند و اگر در مزاج، حرارت غالب باشد، طباشیر و پوست پسته و تخم گشنیز بوداده، ناردان، مجموع، یا هر کدام که یافت شود با ربّ به یا غوره یا شربت مورد یا شربت به لیمو یا شربت سیب یا آب هریک از آنها مخلوط کرده بخورند؛ یا زیره کرمانی و گرد سماق گرفته به آب سرد بخورند؛ یا گرد سماق و نعناع و مصطکی و تخم مورد و طباشیر کوفته و بیخته به آب سرد یا یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند و خوردن تخم کرفس با افسنتین، هرگاه حرارت غالب نباشد در منع قی نافع است و بوییدن سیر و پیاز خالص یا ممزوج به سرکه مفید است و همچنین بوییدن صندلین و گلاب و آب گشنیز و ترنج و نارنج و به و سیب و امثال آنها مفید است و بینی و دهن را محافظت نمایند از وصول انجره‌ی متعنه به گرفتن آنها در بعضی اوقات و به استعمال مشومات مذکوره و اگر خواهند که از اول امر قی و غثیان واقع نشود تناول کردن فواکه مثل به و سیب و انار و زرشک و سماق و ریاس و ناردان و غوره یا اشربه‌ی آنها یا آب آنها یا رب آنها، هر کدام یافت شود و دوا و غذا و چشیدن هر ساعت رب غوره و رب به یا دانه‌های هر کدام یافت شود دواء و غذا و چشیدن آبی و رب انار یا نعناع مفید است و همچنین شراب لیمو و به لیمو و سکنجبین سفرجلی و سکنجبین به لیمو و شراب انار منفع بسیار نافع است و اگر در مزاج حرارت نباشد خوردن شراب فودنج در بعضی اوقات نافع است و اگر قی به سرحد افراط رسد و به ادویه‌ی مذکوره رفع نشود به ادویه که در حبس قی مذکور است، علاج نمایند و گویند مالیدن اسفیداج که سفیدآب گویند در درون بینی مانع انجره‌ی متعنه است به دماغ.

و اما تدبیر سقطه و ضربه که حادث شود بر بدن به سبب رسیدن شی بر بدن یا وقوع بدن بر شی، مثل: سقوط از موضع مرتفعی مثل مرکوب و حایط و بام خانه و امثال آنها، پس اگر ضربه و صدمه بر سر واقع شده باشد، علاج آن است که اگر مانعی نباشد، اولاً، فصد قیفال بکنند و اگر ممکن نباشد، فصد حجامت ساقین یا حجامت میان مئانه بکنند و خون را به قدر ضرورت کم نمایند؛ و اگر عارض شود بر مریض اختلاط عقل یا سنگینی سر، هذیان و سرسام و بالجمله علامات میل ماده به دماغ، با وجود فصد و حجامت، استعمال حقن‌های مذکوره در صداع حار در این باب مناسب است و اگر احتقان ممکن نباشد به شیاف غارا و گزنگین و صابون و شکر سرخ و امثال آنها طبع را فرود آورند و آنچه مذکور است در صداع و سرسام که اماله‌ی مواد می‌نماید از اعلی به اسفل، در این باب مناسب است و بعد از فصد و تنقیه برگ مورد و پوست انار گلنار با گلاب و سرکه جوشانیده تا نیک بیخته شود و قدری سکر و عود

قماری کوفته، اضافه کرده، به هر جایی از سر، که ضرب خورده، ضمد نمایند و روغن گل، ده جزو و سرکه، چهار جزو و گلاب، ده جزو، ممزوج کرده طلا نمایند با دومثقال، تخم مورد نیم کوب کرده و با گلاب یا آب جوشانیده و صاف نموده، ده مثقال، روغن گل ممزوج کرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، طلا نمایند و اگر مرغ، با خروس را ذبح کرده و شکم او را شکافته به گرمی ضمد نمایند، بسیار مفید است و تکرار در آن شرط است و اگر به این معالجات دفع نشود و از این ضمدات اثری ظاهر نشود اضمده که در باقی معالجات ضربه و سقطه مذکور است استعمال نمایند و اگر ضربه یا سقطه بر سینه یا شکم واقع شود پس احتیاط در آن است که اول، فصد نمایند به رگی مناسب و هرگاه بعد از فصد احتیاج باشد به تلین طبع به حقن‌های لینه و شیافات، طبع را فرود آورند و اگر احتیاج به مسهل مشروب باشد، آب تاجریزی یا آب برگ کاسنی یا آب برگ بارتنگ را یا فلوس، خیار چنبر و روغن بادام مناسب است و اگر به واسطه‌ی ضربه و صدمه بر سینه، نرف الدم حادث شود خوردن قرص گلنار و قرص کهربا یا شربت انجبار یا شربت سیب، مورد، یا به آب آن‌ها، یا به آب بارتنگ مناسب است.

صفت قرص کهربا: بگیرند خشخاش سفید و مصطکی کهربا از هریک پنج‌درم، زعفران یک‌درم کوفته و بیخته به لعاب بهدانه قرص نمایند، شربتی یک‌مثقال یا یکی از اشربه‌ی مذکوره میل نمایند و خوردن قرص کهربایی که در بواسیر مذکور است در این باب نافع است.

صفت قرص گلنار: سلیخه، گل ارمنی، صمغ عربی، از هریک، هشت‌درم، کتیرا، یک‌درم کوفته و بیخته به آب گلنار قرص نمایند شربتی، نیم‌مثقال، تا یک‌درم.

صفت قرص بسد: بسد، ده‌درم، گلنار، اقاویا، کندر، از هریک، چهاردرم، صمغ عربی، یک‌درم، دارچینی، نیم‌درم کوفته و بیخته به سفیده‌ی تخم‌مرغ بسرشند و قرص سازند و در سایه خشک کنند شربتی، نیم‌مثقال بخورند.

صفت شربت انجبار: انجبار، سه‌مثقال و نیم، صندل سرخ و سفید، از هریک، دومثقال و نیم، اجزا را جوشانیده و صاف نموده قند سفید چهل و پنج‌مثقال داخل کرده بجوشانند تا به قوام آید بعد قدری اقاویا صلاویه نموده مخلوط کنند. صفت شربت مورد: مورد را نیم کوب کرده چهارمثقال، قند سفید، بیست‌مثقال تخم مورد، را جوشانیده و صاف نموده قند را مخلوط کرده بجوشانند تا به قوام آید، شربتی چهارمثقال.

صفت شربت سیب: بگیرند آب سیب هرچه خواهند و با ثلث آن قند سفید بجوشانند تا به قوام آید و قدری طباشیر هندی کوفته مخلوط نمایند شربتی پنج‌مثقال بخورند و اگر هیچ‌یک از این ادویه یافت نشود تخم خرفه و تخم گشنیز و تخم حماض مجموع یا هر کدام یافت شود بوداده و شیر گرفته، نیم‌مثقال طباشیر هندی، مخلوط کرده بخورند، عوض دواهای دیگر می‌شود؛ و این صفوف نیز بسیار نافع است: بگیرند گلنار و گل ارمنی و خون سیاوشان از هریک نیم‌مثقال صفوف کرده با یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند؛ صفوف دیگر: کهربا و صمغ عربی و طباشیر از هریک نیم‌مثقال کوفته و بیخته با شربت سیب یا یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند و این جمله ادویه در نرف‌الدم یعنی اندفاع خون چه به اسهال و چه به قی و چه از مجرای بول که «بول‌الدم» گویند نافع است و اگر از ضربه‌ی رعاف که خون

آمدن از بینی است حادث شود علاج آن به نهجی است که در رعاف مذکور است و اگر از ضربه ورم حادث شود بعد از فصد از رگ مناسب عضو مأوف، گل خطمی و گل سرخ و عدس مقشّر و شاف مامیثا، گل ارمنی، صندل سرخ، مساوی کوفته و یا بیخته با گلاب خمیر کرده ضماد نمایند.

ضمادی دیگر که ضربه با ورم را نافع است: ماش منعاس و فوفل، گلنار، اقاکیا، کوفته و بیخته به زردهی تخم مرغ یا گلاب خمیر کرده ضماد نمایند و اگر این ادویه یافت نشود به هر حال برگ مورد کوفته با سفیدهی تخم مرغ خمیر نموده، ضماد نمایند، یا پنج حلیمون، با زردهی تخم مرغ ضماد نمایند و اگر با ضربه و سقطه تفرّق اتّصال و نزف الدّم و ورم و تب نباشد استعمال ضمادات کافی است و فصد کردن از رگ مناسب عضو مضروب هر چند ورم نباشد جایز است به جهت آن که عضو مضروب به جهت ضربه ضعیف و قابل موادّ می شود پس هرگاه فصد بکنند نهایت احتیاط شده و موجب رفع خون از حدوث ورم است. صفت ضمادی که ضربه یی ورم را نافع است: ماش مقشّر و گل ارمنی و اقاکیا و صبر سقوطری و مغاث و گل خطمی و صندل سرخ و اکلیل الملک، مجموع یا بعضی که یافت شود، کوفته و بیخته به آب برگ مورد و زردهی تخم مرغ، خمیر کرده ضماد نمایند و اگر با ضربه کسر یا خلع باشد این ضماد نافع است، مرّمکی و اقاکیا و گل ارمنی و گل خطمی کوفته و بیخته با سفیدهی تخم مرغ ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: ماش و مغاث و گل ارمنی، از هریک ده درم را، سن و کندر و زعفران، از هریک پنج درم کوفته و بیخته با گلاب خمیر کرده ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: ماش، بیست درم، لادن و گل ارمنی از هریک ده درم، زعفران سه درم، همه را کوفته و بیخته با گلاب ضماد نمایند و بالجمله بر مضروب واجب است ترک حیوانی و حموضات و آب سرد و رسیدن هوای سرد و حرکت تا عضو مأوف به اصلاح آید و اگر تب نباشد فرو بردن قدری مومیایی معدنی نافع است و همچنین مالیدن مومیایی بر عضو مضروب نافع است و اگر مومیایی یافت نشود عضو را به روغن بادام چرب کنند و قدری برگ مورد کوفته بر او پاشیده ببندند و اگر به عوض روغن بادام روغن تخم مورد بمالند، انفع است و اگر بعد از این تدابیر وجع باقی باشد زفت را گرم گرم کنند و بر کرباس مالیده بر عضو مأوف ببندند. غذا ماش و برنج و شیرهی بادام یا عدس و برنج و شیرهی بادام مناسب است.

اما تدبیر جراحات که از آلات خارجه حادث شود، مثل: کارد و شمشیر و نیزه و امثال آنها، پس هرگاه با جراحت ورم باشد، واجب است که، اوّل در تدبیر ورم کوشند به فصد کردن و تنقیه عضو از مادّهی ورم و بعد از رفع ورم به معالجهی جراحت پردازند.

صفت مرهمی که جراحات تازه را نافع است و از اسرار است با وجود آن احتیاج به هیچ دوایی نمی شود؛ روغن چراغ، بیست درم، و زردهی تخم مرغ، یک عدد، مرواسنگ، پنج مثقال، خون سیاوشان سه مثقال، نرم کوبیده و با زردهی تخم و روغن ممزوج کرده بر هم زنند و استعمال نمایند.

دوای دیگر سهل‌المآخذ و از اسرار مکتومه است و در کتب طبیه مذکور نیست، بگیرند برگ تازهی درخت سنجد را بر جراحت ضماد نمایند که جراحت را زود ملتئم می‌کند و به اصلاح می‌آورد و به هیچ دوای دیگر محتاج نیست و مجرب است و اگر برگ تازهی او نباشد برگ خشک او نیز خوب است صفت ضروری که جراحات تازه را نافع است و خون آمدن را قطع نماید صبر کندر خون سیاوش مرمکی همه را کوفته و بیخته استعمال نمایند. ضروری دیگر، انزروت، خون سیاوش، کندر، مرمکی، گلنار، گل ارمنی، هر کدام نیم درم عدس، دودرم کوفته و بیخته استعمال نمایند.

ضروری دیگر: انزروت، زراوند، ایرسا، توتیا کرمانی با تسویه کوفته و بیخته استعمال نمایند. ضروری که جراحات کهنه و تازه را مفید است: انزروت، دم‌الاکوین، گل مختوم، مردارسنگ، کندر، گل ارمنی، شاف، مامیثا، چدروا، رواند مدحرج و اگر در جراحات چرک بسیاری باشد این زرد را با عسل ممزوج کرده استعمال نمایند و پنبه‌ی کهنه بر آن نهند تا از چرک پاک شود و بعد مرهم‌های منبلته‌ی لحم یعنی گوشت‌آورنده استعمال نمایند. صفت مرهمی که گوشت برویاند: بگیرند سفیدآب و قلع، پنج‌درم، توتیا مغسول سه‌درم، مردارسنگ سه‌درم، ارزن موجوده‌ی کف دریا، دم‌الاکوین از هریک دودرم همه را کوفته و بیخته بعد از آن سی‌درم روغن بید انجیر را قدری پوست پیاز و قدری چوب گز در او انداخته به آتش ملایمی بجوشانند تا یک‌ساعت، پس پوست پیاز و چوب گز را بیرون آورند و ده‌مقال موم صاف در او داخل کنند و بجوشانند تا روغن به قوام موم آید پس از سر آتش بردارند و ادویه‌ی مذکوره را داخل کرده و به چوب گز بر هم زنند تا نیک مخلوط گردد، استعمال نمایند.

صفت ضروری که گوشت برویاند: سیزده‌درم کندر و گلنار از هریک پنج‌درم کوفته و بیخته استعمال نمایند. صفت ضروری که خون را باز دارد از جراحت و خشک کند جراحت را: انزروت، خون سیاوش، گلنار و کندر کوفته و بیخته استعمال نمایند.

صفت مرهمی که گوشت برویاند و قرحه را خشک: کندر، مردارسنگ، شش‌درم گلنار و سنحیح و سنگ‌سرمه و زردچوبه و خون سیاوش و شبح سوخته و شب یمانی و اقلیمافضه از هریک، یک‌درم کوفته و بیخته با بیست‌درم روغن زیت و هفت‌درم موم سفید مرهم کنند.

مرهمی دیگر مسمی به مرهم باسلیقون گوشت برویاند: زفت و راتیانج موم از هریک پنج‌درم، قند، چهاردرم با روغن زیت مرهم سازند و استعمال نمایند.

اما تدبیر سوختگی که از آتش و آب بسیار گرم و روغن گرم و امثال آنها در بدن حادث شود طریق علاج آن است که: پیش از آن که عضو، متنفط شود - یعنی آبله کند- به تبرید عضو کوشند، پس خرقه به آب برف تر کرده مکرر بگذارند، یا خرقه را به گلاب که با برف و یخ سرد کرده‌اند تر کرده مکرر بگذارند و گذاشتن سفیده‌ی تخم‌مرغ بسیار نافع است و اگر قدری عدس بیخته در هاونی بسابند تا مرهم شود ضماد نمایند، بسیار نافع است و مالیدن گل ارمنی که با سرکه و گلاب ساییده باشند نافع است.

صفت ضمادی نافع: جرّ و سفیدآب و قلع و فوفل و صندل سرخ کوفته و بیخته، به آب تاجریزی و گلاب خمیر کرده، ضماد نمایند و اگر قدری روغن گل و سفیده‌ی تخم مرغ داخل ضماد مذکور کنند، انفع است و مالیدن گل سرشوی به سرکه و روغن گل و روغن زیت نافع است و ضماد کردن آرد جو که به آب برگ کاسنی و روغن گل خمیر کرده باشند نافع است.

صفت ضمادی نافع: گل سرشوی و حنا مساوی کوفته به آب غوره خمیر کرده ضماد نمایند و طلایه کردن سفیدآب و مردارسنگ با سرکه نافع است و اگر خرقة به مرگب آلوده مکرر بگذارند، بسیار نافع است؛ و این است بعضی از ادویه‌ی مفرده که استعمال آن در رفع سوختگی آتش مناسب است: سفیده‌ی تخم مرغ و سفیدآب قلع و روغن گل و روغن زیتون و گل ارمنی و گل سرشوی و اقاویا و مردارسنگ و سرکه و آب تاجریزی و آب همیشه بهار و عدس هر کدام از اینها که موجود باشد، طلا و ضماد مناسب است و اگر عضو سوخته آبله کند و مجروح گردد و وجع و سوزش زیاده دارد و اگر مانعی نباشد فصد بکنند از رگی مناسب و از شیرینی و روغن اجتناب نمایند و این مرهم را استعمال نمایند: سفیدآب و قلع و موم کافوری و روغن گل سرخ، موم را در روغن بگدازند و سفیدآب را کوفته مخلوط کرده بر هم زنند و استعمال نمایند، سفیدآب و اگر روغن گل نباشد به عوض آن روغن بادام.

مرهم دیگر مسمی به مرهم نوره: مجرب است در این باب آهک را در میان آب قدری که بر روی آن بایستد بگذارند و خوب بر هم زنند و چون ته نشین شود دو ساعت بگذرد و بعد از آن آب را بریزند و تجدید کنند و بر هم زنند و بعد از دو ساعت بریزند و تجدید نمایند تا هفت مرتبه بعد از آن آهک را خشک کرده و با روغن گل و اگر نباشد با روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نمایند و اگر موم کافوری در این مرهم اضافه نمایند شاید بهتر باشد و اگر مردارسنگ را با پی‌هی بز سرشته استعمال نمایند نافع و مجرب است.

صفت دوابی که سوختگی آب گرم را نافع است: بگیرند قدری خاکستر و در میان آب ریخته بعد از یک ساعت آب را از خاکستر صاف کرده، خاکستر دیگر داخل کرده بر همین آب صاف و باز آب را از خاکستر صاف کند و هکذا خاکستر را تجدید کنند به همین آب تا چند دفعه و این آب را بر عضو سوخته بریزند و مکرر نمایند و اگر جو را بسوزانند به حدی که خاکستر شود، با زرده‌ی تخم مرغ ممزوج کرده ضماد نمایند.

صفت مرهمی که سوختگی را به انواعها مفید است: بگیرند ورق خطمی و ورق جبابی هریک را به آب بیخته تا مهراً شود و پاک کنند او را از خیوط و بریزند در میان هاونی و مخلوط کنند در او سفیدآب و روغن گل و آب گشنیز تر و همه را با هم بسابند تا مرهم شود، بعد از آن به لته‌ی کتانی مالیده بر روی سوخته بگذارند.

مرهمی دیگر عجیب‌الفعل در سوخته‌ی آتش هرگاه متقرح شده باشد: بگیرند آهک مذکور یعنی آهک شسته به طریق مذکور و با روغن زیت ممزوج کرده استعمال نمایند؛ اما تدبیر سوختگی که از حرارت آفتاب در جلد بدن حادث شود به مرهم کافور علاج نمایند.

صفت مرهم کافوری: سفیداب و قلع، مردار سنگ، موم کافوری، از هریک پنج‌مقال، روغن گل سرخ بیست‌مقال، موم و روغن را با هم بگذارند و ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و یک سفیده تخم‌مرغ و نیم‌مقال کافور سائیده مخلوط کنند.

صفت مرهم مناسب: موم سفید مغسول و روغن بنفشه، بادام، سفیدآب و قلع و صمغ عربی، سفیده تخم‌مرغ مرهم سازند و استعمال نمایند. اما تدبیر مسحوجه - یعنی خراشیدگی جلد به سبب قلع و صمغ عربی، سفیده تخم‌مرغ مرهم سازند و استعمال نمایند؛ اما تدبیر مسحوجه یعنی خراشیدگی جلد به سبب ملاقات چیزهای زبر و درشت و کشیدن ریسمان و امثال آن حادث می‌شود: اگر بزرگ باشد خراشیدگی، بسیار باشد، پس، تدبیر آن است که: اگر خون غالب باشد و مانعی از فصد نباشد از رگی مناسب عضو مأوف خون کم نمایند و خرقة به گلاب تر کرده مکرر بگذارند و مالیدن روغن خالص یا با گل ارمنی بسیار نافع است؛ و این مرهم نیز نافع است: مردار سنگ و گل ارمنی هردو را کوفته و بیخته با گلاب و روغن گل ممزوج کرده طلا نمایند؛ و این رزور نیز نافع است: برگ مورد، گل سرخ، کوفته و بیخته به عضو مأوف بریزند و خرقة به گلاب و روغن گل، تر کرده بر روی آن گذارند و استعمال مرهم کافور و مرهم سفیدآب نیز نافع است و صفت هردو در سوختگی مذکور شد و اگر کفش کوفته را بسوزانند و نرم بسایند و عضو مأوف را بر روغن گل، چرب کرده بپاشند، بسیار نافع است؛ و اگر افاقیا را بر روغن گل ساییده، بمالند نافع است و هرگاه حوالی بیضتین یا جلد دو طرف ران قریب به بیضتین و زهار به واسطه‌ی عرق خراشیده شود مالیدن روغن حنا نافع است.

صفت روغن حنا: بگیرند برگ حنا چهارمقال، بجوشانند و صاف نمایند و بیست‌مقال روغن کنجد مخلوط کرد باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند؛ صفت ضروری در این باب نافع است: مردار سنگ، گل سرخ، برگ بید، بنفشه، مساوی کوفته و بیخته بپاشند و از گوشت و شیرینی پرهیز کنند و پاشیدن برگ حنا سوخته بعد از مالیدن روغن یا روغن کنجد بسیار نافع است و همچنین پاشیدن سفیدآب قلع بعد از مالیدن روغن حنا یا روغن کنجد نافع است.

اما تدبیر خستگی که مسافر را عارض می‌شود به واسطه‌ی حرکت بسیار پیاده‌روی، چرب کردن ناخن‌های پا به هر روغن که باشد در رفع خستگی بسیار نافع است و گذاشتن پای‌ها میان آب سرد نافع است و شستن پای‌ها به آب سرد و مالیدن آن‌ها و ترک حرکت نافع است.

اما تدبیر واماندگی مرکوب: هرگاه اسب و استر مانده شوند که قادر بر حرکت نباشند، قدری افیون که اقل آن یک‌مقال باشد و اکثرش سه‌مقال حلّ نموده به گلوی او بریزند که البته به این سبب قادر بر حرکت گردد و مسافت بسیار طی نماید و این از اسرار مکتوم است.

اما تدبیر بیکان و خار و امثال آن‌ها که به بدن فرو روند: هرگاه به اعضای باطنه رسیده باشند، از قییل: قلب و جگر و مثانه و کلیتین اغلب آن است که مهلک است، خصوصاً اعضای رئیسه که: قلب و دماغ و جگر است و هرگاه در اعضای ظاهره باشد، مثل: دست و پا که موجب علّت عظیمه نشود، پس، اغلب آن است که علاج‌پذیر است؛ به

هرحال، هرگاه یکی از اشیای مذکوره در عضوی از اعضا بماند و ممکن نباشد اخراج آن به هیچ وجه مگر به دوا، پس اگر یافت شود، قدری اشق را به آب گرم حل نموده به عضوی که مأوف است ضماد نمایند.

ضماد دیگر: پنج‌نی، زراوند طویل، هردو را کوفته با عسل خمیر نموده ضماد نمایند. ضمادی دیگر قوی‌الجذب: ورق خشخاش سیاه و ورق انجیر و زاج سفید و سویق، بذالبنج همه را کوفته و بیخته و با عسل خمیر کرده، ضماد نمایند.

ضمادی دیگر شدیدالاثرب: زراوند طویل و پنج نرجس، کوفته با عسل خمیر نموده ضماد نمایند و اگر ضفدع را شکافته گرم نمایند، نافع است و بستن سرطان نهری و پنیرمایه نیز نافع است و بعد از اخراج این اشیا از بدن، جراحات عضو را به همراه مذکوره در جراحات معالجه نمایند؛ و اگر به واسطه‌ی آن، خون رفتن حادث شود، پس، اگر از باطن حادث شود، یعنی به اسهال و قی یا به ادرار، پس، علاج آن به نهجی است که در نزف‌الدّم مذکور شد و اگر خون رفتن از اعضای ظاهره حادث شود، علاج آن است که: خون سیاوشان، انزروت، زاج زرد، زاج سفید و گلنار، اقاچیا، صبر، کندر، کتیرا، از هریک، مثقالی، صمغ عربی، دومتقال کوفته و بیخته با سفیده‌ی تخم‌مرغ سرشته و به خانه‌ی عنکبوت و پشم سوخته، خرگوش‌آلود ضماد نمایند و بالجمله از ادویه‌ی حابسه از قبیل: کج مغول، قندرون بیخته، گرد آسیا، صمغ عربی، کندر، راتیانج، کتیرا، محرق کاغذ، محرق پوسیده، درخت بید، سوده‌ی سوفال نو، تار عنکبوت، شیرهی زیل‌الحمار، صبر سقوطری، خون سیاوشان، انزروت، پشم سوخته، خرگوش، سفیدآب، قلع، استخوان سوخته، گلنار، گل ارمنی و امثال این‌ها مجموع، یا هرکدام یافت شود زورراً و ضماداً و طلا مناسب است و اگر نزف‌الدّم به سرحدّ افراط رسد چه ظاهری و چه باطنی بستن بازوها و بیخ ران‌ها و بیخ حصیتین مناسب است.

اما تدبیر کسانی که عادت به فصد و استفراق و حجامت یا عادت به مسهل داشته باشند، تأخیر نمایند، ثقل بدن و کسالت و ضیق نفس و صداع عارض گردد، باید مراعات آن چه عادت بوده بنمایند، هرگاه در سالی به یک‌فصد عادت داشته‌اند البتّه در وقت تأخیر ننمایند و اگر عادت به فصد نداشته باشد تدبیرات دیگر که قایم مقام اوست مثل: تصفیه و غیر آن، به جا آورد.

فایده‌ی دیگر در معرفت بعضی از عوارضات است که تحقیق آن واجب است، مثلاً: در حمّی یا در صداع و در نزله و سرفه یا صاحب مرض که علامات آن مزمن باشد، استعمال ترشی‌ها و آب بسیار سرد و آب کاسنی و گل سرخ و کاهو و امثال آن‌ها که مخشن سینه‌اند، احتراز نماید و اگر طبیعت لینت داشته باشد در دادن مسهلات احتیاط نماید و اگر معده به قی مایل باشد از دادن دواهای کریه و بدمزه احتراز نماید و اگر صداع یا نزله باشد ترک روغن‌ها در اوّل مرض لازم باشد و پیش از معالجه، تحقیق کردن این که مریض صاحب مرض آتشک یا کوفت یا پوکک بوده، لازم است تا از فصد و مسهل قوی تربد ملاحظه و نگهداری شود خصوص از اشخاصی که عادت به زیق داشته‌اند.

در ذکر منضجاتی که در اکثر امراض می‌توان داد؛ و طریق ساختن و قدر شربت، از بزرگ تا کوچک که هریک را چه قدر از دوا به حسب سنّ می‌توان داد.

منضج ملیّن: از ابتدا می‌نویسد، تاجریزی (م۲)، عنّاب (۱۰دانه)، سپستان (۱۰دانه)، بنفشه (م۲)، نیلوفر (م۲)، خبازی (م۲)، گل گاو زبان (م۲)، خطمی (م۲)، ریشه‌ی کاسنی (م۲)، جوشانیده و صاف نموده ترنجبین (۱۰م)، داخل نموده بدهند؛ اگر سرفه و درد سینه و زکام باشد به جای ریشه‌ی کاسنی اصل السوس (م۲) و شربت بنفشه (۱۰م)، داخل نموده بدهند؛ و اگر مریض طفل باشد، بعضی از ادویه‌ی مذکور کفایت می‌کند، مثل: شربت بنفشه و غیرهم که از هر یک نیم‌مقال به کار دارد.

منضجی که در امراض سوداوی نافع است: تاجریزی (م۲)، عنّاب سپستان (۲۰دانه)، بنفشه (م۲)، اسطوخودوس (م۲)، شاهتره (م۲)، بادرنجوبیه (م۲)، گاوزبان (م۲)، پرسیاوشان (م۲)، ریشه‌ی کاسنی (م۲)، ترنجبین (۱۰م)، بجوشانند، به طریق متعارف بدهند.

منضج بلغمی: تاجریزی (م۲)، عنّاب، سپستان (۲۰دانه)، گاوزبان (م۲)، بادرنجوبیه (م۲)، افستین (م۲)، پرسیاوشان (م۲)، اسطوخودوس (م۲)، ریشه‌ی رازیانه (م۲)، ترنجبین (۱۰م)، گل‌قند (م۳).

منضجی که در اسهال استعمال می‌نمایند: تاجریزی (م۲)، سپستان (۱۰دانه)، نیلوفر (م۲)، خطمی (م۲)، خبازی (م۲)، ریشه‌ی خطمی (م۲)، خارخسک (م۳)، ترنجبین (م۳)، روغن بادام (م۲)، بارهنگ (م۱)، دواها را جوشانیده ترنجبین را شیره کشیده بارهنگ (م۱)، و روغن بادام (م۲)، را کف زده مخلوط نموده، بدهند هرگاه فلوس پنج بخواهند بدهند، همان اجزای مسهل را به علاوه‌ی ده‌مقال، یا دوازده‌مقال، مغز فلوس، شیره کشیده بدهند.

مسهل مشروبی به جهت تنقیه سودا: بدهند همان منضج سودا را به علاوه‌ی ایتیمون شامی در کتان بسته، پوست هلیله‌ی زرد، هلیله‌ی سیاه، گل سرخ، سنای مک‌لّی در کتان بسته، مغز فلوس، ترنجبین، شیرخشت، تهرندی، روغن بادام بدهند.

هرگاه مسهل بلغم بخواهند: بدهند همان منضج فوق را به علاوه‌ی سنای مگّی (م۴)، تربد مجوف (م۲)، یا غاریغون (نیم‌م)، یا ریوند چینی (م۱)، مغز فلوس (۱۲م)، ترنجبین (۱۰م)، روغن بادام بدهند و تربد و غاریغون و مسهل قوی به اطفال نابالغ استعمال نمایند. که خطر عظیم دارد.

معالجات حقنه‌ی لینه که در اکثر امراض از قبیل: ثقل و سده‌ی خفیف احتیاج به هم می‌رساند: تاجریزی (م۲)، تخم کافشه (۱۰م)، شنبلیله (م۳)، بزرک سفید (م۳)، اکلیل‌الملک (م۲)، خطمی (م۲)، خبازی (م۲)، شکر سرخ (م۲)، گزنگین (۱۰م)، خاکشی (م۶)، آب چغندر (۳پیاله)، روغن کرچک، سه دفعه احتقان به عمل آورند.

حقنه‌ی دیگر قوی‌تر که در قولنج و سایر امراض می‌توان داد: تاجریزی (م۲)، عنّاب، سپستان (۲۰دانه)، خطمی (م۲)، خبازی (م۲)، بزرک (م۵)، اکلیل‌الملک (م۲)، سنای مگّی (م۴)، گل سرخ (م۳)، جو مغشر (۱۰م)، تخم کافشه (۱۰م)، شکر سرخ (۱۰م)، گزنگین (۱۰م)، خاکشی (م۶)، آب چغندر (پیاله)، روغن بادام (م۳)، یا روغن کرچک یا روغن کنجد حقنه نمایند.

حقنه‌ی دیگر به جهت ریح و سده و وجع معده: همان اجزای اماله‌ی فوق را به علاوه‌ی سداب (م۲)، بابونه (م۲)، غاریغون (نیم)، مقل ازرق (م۱)، شحم خنظل (م۲)، ریوند چینی (م۱)، مغز فلوس (م۱۰)، روغن بادام تلخ (م۴)، علاوه نمایند.

حقنه که در زحیر نافع است: برنج شسته (م۱۰)، جو مغشر (م۱۰)، گلنار فارسی (م۲)، عدس (م۴)، پیسه‌ی مرغ (م۳)، زرده‌ی تخم مرغ (۲ عدد)، ودع سوخته (م۲)، کهربا (نیم)، روغن بادام (م۳)، به دفعات سه دفعه اماله نمایند.

حقنه‌ی دیگر جهت اسهال: لعاب ریشه خطمی (م۳)، ضمغ عربی (م۲)، روغن بادام (م۳)، حقنه نمایند.

حقنه‌ی دیگر جهت اسهال: نشاسته‌ی جوشانیده با لعاب بارهنگ (م۲)، تریاک به قدر عدسی روغن گل سرخ (م۳)، دو دفعه حقنه نمایند.

طریق ساختن بعضی شربت‌ها

شربت بنفشه: بگیرند بنفشه‌ی اعلا (م۱۰)، با آب صاف بجوشانند و با شکر سفید (م۳)، به قوام آرند هر قدر شربت‌ها را تازه بسازند بهتر است.

شربت نیلوفر: نیلوفر با شکر سفید (م۳)، به قوام آورند.

شربت عناب جهت سینه و اسافل بدن و تسکین تشنگی و حرارت و تصفیه خون و آبله و مصلح حال اطفال است:

عناب خراسانی (۶۰ عدد)، یک شب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با شکر به قوام آورند.

شربت خشخاش: پوست خشخاش (۱۰ عدد)، با تخمش در سه کاسه آب باران یا آب صاف بجوشانند تا یک کاسه

بماند بعد صاف نموده با شکر سفید (م۶۰)، یا نبات به قوام آورند.

شربت گاوزبان دل را قوت دهد و توحش سودای و خفقان را نافع باشد: گل گاوزبان (م۱۰)، با شکر سفید (م۳۰)،

به قوام آورند.

شربت بادرنجبویه، دل را قوت دهد، خفقان و سودای و بلغم را نافع بود و بوی دهن را خوش می‌کند: بادرنجبویه‌ی

تازه (م۴۰)، یا خشک (م۱۰)، با شکر سفید (م۵۰)، به قوام آورند.

شربت اسطوخودوس، دل و قلب و مالیخولیا و وسواس و دماغ را نافع است: اسطوخودوس (م۱۰)، شاهتره (م۵)،

بادرنجبویه (م۵)، تخم خطمی (م۲)، رازیانه (م۲)، ریشه‌ی رازیانه (م۲)، اصل السوس (م۲)، مویز منقی (۵۰ عدد)، جوشانیده و

صاف نموده با شکر سفید (م۱۰۰)، به قوام آورند.

شربت فواکه مقوی اعضا و سایر قوت‌ها جهت ناقهین و ضعف احشا و قی: باز دارد آب انار ترش و آب انار شیرین

و آب نارنج و آب لیمو و آب امرود و آب به و آب غوره و آب زرشک از هریک، مساوی، عرق بادرنجبویه و عرق

بیدمشک و گلاب از هر دو مساوی یکی از آنها بجوشانند و صاف نمایند و با قند سفید (به قدر کفایت) به قوام آورند.

شربت به دل را قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد، طبع ببندد و قی و غیسان باز دارد، و به

ترش و به شیرین از تخم پاک کرده بجوشانند و آب او را بگیرند و به قدر کفایت با قند به قوام آورند.

شربت گاوزبان مفرح اعضای رئیسه و جهت ناقهین و ضعف معده و توحش قلب و تب لثقه و تهیج و نفخ شکم و سوءالهضم و مقوی حرارت غریزی، قوتش دو سال باقی است: گل گاوزبان (۱۰م)، اسطوخودوس (۵م)، صندل سفید (۵م)، و چوب عود (۳م)، سوهان کرده در پارچه‌ای بسته در عرق بیدمشک و عرق بادرنجبویه و گلاب و عرق کاسنی از هریک مساوی و یک کاسه آب جوشانیده، و صاف نموده با قند سفید (۱۰۰م)، و آب سیب (۲۰ عدد)، بجوشانند تا به قوام آید از آتش برداشته مغز هل (۳م)، مصطکی (۳م)، و طباشیر (۳م)، کوبیده مخلوط نماید از دو مثقال تا ده می‌توان داد.

طریق ساختن قرص‌ها: قرص طباشیر جهت سرفه و خشونت سینه و تب‌های محرّقه و تلین طبیعت نافع است: طباشیر هندی (۴م)، تخم خرفه (۲م)، تخم خشخاش (۲م)، مغز تخم خیار (۲م)، مغز تخم کدو (۲م)، نشاسته (۲م)، صمغ عربی (۲م)، رب‌السوس (۲م)، شیرخشت (۱م)، لعاب اسفرزه (۱م)، دواها را کوبیده لعاب اسفرزه (۱م)، را گرفته خمیر نموده قرص سازند اطفال را نیم‌مثقال و بزرگ را دو مثقال بدهند.

قرص طباشیر ممسک تب‌های صفراوی و یرقان و ورم جگر و التهاب معده را نافع است و تشنگی بنشانند: گل سرخ (۱۰م)، صمغ عربی (۵م)، نشاسته (۲م)، تخم حماض (۲م)، گل ارمنی (۲م)، طباشیر هندی (۵م)، سماق (۱۰م)، زرشک کوبیده (۱۰م)، با گلاب قرص از همان قرار میل نمایند.

قرص طباشیر لؤلؤی جهت اسهال مزمن دموی و صفراوی و ضعف معده نافع است: مروارید ناسفته (۲م)، تخم گشنیز (۲م)، طباشیر هندی (۲م)، کهربا (۱م)، تخم حماض (۲م)، صمغ عربی (۲م)، تخم خشخاش کوبیده (۲م)، با لعاب کتیرا (۱م)، قرص سازند.

قرص کافور جهت تب دقّ و محرّقه و سرفه‌ی گرم و تشنگی بنشانند: تخم کاهو (۲م)، تخم کاسنی (۲م)، تخم خیار (۲م)، گل سرخ (۳م)، تخم خرفه (۳م)، طباشیر هندی (۴م)، سرطان محرق (۴م)، گل سرخ (۲م)، صندل سفید (۲م)، سوهان کرده کافور کوبیده (۱م)، مخلوط نموده، قرص سازند.

قرص مثلث: زعفران، تریاک، مرّمکی، بزرالبنج، پوست بیخ لّفّاح، از هریک مساوی کوبیده قرص مثلث ساخته به جهت رفع اشتباه از سایر قرص‌ها که در صداع و رمده و در شقیقه، با آب گشنیز و آب کاهو ساییده بمالند.

قرص بنفشه: بنفشه، گل سرخ، رب‌السوس، کتیرا، تربد مجوّف، چرب نموده و خراشیده محمودهی مشوی، انیسون کوبیده قرص سازند و این شاءالله آن‌چه از قرص‌ها و شربت‌ها و ادویه و شیاف لازم است در مقام ذکر امراض به مناسبت هریک از این‌ها مذکور خواهد شد به تفصیل.

در آداب اطفال است و در چند باب گفته آید این شاءالله تعالی به اذن خدای عزوجل طفل که از مادر جدا شد مقدار چهار انگشت بالای ناف او را ببرند او را بر لّته‌ی لطیف از پشم شتر یا تافته‌ی نرم ببندند که درد نکند و همان ساعت به روغن زیت چرب نمایند یا دم‌الاحوین و زردچوبه و انزروت و زیره و مرّاز هر کدام قدری کوبیده بعد از چرب کردن به روغن زیت بپاشند. و بهترین تدبیر آن است که صاحب ذخیره گفته است که به مجرد رد شدن از مادر به آب گرم که قلیلی نمک درو کرده باشند بشویند به طریقی که آب به گوش و چشم و بینی او نرود هرگاه پاک نشود

مکرر بشویند و همه روز بینی او را به آهستگی پاک نمایند و اطراف گوش و گردن و تهیگاه و مفصل‌های او را بعد از باز کردن و شستن به آب گرم ملایم، چرب نمایند و بگذارند تا قدری دست و پا بزند بیخ ران و بغل او را به برگ مورد و گل سرشوی بپاشند و همه روز انگشت کوچک در مقعد طفل نمایند تا براز به سهولت دفع شود و در خانه‌ی بسیار روشن مگذارند اندک اندک منزل او را روشن نمایند و چشم او را به روغن بنفشه‌ی بادام یا بادام شیرین چرب نمایند و با حریر پاک نمایند و پسر را به روغن بادام تازه و دختر را به روغن بنفشه‌ی بادام چرب نمایند، پسر را تا چهارماه، و دختر را تا دوماه، و آواز خوش و ملایم او را به خواب کنند و شیر را جرعه جرعه بدهند، اگر سببی نداشته باشد شیر مادر را بدهند که هیچ شیر سودمندتر از شیر مادر نیست به قدر یک‌هفته یا بیشتر که از رنج زاییدن گذشته باشد شیر را بدوشند و کم کم بدهند و تا یک‌هفته هرروز قدری عسل به دهن طفل بگذارند و بعد شیر بدهند به یک‌دفعه شیر ندهند که گلوی بچه خشک باشد به تدریج بدهند و گذاشتن بچه در گهواره و حرکت دادن بسیار نافع است مثل ریاضتی است که رطوبات مفصل‌های او را به تحلیل می‌برد.

در باب دایه: اولاً که عمر او میانه‌ی بیست و شش و سی و پنج زیادتر نباشد و باید نیکورنگ و فراخ‌سینه و خردمند و خوش‌خوی و نجیب باشد و در فربهی و لاغری میانه باشد و پستان‌های او در بزرگی و کوچکی متوسط باشد و از زادن او تا چهل‌یوم یا سه‌ماه گذشته باشد خوب است، بهتر آن است که دختر، شیر دختر بخورد و پسر، شیر پسر و دایه که بچه افکنده باشد شیر ندهد و شیر او خوش‌طعم و خوش‌بوی و سفید باشد و قوام شیر معتدل باشد چنان‌چه قدری شیر را در سر ناخن بریزند بسیار غلیظ نباشد و بسیار رقیق هم نباشد و هنگام دایگی از جماع دور باشد به علت آن که لذت جماع ماده‌ی شیر را به رحم میل می‌دهد و شیر فاسد می‌شود اگر آبستن شود البته بچه را شیر ندهد که مزاج طفل علیل خواهد شد.

و در ایام شیر دادن دوروز، یک‌دفعه به حمام رود و اعضاء و اطراف او را بمالند و غذاهای خوش‌طعم و خوش‌گوار بدهند.

تدبیر شیر گرفتن اطفال در تابستان و زمستان از شیر نگیرند مگر به ضرورت و اگر در گرما از شیر بگیرند تخم خرفه، مغز خیار، و سکنجین ساده بدهند و آب انار و ربّ به و شربت به و لیمو بدهند که رفع عطش نماید بهترین فصول بهار است پس در فایز و اگر ضرورت بشود در زمستان به تدریج بگیرند و غذای چرب و گوشت گوسفند و آب گوشت و میوه‌هایی که مرخی معده است ندهند، گوشت مرغ و درآج و جوجه کم کم بدهند. چون آغاز دندان برآوردن نماید چیز بسیار سخت که دندان را از صرافت بیندازد، ندهند مغز خرگوش با پیه‌ی مرغ به جای دندان‌ها بمالند تا نرم شود هرشب در وقت خواب به روغن بادام جای دندان‌ها را چرب نمایند تا نرم شود و زود دندان برآید سر و گردن و اطراف او را هرشب، چرب نمایند و قطره‌ی روغن بنفشه به گوش او بچکانند.

در مرض‌هایی که عارض اطفال می‌شود: اگر از طرف دایه باشد، اول معالجه‌ی دایه نمایند، بعد در معالجه طفل بکوشند، اگر جای دندان‌ها ورم نماید به روغن بنفشه یا روغن زیت یا روغن بابونه یا روغن شپت با عسل داخل نموده بمالند.

هرگاه در طبیعت طفل قبضی باشد: زهره‌ی گاو بر شکم او بمالند و روغن بادام به آب گرم به شکمش به ملایمت بمالند شیافی از قند یا شکر یا نمک بردارند یا سرگین موش شیاف سازند یا شیرخشت و ترنجبین و مغز فلوس بدهند، اگر حرارت و صفت در چشم داشته باشد و آلا روغن گرچک تازه بدهند.

هرگاه اسهال عارض شود: اگر به جهت برآمدن دندان باشد متعرض نشوند اگر شدت نماید زیره‌ی سبز و انیسون و تخم کرفس گرم نموده بر شکم طفل گذارند و بارهنگ و روغن بادام اندک اندک جوشانیده و بدهند یا گاورس پوست‌کنده با سرکه بپزند و بر شکم ضماد نمایند.

هرگاه در شکم نفخ عارض شود: قدری رازیانه و نبات و مغز هل کوبیده به دهن بچه بگذارند و ترنجبین با روغن بادام و آب گرم یا عرق گاوزبان گرم کرده بدهند، اگر سرفه کند شربت عناب یا شربت بنفشه بدهند و قدری تریاک زیر گلولی او بمالند مغز بادام و مغز انجوپوک بو نداده، کتیرای رب‌السوس بدهند و قدری مقل ازرق به قدر حبه در گلولی بچه اندازند.

هرگاه در خواب خرخره نماید: بزرک را کوبیده با عسل کم کم بدهند و بن گوش‌های او را به روغن زیت چرب نمایند.

به جهت عطسه: باوروج را کوبیده در بینی بچه بکند تا عطسه نماید.

در درد چشم اطفال: یا افاقیا و یا حضور مکئی را با شیر سائیده و در چشم بمالند در وقت خواب قدری زاج سفید سوخته به پشت چشم بگذارند و شیاف ابیض که در رمد مذکور است بسایند و در چشم کشند.

جوش‌های دهن و زبان: قدری آب تاجریزی و گل ارمنی و افاقیا، دهن را با قدری کتان به انگشت پیچیده بشویند و قدری ماهی شور را در کوزه‌ی آب ندیده کرده بسوزانند و خاکستر او را به دهن بپاشند نافع است.

درد گوش: شب یمانی، زعفران نظرون با شراب در گوش چکانند، روغن بادام تلخ مالیده، تریاک، زعفران، مرمکی، مامیز، خصوص، بعضی یا همه‌ی آن‌ها که یافت شود نافع است؛ چکانیدن شیاف ابیض با شیر دختر در گوش نافع است و روغن ترب بچکانند.

پیچیدن شکم: روغن زیت با قدری نمک در مثانه‌ی گوسفند نموده بر شکم طفل گذارند.

هرگاه ناف بیرون آید نان‌خواه با سفیده‌ی تخم‌مرغ بسرشند و بگذارند.

ورم ناف: مردارسنگ، سفیدآب و قلع و خصوص، شیاف مامیثا، آب گشنیز، تر بمالند.

کرم شکم طفل: هرگاه کرم بزرگ باشد افسنتین و درمنه‌ی ترکی بر نمک کابلی و زهره‌ی گاو، شحم حنظل بمالند و هرگاه کرم کوچک است قدری قارچ یا نبات بدهند یا آب درمنه‌ی ترکی با شیر داخل نموده بدهند و برگ

شفتالو و مغز استخوان بکوبند شیاف سازند با نفط چرب نمایند و شیافی هم از برگ شفتالو گنجیده و زرده‌ی تخم‌مرغ، برگ حنا شیاف سازند.

بیرون آمدن مقعد: مازو، پوست انار، گلنار فارسی، بیخ حلیمون، شب‌یمانی کوبیده و بیخته در آب آن‌ها بنشینند.
ضعیفی اطفال: روزی به قدر مزاج از یک‌مقال شراب بدهند تا پنج‌مقال فواق، حبه، جندیبستر به آب حل کرده بدهند.

قی کردن: شربت به، یا شربت سیب بدهند زیره‌ی سبز، نان‌خواه، مصطکی، طباشیر، کوبیده بدهند یا میخک را با گلاب بدهند یا هل یا نبات و گلاب بدهند صندل، عود، اقاویا، سعد کوبیده روی شکم بمالند.

بی‌خوابی: قدری پوست خشخاش بدهند و به روغن بنفشه بادام دماغ و سر او را چرب نمایند.

ترسندگی در خواب: دایه را غذای لطیف بدهند بچه را که شیر دادند قدری بیدار بدارند تا غذای او هضم شود بعد بخواباند طرف صبح زیره و عسل و صعتر قدری هم به دایه بدهند.

اما چون وقت سخن گفتن آید: به او سخن‌های ملایم که به زبان او سبک باشد، حرف بزنند و هرروز یک‌انگشت عسل به دهان بچه گذارند تا زود به تکلم درآید و غذاهای بسیار سرد ندهند و غذاهای غلیظ از او دور نمایند و خوی و عادت او را نگاه دارند و نترسانند و نرنجانند، زیاد با او تکلم نکنند که طبع او منزجر شود او را به خشم نیاورند و پیش او طعام بسیار بگذارند ولی کم به او بدهند به علت آن که چشم او سیر شود و آب زیاد ندهند یک‌روز در میان تخم خربزه، تخم خیار، بادیان، قند کوبیده اندکی بدهند، او را در آب سرد فرو نبرند البته، و هر وقت از خواب بیدار شود فوراً غذا ندهند بگذارند ساعتی بگذرد.

در بیان انواع صداع و امراضی که بیش‌تر ظاهر و عارض می‌شوند؛ اما صداع حار یعنی درد سری که از حرارت ظاهر گردد، مثل: تأثیر آفتاب و آتش و غیرذلک از حمام که بالجمله حرارتی بر حرارت اصلی بدن زاید گردد یا از استعمال و تقدّم اشیاء مسخنه بالفعل یا بالقوه ظاهر شود؛ علامتش عطش و خشکی دماغ و قلت و بطلان نوم و گرمی جلد سر و اعتدال بول و براز و خفت سر و بیس منجزین و صدا و آوازهای گوش و سوء فکر و تغییر حواس و تسکین و میل به اشیاء بارده و استراحت یافتن به چیزهای خنک.

علاج: قانون کلی در معالجه‌ی این مرض تعدیل در هوا و سکون در مساکن بارده و رطبه و تبرید رأس به مضمومات و نطولات و اوهان و اقراص و اشربه‌ی بارده‌ی رطبه مثل قرص طباشیر و ماء‌الشعیر و کاهو و امثال ذلک نمایند.

هرگا ماده داشته باشد و احتیاج به منضج و اماله و مسهل بشود از قراری که ذکر گردید به کار دارند، صبح و هر بامداد به قدر بیست و پنج درهم آب‌غوره یا کم‌تر یا بیش‌تر نسبت به مزاج و بنیه و سن و شدت و ضعف مرض با چاشنی قلیلی بنوشند و غذا آش غوره بخورد و در نهار انارین یا گلابی مصرف می‌تواند بکند و استشمام سرکه مکرر خوب است و طلا نمودن گلاب بر سر نافع است آب غوره یا آب لیمو یا زرشک یا انارین بنوشد مناسب است و نهار

نخورد آب، و شام آش لیمو یا زرشک یا انار خوب است و استعمال مبرّدات غذائیه و دوائیه، به این طریق که چندیدوم، طرف صبح‌ها، از عرق نیلوفر یا عرق کاسنی یا عرق بید هر کدام که یافت شود خوب است و شیرهی خرفه و تخم خیار و تخم کدو و تخم گشنیز و تخم کاهو به آنها کوفته و اگر همه‌ی آنها نباشد، بعضی از آنها کافی است به لعاب اسفرزه و بهدانه ممزوج کرده به اضافهی شربت نیلوفر یا شربت عنّاب یا شربت آلبالو یا شربت لیمو یا شربت به‌لیمو یا شربت زرشک یا شربت غوره یا شربت آلبالو یا شربت انارین یا ربوب آنها، یا آب آنها هر کدام یافت شود با سکنجبین ساده مخلوط کرده بخورند و خوردن هریک از ادویهی مذکوره به تنهایی مثل خوردن شیرهای خنک به تنهایی یا لعاب‌ها به تنهایی یا یکی از اشربه یا ربوبات یا آب آنها، به تنهایی بدون لعاب‌ها و شیرهای خنک در دفع صداع بسیار نافع است و اگر در طبیعت قبضی باشد خوردن آب آلو و تمر و آلوچه با ترنجبین یا شیرخشت مناسب است و خوردن آب انارین با شیر خشت یا ترنجبین در این باب بسیار نافع است و با وجود تلّین طبیعت خوردن آب غوره و آب ریاس یا شربت آنها مناسب است و خوردن دوغ و قراقروت نیز مناسب است و اگر هیچ‌یک از ادویهی مذکوره یافت نشود نقوع مشمش و آلوچه نیز نافع است و اگر ادویهی مذکوره را با یخ یا برف، سرد کرده بخورند انفع است و از اضمده، ضماد کردن برگ بید و برگ خرفه و برگ تاک و نیلوفر و بنفشه و برگ خطمی و برگ خبّازی و برگ کاهو و امثال آنها اوراق مشهورهی مبرّده در هر ناحیه و بلد ضماداً و طلاً نافع است.

صفت ضماد نافع: صندل سرخ، گل نیلوفر، برگ خرفه، برگ بید، همه را کوفته به روغن گل و لعاب اسفرزه ضماد نمایند.

ضماد دیگر: گل بنفشه، جو مقشّر، برگ کاسنی، کوفته به آب تاجریزی و قلیلی روغن گل خمیر نموده ضماد نمایند.

و از اطلیه: مالیدن روغن گل به آب به و گلاب و صندل سرخ که با یخ و برف سرد کرده باشند نافع است و مالیدن حصّه‌ی هلیله‌ی زرد با گلاب نافع است و مالیدن قرص مثلث به آب گشنیز سبز یا یکی از اوراق مذکوره نافع است و مالیدن تخم کاسنی یا گلاب در تسکین صداع نافع است و اگر حرارت شدید باشد استعمال قلیلی کافور در اضمده و اطلیه‌ی مذکوره مناسب است و استعمال مشمومات بارده مثل؛ بوییدن گل بنفشه و گل نیلوفر و تفاح و به و امثال آنها مناسب است.

صفت لخلخه نافع: بگیرند صندلین و کافور به آب گشنیز سبز و آب سیب و آب به و گلاب و قلیلی سرکه سائیده در شیشه‌ی دهن تنگی کرده مکرّر بویند.

لخلخه‌ای دیگر: آب برگ کاهو، آب گشنیز سبز، و روغن بنفشه‌ی بادام و قلیلی کافور و سرکه ممزوج کرده استعمال نمایند.

لخلخه‌ای دیگر: آب خیار و کافور و قلیلی سرکه ممزوج کرده استعمال نمایند و بوییدن هریک از ادویهی مذکوره به تنهایی نیز نافع است.

و از سعوطات: - یعنی ادویه‌ای که به بینی می‌چکانند- شیر زنان و روغن بادام مناسب است.

صفت سعوطی نافع: آب برگ مورد و آب برگ بید و روغن نیلوفر و لعاب اسفرزه ممزوج نمایند.

سعوطی دیگر: آب برگ خرفه و روغن تخم کدو و شیر زنان ممزوج نموده مکرراً بچکانند و چکانیدن ادویه‌ی

مذکوره هریک به تنهایی نیز نافع است.

و از نطولات: - یعنی ادویه که آب آن‌ها را گرفته بر عضو می‌ریزند- این نطول مناسب است: گل بنفشه، گل

نیلوفر، گل خطمی، برگ بید، جو نیم کوب، اگر بی‌خوابی باشد قدری پوست خشخاش داخل نموده همه را جوشانیده و

آب او را گرفته بر سر علیل ریزند اما باید که سرد شده استعمال نمایند.

نطولی دیگر: برگ چغندر، برگ خبازی، گل بنفشه، پوست خشخاش، جو نیم کوب، هر کدام کفی جوشانیده و

آب او را گرفته استعمال نمایند.

نطول دیگر که صداع را ساکن کند و بی‌خوابی را رفع نماید: گل بنفشه، گل خطمی، گل خشخاش، گل نیلوفر، گل

ریحان، برگ کاهو، برگ کدو، تخم خشخاش، تخم کاهو، برگ بید، همه را جوشانیده و آب او را گرفته استعمال

نمایند و نگاه داشتن سر به بخار نطولات مذکوره در تسکین صداع و رفع بی‌خوابی مناسب است و دیگر از جمله

معالجات مجربّه و رفع و تسکین شدت آن، مالیدن اطراف مثل دست و پا و گذاشتن اطراف در آب بسیار گرم و پاشویه

کردن به آب نیم گرم نافع است.

صفت پاشویه سفید: گل بنفشه، گل نیلوفر، گل خطمی، گل بابونه، سبوس گندم، برگ بید، جو نیم کوب، از

هر کدام کفی، مجموع یا بعضی که یافت شود بجوشانند و آب او را گرفته از زانو به زیر علیل به آن آب بشویند و

پاشویه را باید گرم استعمال نمود.

و از اغذیه: آش آلوچه و آش سکنجبین و آش تمر، آش ریواس و آش غوره و آش لیمو چنانچه ذکر شد و

قراقرت با قلیلی گوشت خروس بچه یا برّه یا بزغاله؛ و از قلیه‌ها: قلیه‌ی زرشک و تمر و آلو و سماق و لیمو و نارنج و

ترنج و قلیه‌ی کدو؛ و از حبوبات: ماش و عدس؛ و از بقول: کاهو و اسفناج و خرفه مناسب است؛ و از فواکه: هندوانه و

گلابی و خیار و انار و آلبالو و گیلاس و آلوچه و امثال این‌ها مناسب است؛ و در هر منزل و هر بلد هر کدام یافت شود

در آن بلد غذا از آب آن‌ها یا رب آن‌ها یا اشربه‌ی آن‌ها به هر دو طریق نافع است.

در صداع بارد: - یعنی دردسری که از اسباب بارده خارج شده باشد- مثل: مصادفت هوای سرد و برف و

فرو بردن سر به آب سرد و تقدّم اشیاء مبرّده از قبیل: خوردن و به کار بردن ادویه و اغذیه‌ی بارده، بالفعل یا بالقوه و

بالجمله آنچه سبب احداث برودت شود در سر و واسطه‌ی ضعف در دماغ موجب صداع گردد.

علامت: کدورت حواس و ثقل سر و استراحت به اشیاء حاره داخلی و خارجاً و میل وجع به عقب سر و عدم

علامات سوء المزاج.

علاج: هر بامداد چای خطایی یا نبات صاف بنوشند یا قهوه‌ی دارچینی با آب نبات و خاکشی از این مقوله بخورد و زنجبیل با گلاب طلا نمایند و از قبیل اشیاء حاد حارّ مثل: گل یاس و میخک و زعفران ببینند و مطیل به آب بابونه و اکلیل‌الملک و مرزنجوش بنمایند و با غذا گزنگین یا شربت قند یا مربای بالنگ و یخ در بهشت و امثال ذلک مصرف نمایند و شب‌ها نخودآب مناسب است و چندیوم، طرف صبح از شربت گاوزبان و عرق بادیان هرکدام باشد بخورند و اگر عرق‌های مذکور نباشد مخلوط به آب گرم بخورند و اگر اشربه‌ی مذکوره نباشد چند روز صبحی گل‌قند آفتابی به قدر چهارم‌ثقال بخورند و در عقب آن یکی از عرق‌های مذکور با نبات بخورند با اصل‌السّوس و بادیان و گاوزبان و تخم کرفس مجموع یا هرکدام باشد، جوشانیده با نبات یا شکر یا قند سفید یا ترنجبین به قدر پنج‌م‌ثقال، ممزوج کرده بخورند و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود آب گرم خالص یا با نبات یا شکر سفید مناسب است و از خارج، سبوس گندم، گاورس سیاه، تخمه‌ی گل سرخ و نمک هرکدام کفی در کیسه کرده و گرم نموده بر سر بندند یا خاکستر را با سرکه خمیر کرده ضماد نمایند و این نطول نافع است: گل بابونه، مرزنجوش، اکلیل‌الملک، گل سرخ، اسطوخودوس، همه را یا بعضی از آن‌ها را جوشانیده و آب او را گرفته نیم گرم سرشویه کنند.

نطولی دیگر: گل بابونه، درمنه‌ی ترکی، برنجاسف، سیسنبر، و آویشم شیرازی، اکلیل‌الملک، مرزنجوش، از هریک کفی همه را جوشانیده و صاف نموده استعمال نمایند و بوبیدن مشک و عنبر، قرنفل، یاسمین، عود، لادن، فودنج و امثال این‌ها از ادویه‌ی معطره‌ی حاره مناسب است.

صفت لخلخه‌ی نافع: جوز و جندیستر عود و قرنفل مساوی با گلاب ممزوج کرده استنشام نمایند و طلا کردن روغن بابونه و روغن جوز و روغن یاسمین و روغن شپت و روغن سداب و روغن بادام تلخ و امثال آن‌ها از ادهان حاره با جند و قرنفل و امثال آن‌ها نافع است و این روغن نیز نافع است: فودنج، قيصوم، سوسنبر، سداب، همه را با گلاب جوشانیده و صاف نموده روغن زیت یا بادام تلخ یا روغن کنجد ممزوج کرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند قلیلی جند با قرنفل یا مشک یا عنبر یا مجموع را داخل کرده بمانند و اگر از تدابیر مذکوره رفع علّت نشود چندیوم به این مألوصول مداومت نمایند و تخم کرفس و بادیان خورد، بادیان درشت از هریک پنج‌درم مصطکی، سنبل‌الطیب، از هریک یک‌درم و نیم و سلیخه و اسارون از هریک دودرم مویز، طایفی، سی‌درم، همه را جوشانیده و صاف نموده از بیست‌م‌ثقال تا سی‌م‌ثقال او را با روغن بادام تلخ و شیرین از هرکدام نیم‌م‌ثقال بیاشامند و اگر مقدار چهارم‌ثقال گل‌قند آفتابی بخورند و در عقب آن، مألصول را بخورند انفع است و اگر با این صداع نزله و زکام باشد علاج آن به طریقی است که در نزله و زکام بارد مذکور است.

و اگر سبب صداع، خلطی از اخلاط اربعه باشد - یعنی خون و صفرا و سودا و بلغم - : پس اگر به واسطه‌ی غلبه‌ی خون حادث شود علامت آن سرخی چشم و صورت و پری رگ‌های ساکن و ضربان رگ‌های جهنده و عظم نبض و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از پای دندان‌ها و ثقل و تمدّد و خشونت در حلق.

علاج آن: اگر مانعی نباشد فصد قیفال بکنند و اگر فصد قیفال ممکن نباشد، فصد صافن بکنند یا حجامت بین‌الکتفین یا حجامت ساقین بکنند و اگر به یک فصد اکتفا نشود مکرر نمایند و اگر در بدن خون غالب باشد فصد باسلیق مناسب است و اگر هیچ‌یک از این‌ها ممکن نباشد فصد عرق جبهه بکنند و اگر وجع میل به یک طرف سر داشته باشد از جانب مخالف وجع، فصد بکنند و بعد از فصد از جانب مخالف، هرگاه احتیاج به فصدی دیگر باشد، از جانب موافق، فصد دیگر بکنند و به قدر قوه خون را کم نمایند و از ادویه‌ی مطفیات و قوامع دم میل نمایند چنان‌چه در نوع اول مذکور شد پس اگر به آن‌ها تسکین حاصل نشود و محتاج به تنقیه باشد، دو روز طرف صبح منضجی از عناب و سپستان هریک ده‌دانه و گل نیلوفر و تاجریزی و ریشه‌ی کاسنی و شاهتره از هریک دو مثقال جوشانیده و صاف نموده ترنجبین یا شیرخشت هر کدام یافت شود ده‌مثقال مخلوط کرده با علاوه‌ی شیرهی تخم گشنیز، تخم کاهو، از هریک دو مثقال بخورند و اگر به عوض شیرخشت و ترنجبین شربت نیلوفر یا شربت عناب هر کدام باشد به قدر پنج‌مثقال مخلوط کرده بخورند نافع است؛

روز سیم، طرف صبح، باز منضج مذکور را بخورند یا به عوض آن عرق کاسنی یا عرق نیلوفر یا ترنجبین یا شیرخشت یا یکی از اشره‌ی مذکوره با علاوه‌ی یک‌مثقال خاکشی ممزوج کرده بخورند و در عقب آن پنج دفعه اماله کنند به طریقی که در باب اماله گذشت؛

روز چهارم، باز منضج مذکور را بخورند به طریق مسطور؛

روز پنجم، باز احتقان مسطور را به عمل آورند و هکذا یک‌روز منضج مذکور و یک‌روز احتقان مزبور تا سه احتقان یا بیش‌تر به عمل آورند پس اگر به احتقان، تنقیه کامل حاصل نشود و احتیاج به مسهل مشروب باشد بعد از خوردن منضج این ملین را میل نمایند: عناب، سپستان، از هریک ده‌دانه، گل نیلوفر، بنفشه‌ی تاجریزی، بیخ کاسنی، شاهتره‌ی خشک، از هریک دو مثقال، تمره‌ندی ده‌مثقال، آلوبخاری ده‌دانه، پوست هلیله‌ی زرد سه‌مثقال، یک شب تا صبح خیسانید و صبح جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس از هریک، ده‌مثقال مخلوط کرده بخورند یا چهل‌مثقال آب انارین که با شحم افشرده باشند، ده‌مثقال شیرخشت و دو مثقال پوست هلیله‌ی زرد، کوفته و ممزوج نموده بخورند، عوض مسهلات دیگر می‌شود و در این نوع از صداع هرگاه در ایام آشامیدن مسهل احتیاج به تقلیل خون باشد فصد دیگر از قیفال یا حجامت در ایام منضج بکنند و بعد از فراغ از تنقیه به تعدیل مزاج کوشند به استعمال ادویه‌ی مذکوره در نوع اول.

غذا به طریق مذکور در نوع اول و نخوردن اغذیه‌ی حامضه در ایام مسهل انسب است بلکه اکتفا نمایند به شورباجات مرتبه از برنج و ماش و شیرهی بادام و برگ خرفه و اسفناج و کدو و امثال آن‌ها و بعد از فراغ از مسهل چاشت مربای زرشک و مربای آلو و شام ترچلو به آب گوشت بره و بزغاله و خروس‌بچه و افشره از سکنجبین و آب لیمو و قند و شربت نارنج و شربت انار و آب غوره و قند و شربت ریواس و امثال آن‌ها مناسب است و آب دوغ نیز مناسب است.

و هرگاه سبب صداع، غلبه‌ی خلط صفرا باشد؛ علامت آن: زردی چشم و زبان و تلخی دهان و خشکی بینی و عطش بسیار و قلت سنگینی سر و تقدّم استعمال اغذیه و ادویه مسخنه‌ی موّده‌ی صفرا و بی‌خوابی و قی صفراوی و شدت حرارت و التهاب در سر و حدوث صداع در زمان حارّ و صفاً بول و سرعت نبض و عدم علامات غلبه‌ی سایر اخلاط؛ علاج آن: استعمال اغذیه و ادویه‌ی مبرّده و مرطّبه و تسکین حدّت و حرارت صفرا بلکه در این نوع از صداع تبرید و ترطیب بیش‌تر باید کرد و در صداع دموی احتیاج به فصد بیش‌تر است و اگر در این نوع از صداع یعنی صفراوی احتیاج به تقلیل خون باشد یک فصد از قیفال کافی است و اگر فصد ممکن نباشد حجامت بکنند و اگر احتیاج به تنقیه باشد به نهجی که در دموی مذکور شد از احتقان به عمل آورند و مسهل مشروب و خوردن منضج هرکدام اوفق است در این نوع به عمل آورند و خوردن قرص بنفشه و مسهل در این نوع، بعد از خوردن یک مسهل مشروب که در نوع دموی مذکور شد مناسب است و طریق خوردن آن، چنان است که دومثقال او را با ده‌مئقال شیرخشت میان آب گرم حل کرده بخورند و غذا به طریق مذکور در دو نوع اوّل و دویم، هرکدام مناسب است اختیار نمایند.

و هرگاه سبب صداع بلغم و غلبه‌ی او باشد؛ علامت آن: شدت وجع با سنگینی سر و عدم حموت و حرارت در سر و برد و کسالت و کثرت میل به خواب و رطوبت منحنین و کثرت آب دهن و سفیدی بول و غلظت آن و میل وجع به پیش سر و تخیل چیزهای سفید و در خواب دیدن چیزهای سفید و آب‌ها و باران و برف و یخ و سنگین شدن اعضا خصوصاً زمان در خواب و تقدّم استعمال اغذیه و اشربه‌ی مبرّده‌ی مرطّبه.

علاج آن: اوّلاً تنقیه بکنند از بلغم و بعد از آن به تعدیل مزاج کوشند به این طریق که سه‌یوم طرف صبح منضجی از گل گاوزبان، بادیان، اصل سوس، یخ بادیان، اسطوخودوس، پرسیاوشان، از هریک دومثقال، سپستان ده‌دانه، همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین با نبات هرکدام یافت شود ده‌مئقال مخلوط کرده بخورند و اگر به عوض نبات و ترنجبین گل‌قند یا شربت اسطوخودوس هرکدام باشد پنج‌مئقال داخل کنند شاید؛

روز چهارم طرف صبح منضج مذکور را بخورند یا به عوض آن از شربت اسطوخودوس یا گل‌قند آفتابی به قدر پنج‌مئقال، در عرق گاو زبان یا عرق بادیان حل کرده بخورند یا عرق گاوزبان و نبات یا ترنجبین بخورند یا چهارمئقال، گل‌قند یا هفت‌مئقال، سکنجبین ممزوج کرده بخورند و بالجمله بعد از خوردن یکی از ادویه‌ی مذکوره احتقان به عمل آورند در پنج دفعه‌ی اوّل، آب گرم یک‌پیاله، نمک طعام نیم‌مئقال، روغن بادام یک‌مئقال، و چهار دفعه‌ی دیگر به این اجزا گل گاوزبان، اصل سوس، تخم خطمی، بادیان، بیخ بادیان، پرسیاوشان، بادرنجبویه، خبازی، اسطوخودوس، اکلیل‌الملک، گل سرخ، بزرکتان، ریشه‌ی کرفس از هریک دومثقاله بسفایح سه‌مئقال، سبوس گندم، کفی همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین و شکر سرخ و گزنکین و مغز فلوس از هریک ده‌مئقال، شیرهی تخم کافشه ده‌مئقال، آب برگ چغندر ده‌مئقال، ریوند چینی نیم‌مئقال، ممزوج کرده، چهار بخش نموده هر بخشی به قدر پنجاه‌مئقال باشد و اگر آب برگ چغندر نباشد به عوض آن برگ چغندر خشکی، کفی مخلوط اجزای احتقان نمایند؛

روز پنجم باز منضج مذکور را بخورند؛

روز ششم باز احتقان مذکور به اجزای مسطور در پنج دفعه عمل نمایند و هکذا یک‌روز منضح و یک‌روز احتقان مذکور به نهج مسطور عمل نمایند و اگر به احتقان دفع علت نشود و احتیاج به مسهل مشروب باشد مسهل مشروب به این اجزا میل نمایند گل گاوزبان، اصل سوس، خبازی، تخم خطمی، پرسیاوشان، بادرنجبویه، گل سرخ، اسطوخودوس، بادیان، بیخ بادیان، از هریک دو متقال، انجیر زرد، مویز منقی، از هریک ده‌دانه سپستان بیست‌دانه، سنای مکی، بسفایج، پوست هلیله‌ی کابلی، از هریک سه متقال، خیسانیده و صاف نموده، ترنجبین، گل‌قند آفتابی، از هریک ده متقال، مغز فلوس ده متقال، در او حل کرده به اضافه‌ی یک متقال روغن بادام بیاشامند و همچنین یک‌روز منضح و یک‌روز مسهل مشروب تا سه مسهل یا بیش‌تر به حسب حاجت خورده شود و اگر در شب مسهل ایارج فیکرا حب کرده بخورند، انفع است و اگر به عوض مطبوع مذکور، سه متقال اطریفیل صغیر یا دو متقال ایارج فیکرا بخورند در یک‌شب نه یک‌شب، نافع است و اگر یافت شود به قدر سه متقال از حب شب باز آخر شب فرو برند و در عقب آن، آب گرم و اگر به عوض حب شیار، آخر شب فرو برند و در عقب آن آب گرم و اگر به عوض حب شیار قوقایا بخورند طرف صبح، بسیار نافع است و هریک از این مسهلات که می‌خورند چه در شب و چه در صبح مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود و اگر یک‌متقال و نیم ایارج و فیکرا با نیم‌متقال غاریقون سفید مغربل، ممزوج کرده بخورند و در عقب آن آب گرم عوض مسهلات دیگر می‌شود و اگر به عوض غاریقون، یک‌درم تربد سفید مجوف ممزوج به ایارج بخورند شاید و خوردن ایارج فیکرا به تنهایی در آخر شب و یک‌شب نه یک‌شب بسیار نافع است و هرشب که ایارج را می‌خورند به تنهایی و چون ممزوج به غاریقون و تربد حب کرده می‌خورند عقب آن آب گرم و بعد از فراغ از تنقیه به تعدیل مزاج کوشند به این طریق چندیوم از شربت اسطوخودوس به قدر پنج‌متقال تا هفت‌متقال داخل عرق بادیان یا عرق گاوزبان کرده بخورند و اگر شربت مذکور نباشد، چندیوم به گل‌قند آفتابی، مقدار چهارمتقال و مصطکی، نیم‌متقال مداومت نمایند و مداومت به اطریفیل صغیر بسیار نافع است و بعد از تنقیه استعمال اطلیه و اضمدیه مذکوره در صداع بارد سازج در این نوع از صداع مناسب است و اگر به این تدابیر رفع نشود و به طول انجامد هر هفت‌شب نه یک‌شب این حب را میل نمایند، به قدر سه‌درم و در عقب آن آب گرم، صفت آن این است صبر سقوطری سه‌درم، مصطکی ورق، گل سرخ از هریک، یک‌درم، پوست هلیله‌ی کابلی، تربد مجوف، از هریک، دودرم، مقل نیم‌درم، همه را کوفته و بیخته به آب کرفس حب کنند و این حب نیز هفته، یک‌شب نافع است؛ ایارج فیکرا ده‌درم، شحم حنظل سه‌درم، سقمونیای مشوی یک‌درم و نیم، تربد مجوف، اسطوخودوس از هریک پنج‌درم، همه را کوفته و بیخته به آب خالص حب کنند و این حب نیز هفته یک‌شب نافع است و این ده شربت است و در ایام مسهل و منضح نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و گنجشک و طیهو و کبک و کبوتربچه و بره‌ی باهل و زیره و زعفران با ترچلو و به آب گوشت‌های مذکور و بعد از فراغ از مسهل نان و مربای بالنگ که از شکر و قند ترتیب داده باشند بخورد و شام نخودآب از گوشت‌های مذکور بخورند و از حموضات، آب لیمو و سکنجبین مناسب است.

و هرگاه سبب صداع غلبه‌ی خلط سودا باشد؛ علامت آن: ثقل سر و کمودت لون و خشکی بینی و فساد فکر و وسواس و وحشت و خوف بی‌جهت و تخیل چیزهای تیره و سیاه و در خواب دیدن و تقدّم استعمال اشیاء مولده‌ی سودا و عدم علامات سایر اخلاط.

علاج آن: اگر مانعی نباشد، اولاً لازم است تنقیه بدن و سر از خلط سودا، به این طریق که: سه یوم طرف صبح منضجی از گل گاوزبان و پرسیاوشان شاهتره و خبازی، اسطوخودوس، بادرنجبویه، از هریک دو مثقال و سپستان ده‌دانه، همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین یا نبات یا شربت بنفشه یا شکر سفید هر کدام باشد به قدر ده مثقال داخل کرده بخورند.

روز چهارم احتقان مذکور در صداع بلغمی به نهج مسطور در آنجا به عمل آورند و مکرر نمایند تا تنقیه حاصل شود و اگر به احتقان تنقیه حاصل نشود و احتیاج به مهمل مشروب باشد مطبوخی به این صفت: گل گاوزبان، گل بنفشه، اصل سوس، بادرنجبویه، خبازی، پرسیاوشان، گل سرخ، تخم کاسنی، شاهتره، از هریک دو مثقال، سپستان ده‌دانه، مویز منقّی ده‌دانه، پوست هلله‌ی زرد، سنای مکی، بسفایج، پوست هلله‌ی کابلی، از هریک سه مثقال، افیمون در کتان بسته، چهار مثقال، همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین و شیر خشک و مغز فلوس از هریک، ده مثقال، داخل کرده به اضافی یک مثقال روغن بادام بیاشامند و به قدر احتیاج مکرر نمایند.

صداع به شرکت معده: پس اگر آن ماده در معده حاصل شده و سبب حدوث صداع شده اخلاط صفراویه باشد، علامت آن: قی صفراوی و غسیان و تلخی دهن و صفت زبان و عطش و صفت بول و براز زیاده از صفت طبیعی و قلت اشتها و سایر علامات غلبه‌ی صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج: واجب است که تنقیه بکنند، اولاً معده را از اخلاط مراریه و بعد از آن به اصلاح حال معده و تقویت آن کوشند به این طریق که اگر مانعی از قی نباشد مقدار دو مثقال نمک طعام داخل آب کرده بخورند و به انگشت یا پر مرغ قی کنند یا دو مثقال تخم خربزه و دو مثقال ریشه‌ی خربزه بجوشانند و صاف نمایند سکنجبین و نمک ممزوج کرده بیاشامند و قی کنند پس اگر به قی رفع علت نشود یا مانعی از قی باشد و احتیاج به مهمل باشد به مسهلات مذکوره در صداع صفراوی هر کدام مناسب است تنقیه نمایند و بعد از فراغ از تنقیه به تقویت معده و اصلاح مزاج آن پردازند به این طریق که چند یوم طرف صبح از شربت لیمو یا به لیمو یا شربت به خالص یا شربت ریباس یا شربت انار منع یا شربت زرشک هر کدام که یافت شود یا رب آن‌ها و اگر ربوب آن‌ها نباشد آب آن‌ها هر کدام که یافت شود، طباشیر هندی مخلوط کرده، بخورند و اگر طباشیر نباشد، خالص بخورند و اگر مخلوط به عرق‌های خنک بخورند، انفع است و اگر یافت شود، چند یوم از سکنجبین به لیمو، یا سکنجبین سفرجلی، یا طباشیر بخورند و خوردن شربت خشخاش خالص، یا طباشیر در منع قبول کردن معده اخلاط صفراویه را بعد از تنقیه بسیار نافع است و بالجمله آنچه مذکور شد در صداع حارّ ساذج که نوع اوّل آن صداع بود در تعدیل مزاج حارّ معده مناسب است و خوردن دوغ گاوی با طباشیر یا بی‌طباشیر بسیار نافع است و اگر ادویه‌ی مذکوره را با یخ و برف سرد کرده بخورند انفع است؛ و مالیدن این روغن از

خارج بر معده نافع است: بگیرند سنبل‌الطیب را هر قدر که خواهند و بجوشانند و آب او را گرفته با مساوی آن آب، آب سیب ممزوج کرده مساوی نصف مجموع، روغن کنجد یا روغن گل مخلوط کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند مکرر چرب نمایند و ضماد کردن تراشه‌ی کدو و لعاب اسفرزه و روغن گل نافع است.

غذا: ماش برنج و شیرهی بادام با ترچلو به آب گوشت بره و بزغاله و خروس‌بچه و مرغ‌بچه و از **حموضات**: آب لیمو و زرشک و ناردان و ریباس و آب غوره و انارین و آلو و آلوچه و سکنجبین و آب دوغ و قراقوط و از **سبزی‌ها**: برگ خرفه و اسفناج و برگ چقندر مناسب است و از **میوه‌ها**: آلبالو و گیلان و خیار و امرود و هندوانه و نارنج و ترنج و لیمو و به و انارین و امثال آنها مناسب است.

و اگر سبب صداع به شرکت معده به سبب بلغم باشد؛ علامت آن: بسیاری آب دهن و قی بلغمی و غسیان و دوق ترش و نفخ معده و سفیدی بول و براز و تقدّم استعمال اغذیه و اشربه مولدهی بلغم و تسکین صداع به خروج بلغم به قی؛ و سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: تنقیه معده بکنند اولاً؛ بعد از آن به اصلاح حال معده و تقویت آن بردارند؛ به این نهج که اگر مانعی نباشد، تخم شپت، اصل سوس، تخم طرب، از هریک دو مثقال جوشانیده و صاف نموده سکنجبین عسلی یا عسل خالص ده‌مثقال، ممزوج کرده با علاوه‌ی نیم‌مثقال نمک طعام، بیاشامند و قی کنند پس اگر به قی رفع ماده نشود و احتیاج به مسهل باشد، به طریقی که در صداع بلغمی مذکور شد از منضج و انواع مسهلات، هر کدام مناسب است به عمل آورند و خوردن دواء‌التربد که در حمی بلغمی مذکور است در یک‌شب نه یک‌شب، بخورند و در عقب آن آب گرم در رفع رطوبات معده به عوض مسهلات دیگر می‌شود و اگر هیچ‌یک از مسهلات مذکوره در صداع بلغمی یافت نشود و دواء‌التربد هم نباشد، دودرم تربد با یک‌دانگ زنجبیل کوفته و با گل‌قند چهارمثقال ممزوج کرده در یک‌روز نه یک‌روز، بخورند به عوض مسهلات دیگر می‌شود و اگر صفوف مذکور را بدون گل‌قند بخورند و در عقب آن آب گرم نافع است و بعد از تنقیه معده از بلغم تا چندیوم، هلیله‌ی پرورده و آمله‌ی پرورده هر کدام یافت شود با مصطکی با طباشیر ممزوج کرده بخورند، یا گل‌قند با مصطکی تا چندیوم بخورند در تقویت معده نافع است و اگر این ادویه یافت نشود، چندیوم قهوه‌ی زنجبیل یا قهوه‌ی دارچینی یا قهوه‌ی میخک یا هل یا نبات بخورند، نافع است و اگر این ادویه نیز یافت نشود، چندیوم عرق بادیان یا عرق گل‌گاوزبان یا عرق بادرنجبویه یا عرق بومادران و امثال آنها از عرق‌های گرم با نبات بخورند و خوردن انوشداروی لؤلؤ‌ی یا هندی یا جوارش عنبر یا جوارش اترج یا جوارش کندر هر کدام یافت شود و در تقویت معده و اصلاح مزاج آن بسیار نافع است؛ و صفت هریک از انوشدارو و جوارشات در ضعف معده مذکور است؛ و مداومت به اطریف‌ل صغیر بسیار نافع است؛ و اگر در مزاج حرارت باشد و عطش و خشکی دهن باشد استعمال ادویه‌ی حاره جایز نیست بلکه چندروز طرف صبح به قدر پنج‌مثقال از شربت لیمو یا شربت به‌لیمو یا شربت انار منعنی یا شربت فواکه یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین به‌لیمویی هر کدام یافت شود با نیم‌مثقال طباشیر هندی ممزوج کرده بخورند و در عقب آن تخم گشنیز دو مثقال بوداده و شیر گرفته، بخورند؛ صفت اشربه‌ی مذکوره در

ضعف قلب مسطور است و هرگاه صداع مذکور معالجات مزبوره رفع نشود، به طول انجامد، خوردن قهوهی چوب چینی به طریقی که در ضعف قلب مسطور است بسیار نافع است.

غذا در ایام منضج و مسهل: نخودآب از گوشت مرغ بچه یا کبک یا طیهو یا بره با قلیلی از برنج و هل و زیره و ترچلو با گوشت‌های مذکور و بعد از فراغ از تنقیه، نان و مربای بالنگ و مربای سیب، پوست پسته با حلوی گزنگین یا شربت قند.

صداع به شرکت معده به سبب غلبه‌ی اخلاط سوداویه باشد؛ علامت آن: حرقه‌ی معده و بسیاری شهوت و کثرت بزاق یعنی آب دهن و اروق ترش و وسواس و افکار فاسده و تسکین صداع به قی سوداوی و خروج صداع به قی در بعضی اوقات و کمودت لون بدن و سخافت بدن و تقدّم استعمال اغذیه و اشربه‌ی مولده‌ی سودا و سایر علامات غلبه‌ی سودا چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد.

علاج آن: از منضج و مسهل و معدل و سایر تدابیر به نهجی است که در صداع سوداوی و وجع معده سوداوی مذکور است، عمل نمایند.

و هرگاه صداع به شرکت معده به سبب ضعف معده باشد بدون غلبه خلطی از اخلاط؛ علاج آن: تقویت معده و اصلاح حال معده به استعمال ادویه و اغذیه‌ی مقویّه به این طریق که: چندیوم صبح یک‌دانه از هلیله‌ی پرورده با مصطکی یا طباشیر ممزوج کرده بخورند و در عقب آن عرق بادرنجبویه یا عرق گاوزبان یا عرق بومادران یا عرق انجدان و امثال آن‌ها با نبات بخورند و آخر شب‌ها انوشداروی هندی یا لؤلؤی یا جوارش اترج یا جوارش عنبر و اطریفیل صغیر هرکدام یافت شود بخورند و قدر شربت هریک از آن‌ها و صفت آن‌ها، در ضعف معده مذکور است و مداومت به آلمه‌ی پرورده با مصطکی یا طباشیر به حسب اختلاف مزاج بسیار نافع است و این روغن نیز بسیار نافع است: پوست ترنج، میخک، عود قماری، سنبل‌الطیب، همه را نیم‌کوب کرده بجوشانند و صاف نمایند و روغن کنجد مخلوط کرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، مکرّر چرب نمایند معده را و اگر صداع مذکور به معالجات مسطوره رفع نشود و خوردن چوب چینی به طریقی قهوه به نهجی که در ضعف قلب مسطور است، بسیار نافع است.

غذا: نخودآب از گوشت مرغ بچه و کبک و کبوتر بچه و بره و امثال آن‌ها از گوشت‌های لطیف سریع‌الهضم باهل، و زیره‌ی دارچینی و زعفران و هرگاه رغبت به حموضات باشد آب لیمو با قند یا آب ناردان یا به زرشک یا قلیلی قند و نعنای مناسب و ترچلو به آب گوشت مرغ بچه و سایر گوشت‌های مذکوره مناسب است و نان و مربای بالنگ و مربای سیب و مربای پوست پسته و نعنای شربت قند مناسب است. این است آنچه از انواع کثیرالوقوع است؛ و بدون حضور طیب و رجوع به آن، به معالجات مذکوره توان معالجه نمود؛ و اما سایر انواع، پس به رجوع طیب علاج نمایند و باید دانست که از جمله اوجاعی که حادث می‌شود و در سر وجعی است که او را «عصابه» می‌گویند و آن عبارت است از وجعی که ظاهر می‌شود در حاجبین - یعنی دوا برو- و گاهی حادث می‌شود در یکی از دو ابرو که متصل است از

بالای ابرو تا به گوش‌های چشم و حادث می‌شود در اغلب اوقات از ارتفاع بخارات و اخلاط حارّه به جانب سر و حبس می‌شود در موضع مذکور.

علامتش آن است که: قادر نیست علیل بر بالا بردن پلکهای چشم به سبب اشتداد وجع نزد این حرکت؛ و قادر نیست بر دور دادن چشم‌ها و اشتداد وجع نزد این حرکت؛ و قادر نیست بر دور دادن چشم‌ها و اشتداد وجع و زیادتى آن به این حرکت؛ دور دادن گمان می‌کند که نزدیک است که منشق شود جبین او؛ و دیگر قَلت وجع و خفته آن در حال انکباب یعنی بر دور افتادن علیل.

علاج آن: ترعیف است یعنی استفراغ مادّه برعاف، به خارندن بینی و اگر از راه بینی استفراغ برعاف ممکن نباشد فصد قیفال از جانب مخالف وجع بکنند و بعد از آن هرگاه احتیاج به فصد دیگر باشد از جانب موافق بکنند.

و هرگاه احتیاج به مسهل باشد به حقن‌های مذکور در صداع دموى مادّه را تنقیه نمایند و اگر به حقن‌های مذکور تنقیه حاصل نشود به مسهلات مذکور در آن جا به نهج مسطور تنقیه نمایند و بعد از فصد و تنقیه چندیوم طرف صبح به ماء الشّعیر مداومت نمایند و اگر شیره‌ی گشنیز و تخم کاهو و تخم خرفه و لعاب اسفرزه علاوه نمایند انفع است و اگر شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شیرخشت هر کدام باشد اضافه نمایند بهتر است و صفت ماء الشّعیر و اشربه‌ی مذکوره در صداع مذکور شد و اگر ماء الشّعیر نباشد چندیوم عرق کاسنی یا نیلوفر یا سکنجبین و شیرهای خنک بخورند نافع است و بوییدن کافور با سرکه بسیار نافع است و مالیدن پای‌ها و پاشویه چنان چه در صداع مذکور شد، نافع است.

غذا: ماش برنج و شیرهی بادام با سکنجبین یا آب لیمو یا قلبی قند یا شکر یا آب غوره یا آب انارین و امثال این‌ها از اشربه و ربوبات حامضه با قلبی قند یا شکر مناسب است؛ و از سبزی‌ها: اسفناج و خرفه؛ و از لحوم: خروس‌پچه و برّه و بزغاله مناسب است؛ و ترچلو به آب گوشت‌های مذکور با افشره از حموضات مذکور مناسب است؛ و از میوه‌ها: هندوانه و خیار و کدو و آلو و انارین و آلوچه و امثال این‌ها مناسب است؛ و گاهی عارض می‌شود این وجع مخصوص به حاجبین از سوء مزاج حارّ سازج - یعنی بدون غلبه‌ی مادّه از موادّ، علامتش آن است که: حادث می‌شود نزد طلوع شمس تا غروب و در شب ساکن می‌شود.

علاج آن: استعمال ادویه‌ی مبرّدی مفتحه بدون منضج و سهل به این طریق که چندیوم طرف صبح مقدار ده‌مقال سکنجبین، داخل یک پیاله عرق کاسنی، گرده‌ی شیره، تخم خیار، تخم خرفه و تخم کاسنی از هریک دو‌مقال علاوه نموده بخورند و خوردن سکنجبین یا عرق کاسنی بدون شیرهای خنک نیز نافع است و اگر سکنجبین را به آب برگ کاسنی ممزوج کرده بخورند انفع است از عرق آن، و اگر آب برگ کاسنی و عرق او هیچ کدام یافت نشود دو‌مقال تخم کاسنی شیره گرفته با سکنجبین ممزوج کرده بخورند و اگر شیرهی تخم خیار علاوه نمایند انفع است و اگر سکنجبین یافت نشود به عوض آن شربت لیمو و به‌لیمو و شربت زرشک و شربت انار با عرق کاسنی با آب برگ کاهو آب برگ کاسنی گشنیز سبز و روغن گل و کافور و سرکه ممزوج نموده مکرّر ببینند؛ و این ضماد نافع است: برگ کاسنی، برگ بید و تاجریزی همه را با هم کوفته به روغن گل و سرکه خمیر نموده ضماد نمایند.

غذا: آش انار و آش سکنجبین و آش آلوچه و آلو و لیمو و زرشک و ناردان و سرکه‌ی دوشاب و امثال این‌ها با قلیلی گوشت بره یا خروس‌یچه یا بزغاله و ترچلو و به آب گوشت‌های مذکور و افشره از حموضات مذکور و خوردن خیار که در سرکه پرورده‌اند و آن را خیار ترش گویند نافع است؛ و طرف چاشت، نان و سکنجبین یا شربت زرشک یا آب لیمو با قند هر کدام باشد مناسب است و از میوه‌ها: آب هندوانه با سکنجبین مناسب است و آب انارین و خیار نافع است.

سرسام: ورمی است که حادث می‌شود در یکی از دو حجاب دماغ یا در هر دو یا در نفس دماغ و این قسم کم‌تر اتفاق می‌افتد یعنی ورم نفس دماغ هر چند بعضی از اطباء مطلقاً انکار کرده‌اند و دلیل آن‌ها بر این مدعی آن است که عضوی که در غایت صلابه است زیرا که غایت صلابه و لینه مانع است از تمدد عضو، قبول تمدد نکند البته قبول ورم نخواهد کرد و دماغ عضوی است بسیار نرم پس حادث نمی‌شود در او ورم و بعضی دیگر جواب داده‌اند که اعضا صلبه و لینه آن چنان که قبول می‌کند تمدد به جهت غذا، قبول می‌کند تمدد را به سبب فضلات نیز.

زیرا که فرق نیست میان تمددین از راه تمدد بودن غایت امر آن است که احد تمددین به جهت امری است طبیعی و دیگری به جهت امری است غیرطبیعی و بالجمله هرگاه حادث شود ورم حار در یکی از حجاب که عبارت است از حجاب رقیق و حجاب غلیظ که محتوی بر این حجاب است یا در نفس دماغ یا در مجموع آن‌ها او را سرسام می‌نامند. سر: فارسی است و سام: به معنی ورم است - یعنی ورم سر- پس اگر سبب این ورم غلبه‌ی دم باشد.

علامت آن: تب دائمی و ثقل سر و صداع و شدت سرخی چشم و صورت و اضطراب نفس و فساد ذهن و اختلاط عقل و ضحک و آمدن اشک از چشم در بعضی اوقات و آمدن قطرات خون از بینی و رقت بول و کراهته ارضو و سایر علامات غلبه‌ی دم چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج آن: فصد قیفال است در ابتدا یا در حجامت ساقین یا حجامت بین‌الکتفین هر کدام انسب است و حجامت کف پای‌ها نیز مناسب است و در تقلیل خون و جذب مواد از اعلی به اسفل و اگر هیچ‌یک از این‌ها ممکن نشود، یا با وجود آن‌ها احتیاج به تقلیل خون باشد فصد رگ سر بینی نیز مناسب است و فصد صافن نیز مناسب است و بعد از فصد منضجی از عناب و سپستان ده‌دانه، گل نیلوفر دو‌م‌ثقال، جوشانیده و صاف نموده شیرهی تخم گشنیز و تخم کاهو و تخم کدو از هریک دو‌م‌ثقال داخل کرده به اضافه‌ی شربت نیلوفر یا شربت عناب هر کدام یافت شود چهارم‌ثقال با ترنجبین یا شیرخشت هر کدام یافت شود ده‌م‌ثقال، ممزوج کرده بخورند و بعد از خوردن یک‌روز یا دوروز از منضج احتقان نمایند در پنج‌دفعه یا کم‌تر، به حسب حاجت به این صفت گل نیلوفر، گل بنفشه‌ی تاجریزی، خبازی، تخم خطمی، ریشه‌ی خطمی، بذرکتان، پوست بیخ کاسنی، از هریک دو‌م‌ثقال، عناب، سپستان، از هریک ده‌دانه، سبوس گندم، کفی، همه را جوشانیده و صاف نموده شیرهی تخم کافشه و جو مقشر، ترنجبین، شکر سرخ، شیرخشت، مغز فلوس، آب برگ چغندر، از هریک ده‌م‌ثقال، روغن بادام شیرین چهارم‌ثقال، داخل کرده؛ دفعه‌ی اول آب گرم پیاله، نمک طعام نیم‌م‌ثقال، روغن بادام یک‌م‌ثقال، عمل نمایند و چهار دفعه‌ی دیگر سایر اجزا و نیم‌م‌ثقال ریوند چینی کوفته داخل حقه‌ی آخر کنند و

اگر هریک از حنّها که احتقان شد عمل نکند شافی از قراقروت یا شکر سرخ یا گزنگین و امثال آنها عمل نمایند و اگر نیم‌مقال ریوند کوفته در نصفه‌ی حصّه داخل کنند و احتقان نمایند، اخراج حصّه‌ی سابق می‌نماید و بالجمله احتقان را در یک‌روز نه یک‌روز مکرّر نمایند تا ماده رفع شود و اگر احتیاج به سهل مشروب باشد بعد از انحطاط مرض مطبوخی به این صفت میل نمایند: عنّاب، سپستان، از هریک ده‌دانه، گل بنفشه، نیلوفر تاجریزی، تخم خطمی، از هریک دو‌مقال، تره‌ندی ده‌مقال، آلو بخارا ده‌دانه، همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس از هریک ده‌مقال، روغن بادام شیرین، داخل نموده بیاشامند و به قدر قوّت و حاجت مکرّر نمایند و اگر چهل‌مقال، آب انارین که با شحم افشوده باشند با ده‌مقال، شیرخشت بخورند، به عوض مسهل مشروب بخورند، خوب است و در ایّام منضج و مسهل هرگاه احتیاج به تقلیل خون باشد فصد باسلیق یا حجامت هرکدام انبب است در ایّام منضج به عمل آورند و حجامت ساقین و حجامت کف پاچه با تیغ زدن و چه بدون زدن تیغ در این مرض بسیار نافع است و خوردن ماء‌الشّعیر با یکی از اشربه‌ی مذکوره و شیرهای خنک یا بدون آنها به عوض منضج مذکور در صبح یا با وجود منضج طرف عصرها بسیار نافع است و بعد از فراغ از تنقیه و انحطاط مرض هرگاه یافت شود تا چندیوم آب کدو از سی‌مقال تا چهل‌مقال با شیرهی تخم خرفه و تخم کاهو، تخم خیار، هرکدام دو‌مقال، شربت نیلوفر یا شربت عنّاب، هرکدام باشد پنج‌مقال، یا شیرخشت ده‌مقال، مخلوط کرده بخورند نافع است و اگر آب کدو یافت نشود به عوض آن آب خیار و آب انار و ماء‌الشّعیر با اشربه و شیرهای خنک به مقدار مذکور در هریک بخورند و آنچه در نوع اول از صداع مذکور شد از اطلیه و ضمادات و نطولات و لخالخ و غیرها در این علّت بعد از فصد و تنقیه بسیار نافع است و چکانیدن شیر زنان و روغن نیلوفر و روغن تخم کدو و شیرهی خرفه و لعاب بهدانه و آب خیار و آب کدو و مجموع یا بعضی که یافت شود در بینی صاحب سرسام حارّ خصوصاً صفراوی بسیار نافع است و بالجمله جذب موادّ از اعلی به اسفل چه به احتقان و چه پاشویه و حجامت و به هر حیل که ممکن است واجب است و گفته‌اند پوست سر بزغاله بر سر صاحب سرسام ببندند نافع است و بستن کرم‌های سرخ که در زمین گل و جای‌های نمناک بسیار نافع است و بستن گل نیلوفر و ماش مقشّر که با لعاب اسفرزه و عرق نیلوفر با آب خالص خمیر کرده باشند بسیار نافع است.

طریق گرفتن آب کدو و آب خیار و آب انار: اما آب کدو: باید کدو را به خمیر گرفته به زیر آتش شدید مثل تون حمّام یا زیر آتش بسیاری که در تنور باشد کرده تا بیخته شود و بعد از آن افشوده‌ی آب او را می‌گیرند صفت ماء‌الشّعیر و شربت نیلوفر و عنّاب در صداع حارّ مذکور شد.

غذا: ماش، برنج، شیرهی بادام و کدو و اسفناج؛ و با وجود ضعف قلبی، گوشت مرغ‌بچه یا خروس‌بچه یا بزغاله یا شش برّه مناسب است؛ و با عدم شعور، خوردن ماء‌الشّعیر، دوا و غذا مناسب است؛ و از فواکه: آب هندوانه و گلابی و خیار و انارین مناسب است؛ و هرگاه سرسام به جهت غلبه‌ی خلط صفرا حادث شود علامت آن شدّت تب و بی‌خوابی و قلّت ثقل در سر و خشکی بینی و زردی چشم و صورت و زبان و تلخی دهان و سرعت نبض و اضطراب و ثوبت و هذیان و غضب و سوء خلق و سایر علامات غلبه‌ی صفرا، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد؛ علاج به طریقی است

که در سرسام دموی مذکور شد مگر آن که در این خلط صفرا هرگاه غلبه‌ی خون باشد یک فصد کافی است و تبرید و ترتیب در این نوع بیش‌تر باید کرد؛ و هرگاه احتیاج به تنقیه باشد به مسهلات مذکوره در نوع اول احتقان نمایند و بعد از آن هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد در نوع اول تلّین نمایند و تا ممکن است مسهل مشروب ندهند به احتقان ماده را تنقیه نمایند و بعد از تنقیه ماء الشّعیر از بهترین ادویه است و تا چندیوم، طرف صبح و عصرها شیرهی خنک و شربت‌های خنک مذکور در نوع اول و همچنین آب خیار و آب انارین و هندوانه و آب آلو و آب کدو هرکدام یافت شود بسیار نافع است و اطلیه و اضمده‌ی نوع اول و همچنین لخالخ و قطورات و نطولات مذکوره در این باب، بسیار نافع است.

ضماد نافع: بگیرند تراشهی خیار، غب‌الثعلب و برگ بید، همه را یا بعضی که یافت شود کوفته به روغن گل یا روغن نیلوفر و قلیلی سرکه ممزوج کرده مکرر ضماد نمایند و ضماد اجزای مذکور بدون روغن نیز نافع است و مالیدن روغن نیلوفر یا بنفشه یا روغن کدو که به برف و یخ سرد کرده باشند بسیار نافع است و چکانیدن روغن‌های مذکور با شیرهی خرفه و لعاب اسفرزه و بهدانه و آب خیار بسیار نافع است در بینی؛ و سرشویه و پاشویه که در نوع اول مذکور شد در این‌جا بسیار نافع است.

بدان که ماشرا ورمی است حارّ، که عارض می‌شود از غلبه‌ی دم بر صورت و پیشانی و گاهی منبسط می‌شود در جلد ظاهر سر و گاهی منتشر می‌شود در همه‌ی اعضای ظاهر و باطن از سر به حیثیتی که در نفس دماغ نیز حادث می‌شود و بسا باشد که منتشر شود این ورم تا برسد به شانه و ساعد؛ علامت حمرت شدید در صورت و جبهه و انتفاخ سر و صورت و جبهه و هردو گوش‌ها و بینی و غیر این‌ها از اعضاء سر و صورت به حسب غلبه‌ی دم و زیادتی آن و دیگر از علامات شدت حرارت و التهاب و ضربان و سایر علامات غلبه‌ی دم چنان‌چه در صداع دموی مذکور شد.

علاج: در ابتدا فصد قیفال یا حجامت بین‌الکتفین یا حجامت ساقین هرکدام ممکن باشد و استعمال ادویه و اغذیه‌ی مبرّده از قبیل: شیرها، لعاب‌های خنک با اشربه‌ی موافقه، مثل: شربت عنّاب و شربت نیلوفر چنان‌که مکرر مذکور شد و هرگاه به استعمال ادویه‌ی مذکوره اکتفا نشود بلکه محتاج به تنقیه باشد دویوم طرف صبح منضجی از عنّاب و سپستان هریک ده‌دانه، گل نیلوفر، تاجریزی و بنفشه، از هریک دو مثقال جوشانیده و صاف نموده، پنج‌مثقال شربت نیلوفر با عنّاب کرده با علاوه‌ی شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و تخم گشنیز از هریک دو مثقال بخورند.

یوم سیم طرف صبح باز منضج مذکور یا به عوض از عرق کاسنی یا نیلوفر یا بید یا لعاب اسفرزه و شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و تخم گشنیز به اضافه‌ی یکی از دو شربت مذکور با شیرخشت ده‌مثقال داخل نموده بخورند و در عقب آن پنج‌دفعه اماله کنند به این اجزا: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، تخم خطمی، ریشه‌ی کاسنی و ریشه‌ی خطمی از هریک دو مثقال، عنّاب و سپستان بیست‌دانه، همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین و شکر سرخ، مغز فلوس، آب برگ چغندر، تخم کافشه و جو مقشّر از هریک ده‌مثقال با علاوه‌ی چهارمثقال روغن بادام، چهار حصّه کرده بعد از آب گرم و نمک طعام احتقان نمایند؛ دفعه‌ی پنجم، نیم‌مثقال ریوند مخلوط کرده استعمال نمایند و اگر عمل نشد به

شیافات ملیّنه طبع را فرود آورد در یکروز نه یکروز به عمل آورند تا قلع مادّه بشود و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب بشود بعد از خوردن یکروز منضج این ملیّن را میل نمایند: آلو، عنّاب و سیستان هریک ده‌دانه، نیلوفر، بنفشه، تاجریزی، شاهتره‌ی خشک، ریشه‌ی کاسنی و تخم خطمی، از هریک دو مثقال، همه را خیسانیده و جوشانیده ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس از هریک، ده‌مثقال ممزوج کرده به اضافه‌ی یک‌مثقال روغن بادام بنوشند و اگر یافت شود مقدار هفت‌مثقال آب برگ کاسنی علاوه نمایند شاید و هکذا یکروز منضج و یکروز ملیّن تا تنقیه کامل حاصل شود؛ پیش از آشامیدن مسهل و پیش از احتقان سینه و گلو و حوالی آن‌ها، بعضی از عادات که یافت شود طلا نمایند، مثال: صندل سرخ، گل ارمنی، شاف مامیثا، بوش دربندی، حضوض مگّی، فوفل و امثال این‌ها به آب تاجریزی و آب کاسنی و علف همیشه بهار با آب خالص، سائیده بمالند و در ایّام مسهل و منضج هرگاه احتیاج به کم کردن خون باشد فصد قیفال یا حجامت دیگر بکنند در ابتداء مرض، بعد از فصد قیفال یا حجامت دیگر در ابتداء مرض از رادعات استعمال نمایند: از قبیل صندل سرخ، گل ارمنی، شاف مامیثا، اقاکیا، حضوض مگّی و پوش دربندی، مجموع یا بعضی که یافت شود علاوه‌ی ادویه‌ی مذکوره نمایند یا به تنهایی به آب‌های مذکور بمالند نافع است؛ قرص رادع، شاف مامیثا دو مثقال، حضوض و صمغ عربی هریک، دو مثقال، صندل سرخ و گل ارمنی هریک، سی مثقال، فوفل و گل سرخ از هریک، بیست‌مثقال، همه را کوفته و بیخته به آب گلنار سرخ قرص نمایند و هرگاه ورم مایل به سبزی یا سیاهی یا تیرگی باشد تیغ‌های متعدّد بر او بزنند و مواضع تیغ را آب علف همیشه بهار بمالند و به ابریشم یا خیاطه خون او را بگیرند و تا ورم باقی است این عمل را می‌کنند تا مادّه‌ی فاسد بالکلیّه رفع شود و ورم برطرف گردد بعد از آن جراحت عضو به مراهم کافور و مرهم سفیدآب قلع علاج نمایند صفت هر دو مرهم در سوختگی اعضاء مذکور شد و بالجمله بعد از فراغ تنقیه و تسکین ورم تا چندیوم طرف صبح ماء الشّعیر، لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی تخم خیار و تخم کدو و تخم گشنیز و تخم کاهو همه یا هرکدام یافت شود ممزوج کرده، بخورند به اضافه‌ی شربت عنّاب یا نیلوفر بخورند یا به عوض ماء الشّعیر آب کدو یا آب خیار یا آب انارین بخورند و اگر هیچ‌یک یافت نشود چندیوم طرف صبح، عرق نیلوفر یا عرق کاسنی یا بید با لعاب‌ها و شیرهای خنک بخورند تا مزاج به اصلاح آید و از میوه: آب هندوانه و انارین و گلابی و خیار و آلو و آلوچه‌ی تازه مناسب است.

غذا در ایّام منضج و مسهل: شوربا از برنج و اسفناج و کدو و ماش مقشّر و شیرهی بادام و اگر در ایّام منضج، طرف چاشت: آب هندوانه یا شیرخشت شاید و اگر احتیاج به لحوم شود: گوشت خروس‌بچه و گوشت برّه قلیلی مناسب است و بعد از فراغ از مسهل و رفع مرض طرف چاشت‌ها: نان و پنیر بی‌نمک و افشره از سکنجبین و شربت نارنج و آب لیمو با قند و آب غوره با قند یا شربت آن‌ها یا ربوب آن‌ها مناسب است و آش آلوچه و انار و آلو و ریواس و زرشک با قلیلی قند یا شکر و قلیلی گوشت‌های مذکور مناسب است.

صرع: علّتی است که منع می‌کند اعضا را از حسّ و حرکت منعی غیرتام و سبب آن: سده است که عارض می‌شود در بعضی از همه‌ی بطون دماغ به این معنی که در همه‌ی بطون حادث است امّا در بعضی از هر بطنی؛ و متشنّج می‌شود

به سبب این سدهٔ جمیع اعصاب بدن به جهت انقباض مبدأ آن‌ها که دماغ است و هرگاه منقبض شد دماغ و متشنج شد اعصاب، ممنوع می‌شود انسان از حرکت و حس و انتصاب و قیام و لامحاله ساقط می‌شود به جهت عدم امتناع روح نفسانی از نفوذ در اعضا،، بالکلیه از حس و حرکت از اعضا منتفی نمی‌شود بلکه برخی از روح نفوذ می‌کند، از این جهت حادث می‌شود از برای مصروع عندالصرع حرکات مختلفی غیرمنتظمه و حادث می‌شود ارتعاش اعضا و بالجمله سبب این، سدهٔ یا انقباض دماغ است به جهت امری موزنی مثل: رسیدن بخار ردی‌الجوهر از اعضای مشارک دماغ مثل بخارات متصعده از رحم نزد فساد دم طمث و مثل بخارات متصعده از ادعیه‌ی منی نزد فساد منی و مثل بخارات متصعده از کرم‌های متولد در امعاد مثل رسیدن کیفیت سمیه از ذی‌سم مثل: گزیدن عقرب و یا آن است که این موزنی مسکن است در دماغ که موجب حدوث سده شده مثل: رطوبت فاسدی یا ریح غلیظی یا خلطی از اخلاط مثل: بلغم غلیظ یا رقیق و سودا و بسیاری دم و صفرا و امثال این‌ها؛ از اسبابی که موجب صرع است و چون که این رساله گنجایش ذکر علاج همه‌ی انواع صرع نیست به ذکر بعضی از انواع کثیرالوقوع است پرداخت از آن جمله: صرع بلغمی است که حادث شود در دماغ و موجب سدهٔ شود.

علامت آن: ثقل در سر و نسیان و دوار و بیاض لون و بسیاری آب دهن و کسالت و جبن و بسیار کف در وقت صرع و تقدم استعمال مولدات بلغم از اشربه و اغذیه و بالجمله علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: اولاً تنقیه دماغ بکند از رطوبات بلغمیه؛ و بعد از آن به اصلاح مزاج و دماغ و تقویت آن پردازند؛ به این طریق که: سه‌یوم طرف صبح، از گل گاوزبان و بادرنجبویه اصل سوس و مرزنجوش و بادیان و بیخ بادیان و اسطوخودوس و خبازی از هریک دو مثقال، سیسالوس یک مثقال، عود صلیب نیم مثقال، همه را جوشانیده و صاف کرده و ترنجبین یا نبات یا شکر سفید هر کدام یافت شود ده مثقال، مخلوط کرده بخورند و اگر شربت اسطوخودوس یا شربت گاوزبان یا گل‌قند، هر کدام باشد به عوض ترنجبین، نبات شکر خوب است و اگر با وجود غلبه‌ی بلغم در سر، غلبه‌ی حرارت هم بر مزاج باشد، به عوض منضج مذکور منضجی به این صفت بخورند: گل بنفشه، گل گاوزبان، اصل سوس، خبازی، تخم خطمی و بادیان، از هریک دو مثقال، سپستان ده عدد، همه را جوشانیده ترنجبین یا نبات یا شربت بنفشه یا گاوزبان هر کدام باشد به قدر پنج مثقال، داخل کرده بخورند یوم چهارم طرف صبح یکی از منضجات مذکوره را بخورند به حسب مزاج، یا عوض آن پنج مثقال شربت اسطوخودوس یا شربت گاوزبان در یک پیاله عرق گاوزبان یا عرق بادیان حل کرده بخورند، یا پنج مثقال گل‌قند بخورند، در عقب، یک پیاله یکی از عرق‌های مذکور با نبات یا شکر بخورند در عقب، پنج دفعه احتقان به عمل آورند؛ دفعه‌ی اول: آب گرم یک پیاله، نمک طعام نیم مثقال، یا یک مثقال روغن بادام، به عمل آورند؛ چهار دفعه‌ی دیگر به این اجزا گل گاوزبان، اصل سوس، بادرنجبویه، پرسیاوشان، بزرکنان، تخم خطمی، خبازی، بنفشه، اکلیل، بادیان، بیخ بادیان، بیخ کرفس، اسطوخودوس و گل سرخ از هریک، دو مثقال، سپستان و انجیر زرد هریک ده دانه، سنای مکی و بسفایج هریک، سه مثقال، سبوس گندم، کفی، همه را خیسانیده و جوشانیده؛ ترنجبین، شکر

سرخ، گزنگین، مغز فلوس، تخم کافشه و آب برگ چقدر از هریک، ده‌مقال، روغن بابونه، بادام یا روغن زیت هرکدام که باشد، چهارمقال، ممزوج کرده در چهار دفعه عمل نمایند و نیم‌مقال ریوند یا بورهی ارمنی کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند و هر دفعه که عمل می‌کنند هرگاه حفته نکند به شیاف طبع را فرود آورند؛ یوم چهارم باز منضج مذکور؛ یوم پنجم باز احتقان مذکور به طریق مزبور و هکذا یک‌روز منضج و یک‌روز امالهی مذکور تا ماده رفع شود؛ و اگر در ماده غلظتی باشد منضج را به این ضابطه بخورند که: سه‌یوم منضج مذکور بخورند و یوم چهارم مسهل مسطور، یوم پنجم و ششم باز منضج مذکور و هکذا یک‌روز مسهل و دوروز منضج و این قاعده را در امراض بلغمیه و سوداویه و استفراغ مواد غلیظه مراعات نمایند و هرگاه از استعمال احتقان تنقیه کامل حاصل نشود و محتاج به مسهل باشد این مطبوخ را بیاشامند.

مطبوخ: گل گاوزبان، اصل سوس، بادرنجبویه، اسطوخودوس، پرسیاوشان، بادیان و بیخ بادیان از هریک، دومقال، سیسالیوس، یک‌مقال، مویز منقی، انجیر زرد و سپستان از هریک ده‌دانه، سنای مکی، بسفایج و پوست هلیله‌ی کابلی از هریک، سه‌مقال، همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس و ترنجبین و گل‌قند از هریک ده‌مقال، روغن بادام، یک‌مقال، مخلوط کرده بیاشامند و به قدر احتیاج مکرر نمایند و اگر به عوض مسهل مذکور در یک‌شب نه یک‌شب از حبّ شیار در یک‌روز نه یک‌روز به طریق مسهلات دیگر از حبّ ایارج بخورند در تنقیه دماغ از بلغم بسیار نافع است و اگر حبّ ایارج نباشد از حبّ قوقایا که در صداع بلغمی مذکور شد بخورند، بسیار مفید است.

صفت حبّ ایارج: بگیرند ایارج فقرا، تربد سفید از هریک، یک‌درم، حبّ‌النیل، غاریقون و انیسون از هریک، نیم‌درم، شحم حنظل و نمک هندی از هریک، دانگ و نیم، همه را کوفته و بیخته به آب رازیانه حبّ سازند و این یک شربت است.

صفت حبّ صرع: بگیرند ایارج فقرا، نیم‌مقال، اقیمون، اسطوخودوس، بسفایج، نمک هندی و غاریقون از هریک، نیم‌دانگ، تربد سفید، پوست هلیله‌ی زرد و شحم حنظل از هریک، دودانگ، سقمونیای مشوی، یک‌دانگ و نیم، مصطکی و سنبل‌الطیب از هریک، دانگی، همه را کوفته و بیخته و حبّ کنند و این یک شربت است بخورند و در عقب آن این مطبوخ را بیاشامند.

مطبوخ گل گاوزبان: اصل سوس، اسطوخودوس، بنفشه، بادرنجبویه، از هریک، دومقال، ترنجبین، ده‌مقال، ادویه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین را مخلوط کرده بخورند و هریک از مسهلات مذکوره که می‌خورند بر حسب مزاج و قوه و احتیاج مکرر نمایند و هرگاه در یک‌روز نه یک‌روز یا دوروز نه یک‌روز یکی از مسهلات مذکوره را اختیار نمایند و در ایام غیرمسهل منضج مذکور را می‌خورند و خوردن ایارج فقرا خالص با اطریفل چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد به عوض مسهلات دیگر می‌شود و بعد از فراغ از تنقیه به تعدیل مزاج و اصلاح حال دماغ پردازند و تا چندیوم که اقل آن چهل‌روز است از معجون صرع یا معجون سیسالیوس یا انقرویا هرکدام باشد بخورند و در عقب آن نیم‌مقال عود صلیب با عرق بادیان یا بادرنجبویه جوشانیده، قدری نبات مخلوط کرده بخورند و اگر به عوض

معاجین مذکوره معجون ماده الحیوه بخورند نافع است و اگر هیچ‌یک از این‌ها یافت نشود تا چند یوم به اطریفل صغیر مداومت نمایند در اصلاح مزاج دماغ بسیار نافع است و مداومت به اطریفل صغیر مفید است و شربت اسطوخودوس که صفت آن در صداع مذکور شد با عرق‌های مذکور در اصلاح حال مزاج دماغ بسیار نافع است؛ صفت ایارج فیکرا در صداع بلغمی مذکور شد.

صفت معجون صرع: بگیرند سیسالیوس و حب‌الفار از هریک، سه‌مقال، اسطوخودوس و عود صلیب از هریک، دو‌مقال، عاقرقرا، پنج‌مقال، همه را کوفته و بیخته با عسل معجون سازند شربتی یک‌مقال بخورند.

صفت معجون سیسالیوس - که مختص به صرع است: - بگیرند سیسالیوس، عاقرقرا و اسطوخودوس مساوی کوفته و بیخته با سکنجین عنصلی - که صفت آن در عسرالتفس که ربو گویند مذکور است - بسرشد، شربتی، یک‌مقال بخورند.

صفت معجون صرع دیگر سهل‌المأخذ و از اسرار است و به تجربه رسیده: بگیرند عاقرقرا، ده‌مقال، صلابه نمایند و از منخل نازک گذرانیده بعد از آن در هاونی کرده با ده‌مقال، سرکه‌ی تند بسابند و با عسل بسرشد، شربتی، دو‌مقال، بخورند و در عقب آن آب گرم.

صفت معجون انقرویا: بگیرند زنجبیل و عاقرقرا و شونیز و قسط و فلفل و ح هریک، ده‌درم؛ مرّمگی، ورق، سداب، حلتیث، خبطیانا، زراوند، حب‌الفار، جندیبستر، شیطرح و خردل هریک، پنج‌درم؛ عسل و بلادر، پنج‌مقال؛ ادویه را بکوبند و به روغن جوز چرب کرده و به عسل بسرشد شربتی، یک‌مقال، بخورند.

صفت معجون ذیبب: پوست هلیله‌ی کابلی، پوست بلیله، پوست هلیله‌ی زرد، آمله‌ی مقشّر و اسطوخودوس، از هریک، ده‌درم؛ عود صلیب، پنج‌درم؛ عاقرقرا، سه‌درم؛ مویز منقی مساوی همه را کوفته و بیخته و با مویز ممزوج نموده، معجون سازند شربتی، سه‌مقال بخورند و مداومت با شربت افنتین که صفت آن در ضعف معده مذکور است، بسیار نافع است و اگر هیچ‌یک از این ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، چندیوم به قهوه‌ی عود صلیب مداومت نمایند و اگر عود صلیب نباشد قهوه‌ی دارچینی یا زنجبیل بخورند و خوردن قهوه‌ی چوب چینی بعد از تنقیه از بهترین ادویه است و طریق آن در ضعف قلب مسطور است به نهج مسطور عمل نمایند و از جمله تدابیر بعد از تنقیه هرگاه مرض باقی باشد، بهترین هر دو است که: داغ کنند و نخود بگذارند و تا مدتی بگذارند که اقل آن سه‌ماه است و شیخ‌الرئیس داغ کردن سر و محجمه گذاشتن تجویز فرموده اما بعد از تنقیه استعمال غراغر است به غیر غرغره‌های مذکور در فالج بلغمی و از جمله معالجات بعد از تنقیه، استعمال نفوخت است: یعنی ادویه که به دماغ می‌کشند از قبیل: جندیبستر و مرّمگی و فلفل و زنجبیل و اسطوخودوس و کندش یا همه یا هرکدام که یافت شود کوفته و بیخته در بینی دمنند، گاه‌گاهی؛ و ریختن جندیبستر با حلتیث که در سکنجین عسلی حل کرده باشند، در حلق مصروع در حال صرع، در افاقه‌ی صرع، نافع است و بوییدن سداب عود صلیب و تعلیق عود صلیب، در رفع آن، نافع است؛ و اجتناب از لحوم غلیظه و از بقولات و لبنیات و حلویات و منجرات و متنفحات و کثرت جماع و بیداری و کثرت بی‌خوابی و ریختن آب گرم بر سر و جمیع

اشیائی که مهیج و محرک صرع است از اعراض نفسانیه و سماع اصوات عظیمه مثل: آواز رعد و طبل و نظر کردن در انوار مثل: نور شمس و نظر کردن به پایین از مواضع عالیه و استعمال ریاضه بعد از امتلا و استعمال روایح طیبه و اجتناب آن و سمومات و اغذیه مبهجه لازم است و شیخ علی از بقولات و سبزی‌ها گشنیز را تجویز کرده با کراهت در استعمال آن.

غذا: نخودآب از گوشت کبک یا تیهو و درآج و گنجشک اهلی یا جبلی هرکدام باشد، با هل و زیره و دارچینی مناسب است و احتراز از گوشت غلیظ خصوصاً از گوشت بز واجب است و همچنین احتراز از گوشت ماهی لازم و اگر گوشت‌های مذکور یافت نشود گوشت بره یا گوسفند جوان و هل و زیره و دارچینی در صورت ناچاری مناسب است و بعد از فراغ از تنقیه نیز تا چندیوم نخودآب از گوشت‌های مذکور و ترچلو به آب گوشت‌های مذکور مناسب است و هرگاه سبب صرع حصول خلط سودا باشد در سر، علامت آن: لاغری بدن و شهوت بسیار و خفقان و وسواس و افکار فاسده و حموضت طعم دهن و کمودت رنگ صورت و چشم، بی‌سبب و تخیل چیزهای تیره و سیاه در خواب و سنگینی سر و تقدّم استعمال اغذیه و اشربه‌ی سودا انگیز و سایر علامات غلبه‌ی سودا چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد؛ علاج آن: اولاً تنقیه سر و دماغ است از اخلاط سودا و بعد از تنقیه به تعدیل و تقویت دماغ کوشند به این طریق که: سه‌یوم طرف صبح منضجی از گل گاوزبان، اصل خبازی، پرسیاوشان، بادرنجبویه، بنفشه و شاهتره‌ی خشک، از هریک، دو مثقال؛ عود صلیب، نیم‌مثقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین با نبات یا شربت بنفشه یا شربت اسطوخودوس یا شربت گاوزبان هرکدام باشد، بخورند.

یوم چهارم، پنج دفعه احتقان به عمل آورند به نهجی که در نوع اول مذکور شد و اگر از احتقان رفع مرض نشده بعد از استعمال سه حقه یا بیش‌تر این مطبوخ را بیاشامند.

مطبوخ گل گاوزبان: اصل سوس، شاهتره، بنفشه، نیلوفر، پرسیاوشان، بادرنجبویه، اسطوخودوس و گل سرخ از هریک، دو مثقال؛ مویز منقی و سپستان از هریک، ده‌دانه؛ پوست هلله‌ی زرد و هلله‌ی سیاه، بسفایج، سنای مکی و پوست هلله‌ی کابلی از هریک، سه مثقال؛ افیمون در کتان بسته، چهار مثقال؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف کرده؛ مغز فلوس، ترنجبین و گلقد آفتابی از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی سه مثقال روغن بادام بیاشامند و یک‌روز نه یک‌روز تا تنقیه کامل به إذن‌الله تعالی حاصل شود و اگر دوروز منضج و یک‌روز مسهل مطبوخ را بخورند بهتر است بلکه در ماده غلظتی باشد و مستعدّ دفع نباشد در هفته، یک‌مرتبه مسهل می‌خورند و در باقی منضج مناسب است حاصل کلام آن است که: در منضج و مسهل تعیین عدد روز نشده بلکه مناط در استعداد ماده و قابلیت آن است از برای دفع، پس هرگاه صریح‌النضج و رقیق باشد؛ مثل: صفرا یک‌روز منضج یا دوروز کافی است؛ و هرگاه ماده از مواد غلیظه بطئی‌النضج باشد؛ مثل: بلغم غلیظی یا سودای محترقی، استعمال منضجات را بیش‌تر باید داد و به حسب غلظت ماده و رقت آن و سرعت و بطأ انفعال آن از منضج و حرارت غریزه که فی‌الحقیقه منضج همان است زیاده و نقصان در ایام منضج قرار باید داد از این جهت اطباء در بعضی امراض؛ مثل: ربع بعد از شش ماه تجویز فرموده‌اند که مسهل باید داد و

بالجمله هرگاه از مطبوخ مذکور تنقیه کامل حاصل نشد در هفته، یک مرتبه آخر شب به قدر دو مثقال، از حبّ شیبار که در صداع بلغمی مذکور شد بخورند و در عقب آن آب گرم نافع است و اگر به عوض حبّ مذکور حبّ قوقایا بخورند، نافع است و صفت حبّ قوقایا نیز در صداع بلغمی مذکور است و هرگاه در مزاج حرارت نباشد خوردن حبّ افیمون یا معجون نجاج که صفت هردو در صداع سوداوی مذکور است بسیار نافع است و از سایر مسهلات انفع است و هرگاه در مزاج حرارت نباشد بلکه آثار برودت و غلبه‌ی بلغم باشد، از عالم سفیدی رنگ و بسیاری آب دهن و سفیدی بول و قلت عطش و سایر علامات غلبه‌ی بلغم به عوض مسهلات مذکور، یک مثقال و نیم ایارج فیکرا با غاریقون حبّ کرده بخورند نافع است؛ یا سه مثقال اطریفل صغیر با دو مثقال ایارج ممزوج کرده، بخورند و هرگاه آثار حرارت باشد از عالم عطش و التهاب و خشکی دهن و زردی بول و سایر علامات غلبه‌ی صفرا، یک مثقال و نیم از قرص بنفشه که در صداع مذکور شد با نیم مثقال غاریقون، حبّ کرده بخورند و در عقب آن گل بنفشه، بادرنجوبیه، شاهتره‌ی خشک، افیمون، اسطوخودوس و گاوزبان از هریک، دو مثقال؛ پوست هلیله‌ی زرد و هلیله‌ی سیاه، هریک، سه مثقال؛ تمرهندی و سپستان از هریک، پانزده دانه؛ جوشانیده و صاف کرده؛ ده مثقال ترنجبین با شیر خشت و یا شربت بنفشه مخلوط کرده، بخورند و مکرر نمایند و خوردن ماء الجبن که در ضعف قلب مذکور است در صرع سوداوی که از احتراق دم باشد و یا آثار حرارت باشد نافع است و بالجمله مراعات حرارت و برودت مزاج در استعمال منضجات واجب است؛ چنانچه هرگاه سودا محترق از صفرا، ورم باشد و در مزاج، حرارت غالب باشد ادویه‌ی قویه‌الحراره شاید داد چه در منضج و چه در مسهل و هرگاه سودا محترق از بلغم باشد و با آثار غلبه‌ی حرارت نباشد، استعمال ادویه‌ی حاره خوب نیست و از جمله ادویه‌ی مسهله در این نوع از صرع هرگاه حرارت در مزاج نباشد «حبّ لاجورد» از سایر ادویه‌ی مسهله‌ی مذکوره در تنقیه سودا انفع است.

صفت حبّ مذکور این است: بسفایج، اسطوخودوس و افیمون از هریک، یک درم؛ حجر ارمی مغسول، لاجورد مغسول و ایارج فیکرا از هریک، نیم درم؛ سقمونیای مشوی، کنیرا، ربّ السّوس، مقل ازرق و شحم حنظل، از هریک، ربع درم؛ همه را کوفته و بیخته به روغن بادام چرب کرده به آب خالص حبّ کنند؛ این یک شربت است به طریق مسهلات در یک روز نه یک روز می‌خورند و در عقب آن آب گرم و اگر بعد از مطبوخ افیمون که صفت آن مذکور شد بخورند، انفع است و اگر از این حبّ ممکن نشود، دو مثقال اطریفل صغیر با یک درم ایارج فیکرا و یک درم حجر ارمی مغسول ممزوج کرده بخورند و بعد از فراغ از تنقیه به تعدیل مزاج دماغ و اصلاح و تقویت آن کوشند به این طریق که: چندیوم، طرف صبح از شربت اسطوخودوس که در صداع مذکور شد از پنج مثقال تا هفت مثقال، داخل عرق گاوزبان یا عرق بادیان کرده، بخورند و خوردن چوب چینی به طریق قهوه بسیار نافع است و طریق خوردن چوب چینی در ضعف قلب مذکور است و اگر چوب چینی نباشد از معجون سیسالیوس، هرگاه در مزاج حرارت نباشد، بخورند و در عقب قهوه عود صلیب نافع است و خوردن انوشداروی لؤلؤیی که در ضعف معده مذکور است نافع است؛ طرف عصرها در ایام تعدیل مزاج و اگر انوشدارو ممکن نشود، آمله‌ی پرورده با هلیله‌ی پرورده بخورند نافع است؛ و خوردن

دو مثقال، اطریفل صغیر با نیم مثقال اسطوخودوس، ممزوج کرده باشند نافع است در آخر شبها و در تقویت دماغ و اصلاح حال آن نفعی تمام دارد و بعد از تنقیه داغ کردن هر دو دست چنانچه در نوع اول مذکور شد، مفید است و در این نوع و نوع اول هرگاه در دم فساد ظاهر باشد از فصد قیفال یا حجامت شانه یا ساقین خون کم نمایند و تعلیق عود صلیب و بوییدن سداب و تدابیری که در نوع اول مذکور شد بعد از ادویهی معده، در این نوع نیز لازم است؛ غذا به طریق مذکور در این نوع نیز لازم است.

غذا به طریق مذکور در نوع اول: و هرگاه سبب صرع غلبه‌ی خون باشد علامت آن حمرت وجه و عین امتلاء عروق و حمرت بول و سایر علامات غلبه‌ی دم چنانچه در صداع دموی مذکور شد؛ **علاج آن:** فصد قیفال و حجامت و تقلیل غذاست و اگر احتیاج به مسهل باشد به طریقی که در صداع صفاوی مذکور است عمل نمایند و بعد از تنقیه به تعدیل مزاج کوشند و هرگاه سبب صرع به شرکت معده باشد یعنی به سبب غلبه‌ی بلغم یا سودا یا صفرا بر معده که از ارتفاع بخارات اخلاط به دماغ حادث شود صرع علامت و علاج هریک از انواع به شرکت به نهجی است که در صداع به شرکت معده مذکور شد از منضج و مسهل و معدل و احتیاج به تکرار نیست و بسا باشد که حادث شود صرع از دیدان یعنی کرم‌های متولد در روده‌ها که به سبب ارتفاع بخارات رویه‌ی فاسده که از آنها به دماغ می‌رسد و دماغ متأدی می‌شود و حادث می‌شود این علت علامت و علاج آن به طریقی است که در دیدان مذکور می‌شود به اخراج آنها و رفع بخارات و تقویت دماغ و گاهی حادث می‌شود به سبب گزیدن ذی‌سمی؛ مثل: عقرب و رتیلا و مار و امثال آنها که متأدی می‌شود کیفیت همه به واسطه‌ی اعصاب به دماغ می‌رسد و موجب حدوث صرع می‌شود و بالجمله حدوث اسباب حدوث صرع بسیار است که ذکر آنها و معالجه‌ی هریک از آنها، موجب تطویل است و چون نادر الوقوع است، مذکور نمی‌شود و اقسام آنها که علاج آنها مذکور شد، کثیر الوقوع بود و اقسام نادر الوقوع هرگاه واقع شود، به رجوع طبیب حاذق علاج نمایند.

فالج: علتی است که حادث می‌شود از بطلان حس و حرکت در یکی از دو نصف بدن از راه طول از سر تا قدم؛ و بنا بر رأی متقدمین از اطباء فالج عبارت است از؛ استرخاء یعنی، بطلان حس و حرکت در هر عضوی از اعضا، حتی جزوی از اصبع هرگاه مسترخشی شود و نزد ایشان مسمی است به فالج و سبب این علت در اغلب فضلات بلغمیه است که منصب می‌شود از بطون دماغ به مبادی اعصاب و منابت آنها، پس منع می‌کند قوت حس و حرکت را از نفوذ در اعصاب و باقی می‌ماند اعضا بی‌حس و حرکت و این رطوبات فضلیه هرگاه منصب شود به نخاع که منبت اعصاب مادون سر است؛ یعنی، در یک جانب آن به سبب قوت جانب دیگر و اندفاع ماده به جانب ضعیف، حادث می‌شود فالج در نصف از بدن، بدون سر؛ و اگر هر دو شق از نخاع ضعیف باشد و قابل فضلات دماغیه باشد، پس منصب می‌شود رطوبات فضلیه؛ و در هر دو شق از نخاع پس حادث می‌شود فالج در مجموع بدن سوی سر و در این دو صورت فالج مشتمل بر سر و جبهه نیست به جهت آن که اعصاب سر و صورت و جبهه از خود دماغ رسته است، مگر هرگاه فضلات مندفع شود از دماغ به منابت اعصاب سر نیز، پس در به هنگام، فالج، مشتمل است بر مجموع بدن از سر تا به قدم و بسا باشد که سبب فالج

عدم قبول اعضا باشد قوت حس و حرکت را؛ به این معنی که قوه‌ی حس و حرکت نفوذ می‌کند در اعصاب و لکن اعضا قبول نمی‌کند آن را و متأثر نمی‌شود به واسطه‌ی رذات و فساد مزاج آن‌ها بدون انسداد مسالک روح، بر هر دو تقدیر باقی می‌ماند اعضا بی‌حس و حرکت و گاهی حادث می‌شود از قطع و تفرق عصب از راه عرض و گاهی حادث می‌شود به سبب حرکت فقرات از مواضع خود و فقرات استخوان‌هایی است که نفوذ می‌کند در آن‌ها نخاع و آن‌ها را مهره‌های گردن و پشت گویند و چون قسم اول را از اقسام مذکوره اکثرالوقوع بود به ذکر معالجات آن پرداخت.

علامت فالج رطوبی آن است که: حادث می‌شود بطلان حس و حرکت در نصف بدن دفعه‌ی بدون وجود سبب از خارج مثل سقظه یا ضربه یا قطع و امثال آن‌ها.

و علامت آن: بیاض بول و غلظت آن و کثرت آب دهن و بیاض رنگ بدن و تقدم استعمال مولدات بلغم و سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: تا چهاریوم بلکه تا هفتیوم و اگر مرض قوی باشد تا چهاردهیوم به معالجات قویه و استفراغات عنیفه نپردازند و البته از ادویه‌ی قویه‌ی شدیدةالتحرک احتراز نمایند که موجب هلاکت یا زیادتی مرض خواهد شد؛ بلکه تا چهاریوم یا هفتیوم یا چهاردهیوم، به تدریج به انضاج ماده و تفتیح و تلطیف آن کوشند به این طریق که: سه‌چهاریوم، طرف صبح‌ها به قدر چهارمقال، گل‌قند شکر یا عسلی می‌خورند؛ در عقب آن منضجی از گل گاوزبان، اصل سوس، اسطوخودوس، بادیان درشت و خورده، تخم کرفس، بیخ بادیان و عود صلیب از هریک، دومقال؛ جوشانیده و صاف کرده نبات یا شکر سفید یا ترنجبین یا شربت اصول هر کدام باشد مقدار پنج‌مقال؛ مخلوط کرده بخورند و اگر همه‌ی اجزا منضج نباشد، بعضی که یافت شود و اگر گل‌قند را با سکنجبین عسلی یا عنصلی ممزوج کرده بخورند، انفع است؛ و اگر هیچ‌یک از ادویه یافت نشود گل‌قند را با سکنجبین عسلی یا عنصلی ممزوج کرده بخورند انفع است؛ و اگر هیچ‌یک از ادویه یافت نشود گل‌قند را با سکنجبین بخورند و در عقب آن دومقال، بادیان را شیره کشیده بخورند، عوض منضج می‌شود و اگر از این‌ها هیچ‌کدام نباشد، چندروز عرق بادیان با نبات بخورند یا ماءالعسل بخورند از ده‌مقال تا بیست‌مقال از ماءالاصول یا گل‌قند بخورند به عوض منضج مذکور بسیار نافع است؛ و اگر گل‌قند نباشد خالص بخورند و خوردن گل‌قند خالص به عوض منضج می‌شود؛ و بالجمله هریک از این منضجات مذکوره که یافت شود در ابتداء مرض تا چهاریوم، یا هفتیوم، یا چهاردهیوم، بخورند و از استعمال مسهلات قویه احتراز نمایند بلکه در یک‌روز نه یک‌روز یا دوروز نه یک‌روز احتقان به عمل می‌آورند یا در سه‌دفعه یا بیشتر به حسب قوت و حاجت از این اجزا: گل گاوزبان و بادیان، اصل سوس، بادرنجبویه، پرسیاوشان، تخم خطمی، اکلیل، حلبه، بیخ بادیان، بزرکتان و بابونه از هریک، دومقال؛ جوشانیده شیره‌ی تخم کافشه، شکر سرخ، ترنجبین، مغز فلوس و آب برگ چقدر از هریک، ده‌مقال؛ ممزوج کرده روغن بادام تلخ، چهارمقال؛ بوره‌ی ارمنی یا ریوند چینی، یک‌مقال؛ در سه‌دفعه یا چهاردفعه احتقان نمایند؛ دفعه‌ی اول، آب گرم، نمک طعام و روغن بادام، یک‌مقال؛ و سایر دفعات به اجزاء مذکوره و بعد از هفتم یا چهاردهم به حسب قوه‌ی مرض و ضعف آن شروع نمایند استعمال مسهلات قویه به تدریج به این طریق که: بعد

از خوردن دویوم از منضج مذکور به این اجزا احتقان نمایند گل گاوزبان، اصل سوس، بادرنجوبیه و بادیان و بیخ بادیان، تخم کرفس، بیخ کرفس و بیخ کبر و تخم خطمی، بزر کتان، تربد سفید و قنطر و ریون دقیق، اسطوخودوس و گل سرخ از هریک، دومتقال؛ سنای مکی و بسفایح از هریک، دومتقال؛ سپستان و مویز منقی هریک، ده دانه؛ همه را خیسانیده و جوشانیده صاف کرده، مغز فلوس و ترنجبین و شکر سرخ و گزنگین و تخم کافشه و آب برگ چقندر هریک، ده متقال؛ روغن بادام تلخ، چهارمتقال؛ به طریق مذکور به عمل آورند و یک متقال ریوند چینی یا بوره‌ی ارمنی داخل کرده و اگر قوی تر خواهند یک دانگ و نیم غاریقون سفید داخل نمایند در دفعه‌ی آخر و اگر یک دانگ و نیم شحم حنظل نیز علاوه نمایند انفع است و دوروز نه یک روز احتقان مذکور را به طریق مسطور در پنج دفعه به عمل آورند و مکرر نمایند تا سه حفته یا بیش تر به حسب قوه و حاجت به عمل آید پس اگر به احتقان مذکور رفع ماده نشد این مطبوخ را در دوروز نه یک روز بیاشامند.

صفت مطبوخ گل گاوزبان: اصل سوس، بیخ بادیان، بادرنجوبیه، تخم کرفس و بیخ کرفس و بیخ کبر، اسطوخودوس و تخم خطمی از هریک، دومتقال؛ سنای مکی و بسفایح و پوست هلیله‌ی کابلی از هریک، سه متقال؛ مویز منقی، انجیر زرد و سپستان از هریک، ده دانه؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده به اضافه‌ی ترنجبین و گلقتند آفتابی از هریک، ده متقال؛ مغز فلوس، ده متقال؛ ممزوج کرده با علاوه‌ی یک دانگ و نیم غاریقون و یک دانگ شحم حنظل کوفته و بیخته با یک متقال روغن بادام بنوشند و در دوروز نه یک روز بنوشند تا بنفشه‌ی کامل حاصل بشود و مسهل قوی تر محتاج باشد از حب فریون یا حب منتن یا حب شیطرچ هر کدام ممکن شود به قدر یک خوراک طرف صبح روز مسهل بخورند و در عقب آن آب گرم و یک روز نه یک روز مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود و اگر ایام منضج را بیش تر قرار دهند به طریقی که در هفته یک مرتبه یکی از حیوبات مذکوره بخورند انفع است بلکه هرگاه ماده مطاوع در اسهال نباشد یا مریض ضعیف القوه باشد واجب است در هفته یک مرتبه تنقیه کنند به یکی از مسهلات مذکوره هر کدام مناسب است.

صفت ماء الاصول صغیر که به عوض منضج در ایام غیر مسهل مناسب است: پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست بیخ کبز و بیخ ازخر از هریک، دومتقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده ده متقال عسل صاف با نبات یا ترنجبین هر کدام باشد ممزوج کرده، بخورند و اگر چهارمتقال، گلقتند عسلی در عقب ماء الاصول مذکور، بخورند بسیار نافع است. طریق ساختن ماء العسل چنان است که: یک جزو عسل را با سه جزو آب بجوشانند تا ثلث بماند و عندالضروره با گلاب مخلوط کرده بخورند.

صفت حبّ منتن: بگیرند سکینج^۱ و اشق و جاوشیر و مقل و حرمل از هریک، یک‌درم؛ و صبر و سقوطری و تربد از هریک، دودرم؛ و شحم حنظل و فریون و جند از هریک، نیم‌درم؛ همه را کوفته و بیخته به آب خالص حبّ کرده شربتی سه‌درم است، بخورند.

صفت حبّ شیطرح: بگیرند پوست هلبله‌ی زرد و صبر سقوطری از هریک، ده‌درم؛ و فلفل و دارفلفل از هریک، یک‌درم؛ و خردل و شیطرح و نمک هندی و شحم حنظل و زنجبیل از هریک، دودرم؛ قند سفید، چهاردرم؛ همه را کوفته و بیخته به آب کربت حبّ سازند، شربتی دودرم است و در ابتدای حدوث این علّت شروع نمایند به ادویه‌ی منضج مطلقه و احتراز نمایند از مسهلات قویّه و استفرافات عنیفه و به تدریج مادّه را تنقیه نمایند؛ در اوّل امر ابتدا نمایند به حقن‌های لئنه و بعد از آن به حقن‌های متوسطه و بعد از آن به حقن‌های حادّه به طریق مذکور و هرگاه احتیاج باشد به مسهل مشروب، به مطبوخ مذکور مادّه را تنقیه نمایند و در شب مسهل، دو مثقال ایارج فیکرا با عسل حبّ کرده بخورند و طرف صبح مطبوخ را بیاشامند و خوردن ایارج در یک‌شب نه یک‌شب بدون مطبوخ نیز نافع است و هرگاه در استعمال حقنه و سایر مسهلات خفیفه‌ی مناسبه نفع کامل حاصل نشده باشد و مزاج هم قوی باشد و مانعی نباشد و لااقلّ سه‌چهار هفته، از ابتدای مرض گذشته باشد از حیوانات مذکوره هر کدام انطباق است در دوروز نه یک‌روز یا سه‌روز نه یک‌روز یا هفته، یک‌مرتبه به سبب استعداد مادّه از برای دفع و به حسب قوه‌ی قلیل و ضعف آن استعمال نمایند و بالجمله بعد از تنقیه شروع نمایند به تعدیل مزاج به این طریق که: چندیوم که اقلّ آن یک‌ماه است طرف صبح‌ها از معجون انقرویا که در صرع مذکور شد به قدر یک‌مثقال، بخورند و در عقب آن ماء‌الاصول کبیر به قدر سی‌مثقال داخل گلاب کرده بخورند به اضافه‌ی دودرم روغن بید انجیر و اگر بید انجیر نباشد به عوض آن روغن بادام تلخ یا شیرین ممزوج کرده بخورند و اگر به عوض معجون انقرویا معجون سیر بخورند نافع است و اگر تریاق فاروق بخورند، نافع است به این طریق که: بنا نمایند روز اوّل به قدر یک‌دانگ از تریاق بخورند و در عقب ماء‌الاصول به طریق مذکور یوم دوّم یک‌دانگ و نیم از تریاق بخورند در عقب ماء‌الاصول به این طریق؛ و هکذا روزی نیم‌دانگ علاوه نمایند تا برسد به چهاردانگ و نیم و تا سه‌یوم، هرروز، چهاردانگ و نیم بخورند و در عقب آن ماء‌الاصول را به طریق مذکور و بعد از آن تریاق را روزی نیم‌دانگ کم می‌کنند تا برسد به یک‌دانگ و ماء‌الاصول هر دوروز بدون زیاده و نقصان در عقب تریاق فاروق می‌خورند و اگر روزی یک‌دانگ علاوه نمایند تا برسد به چهاردانگ و نیم بعد از آن روزی یک‌دانگ کم نمایند تا برسد باز به یک‌دانگ، شاید؛ و اگر تریاق فاروق یافت نشود به عوض آن روزی، نیم‌مثقال، مشرودیطوس بخورند و در عقب آن ماء‌الاصول بخورند و اگر انقرویا با مشرودیطوس و با تریاق هیچ‌کدام یافت نشود به عوض آن‌ها از دواء‌المشک تلخ بخورند و در عقب آن ماء‌الاصول بخورند و اگر به عوض دواء‌المشک هرروز، به قدر سه‌مثقال، زنجبیل پرورده بخورند و در عقب آن ماء‌الاصول، بسیار نافع است و اگر ماء‌الاصول کبیر

۱- سکینج: صیغ نباتی است مسخن و ملطف و جالی و محلل ریاح و اورام سلبه و مدر حیض و مسهل بلغم غلیظ و این معرب سکینه است. به پارسی سفین است.

نباشد به عوض آن ماء الاصول صغیر که مذکور شد در عقب معاجین مذکور با روغن‌های مسطور بخورند و اگر هیچ‌یک از معاجین مذکور یافت نشود ماء الاصول خالص را بخورند و اگر در ایام خوردن ماء الاصول در آخر شب‌ها در یک‌شب نه یک‌شب، به قدر دو مثقال اطریفیل صغیر با یک مثقال اسطوخودوس، ممزوج کرده بخورند در تقویت دماغ بسیار نافع است و اگر به عوض اطریفیل هرشب، به قدر یک مثقال از جوارش جالینوس که در ضعف معده مذکور است بخورند، انفع است و هرگاه در ایام تعدیل مزاج احتیاج به مسهل شود در یک‌شب نه، یک‌شب یا دوشب نه، یک‌شب به قدر سه مثقال اطریفیل صغیر با دو مثقال ایارج ممزوج کرده بخورند، نافع است و اگر ایارج خالص با عسل حبّ کرده بخورند، شاید؛ و اگر مزاج قوی باشد در هفته یک‌مرتبه از حبّ قوقایا که در صداع بلغمی مذکور شد بخورند در تنقیه بقایای مواد بسیار نافع است.

صفت ماء الاصول کبیر: بگیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هریک، ده‌درم؛ پوست بیخ کبر، پنج‌درم؛ تخم کرفس و بادیان درشت و بادیان خورد و بیخ از خر از هریک، چهاردرم؛ حبّ بلسان و اسارون از هریک، دودرم؛ خبطیانا، سلیخه از هریک، دودرم و نیم؛ بوزیدان و عود بلسان از هریک، سه‌درم؛ مویز منقی، بیست‌درم؛ همه‌ی ادویه را به غیر از مویز نیم‌کوفته به قدر چهاریک آب بریزند و بخیسانند بعد بجوشانند تا به نصف آید بعد از آن صاف کرده روزی سی مثقال با روغن‌های مذکور بخورند صفت دواء المشک در ضعف قلب مذکور است صفت اطریفیل و ایارج فیکرا در صداع بلغمی مذکور شد صفت معجون سیر - که انقرویا نامند - این است.

معجون انقرویا: بگیرند سیر پاک کرده در دو چندان شیر گاو بیخته تا مهرآ شود بعد از آن شصت مثقال، عسل صاف و پانزده مثقال، روغن گاو ممزوج کرده بر هم زنند تا نیک مخلوط شود، از آتش فرو گیرند و این اجزا را کوفته و بیخته بدان بسرشدن قرفل و جوزبویا و بسباسه و فلفل و مصطکی قافله‌ی کبار و صغار و هلیله‌ی کابلی و دارفلفل و زنجبیل از هریک، پنج‌درم؛ عود خام و زعفران از هریک، دودرم؛ نیم خوراک او به قدر گردویی بخورند و هرگاه ادویه‌ی مذکوره یافت نشود چندیوم، طرف صبح‌ها، یک‌درم ایارج فیکرا با چندیدستر ممزوج کرده، بخورند و اگر جند نباشد با فلفل حبّ نموده بخورند و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، چندیوم، طرف صبح‌ها، یک‌درم ایارج فیکرا با چندیدستر ممزوج کرده، بخورند و اگر جند نباشد با فلفل حبّ نموده بخورند و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، چندیوم در صبح با نخیره و عسل مداومت و بعد از تنقیه، مالیدن روغن ناردین و روغن قسط و روغن شونیز و روغن فرفیون و روغن جر و نطف سفید، مکرر بر مهره‌های گردن و پشت بسیار نافع است.

روغن ناردین: بگیرند قصب‌الزیره و سعدکوفی و ورق‌الفار و عود بلسان و لک و ساذج هندی^۱ و برگ مورد و اذخر ابهل و راسن قردمانا و مرزنجوش همه مساوی نیم‌کوفته بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند با روغن کنجد بجوشانند تا آب برود روغن بماند.

۱- ساذج: برگی است دوایی مانند برگ گردکان و آن بر روی آب پیدا می‌شود. و آن هندی و رومی هر دو می‌باشد. و بهترین آن هندی است. یک روی آن به سبزی و روی دیگرش به زردی مایل می‌باشد. چون بر جامه پراکنده کنند از سوس محفوظ ماند، و سوس کرمی است که بیش‌تر لباس ابریشمی را ضایع و نابود کند، و آن برگ را به عربی خوخ اقوع گویند. دهخدا، ج ۹.

روغن قسط: بگیرند قسط، میعه، قرفه، اشنه، ایرسا و ساذج از هریک، دودرم؛ مرمگی، پنج‌درم؛ یک‌شب در سرکه خیسانیده در پنج‌رطل آب بجوشانند و صاف نمایند و با پنج‌برابر روغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند.

روغن قسط دیگر: قسط ساذج، دومثقال؛ قسط را نیم‌کوب کرده بجوشانند و شیره بگیرند با پنج‌برابر روغن کنجد بجوشانند تا آب برود و روغن بماند یا با روغن بادام تلخ بجوشانند تا آب برود و روغن بماند.

روغن شونیز - که سیاه تخمه گویند:- بگیرند سیاه تخمه، بیست‌مئقال؛ مغز بادام تلخ، سی‌مئقال؛ کوفته با هم به طریق متعارف روغن بگیرند.

روغن آجر: آجر آب ندیده‌ی سرخ، ریزه ریزه کرده به قدر بادامی در آتش اندازند تا سرخ شود و بعد از آن در روغن زیت اندازند و بیرون آورند و در شیشه اندازند و سر شیشه به موی اسب گرفته و شیشه را به گل حکمت، بعد از آن کاسه‌ای سوراخ کرده، سر شیشه را از ته کاسه معلّق بیرون کنند و کاسه‌ای در زیر آن کاسه گذارند و کاسه‌ی اوّل را که شیشه در آن است پر از آتش کنند تا روغن بچکد به کاسه‌ی زیری و اگر به جای آتش سرگین پر کنند بهتر است.

صفت روغن فرفیون: بگیرند قسط تلخ، ده‌مئقال؛ عاقرقرا، هفت‌مئقال؛ مویزج، سه‌مئقال؛ همه را نیم‌کوب کرده و با شراب جوشانیده و صاف نموده قدر شراب یک‌چارک باشد و آن‌قدر بجوشانند تا سه‌ثلت، از شراب برود و یک‌ثلت، باقی بماند و مقدار نصف آن روغن کنجد بریزند و بجوشانند تا شراب برود و روغن بماند بعد از آن در هر ده‌مئقال از آن دومئقال، فرفیون تازه بریزند و یک‌جوش داده بردارند و استعمال نمایند و از جمله تدابیر این امراض بعد از تنقیه قرقره کردن به ادویه‌ی مناسبه است.

صفت غرغره‌ی نافع: بگیرند ایارج فیکرا و اکیر ترکی و مویزج و خردل و عاقرقرا و زنجبیل و فودنج آویشم و اصل سوس و بیخ کبر مساوی همه را کوفته و بیخته و با عسل سرشته غرغره نمایند.

صفت عطوسی که این علّت را نافع است و تنقیه دماغ از بقایای موادّ بلغمیّه می‌کند: بگیرند کندش و شونیز فرفیون و فلفل و جندبیدستر و زراوند و حبّ بلسان و مشک و عاقرقرا و بوره‌ی ارمنی، مساوی کوفته و بیخته به بینی بدمند و اگر همه‌ی اجزا نباشد، بعضی از آنها کافی است.

صفت عطوسی دیگر: کندش و فلفل کوفته و بیخته استعمال نمایند.

صفت شحم حنظل: فلفل و اسطوخودوس و جندبیدستر از هریک، سه‌جزو؛ کندش، نصف جزو؛ همه را کوفته و بیخته قلیلی در بینی دمند و استعمال سعوطات - یعنی ادویه- که آب او را گرفته به بینی بچکانند در این مرض نافع است.

صفت سعوط: صبر سقوطری و شونیز و بوره‌ی ارمنی مساوی به آب چقندر حلّ نموده به بینی بچکانند و چکانیدن زهره‌ی کلنگ و بندق هندی هریک که باشد به آب مرزنجوش نافع است و جاویدن کندر و مصطکی و فلفل و دارفلفل دارچینی، مناسب است و مالیدن پیه‌ی پلنگ بسیار نافع است؛ و گفته‌اند که هرگاه گفتار یا روباه زنده را به آب طیخ داده در حین جوشیدن قدری روغن زیت و شپت داخل آب کرده آن‌قدر بجوشانند تا مهراً شود پس صاف نموده

عضو مفلوج را در میان آن گذارند نفع عظیمی می‌بخشد و هرگاه عضو مفلوج لاغر و ضعیف شود امید بری نیست و هرگاه آثار خوبی در عضو مفلوج ظاهر شود به این معنی که حس و حرکت قلیلی از برای عضو مفلوج به هم رسد عضو را به تدریج ریاضت دهند به ریاضتی مناسب آن؛ و هرگاه از تدابیر مذکوره بری حاصل نشود، خوردن چوب چینی بعد از تنقیه و ازمان مرغن به طریق مذکور در ضعف قلب بسیار نافع است و احتراز آب سرد و هوای سرد و اغذیه و اشربه‌ی بارده‌ی غلیظه و حموضات و امثال آن‌ها از چیزهای بلغم‌انگیز، واجب است.

غذا در ایام منضج و مسهل: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و کبک و تیهو و گنجشک و کبوتر و امثال آن‌ها با هل و زیره و دارچینی و فلفل، مناسب است و بعد از فراغ از مسهل، نان و مربای بالنگ و مربای سیب که هریک با عسل و شکر ترتیب داده باشند یا حلوی گزنگین یا شربت نبات یا قند مناسب است و هرگاه سبب فالج سوء المزاج بارد باشد بدون غلبه‌ی ماده‌ی بلغمیه از بابت تأثیر هوای سردی یا غذای سردی، مثل: تأثیر برف و یخ و فرو رفتن به آب بسیار سرد و بالجمله آنچه از خارج باعث تبرید و تکثیف روح گردد و منع کند روح را از تأثیر حس و حرکت در اعضا، پس باقی می‌ماند اعضا بی‌حس و حرکت.

علامت آن: تقدّم استعمال اسباب مذکوره با وجود آن‌ها بالفعل و سایر علامات سوء المزاج بارد سازج، چنانچه در صداع بارد سازج مذکور شد.

علاج تبدیل مزاج عضو به استعمال ادویه‌ی مسخنه از داخل و خارج؛ اما از داخل، پس به این طریق که: چنددیوم، در صبح‌ها به قدر چهارمقال، گل‌قند عسلی بخورند و در عقب آن ماء الاصول صغیر یا کبیر که در نوع اول مذکور شد با روغن بادام تلخ و شیرین بخورند و اگر به عوض گل‌قند از معجون انقرویا یا جوارش جالینوس یا تریاق کبیر بخورند انفع است و مشرودیطوس و مربای زنجبیل نیز بسیار نافع است و اگر ماء الاصول نباشد هریک از معاجین که باشد بخورند و در عقب آن عرق بادیان با نبات مناسب است و اگر هیچ‌یک از معاجین یافت نشود چنددیوم به قهوه‌ی عود صلیب یا زنجبیل یا دارچینی یا قرنفل مداومت نمایند و خوردن هرکدام از معاجین و جوارشات حاره که یافت شود در هر مکان و هر وقت از اوقات، مناسب است و از خارج، مالیدن روغن‌های مذکور در نوع اول نافع است.

غذا به طریق مذکور در نوع اول: و هرگاه با وجود فالج غلبه‌ی حرارت در مزاج باشد از استعمال ادویه و اغذیه‌ی حاره احتراز نمایند و خوردن گل‌قند با سکنجبین در این باب، نافع است و همچنین خوردن ماء الشعیر چنددیوم مناسب است و به حسب کثرت حرارت در مزاج و قلت آن ادویه و اغذیه‌ی بارده استعمال نمایند با مراعات جانب فالج؛ و شارح، اسباب غذایی ترتیب فرموده که فالج را با حرارت مزاج، نافع است: بگیرند قدری پیاز با تخم گشنیز بکوبند و بپزند با روغن بادام بعد از آن قدری سرکه و شکر مخلوط کرده قدری زیره‌ی کرمانی و تخم گشنیز علاوه نموده، بخورند.

لقوه: علتی است که حادث می‌شود در عصب‌های چشم و وجه و میل می‌کند شقی از وجه به جانبی غیرطبیعی و زایل می‌شود انطباق از اجفان یعنی پلک‌های چشم و التفات شفتین یعنی لب‌ها، پس لامحاله خارج می‌شود نفخه و آب

دهن از یک‌جانب دهن و منطبق نمی‌شود و جفن اعلا چشم بر جفن زیرین در جانب غیر صحیح از وجه؛ و سبب این علت با انصباب مواد بلغمیه است در عصب‌های صورت و چشم که موجب استرخاء با تشنج شقی از صورت شده و با انعدام رطوبات است که حادث شده است از تحلیل رطوبات و استفراغ آن‌ها و موجب تشنج عصب‌های جانبی از صورت شده؛ و تشنج عبارت است از: میل اعصاب به مبدأ آن‌ها به حیثیتی که ناقص شود در طول و زیاد شود در عرض، زیرا که مبدأ اعصاب یا دماغ است، یا نخاع است، و هرگاه حادث شود در اعصاب آفتی، پس لامحاله حرکت می‌کند به جانب دماغ یا نخاع به جهت دفع موزی حرکتی انقباض و جمع می‌شود در خود، پس لامحاله به جهت اجتماع و انقباض زیاد می‌شود عرض او، کم می‌شود طول او، لامحاله متابعت می‌کند او را عضو، پس او نیز منقبض و مجتمع می‌شود و ظاهر می‌شود در عضو تقلص و کجی و ممنوع می‌شود از انبساط و همین است تشنج پس اگر این تشنج در یکی از دو شق صورت یا در هر دو شق حادث شود می‌نامند او را به «لقوهی تشنجی» و هرگاه حادث شود لقوه از امتناع نفور قوهی حس و حرکت در اعصاب یکی از دو جانب وجه بدون انقباض و اجتماع، می‌نامند او را به «لقوهی استرخائی» و بالجمله هرگاه حادث شود این علت از انصباب رطوبات بلغمیه در اعصاب، وجه علامت آن علامات غلبه‌ی بلغم است، چنان‌چه در صداع بلغمی مذکور شد با کدورت حواس و نرمی جلد و عدم احساس تمدد در جلد و استرخای پلک چشم و غشاء حنک مجازی چشم مأوف و خروج نفخه و آب دهن از جانب دهن و عدم قدرت بر خاموش کردن چراغ و امثال آن‌ها و ظهور کجی در جانبین از صورت آن به طریقی است که، در فالج مذکور شد به عینه.

علامت در این مرض نیز باید تا چهاریوم یا هفتیوم یا چهاردهیوم به حسب قوت مرض و ضعف آن از استعمال به ادویه‌ی قویه و استعمال مسهلات عنیفه احتراز نمایند؛ بلکه ابتدا کنند به استعمال یکی از منضجات مذکوره در فالج، بخورند مثل: گلکند عسلی و ماء العسل یا ماء البزور از قبیل: رازیانه، انیسون، تخم کرفس یا بعضی از اصول مثل: بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ کبز و بیخ اذخر و بعد از استعمال منضجات به تدریج ماده را تنقیه نمایند، به این طریق که: ابتدا نمایند به استعمال حقن‌های لیئه و بعد از آن به حقن‌های متوسطه و بعد از آن به حقن‌های حاره که صفت هریک در فالج مذکور شد و بعد از استعمال حقن‌های مذکور هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد به همان مطبوخ که در فالج مذکور شد تنقیه نمایند و هرگاه احتیاج به مسهلات قویه باشد به یکی از حبوبات مذکوره در فالج مثل: حب متتن و حب فریون و حب شیطرچ با حبوبات که در صداع بلغمی مذکور شد، مثل: حب شبیار و حب قوقایا و حب ایارج و اطریفل با ایارج و ایارج خالص هر کدام مناسب است در یک‌روز نه، یک‌روز یا سه‌روز نه، یک‌روز یا هفته، یک‌مرتبه، به حسب نضج ماده و استعداد آن از برای دفع به کار می‌برند و بالجمله منضجات و مسهلات مذکوره در صداع بلغمی و فالج همه در این مرض مناسب است و بعد از تنقیه کامل به تعدیل و تبدیل مزاج کوشند به طریقی که در فالج مذکور شد؛ در فالج از غراغر و سعوطات و عطوسات و مالیدن روغن‌های مذکور در آن‌جا، هم در این‌جا، مناسب است و از معاجین و جوارشات مذکوره در فالج و در این مرض، طرف صبح یا عصر نافع است و این معجون بسیار مفید است:

بگیرند زنجبیل و اکیر ترکی مساوی کوفته و بیخته و با عسل معجون کرده شربتی به قدر خودی است و ضماد کردن گوشت روباه و کفتار و خرگور و خرگوش و آهو هر کدام باشد با روغن زیت بر سر صاحب این علت، بسیار نافع است.

بخوری نافع: بگیرند پودنه و قيصوم و بابونه و صعتر و سداب، همه را جوشانیده سر را به بخار آن نگاه دارند و ثقل آن ضماد نمایند و مالیدن خردل که با سرکه ساییده باشند نافع است و سعوپ کردن زهره‌ی کلنگ به آب چقندر نافع است و نگاه کردن به آئینه‌ی چینی در رفع لقوه نافع است و استعمال سعوطات را بعد از چهل روز فرموده‌اند؛ و لقوه‌ی تشنجی و استرخایی، هرگاه در سبب متحد باشند در علاج نیز متحدانه و هرگاه سبب لقوه غلبه‌ی یبوست باشد که به سبب تحلیل رطوبات اصلیه و بعد از امراض حارّه و استفراغات عنیفه حادث می‌شود؛ علاج آن هر چند صعب است بلکه نزدیک به آن است که علاج‌پذیر نباشد نهایت تدبیر در آن چنان است که ادویه و اغذیه‌ی مبرّده و مرطّبه استعمال نمایند و از ادویه‌ی مسخّنه و اغذیه‌ی حارّه اجتناب نمایند و به مرطّبات و مبرّدات، مداومت نمایند چه از خارج و چه از داخل و خوردن شیر الاغ و ماء الشعیر و آب خیار و آب کدو با اشربه‌ی مناسبه، مثل: شربت بنفشه و شربت نیلوفر و لعاب اسفرزه و بهدانه با شیرهای خنک از قبیل شیرهی تخم کدو و تخم خیار و تخم خرفه و تخم کاهو بخورند چه طرف صبح و چه طرف عصر و استحمام به حمام معتدل در سردی و گرمی و مالیدن روغن‌های خنک، مثل: روغن بنفشه بادام و روغن تخم کدو و روغن نیلوفر یا با لعاب‌های خنک مکرّر، مناسب است و طرف چاشت‌ها، آب هندوانه بسیار نافع است و از میوه‌ها: هندوانه و گلابی و خیار و انارین و امثال این‌ها نیز موافق است و ببايد دانست که فالج و لقوه از جمله امراض مزمنه‌ی غیرالعلاج است و خلاصی از آن کم‌تر اتفاق می‌افتد، بر اتمام نیست و خلاصی از آن نیست خصوصاً هرگاه عضو مفلوج ضعیف و لاغر شود و سبب ازمان لقوه و فالج و سایر امراض پنج‌گانه‌ی عصبانی آن است که ماده در این امراض در اکثر امر، موادّ بلغمیه است که متشرّب در اعصاب است و اندفاع موادّ متشرّیانه در اعصاب، ممکن نیست مگر به طریق تحلیل و تشیق و تعریق و امثال آن‌ها، از این جهت اطّبا منع نموده‌اند از استعمال مسهلات قویّه در اوّل مرض فالج و لقوه به جهت آن‌که این دو مرض از امراضی است که موادّ آن‌ها متشرّب است در اعصاب.

زکام و نزله: عبارت است از سیلان فضول دماغ از راه بینی، بعضی از اطّبا آن‌چه سیلان می‌کند از راه بینی «زکام» می‌نامند؛ و آن‌چه سیلان می‌کند به راه حلق «نزله» می‌نامند؛ و بالجمله هرگاه حدوث این مرض از اسباب مسخّنه‌ی خارجه باشد، مثل: حرارت آفتاب و آتش و استعمال ادویه و اغذیه‌ی حارّه و آن‌چه از خارج باعث سخونت دماغ و تحریک فضلات دماغی گردد؛ علامت آن: تقدّم اسباب مسخّنه با وجود آن و سایر علامات سوء المزاج حارّ سازج چنان‌چه در نوع اوّل از صداع مذکور شد.

علاج آن: چند طرف صبح‌ها به قدر سی‌مقال؛ ماء الشعیر با لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی تخم کدو و شیرهی تخم خیار از هر یک، دو مقال؛ به اضافه‌ی چهارمقال شربت بنفشه یا شربت عناب یا شربت نیلوفر یا شربت خشخاش یا شیرخشت و یا شکر سفید، هر کدام یافت شود مخلوط کرده بخورند و صفت اشرب‌های مذکور در صداع مذکور شد و

اگر همه‌ی اجزای مذکوره یافت نشود بعضی از آن‌ها نیز کافی است و اگر ماده‌ی نزول در آلات صدر کرده باشد و با وجود نزله درد سینه و سرفه هم باشد به طریقی که در سعال نزلی مذکور است علاج نمایند و مواد را از نزول منع نمایند و خوردن مربای بنفشه با ماء الشّعیر در این باب بسیار مناسب است و همین خوردن ماء الشّعیر با شربت خشخاش نافع است و صفت ماء الشّعیر در صداع مذکور شد.

طریق ساختن مربای بنفشه: بگیرند گل بنفشه‌ی صاف و پاک، کف‌مال کرده چند جوش داده و چهاربرابر آن شکر سفید مخلوط کرده بجوشانند تا به قوام گل‌قند آید شربتی از آن چهارم‌ثقال است در عقب آن ماء الشّعیر یا شیرها و لعاب‌های خنک بخورند و گل بنفشه و نیلوفر و پوست خشخاش و بابونه و جو نیم‌کوب و گل خطمی از هریک، کفی همه را بجوشانند و صاف نمایند و سر را به بخار آن نگاه بدارند و آب آن را سرشویه کنند و بعد از چهارم و پنجم در این نوع از نزله استعمال مخدرات تجویز فرموده‌اند و بعضی از حموضات را تجویز کرده‌اند و هرگاه نزله به طول انجامد طرف عصرها یک‌دانه از حبّ نزله بخورند و اگر حبّ نزله نباشد به عوض آن یک‌ماش تریاک فرو برند و ماده را به هر حال، منع کنند از نزول.

صفت غرغره که مواد را از نزول منع می‌کند: بگیرند عدس عنّاب و پوست خشخاش از هریک، کفی، همه را جوشانیده و صاف نموده مکرر غرغره کنند و مالیدن روغن تخم خشخاش و بنفشه‌ی بادام و روغن تخم کدو و روغن تخم کاهو مکرر بر سر نافع است و گفته‌اند روغن بنفشه به مقعد و ناف مالیدن در دفع نزله نافع است.

صفت بخوری که در دفع نزله و منع مواد از نزول مناسب است: بگیرند آرد جو با قلیلی گل سرخ و بنفشه و سوس گندم از هریک، یک‌مثقال؛ و کافور، دودانگ؛ مجموع را کوفته و بیخته با سرکه خمیر کرده، خشک کنند بعد از آن با گلاب خمیر کرده قدری از آن را به روی آتش گذاشته سر را به بخار آن نگاه دارند و دود کردن کافور به تنهایی نیز نافع است و دود کردن شکر سفید و سندروس به زیر بینی نافع است و هرگاه در این نوع از زکام، فساد یا خون ظاهر باشد از عالم سرخ شدن چشم‌ها و صورت و ثقل در سر و شیرینی طعم دهن، از قیفال، خون کم نمایند یا حجامت میان شانه بکنند و بعد از چهارم و پنجم بعضی از حموضات مناسب است، مثل: شربت آلو و نارنج و زرشک و امثال این‌ها تجویز فرموده‌اند و از فواکه: هندوانه و خیار و گلابی مناسب است.

صفت حبّ نزله‌ی مجرب: نشاسته، صمغ عربی، ربّ السّوس، تخم خشخاش و افیون از هریک، پنج‌مثقال؛ کنیرا و بهدانه از هریک، دو‌مثقال؛ زعفران، نیم‌مثقال؛ همه را کوفته و بیخته با لعاب بزرقطونا حبّ سازند.

صفت نسخه‌ی دیگر مجرب سریع‌الاثّر: نشاسته و صمغ عربی و بیخ لفاع و تخم کاهوی مقشّر، افیون، زعفران و بزربنج، اجزاء مساوی همه را کوفته و بیخته حبّ سازند و اگر به عوض حبّ نزله، حبّ‌الشفا بخورند نافع است صفت او در ربیع مذکور است و رفتن به حمام معتدل و ریختن آب نیم‌گرم بر سر نافع است و مالیدن روغن‌های مذکور بر سر و اندرون بینی مناسب است.

غذا: آش عدس بهتر، ماش ترچلا و زردهی تخم مرغ بخورند یا با ماش برنج و شیرهی بادام و از لحوم گوشت بره یا جوجه بعد از چهارم و پنجم مناسب است.

و هرگاه به این مرض علامات غلبه‌ی خون باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد؛ علاج آن: فصد قیفال است و اولاً حجامت میان شانه بکنند و اگر حجامت ممکن نباشد و بعد از فصد دویوم این منضج را میل نمایند صفت او عَنَاب، سپستان از هریک، ده‌دانه؛ بهدانه، دومتقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم کدو تخم کاهو و تخم گشنیز از هریک، دومتقال؛ به اضافه‌ی شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا عَنَاب هر کدام باشد به قدر چهارم‌مقال داخل کرده، بخورند؛

یوم سیم باز منضج بخورند یا به عوض آن به قدر سی‌مقال، ماء‌الشعیر با شیرهای خنک و یکی از اشربه‌ی مذکور میل نمایند و در عقب آن پنج‌دفعه اماله نمایند به این اجزا: عَنَاب و سپستان از هریک، ده‌دانه؛ بنفشه و نیلوفر و تاجریزی و خبازی و ریشه‌ی کاسنی و تخم خطمی و اکلیل‌الملک از هریک، دومتقال؛ سیوس گندم، کفی، همه را جوشانیده و صاف کرده با علاوه‌ی تخم کافشه، جو مقشر و آب برگ چغندر، مغز فلوس، شکر سرخ، ترنجبین و شیرخشت از هریک، ده‌مقال؛ به اضافه‌ی چهارم‌مقال روغن بادام مخلوط کرده در چهار دفعه عمل نمایند، دفعه‌ی اول آب گرم و نمک طعام و روغن بادام یک‌مقال؛

یوم چهارم باز منضج مذکور، یوم پنجم باز احتقان مذکور، هکذا، یک‌روز منضج و یک‌روز اماله تا سه احتقان یا بیش‌تر به عمل آید و هرگاه از احتقان تنقیه کاملی حاصل نشود یا حقه میسر نگردد و احتیاج به مسهل باشد این مسهل مناسب است؛ صفت او بگیرند عَنَاب، سپستان از هریک، ده‌دانه؛ نیلوفر و بنفشه و تاجریزی و خبازی و شاه‌تری خشک و ریشه‌ی کاسنی از هریک، دومتقال؛ روغن بادام، یک‌مقال؛ به طریق مذکور بنوشند به اضافه‌ی چهارم‌مقال مربای بنفشه هکذا و یک‌روز، منضج و یک‌روز، مسهل مذکور تا تنقیه کامل حاصل شود؛

و بعد از چهارم و پنجم در این نوع، خوردن شربت خشخاش با حبّ نزنله یا حبّ‌الشفا یا افیون هر کدام یافت شود نافع است و صفت حبّ نزنله در نوع اول مذکور شد و حبّ‌الشفا در تب ربع مذکور است و بعضی از حموضات و فواکه در نوع اول مذکور شد، بخورند مجوز است خصوصاً با عادت به حموضات و از چربی و شیرینی و منضجات و آب سرد و حیوانی، مهم‌امکن احتراز نمایند بلکه اجتناب در همه‌ی انواع نزنله و زکام لازم است و بعد از تنقیه در این نوع هرگاه نزنله باقی باشد چندیوم طرف صبح ماء‌الشعیر به قدر سی‌مقال با لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی تخم کدو و تخم خشخاش و تخم گشنیز و تخم کاهو از هریک، دومتقال؛ با یکی از اشربه‌ی مذکوره در نوع اول بخورند و مداومت به شربت خشخاش یا ماء‌الشعیر در دفع بسیار نافع است و این شربت نیز بسیار مفید است.

شربت: بگیرند گل بنفشه، ده‌مقال؛ پوست خشخاش، پنج‌مقال؛ همه را جوشانیده و صاف کرده و شصت‌مقال شکر سفید، داخل کرده به قوام آورند و شربتی، چهارم‌مقال؛ با ماء‌الشعیر بنوشند.

و هرگاه در سینه ناخوشی باشد از ضیق نفس و درد سینه و سرفه‌ی بسیار و سایر علامات وجع صدر چنانچه در وجع صدر مذکور است، پس هرگاه علامات غلبه‌ی خون ظاهر باشد، فصد باسلیق بکنند یا حجامت میان مثانه بکنند و خوردن لعوق خشخاش با ماءالشعیر طرف صبح‌ها و عصرها در این باب نافع است و صفت لعوق در ناخوشی سعال مذکور است و اگر هیچ‌یک از این‌ها یافت نشود به هر حال، چندیوم طرف صبح لعاب اسفرزه و بهدانه با شربت بنفشه یا شکر سفید بخورند، عوض دواهای دیگر می‌شود.

و هرگاه سبب نزله غلبه‌ی صفرا باشد، علامت آن: علامات غلبه‌ی صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد با شدت سوزش بینی و حلق و دغدغه و خارش و خشکی در حلق و رقت آن چه نازل می‌شود و حرارت و التهاب در سر، علامت آن به طریقی است که در نوع اول مذکور شد، سوای فصد که در این ضرور نیست، مگر علامات غلبه‌ی خون ظاهر باشد؛ و تبرید در این نوع بیشتر از انواع سابق باید کرد، به جهت شدت حرارت صفرا بالنسبه به خون و سایر تدابیر از منضج و مسهل و غیرها، همه به نهجی که در نوع دموی مذکور شد و در همه‌ی انواع نزله، هرگاه ماده به سینه نزول می‌کند به هر وجه که ممکن باشد، ماده را از نزول منع نمایند و با استعمال شربت خشخاش و افیون و حبّ الشفا و حبّ نزله و لعوق خشخاش، چه در صبح و چه در عصر و چه در وقت و خوابیدن و البته در پشت بخوابند که به این هیئت خوابیدن نزول بیشتر شود و کسانی که دایم‌النزله می‌باشند خود را عادت دهند به افیون و حبّ نزله یا حبّ نشاط که در تقویت دماغ و منع موادّ نزلی و سرفه‌ی حارّ و سل و نشاط و تقویت قلب و معده و منع اسهال و اصلاح امزج‌هی سوداویه بسیار نافع است و در نزله و زکام به انواع‌ها مفید است.

صفت حبّ نشاط: بگیرند افیون، هفت‌مقال؛ کتیرا و صمغ و نشاسته و ربّ‌السّوس از هریک، پنج‌مقال؛ مغز حبّ محلب، و مروارید ناسفته و کهربا و یافوف از هریک، یک‌مقال؛ همه را کوفته با سنگ سماق و بیخته و با لعاب بهدانه حبّ نمایند و از هرچه در نوع اول و دویم احتراز از آن مذکور شد در این نوع نیز، احتراز لازم است.

و هرگاه سبب نزله و زکام رسیدن برودت باشد از خارج؛ مثل: رسیدن هوای سرد و استعمال برف و یخ و فرو کردن سر به آب سرد و استعمال کردن اشربه و اغذیه‌ی بارده و بالجمله آن‌چه از خارج موجب تبرید و تکثیف گردد و منع نماید بخاراتی را که تحلیل می‌رود از دماغ از صعود برمی‌گردد، بخارات وجع می‌شود و متراکم می‌گردد و مستحیل می‌شود به رطوبات و نزول می‌کند و حادث می‌شود نزله و زکام و نوعی از نزله آن است که حادث می‌شود به عقب اسباب مذکوره و دیگر از علامات کدورت حواسّ و انتفاع به مسخّات بالفعل و عدم حدث و سوزش و خشکی در حلق و اندرون بینی.

علاج: چند یوم طرف صبح مقدار هفت‌مقال شربت زوفا، داخل آب گرم کرده بخورند و اگر با عرق بادیان یا گاوزبان کرده، بخورند، خوب است یا منضجی از بنفشه، اصل سوس و گاوزبان و بادیان از هریک، دو‌مقال؛ انجیر یزدی، ده‌دانه؛ جوشانیده با علاوه‌ی شربت زوفا یا شربت بنفشه یا گل‌قند یا شکر سفید یا نبات یا آب گرم و شکر سفید، هرکدام یافت شود به قدر پنج‌مقال، بخورند یا مقدار چهارمقال، گل‌قند خالص بخورند و در عقب آن دو‌مقال بادیان یا

عرق گاوزبان یا عرق بادیان جوشانیده به اضافه‌ی پنج‌مقال نبات یا شکر بخورند و اگر هیچ‌یک از ادویه یافت نشود چندیوم آب گرم نبات بخورند و به حمام درآیند و مکرراً آب گرم شدیدالحراره بر سر و سایر اطراف ریزند و حمام در این نوع از زکام نفع کامل دارد و بعد از حمام و قبل از آن تدهین کردن سر به روغن‌های مناسب؛ مثل: روغن بابونه و شپت و سداب و امثال آن‌ها مناسب است و گاوس و نمک و سبوس و سیاه تخمه و گل سرخ و اسطوخودوس مجموع یا بعضی از آن‌ها، در کیسه کرده گرم نمایند و مکرراً بر سر ببندند و دیگر بزرک سفید و بابونه و گاوزبان و اکلیل و مرزنجوش و اسطوخودوس، همه را جوشانیده سر را به بخار آن نگاه بدارند و به آب او سرشویه کنند و ثقل آن ضمد نمایند و اگر ماده غلیظ و به عسر بیرون آید قدری سیاه تخمه‌ی بوداده در سرکه خیسانیده و خشک نموده، مکرراً در گوشه‌ی دستمالی ببینند و سنگ آسیابی را به آتش کرده در سرکه انداخته سر را به بخار آن نگاه دارند و هرگاه در این نوع احتیاج به تلین طبع شود به حقن‌های مذکور در نوع دموی طبع را فرود آورند و اگر در مزاج حرارت نباشد و احتیاج به مشروب باشد در یک‌شب نه، یک‌شب، به قدر سه‌مقال، اطرینفل صغیر با دومقال ایارج فیکرا، ممزوج کرده بخورند و اگر طرف صبح، شبی که اطرینفل را یا ایارج خورده‌اند حقنه‌ی مذکور را به عمل آورند، انفع است و بوییدن مشک و عنبر و مرزنجوش و سوسنبر مجموعاً، یا هر کدام باشد، مناسب است و خوردن اطرینفل صغیر در همه نوع نزله نافع است؛ نخودآب از گوشت بزغاله و بره و خروس‌بچه با قلیلی برنج و قیمة شود از گوشت‌های مذکور و ترچلو به آب گوشت‌های مذکور مناسب است و از حیوانی و از حموضات و آب سرد و هوای سرد و فواکه و منجرات احتراز نمایند و بعد از چهارم و پنجم خوردن شربت خشخاش و لعوق آن و افیون و حب‌الشفا نزله از منع نزول مواد از سینه بسیار مناسب است.

و هرگاه سبب نزله و زکام غلبه‌ی بلغم باشد بر دماغ، علامت آن: علامت، علامت بلغم است چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد با کدورت حواس و سنگینی سر و عدم احساس به طعم و رطوبت دهن و نزول رطوبات و بلغم و عدم حدت و سوزش بول و عدم التهاب و حرارت در بینی و مجری حلق.

علاج آن: دو یوم یا بیش‌تر منضجی از گاوزبان و اصل سوس و زوفای شیرازی و پرسیاوشان و بادیان از هریک، دومقال؛ سپستان و انجیر از هریک، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده صاف کرده ترنجبین با نبات یا شکر سفید یا شربت بنفشه یا شربت زوفا هر کدام، یافت شود به قدر چهارمقال، مخلوط کرده بخورند و اگر همه‌ی منضج یافت نشود، بعضی از آن‌ها کافی است و بعد از آن هرگاه احتیاج به مهمل و تلین طبع باشد در سه‌دفعه یا پنج‌دفعه احتقان به عمل آورند به این اجزاء.

احتقان: عتاب و سپستان و انجیر از هریک، ده‌دانه؛ گل گاوزبان، اصل سوس، تخم خطمی و بنفشه و خبازی و اکلیل و بادیان و پرسیاوشان و گل سرخ و زوفا و تاجریزی و بزرک سفید از هریک، دومقال؛ بسفایج و سنای مکی از هریک، سه‌مقال؛ سبوس گندم، کفی، همه را جوشانیده و صاف کرده؛ ترنجبین و شکر سرخ و گزنگبین و مغز فلوس و آب برگ چقدر و شیرهی تخم کافشه از هریک، ده‌مقال؛ و روغن بادام، پنج‌مقال؛ در پنج‌دفعه اماله کنند، دفعه‌ی اول

آب گرم و نمک طعام و روغن بادام در یک‌روز نه، یک‌روز احتقان به عمل آورند تا تنقیه کامل حاصل شود و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد از این اجزا مسهلی ترتیب داده، بیاشامند.

مسهل مشروب: گل گاوزبان و اصل سوس و پرسیاوشان و خبازی و تخم خطمی و گل سرخ و بنفشه و زوفای شیرازی از هریک، دومتقال؛ سنای مکی و بسفایج از هریک، سه‌مقال؛ سپستان و انجیر از هریک، ده‌دانه؛ مغز فلوس و ترنجبین و گل‌قند از هریک، ده‌مقال؛ روغن بادام، یک‌مقال؛ مخلوط کرده بیاشامند و مکرر نمایند در یک‌روز نه، یک‌روز تا تنقیه کامل حاصل شود و هرگاه از مسهل مشروب مذکوره تنقیه حاصل نشد و احتیاج به مسهلات قویّه باشد و در سینه ناخوشی نباشد و مانعی دیگر هم نباشد از بابت غلبه‌ی حرارت بر مزاج و عطش، باید یکی از حبوبات که در صداع بلغمی مذکور شد ماده را تنقیه نمایند، و یا به عوض آن‌ها، سه‌مقال، اطریفل صغیر با دومتقال ایارج ممزوج کرده بخورند و اگر اطریفل نباشد ایارج را خالص با عسل حب کرده بخورند به قدر دومتقال بر سیل شیب و در یک‌شب نه، یک‌شب و بالجمله بعد از تنقیه تا چندیوم طرف صبح از شربت زوفا به قدر پنج‌مقال به آب گرم مخلوط کرده بخورند و اگر به عوض آن شربت اسطوخودوس که در صداع بلغمی مذکور شد و اگر چندشب به قدر دومتقال اطریفل یا یک‌مقال اسطوخودوس، ممزوج کرده بخورند در تقویت دماغ و اصلاح حال آن بسیار نافع است و بعد از تنقیه آن‌چه در زکام بارد سازج مذکور شد در این نوع مناسب است، نخودآب از گوشت بره و مرغ‌بچه و کبک و طیهو با قلیلی برنج و زیره و ترچلا و با زرده‌ی تخم‌مرغ مناسب است و بعد از تنقیه نان و پنیر و حلوای گزنگین و مربای سیب و بالنگ که از شکر ساخته باشند مناسب است و اگر میل به حموضات باشد شربت لیمو و آب لیمو و آب نارنج و شربت آن شربت زرشک و آب زرشک، هرکدام باشد قلیلی داخل غذا کنند مناسب است و از فواکه و سایر حموضات و حیوانی و گوشت‌های سرخ کرده و ناساز و غذاهای بخارانگیز و آب سرد و هوای سرد و احتراز نمایند و بعد از تنقیه مکرر به حمام درآیند و روغن‌ها و مشومات و سایر تدابیر که در زکام بارد سازج، مذکور شد به کار برند و خوردن افیون و حب‌الشفا و حب نزله در این نوع مناسب است و در همه‌ی انواع نزله سر را مستور دارند خصوصاً در دو قسم بارد، که کشف سر، موجب ضرر عظیم و زیادتی مرض است.

رعاف: عبارت است از: خون آمدن بینی، پس اگر خون آمدن بینی از جهت بحران باشد چنان‌چه در آیام بحران واقع شود در امراض حاره؛ مثل: مطبّقه و محرّقه و سایر حمیات صفراویّه و دمویّه.

آن است که تا به سرحدّ افراط نرسد و موجب ضعف نگردد و حبس ننمایند که موجب ضرر عظیم است و هرگاه به سرحدّ افراط رسد و آثار ضعف ظاهر گردد و به ادویه‌ای که مذکور می‌شود و سایر تدابیر حبس نمایند و هرگاه سبب آن امتلاء دم باشد علامات آن علامات مذکوره در صداع صفراوی و دموی است.

در این دو نوع نیز تا به سرحدّ افراط نرسد حبس ننمایند البتّه؛ و هرگاه مانعی نباشد فصد قیفال بکنند و به قدر قوه خون کم نمایند و در رعاف عییرانی فصد نکنند و از ادویه‌ی مبرّده از قییل: شربت غوره و شربت زرشک و شربت ریپاس و آب آن‌ها و رب آن‌ها هرکدام باشد با شیرهای خنک؛ مثل: شیرهی خرفه و تخم گشنیز و تخم کاهو و لعاب

اسفرزه و بهدانه مجموع، یا بعضی که یافت شود ممزوج کرده بخورند و هرگاه در سینه ناخوشی باشد، از حموضات اجتناب نمایند و به عوض اشربه‌ی مذکوره از شربت‌های موافق؛ مثل: شربت عناب یا نیلوفر داخل شیرها و لعاب‌های خنک کرده بخورند و اگر با یخ و برف سرد کرده باشند بخورند، انفع است و اگر در سینه ناخوشی باشد و از برف و یخ اجتناب نمایند و خوردن دوغ گاو نیز مناسب است و اگر با برف و یخ سرد کرده بخورند، نافع است و بستن بازوها و ران‌ها و اصل بیضتین در حبس خون، مناسب است و گذاشتن برف و یخ بر سرداب و آب سرد ریختن بر سر به قدر طاقت، نافع است و گذاشتن محجمه بر شکم محاذی کبد از برای رعاف منفذ، طرف راست بینی و گذاشتن آن بر طرف چپ محاذی طحال، مناسب است و استعمال اطلیه و اضمده‌ی حابسه از خارج مناسب است و همچنین نفوخت؛ - یعنی ادویه که به بینی می‌دمند- و سعوطات - یعنی عصارات که به بینی می‌چکانند-.

ضمادی مناسب پوست: انار ترش، مازو و گل سرخ هر کدام، جزوی و عدس مقشّر و حضوض مثل جمیع همه را کوفته و بیخته و با گلاب خمیر کرده بر سر ضماد نمایند.

طلائی نافع: آب برگ مورد با سرکه و گلاب ممزوج کرده به لته‌ی کتانی آلوده مکرّر بیندازند و از سعوطات - یعنی آب ادویه که به بینی می‌چکانند- این سعوط نافع است.

قطور: بگیرند آب گشنیز سبز با قلیلی کافور مخلوط کرده مکرّر بچکانند؛ سعوطی دیگر: آب بادروج و آب لسان‌الحمل و آب گشنیز و آب مورد مجموع یا هر کدام یافت شود با قلیلی کافور و گل مختوم بچکانند و چکانیدن شیرهی سرگین الاغ مکرّر خالص یا با کافور بسیار نافع است و از نفوخت یعنی ادویه که کوفته و بیخته به بینی می‌دمند این نفوخ نافع است.

نفوخ: بگیرند گرد آسیا و مازو و کندر و صبر سقوطری و خون سیاوشان زاج سوخته، مساوی کوفته و بیخته به بینی که خون می‌آید بدمند و اگر همه‌ی اجزا نباشد بعضی از آن نیز کافی است.

فتیله: بگیرند تار عنکبوت را و به مرکب آلوده و به گرد آسیا و یا مازو کوفته و مالیده به بینی داخل کنند و طریق استعمال انواع ادویه‌ی مذکوره در رعاف آن است که: اولاً، بینی را با سرکه و گلاب بشویند و بعد از آن نفوختات و فتایل را در همه‌ی انواع، مکرّر نمایند و استعمال طلاهای خشک؛ مثل: صندل و کافور و امثال آن‌ها بر کبد مناسب است؛ معالجه‌ی بحرانی بعد از ظهور ضعف به همین نهج است که مذکور شد، مگر فصد، که در این قسم مناسب نیست و هرگاه سبب رعاف غلبه‌ی صفرا و حدث خون باشد علامت آن علامات غلبه‌ی صفراست چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن: همان علاج مذکور است بعد از ظهور آثار ضعف از انواع ادویه مگر آن که در این نوع هرگاه امتلا و غلبه‌ی دم باشد یک فصد کافی است و در این نوع تبرید و تغلیظ بیش‌تر ضرور است و استعمال آب سرد در این نوع بسیار نافع است و اگر مانعی نباشد بعضی تجویز کرده‌اند آب سرد تا حدّی که رنگ بدن متغیّر شود و مایل به سبزی شود و همچنین ریختن آب سرد بر سر و گذاشتن برف و یخ بر سر به قدر طاقت و نشستن در آب سرد و خوردن دوغ

ترش در این مرض، خصوصاً در این نوع، بسیار مفید است و چکانیدن آب برف خالص یا با کافور بسیار نافع است و بستن هردو گوش‌ها و خصیتین و بازوها و ران‌ها چنان‌چه مذکور شد نافع است.

و این نفوخ نیز در جمله‌ی انواع مناسب است: بگیرند مازو و گلنار و صمغ عربی، نشاسته، زاج سوخته، کوفته و بیخته به بینی بپاشند و بالجمله در همه‌ی انواع رعاف تا خون آمدن به سرحد افراط نرسد و آثار ضعف مشاهده نشود و رنگ خون از سیاهی متغیّر نگردد متعرض حبس آن نشوند که موجب ضرر عظیم است.

غذا: اگر مانعی از حموضات نباشد، آش غوره و ریباس و ناردان و سماق و امثال این‌ها با ماش و عدس و کدو و اسفناج و شیرهی بادام یا آش دوغ و قراقروط و ترچلو که از برنج و ماش یا عدس ممزوج به ربّ به و ریباس و ربّ انار و ربّ غوره و امثال آن بخورند؛ و اگر ضعف بسیار باشد قلیلی از گوشت جوجه و خروس بچّه و برّه و بزغاله مخلوط به غذا مناسب است و زرده‌ی تخم‌مرغ هم، بسیار مناسب است.

در بیان رمده: - که به فارسی درد چشم می‌گویند- این چشم را حضرت خداوند عزوجل هفت طبقه و سه رطوبت آفریده و هر رطوبتی را از گونه‌ی دیگر و جنس دیگر خلق نموده.
چنان‌که نظم کرده‌اند:

کرد آفریدگار تعالی به لطف خویش	چشمت به هفت پرده و سه آب
صلب و مشیمه، شبک و زجاج، انگهی جلید	منقسم
	پس عنکبوت و بیض و عنب، قرن و ملتحم

*** که ظاهر چشم است حکما این را ملتحمه خوانند زیرا که به همه کنارهای چشم التحام گرفته و او تنگ باشد و به گونه‌ی سخت و سفید بود؛

*** قرنیه خوانند زیرا که او سخت است و به گونه و سختی مانند شاخ سفید بود؛

*** خوانند که به پوست و انگور ماند یعنی که از سوی برون بود و طرف اندرون؛

*** نباشد و به گونه سفیدفام بود.

*** عنکبوتیه خوانند زیرا که او همچون آشیانه تنگ بود و به گونه‌ی سخت و سفید و روشن بود؛

*** گویند زیرا که بر مثال پوست مشیمه تنگ بود و بر مثال دام صیّاد باشد؛

*** جلیدیه گویند زیرا که به گونه، مانند یخ بود؛

*** صلیه گویند زیرا که منتحرین طبقات دیگر باشد و هریک از این طبقات را، منفعتی حاصل است که ذکر

آن‌ها گنجایش این رساله ندارد اما آن سه رطوبتی که یاد کرده آمد رطوبت نخستین را بیضه خوانند زیرا که مانند سفیده‌ی تخم‌مرغ باشد؛

*** خوانند زیرا که او از رطوبتی باشد مانند یخ؛

***خوانند زیرا که بر مثال آب کینه‌ی گذاخته باشد و رطوبت جلیدیه در میان دیده‌ی چشم باشد بدان‌سان که نقطه در میان دایره‌ی پرگار و او به گونه‌ی روشن و تابنده بود تا به نظر چیزها را از دور دریابد و غذایش از رطوبت زجاجیه باشد، به علت آن که او در پس رطوبت جلیدیه است و رطوبت بیضه، اندر پیش رطوبت جلیدیه بود تا آن که همیشه او را تر داشته باشد که خشکی هوا را از او بازدارد و نباید دانست که آن هفت طبقه که یاد کردیم سه طبقه از پیش رطوبت بیضه بود و سه طبقه‌ی دیگر از پس رطوبت زجاجیه بود و یک نقطه در میان رطوبت جلیدیه و رطوبت بیضه بود و سیاهی چشم در میان سیوم طبقه باشد و دو عصب مجوف که به فارسی، پی میان تهی نامند که از طرف یمن به یسرا و از طرف یسرا به یمن کشیده و در بطن مقدم دماغ تقاطع سلیبی نموده به رطوبت جلیدیه پیوسته و از آن عصب‌ها روشنایی پدید آمده و این عصب‌های مجوف در تاریکی فراخ گردند و در روشنایی تنگ شوند و هرگاه این دو عصب فراخ گردند انتشار به هم رسانند، چشم‌ها که هیچ نبینند.

***آن رمد اخراج ماده‌ی فاعل به فصد و اسهال و اضمده و قطورات و ذرورات، ولیکن از استعمال شیاف و تقطیر سایر مغریات قبل از تنقیه بدن و دماغ، احتراز باید کرد و سفیده‌ی تخم مرغ، لعاب بهدانه و اسفرزه جایز است در تسکین اکثر اوجاع چشم و تضمید پیه‌ی بز گرم گرم نافع است و بستن برگ بنگ - که شاه‌دانه گویند- با زرده‌ی تخم مرغ و بستن برگ گرچک در اورام و وجع نافع است و تقطیر زعفران با شیر دختر و آب گشنیز تر نیز خوب است؛ تضمید زرده‌ی تخم مرغ با پیه‌ی بز و زعفران به غایت نافع است.

***از جمله‌ی شیافاتی که مجرب است و از استادان شنیده شده و حقیر خود تجربه نموده و بسی نافع است.
***عظیمه را در روز ساکن نماید و اجزاء آن هفت است: اقاویا و سنگ لاسرخ و مرمگگی و حضور مگگی و جندیستر و کندر از هریک، مساوی؛ زعفران، چهاریک؛ یکی از اجزای دواها را کوبیده و ساییده با سفیده‌ی تخم مرغ شیاف سازند.

***دیگر که از مجربات حقیر است و مکرر به تجربه رسیده از انواع رمد برالساعه است: تریاک و اقاویا و حضور و مامیز و شیاف مامینا و مامران چینی، زاج سفید سوخته و نبات مصری راسخ است و صمغ عربی و تمره‌ندی، دواها را کوبیده با شیرهی تمره‌ندی و آب لیمو قدری جوشانیده و در سایه خشک نموده تا منجمد شود با شیر دختر به چشم بکشند.

***که بیاض و دمعه‌ی دموی سرخ و سیل را، نافع است توتیای صحیح: اثمند و فلفل نشادر، مصعد، زاج سفید سوخته، زعفران کوبیده و به آب بجوشانند و شیاف ساخته به چشم بکشند.

***گل سرخ، زعفران و تریاک و صمغ عربی، اسفنداج با سفیده‌ی تخم، شیاف سازند و گذاشتن چشم در میان گلاب و آب سرد در تسکین ماده‌ی حاره نافع است و دخول در حمام در آخر رمد، نافع است؛ خاصه در زمستان و هوای سرد.

***باید تا سه یوم، بل تا هفت یوم، اگر شدت نداشته باشد متعرض نشود اگرچه این قاعده در بالغین نیز واجب است؛ اگر وجع شدید شود باید که شیر دختر در پیهی پاکیزه دوشیده بر پشت چشم اطفال گذارند و همچنین پیهی کهنه‌ی بز و پنبه‌ی کهنه با چوب گز دود داده بگذارند، بعد از سه روز زیره‌ی تر و مغز گردو، نرم کوبیده به آب دهن در کف دست مرهم نموده بر روی پنبه گذاشته و شیر دوشیده بگذارند به خصوص اگر رنجی بود و همچنین اگر از سرما حادث شود و هرگاه ذرور احتیاج افتد این دوا را در چشم بریزند: کنجیده‌ی مامیران، مغز چشم، پوست زرشک آن پوست زرد ***به چوب را خشک نموده نبات مصری کوبیده از تافته بیرون کرده در چشم بریزند.

***اسفرزه: صمغ عربی راسخ است نبات مصری کوبیده نرم ساییده به چشم بریزند و مالیدن اقاچیا با شیر دختر نافع است و ***زاج سوخته با شیر دختر در پشت چشم اطفال نافع است و ***شستن چشم با بول همان بچه به جهت ورم و وجع نافع است؛ هرگاه اطفال بدون آن که چیزی در چشم ایشان اوفتد از سیلان و دمعه از یک طرف چشم، دلیل واضح است بر آن که، وجع گوش دارد باید معالجات گوسی نماید به طریقی که مذکور است؛ یا آن که منفذ گوش طفل را به دهن نمی‌کند اگر حدقه‌ی چشم اطفال به خارج مایل گردد باید که حضوض با شیر دختر با پیهی بز بر پشت چشم نهند و بابونه را جوشانیده چشم را بشویند و اکثر اوقات بسته دارند و از غذاها و میوه‌های نفاخ مرضعه احتراز نمایند و اگر از کثرت گریه پلک‌های چشم سطر و یا آن که بیاضی بر حدقه افتد علاج هر دو آن است که: هر صبح به بول گرم علیل شسته و آب تاجریزی تقطیر نمایند و اگر اقوی از آن بخواهند صمغ عربی و نبات مصری ورا سخت کوبیده و از حریر بیرون کرده به چشم بریزند و این روغن به جهت اکثر مرض‌های چشم مجرب است: زاج سفید، توتیای کرمانی، کوبیده روغن کره‌ی گاو مخلوط نموده در ظرف چینی بسیار بسابند و در شیشه نموده با میل در چشم بکشید، حکمای هند را گویند: هرگاه طفل را هنگام شیرخوارگی خون کبوتر یا خون سگ به چشم بکشد هرگز درد چشم نکشد و محفوظ از آن درد باشد العلم عندالله. هرگاه سیل عارض شود علامت آن عطسه‌ی متواتره و کثرت آب چشم و ضربان در اصل چشم و صداع دائمی و ضربان در عروق صدقین.

***آن تنقیه و حقنه و اسهال و بعد مداومت حمام و ترک جماع و ریاضات و این دوا در ازاله‌ی سبل به غایت نافع است: هلیله‌ی کابلی بزرگ را نرم کوبیده و بعد بجوشانند تا بیخته شود بعد قدری موم کافوری در میان کره گذاخته با هلیله بیخته در هاون بسابند و لحظه و لحظه قدری آب غوره بر آن بچکانند و بسیار بسابند تا مثل مرهم شود با میل در چشم کشند و هرگاه سرخی رگ‌ها و امتلاء عروقات شدید شد، کحال صاحب وقوف باید بچینید هرگاه وجع شدت نماید و مرض به طول انجامد شروع نماید به تنقیه و فصد قیفال یا حجامت میان شانه یا از سمت مخالف، اگر ماده به یک سمت میل داشته باشد و روز اول منضجی از این اجزا میل نمایند: تاجریزی، عناب، سپستان، بنفشه، نیلوفر، شاهتره و خبازی جوشانیده و صاف نموده ترنجبین یا شیر خشت هریک، به هم برسد به قدر ده‌مقال، شیره کشیده یا علاوه‌ی شیره‌ی تخم گشنیز یا تخم کاهو میل نمایند؛ هریک به هم برسد به قدر ده‌مقال کشیده و سه‌دفعه احتقان به عمل آورند از همان اجزای حقنه که مذکور شد و هرگاه احتیاج به مسهل شود مسهل مذکور در صداع بلغمی

را میل نمایند و هکذا، یک‌روز منضج و یک‌روز احتقان، تا سه‌چهار احتقان به عمل آورند و هرگاه در شبی که صبح او مسهل خواهد خورد دومثقال، ایارج یا ده‌مئقال، اطریفل یا دومثقال، حبّ ذهب بخورند نافع است. صفت اطریفل و ایارج به قراری است که در صداع بلغمی مذکور است.

***حبّ ذهب این است: صبر سقوطری، دودرم؛ پوست هلیله‌ی زرد، دودرم؛ کتیرا، مصطکی، سقمونیا، زعفران، از هریک، یک‌دوم و نیم؛ گل سرخ، دودرم و نیم؛ همه را کوفته و بیخته با گلاب حبّ سازند، شربت، دودرم؛ و هریک از این مسهلات را که می‌خورند یک‌روز نه، یک‌روز، و بعد از فراغ از مسهل و تنقیه، چهار شیره طرف صبح بخورند با یکی از اشرب‌های مذکور؛ مثل: شربت عنّاب و شربت نیلوفر یا شربت اسطوخودوس میل نمایند، یا این‌که هفته‌ای یک‌مرتبه از حبّ قوقایا که صفت آن در صداع بلغمی مذکور است، میل نمایند.

***صبرزرد و مرّمگی، اقاویا و زعفران از هریک، جزوی به آب تاجریزی طلا نمایند و این ذرور هم بسیار مناسب است: - خاصّه در رمد اطفال - انزروت و خون سیاوشان و چشمچه و مامران چینی و تریاک از هریک جزوی کوبیده و از حریر گذرانیده به چشم بریزند و هرگاه رمد از غلبه‌ی خلط سودا باشد علامت آن تیرگی رنگ چشم است و خشکی و نبودن چرک و نریختن آب از چشم و سایر علامات غلبه‌ی سودا علاج آن مثل علاج رمد صفراوی است و ترتیب، بیشتر باید کرد و با شربت بنفشه و ماء‌الشّعیر چنان‌که در صداع سوداوی مذکور است؛ و هرگاه از غلبه‌ی خون سوداوی باشد فصد لازم است و سایر تدابیر از اطلیه و ضمادات و ذرورات و شیافات به طریقی است که در سایر امراض چشم مذکور شد هرگاه به طول انجامد به خوردن ماء‌الجین که طریقه‌ی آن در ضعف قلب مذکور خواهد شد، علاج نمایند و باید صاحب رمد احتراز از جمیع چیزهای ضار به عین بنماید؛ مثل: دخان و غبار و اهوویه‌ی خارج از اعتدال و کثرت ضوء و نظر کردن به برف و بیاض مفرط و کثرت جماع و امتلاء طعام خصوصاً در شب و بر روی خوابیدن و از جمیع اشربه و اطعمه‌ی غلیظه و کلّ آن‌چه حرقت دارد؛ مثل: کندنا و پیاز و هر آن‌چه منجر است؛ مثل: کلم و عدس و گل ملوحات و حموضات.

***به فارسی شب کوری است بالجمله علاج آن چنان است که: تنقیه نمایند بدن را از اخلاط و اگر به جهت غلبه‌ی خون باشد، فصد باسلیق نمایند و سایر تدابیر چنان‌که در رمد مذکور است از تنقیه و مسهل و منضج و اطلیه و اضمده و ذرورات، معالجه نمایند و هرگاه بعد از تنقیه علّت باقی باشد جگر بزی را چند کارد زده و جای کارد را نمک هندی و دار فلفل کوفته و بیخته و به روی ریخته و بر روی آتش گذاشته تا به جوش آید بعد از آن‌که به جوش آید با دم کارد ادویه را برداشته و خشک کرده بعد از آن کوفته و بیخته به چشم بکشند و آبی که از جگر مذکور بچکد، هرگاه خشک کرده و کوفته و بیخته به چشم بکشند بسیار نافع است و هرگاه جگر بز را قلیه کرده با قدری ادویه؛ مثل: دارچینی و زعفران و هل و دواله‌ی سنبله و میخک مخلوط کرده بخورند، نافع است و نگاه داشتن چشم به بخار آن نیز نافع است و کشیدن سنگ سرمه به چشم و کشیدن آب بادیان تازه با عسل و اگر تازه نباشد، خشک آن را هرگاه بجوشانند و آب او را با عسل مخلوط کرده بخورند، نافع است و کشیدن آب پیاز با عسل یا خالص نیز، مناسب و

کشیدن فلفل و قنبیل که بالسویه کوفته و بیخته و به آبی که از جگر بز، که بر روی آتش گذاشته‌اند، ترشح می‌کند، خمیر و خشک کرده، باز کوفته و بیخته به چشم و بکشند و کشیدن آب سداب یا آب پیاز با زهره‌ی بز کوهی مناسب است و از جمله ادویه‌ی مناسبه در این علت شیاف مرارات است که صفت آن این است: زهره‌ی کلنگ و زهره‌ی باز و زهره‌ی کبک و زهره‌ی بز کوهی و زهره‌ی جگرک و زهره‌ی کرکس و زهره‌ی باشه و زهره‌ی خرگور و زهره‌ی کبوتربچه و زهره‌ی درج و زهره‌ی شیر و زهره‌ی لک‌لک و زهره‌ی خوک و زهره‌ی روباه و زهره‌ی خرگوش و زهره‌ی آهو از هر کدام، دوجزو؛ و شحم حنظل، سکنیج از هر کدام، دوجزو؛ و فرفیون، دوجزو؛ و فرفیون و شحم را بکوبند و نرم خمیر نموده شیاف سازند و عندالحاجت به آب بادیان یا آب سداب حل کرده به چشم بکشند و اگر همه‌ی زهرها نباشد، بعضی از آنها نیز کافی است و بعد از تنقیه باید استعمال ادویه از خارج بکنند و هرگاه بعد از تنقیه احتیاج به تعدیل مزاج باشد خوردن شربت اسطوخودوس با عرق بادیان یا عرق گاوزبان مخلوط بکنند خوب است و اگر به عوض شربت اسطوخودوس یا شربت زوفا، سکنجین به روزی که در ضعف قلب مذکور است، بخورد، نافع است.

نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و کبک و بره‌ی باهل و زیره و دارچینی و زعفران و بعد از تنقیه و فراغ از مهسل، طرف چاشت‌ها نان و مربای بالنگ و مربای سیب و حلوی گزنگین و شربت قند و نبات با تخم ریحان مناسب است. هرگاه از اسباب سخته خارج بدن اتفاق افتاده باشد؛ مثل: حرارت شمس و رسیدن گرمی آتش و خوردن ادویه و اغذیه‌ی حاره و بالجمله آنچه از خارج سبب تسخین و باعث درد گوش گردد، آن وجود اسباب با تقدّم آن و استراحت از استعمال اشیای بارده و احساس به زیادتی حرارت در گوش و اطراف آن و عدم علامات غلبه‌ی اخلاط چنان‌که مکرر مذکور شده؛ آن استعمال ادویه و اغذیه‌ی میرده به این طریق که: چند یوم طرف صبح‌ها، شیریه تخم کدو و تخم گشنیز و تخم خرفه مجموع، یا هر کدام، یافت شود با عرق نیلوفر یا کاسنی یا بید یا شیریه گرفته قدری لعاب اسفرزه و بهدانه مخلوط کرده، علاوه‌ی چهارمقال، شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شربت آلو یا شیرخشت، بخورند و صندل سرخ و پوش دربندی و خصوص مکی و شیاف مامینا و کافور و افیون، مجموع، یا هر کدام، باشد با روغن گل و آب علف همیشه بهار و آب برگ کاسنی و آب علف خرفه و آب برگ بید و آب برگ انگور و آب تاجریزی و آب ککنار، هر کدام یافت شود، مکرر بمالند و هریک از اوراق مذکوره که یافت شود گرفته با لعاب اسفرزه و روغن گل، خمیر نموده، مکرر ضماد نمایند و ضماد کردن خراطین با روغن گل نافع است و هرگاه وجع شدید باشد، تریاک و بیخ لفاح به آب ککنار و آب کاهو ساییده، بمالند و روغن تخم کدو و روغن بنفشه‌ی بادام و روغن نیلوفر، هر کدام یافت شود، با سه‌برابر آن، سرکه بجوشانند تا روغن بماند، نیم‌گرم، در گوش چکانند و چکانیدن روغن گل با تریاک در صورت شدت وجع بسیار نافع است و در صورت شدت وجع، چکانیدن شیاف ایض افیونی به شیر زنان که ساییده باشند - چنان‌که در رمد مذکور شد- مفید است و چکانیدن تریاک با سفیده‌ی تخم‌مرغ و روغن گل، نافع است و جمیع ادویه که در گوش می‌چکانند باید، نیم‌گرم باشد و البته سرد نچکانند که مضر است؛ و از قطورات

مناسبه این است که: آب علف همیشه بهار و آب کدو و آب برگ کاهو، مجموع، یا هر کدام، یافت شود با روغن گل ممزوج نموده بجوشانند تا روغن بماند، در صورت شدت وجع با قلبلی تریاک و در صورت شدت حرارت با قلبلی کافور بچکانند؛ گل خطمی، بابونه، برگ بید و جو نیم کوب بجوشانند و سر را از هر طرف که گوش درد می کند به بخار آن نگاه دارند و به آب آن نطول نمایند و به نقل آن ضماد نمایند و اگر وجع شدید باشد؛ پوست خشخاش، بزرالنج علاوه نمایند؛ در این نوع، هر گاه در خون فساد باشد، فصد قیفال از جانب وجع بکنند یا حجامت بکنند و هر گاه در طبع قبضی باشد، طبع را به شیافات و حقن های لینه فرود آورند.

ماش و برنج و اسفناج و پرگ و علف خرفه و کدو و شیرهی بادام؛ و از حلویات و لحوم و ادویه و اغذیهی حاره و و منجره اجتناب نمایند و در صورت ضعف قوه و احتیاج به لحوم گوشت: مرغ پیچّه و خروس پیچّه و برّه و بزغاله مناسب است و از میوه: گلابی و انارین و آب هندوانه و خیار و آلوچه مناسب است و هر گاه سبب درد گوش غلبهی دم باشد آن مجموع علاماتی است که در صداع دموی مذکور شد. علاج آن: فصد قیفال است در ابتدا از جانب مخالف درد و هر گاه فصد ممکن نباشد حجامت میان شانه یا حجامت ساقین بکنند و به قدر قوه و طاقت، خون کم نمایند و از ادویه و اغذیهی مبرده استعمال نمایند؛ چنان چه در رمد دموی مذکور شد و هر گاه احتیاج به تنقیه باشد، دوپوم، طرف صبح، منضجی از گل بنفشه، نیلوفر، تاجزیری، ریشهی کاسنی و شاهتره از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و تخم گشنیز از هریک، دو مثقال؛ داخل کرده، علاوهی شربت نیلوفر یا شربت عناب یا شیرخشت یا ترنجبین، هر کدام، یافت شود پنج مثقال؛ بخورند و هر گاه مجموع اجزا یافت نشود، بعضی کافی است و هر گاه احتیاج به تقلیل خون باشد فصد دیگر از قیفال از جانب موافق در ایام منضج بکنند و با عدم امکان فصد حجامت بکنند و به قدر قوه خون کم نمایند و بعد از فصد، چکانیدن شیر دختر و سفیدهی تخم مرغ و لعاب اسفرزه و لعاب بهدانه موافق است؛ و هر گاه وجع شدید باشد، شیاف ایض افیونی را با سفیدهی تخم مرغ ساییده، بچکانند، یا اندکی افیون را به آب حل کرده به فتیلهی کتان آلوده در گوش گذارند و جمیع ادویه که در نوع اوّل مذکور شد؛ از ضمادات و قطورات و اطلیه هم، در این نوع، مناسب است و غذا نیز به طریق مذکور بخورند و در انواع درد گوش این قطور موافق است: بگیرند روغن گل و با سه برابر آن سرکه بجوشانند تا روغن بماند در گوش چکانند و هر گاه سبب درد گوش صفرا باشد، علامت آن جمیع علامات است که در صداع صفراوی مذکور شد، علاج آن مثل: علاج درد گوش دموی است، مگر آن که در این نوع، احتیاج به مبردات و مسهل، بیش تر است و در نوع دموی احتیاج به فصد، بیش تر است و در این نوع، هر گاه احتیاج به فصد باشد، یک فصد از جانب قیفال کافی است از جانب موافق و اگر وجع بسیار شدید نباشد، احتیاج به فصد نیست و منضج و مسهل و سایر تدابیر، همه به نهجی است که در نوع دموی مذکور شد و به عوض مسهل در این نوع، خوردن قرص بنفشه به طریقی که در رمد صفراوی مذکور شد، بسیار نافع است و هر گاه بعد از آن که مسهل مشروب مذکور در نوع دموی خورده اند، قرص را بخورند، انفع است و صفت قرص بنفشه و مقدار شربت آن و طریق خوردن آن، همه به نهجی است که در رمد مذکور شد؛ بلکه معالجهی

درد گوش و درد چشم چندان تفاوتی ندارد و هرچه در رمد حارّ مذکور شده در درد گوش حارّ مناسب است، به حسب اختلاف موادّ و هرگاه سبب درد گوش رسیدن برودت باشد از خارج؛ مثل: رسیدن هوای سرد و فرو کردن سر به آب سرد و استعمال ادویه و اغذیه‌ی بارده؛ علامت آن: تقدّم سبب یا وجود آن و راحت یافتن به استعمال چیزهای گرم بالفعل یا بالقوه، قلّت وجع و تضرّر به استعمال اشیای بارده، علاج آن: استعمال ادویه و اغذیه‌ی حاره به این طریق که چندیوم طرف صبح از شربت اسطوخودوس که صفت آن در صداع مذکور شد، به قدر پنج‌مئقال تا هفت‌مئقال، داخل عرق بادیان یا گاوزبان یا مرزنجوش یا بادرنجبویه کرده یا بومادران کرده، دومئقال بادیان شیره گرفته بخورند و اگر شربت اسطوخودوس نباشد به عوض آن شربت بادیان با عرق‌های مذکور بخورند و صفت شربت بادیان در استسقا مذکور است و اگر ادویه‌ی مذکوره هیچ‌کدام یافت نشود، چندیوم طرف صبح‌ها از گل‌قند آفتابی به قدر چهارمئقال، بخورند و در عقب آن اصل سوس، بادرنجبویه، بادیان، بیخ بادیان، اسطوخودوس و تخم کاسنی از هریک، دومئقال؛ جوشانیده و صاف نموده، نبات سفید یا قند یا شکر یا عسل، هرکدام باشد به قدر پنج‌مئقال، مخلوط کرده، بخورند و اگر همه‌ی اجزای منضج یافت نشود یکی از عرق‌های مذکور را با نبات یا شکر مخلوط کرده، بخورند و خوردن منضج مذکور و عرق‌های مذکور، هرکدام یافت شود با یکی از اشرب‌های مذکور، بدون گل‌قند نیز مناسب است و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود چندیوم قهوه‌ی عود صلیب یا دارچینی یا زنجبیل یا هل یا گاوزبان هرکدام ممکن شود، بخورند، نافع است و اگر ادویه‌ی مذکوره نیز یافت نشود، چندیوم طرف صبح‌ها ماء‌العسل که صفت آن در فالج مذکور شد، با دومئقال بادیان که شیره گرفته باشند، در ماء‌العسل مناسب است و گل بابونه، شبیت، اکلیل‌الملک، گل سرخ، مرزنجوش، اسطوخودوس و سبوس گندم مساوی جوشانیده و آب او را گرفته مکرّر گوش را بشویند و به بخار آن نگاه دارند و ثقل او را ضماد نمایند و اگر مجموع اجزا یافت نشود، بعضی از آن‌ها کافی است و چکانیدن روغن زیت و روغن ناردین و روغن قسط و روغن بید انجیر و روغن سداب و روغن شبت و روغن بادام تلخ و روغن بابونه و روغن زنبق و آب ترب و آب مرزنجوش و امثال این‌ها خالص، یا با قلیلی چند، نافع است و در این نوع، هرگاه احتیاج به تنقیه باشد در یک‌شب نه، یک‌شب، دومئقال ایارج فیکرا، با عسل حبّ کرده بخورند و اگر ایارج را با سه‌مئقال اطریفیل، ممزوج کرده بخورند، انفع است و خوردن اطریفیل و اسطوخودوس، نافع است و چکانیدن جدوار خطایی و آب مرزنجوش چند قطره در گوش بسیار نافع است و باید سر و گوش را از رسیدن هوای سرد و آب سرد و آن‌چه باعث تبرید است از خارج و داخل محافظت نمایند و مکرّر به حمام رفتن و آب گرم بر سر ریختن یا سر به زیر آب گرم کردن، نافع است.

غذا: نخودآب از گوشت جوجه و کبک و طیهو و کبوتریچّه و برّه و امثال این‌ها، با قلیلی هل و زیره و دارچینی و زعفران، مناسب است و نان و پنیر با نمک و شربت نبات و حلوای گزنگین و مربّای بالنگ و مربّای سیب، مناسب است.

و هرگاه سبب درد گوش بلغم باشد علامت آن: علامات غلبه‌ی بلغم است چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد؛ علاج آن: نیز به طریقی است که در صداع بلغمی مذکور شد از مسهل و منضج و سایر ادویه از اظلیه و اضمده و نطولات و آنچه در درد گوش از برودت خارجی است، که قبل از این نوع مذکور شد، از قطورات و سایر تدابیر همه در این نوع بعد از تنقیه، مناسب است.

غذا: نیز به طریق مذکور در نوع قبل از این نوع است، و نباید دانست که هرگاه وجع گوش مادّی و به ورم شود و مواد آن از موادّ حارّه باشد؛ یعنی: دم یا صفرا، علاج آن: به نحوی است که مذکور شد درد و نوع وجع گوش بدون ورم از فصد و مسهل و منضج و سایر تدابیر، مگر این که در ورم گوش هرگاه مادّه‌ی آن به تحلیل نرود از خارج ادویه‌ی منضجه استعمال باید نمود، به این طریق که قدری بزرک سفید و گل خطمی و کنیرا و تخم مرو، حلیه، مجموع، یا بعضی که یافت شود انفع است و چکانیدن شیر زنان به تنهایی نافع است و گل خطمی و خبازی و بزرک سفید و حلیه و تخم مرو کوفته و بیخته به آب بیخته ضماد نمایند و نگاه داشتن گوش به بخار آن‌ها نیز نافع است و بنفشه و گل خطمی کوفته و بیخته با زرده‌ی تخم مرغ و روغن بادام شیرین، ممزوج کرده به فتیله‌ی آلوده گرم کرده در گوش گذارند و هرگاه ورم گوش منفجر شود منجر به قرحه‌ی گوش گردد باید اولاً: در تنقیه مادّه کوشند تا از مادّه یعنی چرک پاک شود و بعد از تنقیه آن از چرک به مرهم‌های مناسب به اصلاح و التیام آورند و چکانیدن روغن گل و شیر زنان قرحه‌ی گوش را نافع است و مرهم اسفیداج نیز مناسب است در قرحه‌ی گوش و طریق استعمال آن چنان است که: به فتیله‌ی آلوده یا در روغن گل یا شیر زنان حلّ نموده، چند قطره نیم گرم، بچکانند؛ صفت مرهم اسفیداج در باب سوختگی آتش مذکور شد.

صفت مرهمی دیگر که قرحه را از مادّه پاک کند و به اصلاح آورد: بگیرند انزروت و تخم مرو هر دو را کوفته و بیخته با عسل مخلوط کرده چند قطره‌ی آن را در گوش چکانند یا به فتیله‌ی کتانی آلوده در گوش گذارند.

صفت ذروری که قرحه‌ی گوش را به اصلاح آورد، خون رفتن را بازدارد: بگیرند خون سیاوشان، چدر و مرّمگی و کندر مساوی کوفته و بیخته با عسل مخلوط کرده با فتیله‌ی آلوده در گوش گذارند و چکانیدن آب برگ بید در گوش قرحه‌دار بسیار نافع است. و هرگاه قرحه‌ی گوش به طول انجامد و کهنه گردد به مرهم مصری و مرهم باسلیقون علاج نمایند.

صفت مرهم مصری: سرکه، هفت درم؛ عسل، هشت درم؛ در یکدیگر بجوشانند و به قوام آورند بعد از آن زنجار، دودرم؛ سائیده داخل کرده، مرهم نمایند و فتیله به آن آلوده در گوش گذارند.

صفت مرهم باسلیقون: راتنج زفت، شمع از هریک، پنج درم؛ روغن کنجد، پانزده درم؛ اوّل صمغ‌ها و شمع را در روغن گداخته و سایر ادویه را کوفته و بیخته، مخلوط کرده، استعمال نمایند.

صفت ذروری که قرحه‌ی کهنه‌ی گوش را فایده دهد: بگیرند انزروت چدر و ازبدالبحر که کف دریا گویند و بوره‌ی ارمنی و خون سیاوشان، کندر و مرّمگی، زنجار و خبث‌الحدید، اجزا را مساوی کوفته و بیخته مخلوط به سرکه

کرده، نیم گرم، چند قطره در گوش چکانند و باید در وقت استعمال، فتایل و قطورات گوش را از چرک پاک کنند و بعد از آن ادویه را داخل نمایند در گوش و اگر ضرور مذکور را با عسل مخلوط کرده فتیله به آن آلوده در گوش گذارند مناسب است و اگر با قرحه‌ی گوش وجع باشد، افیون، یک درم؛ شیاف مامینا، سه درم؛ روغن گل، چهار درم؛ سرکه‌ی کهنه، سه درم؛ اول سرکه در روغن با هم گداخته سایر ادویه را کوفته و بیخته مخلوط کرده، قلیلی از آن را در شیر زنان حل نموده و چند قطره‌ی آن را نیم گرم بچکانند و این قطور مذکور در وجع گوش بدون قرحه هم، نافع است.

صفت قطوری که قرحه‌ی کهنه را مناسب است و سهل‌المأخذ است: بگیرند زهره‌ی گاو و قلیلی در روغن گل حل نموده چند قطره‌ی او را نیم گرم در گوش چکانند و اگر قلیلی سرکه علاوه نمایند نافع است.

صفت قطوری نافع: بگیرند آب غوره را و با عسل مخلوط کرده، بجوشانند و چند قطره از آن را، نیم گرم، در گوش چکانند و اگر آهن را با سرکه سائیده، نیم گرم، در گوش چکانند، بسیار نافع است و واجب است بر صاحبان قرحه‌ی گوش که عندالنوم بر هر طرف که گوش قرحه دارد بخوابند تا اعانت نماید بر اندفاع ماده‌ی از گوش و محتبس نشود در گوش چرک‌هایی که از قرحه سیلان می‌کند و موجب فساد شود و باید گوش را محافظت نماید از سرما و گرما و از استعمال منجرات و ادویه و اغذیه‌ی حاره و حرکت و تعب و امثال آن‌ها از چیزهایی که موجب عدم التیام قرحه است.

درد دندان: بدان که کسانی که می‌خواهند محافظت نمایند دندان و لثه را از آفات و امراض باید مراعات نمایند چند امور؛ از آن جمله: احتراز نمایند از طعام و شراب فاسد در معده، به این معنی که هرگاه در معده غذا فاسد شود به دفع آن کوشد به قی یا به وجه دیگر که از جمله‌ی آفات فساد طعام و شراب در معده آن است که انجره که متصاعد می‌شود از آن به جانب دهن، دندان‌ها را فاسد می‌کند، از آن جمله آن است که: احتراز نماید از بسیاری قی خصوصاً قی حامض؛ از آن جمله: احتراز نمایند از مضغ چیزهای صلب و عسرالانکسار و بالجمله آن‌چه دندان عاجز است از مضغ آن و به اشکال آن را مضغ می‌نماید، مثل: نان خشک و گزنگین و امثال آن‌ها؛ از آن جمله احتراز نمایند از: حموضات که موجب ضرس دندان می‌شود از آن جمله احتراز نمایند از استعمال گرم بالفعل، عقیب سرد بالفعل و سرد بالفعل، عقیب گرم بالفعل بلکه استعمال گرم بالفعل و سرد بالفعل هرگاه مکرر نمایند مضر است از آن جمله احتراز نمایند از چیزهایی که بالخاصیه مضر دندان است مثل گندنا‌ی غیر مطبوخ و هرگاه یافت شود از چوب اراک مکرر مسواک نمایند و هرگاه چوب اراک نباشد به چوب‌هایی که مسواک می‌کنند بدل چوب اراک نباشد و از بسیاری مسواک یعنی افراط در مسواک نیز احتراز نمایند که افراط در مسواک موجب ضعف دندان و حرکت آن است و بدل چوب اراک اطباً خولنجان و چوب زیتون فرموده‌اند و اطباً در وقت خواب فرموده‌اند که باردالمزاج دندان را به روغن ناردین و روغن بابونه و امثال آنها چرب نماید.

صفت سنونی که دندان را محافظت نماید و چرک دندان را پاک کند و دندان را قوت دهد و محکم گرداند و دهن را خوشبو کند: بگیرند کزمارج، گل سرخ، سعد کوفی، سنبل‌الطیب و شاخ گاو کوهی سوخته از هریک، یک درم؛ نمک اندرانی، یک دانگ و نیم؛ همه را کوفته و بیخته استعمال نمایند.

فایده: بدان که اطباً اختلاف کرده‌اند در آن که اسنان از قبیل عظامند یا اعصاب؛ بعضی قایل شده‌اند که دندان از قبیل استخوان است و بعضی ذکر کرده‌اند که داخل اعصاب است و دلایل طولانی ذکر نموده‌اند؛ لیکن حَقّش این است که حکیم قدیم جلّ جلاله به حکمت بالغه اسنان را که از قبیل استخوان است ممتاز گردانیده به دو صفت: یکی آن که او را مکشوف گردانیده؛ دیگری که او را ذی‌حسّ قرار داده به طریق معلوم؛ و این دو صفت در هیچ‌یک از عظام بدن نیست؛ اما فایده‌ی انکشاف آن‌ها این است که اگر مکشوف نبود و مستور به لحم، هر آینه کمابینگی مضغ حاصل نشدی به جهت آن که در مضغ و سحق و قطع و کسر غذاهای صلیبه و لینه و طعام‌ها مستور بودن اسنان مانع می‌شود، بلکه موجب اختلال در احوال بدن است، چنان‌که در کسانی که شنج و بی‌دندانند، ملاحظه می‌گردد و از فواید مکشوف بودن اسنان اعانت بر تمام حروف و حرکات و سکناات و اداء کلمات است، چنان‌که از اشخاص بی‌دندان عیان می‌شود و از فواید مکشوف بودن حسن خلقت و صورت انسان است، همچنان‌که از کسان بی‌دندان نمایان می‌باشد و فواید کثیر در این خصوص و احساس نمودن اسنان است؛ از قبیل: اطعمه و اشربه‌ی ملایم و ناملایم و مضرّ و نافع و مضغ آن‌ها با کمال و بقایای غذا در بن آن‌ها که اگر محسوس اسنان نگردد، باعث اختلال احوال انسان است؛ «فتبارک الله احسن الخالقین.»

ورم لثه هرگاه به جهت ورم بن دندان باشد: پس هرگاه با علامات غلبه‌ی دم باشد چنان‌چه در صداع دموی مذکور شد.

علاج: فصد قیفال است در ابتدا یا حجامت میان شانه و فصد چهار رگ مناسب است و انداختن زالو به لثه نیز مناسب است و بعد از تبرید به مبرّدات دوائیه و غذائیه به این طریق که چندیوم طرف صبح، شیره‌ی خرفه، تخم گشنیز و تخم کاهو از هریک، دو مثقال؛ با عرق بید یا کاسنی یا نیلوفر یا آب خالص گرفته و قدری لعاب اسفرزه مخلوط کرده با علاوه‌ی شربت نیلوفر یا عنّاب یا آلو هر کدام یافت شود مخلوط کرده، بخورند و تاجریزی، عدس و عنّاب جوشانیده شیره‌ی جواب برگ کاسنی و برگ خرفه و برگ بارتنگ ممزوج کرده مضمضه نمایند و در صورت شدّت وجع پنبه به روغن و تریاک آلوده به هر جا که درد دارد، بمالند با روغن گل و گلاب با قلیلی تریاک ممزوج کرده مضمضه نمایند و هرگاه احتیاج به تنقیه باشد، دو یوم، طرف صبح منضجی از عنّاب و سپستان از هریک، ده‌دانه؛ گل بنفشه، تاجریزی، نیلوفر، ریشه‌ی کاسنی و شاهتره از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده، شیره‌ی تخم کدو، تخم کاهو، تخم خرفه و تخم گشنیز از هریک، دو مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی شربت نیلوفر یا شربت عنّاب یا شیرخشت یا ترنجبین بخورند.

یوم سیّم: طرف صبح این ملین را میل نمایند: بنفشه، گل تاجریزی، خبّازی، شاهتره، ریشه‌ی کاسنی و نیلوفر از هریک، دو مثقال؛ عنّاب، سپستان و آلو بخارا از هریک، ده‌دانه؛ تمرهندی، ده مثقال؛ مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت از هریک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، یک مثقال؛ به طریق متعارف ساخته، بیاشامند.

یوم چهارم: باز منضج مذکور و هکذا یک‌روز منضج و یک‌روز ملین مذکور تا ماده تنقیه شود و اگر به عوض ملین مذکور، چهل مثقال آب انارین که با پیه افشرده باشند گرفته، ده مثقال شیرخشت یا ترنجبین یا شربت بنفشه ممزوج

کرده بخورند، نافع است و اگر سه‌مقال، پوست هلیله‌ی زرد علاوه بنمایند در تلین قوی‌تر است؛ **طرف عصرها:** هر روزه شربت خشخاش به آب گرم بخورند یا حب‌التشاط یک‌دانه بخورند یا به قدر ماشی تریاک بخورند و خوردن اظریفل صغیر در آخر شب‌ها مناسب است و هرگاه ورم لته منفجر نشود به خودی خود و محتاج به ادویه‌ی مفخره باشد این ادویه مناسب است: بگیرند کتیرا، تخم مرو، مغز بادام شیرین، مقشّر، گل خطمی، هوجویه، بیخ حلیمون و سریش، مجموع، یا بعضی که یافت شود، نرم کوبیده به موضع متورّم بپاشند و اگر حصّی تمره‌ندی با ادویه‌ی مذکوره ضمّ نمایند، زودتر منفجر می‌گردد و اگر ورم لته به واسطه‌ی غلبه خلط صفرا باشد علامت آن جمیع علاماتی است که در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن: به نهجی است که در نوع اوّل مذکور شد بدون تفاوت، مگر آن‌که در این نوع تبرید بیشتر ضرور است و در این نوع، یک فصد قیفال کافی است و خوردن قرص بنفشه که در صداع صفراوی مذکور شد در این نوع از ورم لته به عوض مسهلات دیگر مناسب است و صفت خوردن و قدر شربت آن در صداع مذکور است و در این نوع و نوع اوّل در ابتدا مضمضه کردن به گلاب که در او سماق خیسانیده و شیره گرفته باشند مناسب است.

صفت مضمضه‌ی مناسب: بگیرند آب عنب الثعلب و آب برگ کاسنی با قلیلی سرکه داخل کرده مضمضه نمایند و در صورت شدّت حرارت، قلیلی کافور علاوه‌ی مضمضه‌های مذکور نمایند و در صورت شدّت وجع، پوست خشخاش و بزرالبنج علاوه نمایند و مضمضه‌ها که در نوع اوّل مذکور شد، در این نوع نیز مناسب است و هرگاه احتیاج به ادویه‌ی مفجره باشد ادویه‌ی مذکوره در نوع اوّل بپاشند و در این نوع و نوع اوّل بعد از تنقیه خوردن آب برگ کاسنی و آب شاهتره هرکدام باشد به قدر سی‌مقال تا سی‌مقال با شیرخشت یا شکر سفید یا شربت عنّاب یا نیلوفر مناسب است و اگر آب‌های مذکور یافت نشود چندیوم، طرف صبح از سکنجبین یا شربت لیمو یا شربت انار یا شربت زرشک یا شربت غوره یا ربّ آن‌ها یا آب آن‌ها هرکدام یافت شود یا شیرهای خنک و عرق‌های خنک که در نوع اوّل مذکور شد، نافع است و در هر دو نوع، ترک حیوانی و شیرینی و گوشت واجب است.

غذا: در هر دو نوع ماش و برنج و شیره‌ی بادام مناسب است و از سبزی‌ها: اسفناج، برگ خرفه و برگ چقندر مناسب است و هرگاه به جهت ضعف قوه احتیاج به لحوم شود: گوشت خروس بچّه و مرغ بچّه و گوشت برّه و بزغاله و شش آن‌ها مناسب است و هرگاه احتیاج به حموضات باشد ناردان و زرشک و لیمو و آلوچه و غوره و به و سرکه‌ی دوشاب مناسب است و نخوردن حموضات در ایّام مسهلات اولی است؛ و هرگاه ورم لته به سبب غلبه‌ی خلط بلغم باشد علامت آن علاماتی است که در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: هرگاه احتیاج به تنقیه باشد به نهجی که در صداع بلغمی مذکور شد تنقیه نمایند و بعد از تنقیه به سرکه، که در او فودنج جوشانیده باشند، مکرّر مضمضه نمایند.

صفت مضمضه‌ی دیگر: ایشم، فودنج و عاقرقرا، همه را جوشانیده و صاف نموده، مضمضه نمایند و پنبه به روغن قسط و زیت و روغن سداب آلوده بر روی ورم بگذارند یا پنبه به روغن زیت و عسل آلوده بگذارند و هرگاه وجع دندان بدون ورم لته باشد و با علامات غلبه‌ی دم باشد؛ چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج آن: فصد قیفال یا حجامت میان شانه بکنند و از ادویه و اغذیه‌ی مبرده به نهجی که در ورم لته دموی مذکور شد، استعمال نمایند و مضمضه‌هایی که در ورم لته‌ی دموی مذکور شد در این‌جا مناسب است و هرگاه وجع دندان بدون ورم لته باشد و از غلبه‌ی صفرا گردد؛ علامت آن: جمیع علاماتی است که در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن: به نهجی است که در ورم لته مذکور شد از مسهل و منضج و مضمضه‌ها؛ و هرگاه وجع دندان به سبب غلبه‌ی بلغم باشد؛ علامت آن: علامات غلبه‌ی بلغم است چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: تنقیه بلغم است به طریقی که در ورم لته‌ی بلغمی مذکور شد و بعد از تنقیه زنجبیل را با گلاب جوشانیده و مکرر مضمضه نمایند.

صفت مضمضه که اوجاع بارده‌ی اسنان را مفید است: بگیرند مویزج، عاقرقرا، فلفل، بوره‌ی ارمنی و فودنج، مساوی کوفته با گلاب جوشانیده و صاف نموده، مضمضه نمایند.

صفت سنونی موافق: بگیرند فلفل، خردل و زنجبیل از هریک، یک‌جزو؛ نمک مساوی همه، کوفته و با گلاب جوشانیده، قدری سرکه علاوه نموده، مضمضه نمایند و اگر یافت شود پوست مار با سرکه جوشانیده و صاف نموده مضمضه نمایند، در تسکین درد دندان نافع است.

صفت سنونی که در تسکین اوجاع دندان آزموده است: بگیرند هوجویه، پوست درخت زرشک، تخم ریحان، کتیرا، صمغ عربی و مغز بادام مقشر از هریک، یک‌دانه؛ فوفل، سه‌عدد؛ همه را کوفته و بیخته به دندان مأوف بپاشند.

صفت مأوف که درد دندان که با او حرارت نباشد نافع است: بگیرند پوست خشخاش و فلفل مساوی کوفته و با گلاب جوشانیده مضمضه نمایند و اگر قدری مویز سیاه و سیاه‌دانه با هم کوفته و به دندان مأوف بچسبانند درد دندان را تسکین می‌دهد.

صفت مضمضه که در همه‌ی انواع درد دندان مناسب است: بگیرند عدس، پوست خشخاش، مازو و پوست انار، مساوی نیم‌کوفته با گلاب جوشانیده مضمضه نمایند.

دوای دیگر که درد دندان را که به سبب ثقبه باشد تسکین می‌دهد: بگیرند مویزج، حلتیث، بوره‌ی ارمنی و بزرالبنج از هر کدام، دوجزو؛ افیون، سه‌جزو؛ همه را مثل غبار ساییده ثقبه را از آن پر کنند و اگر بیخ کبز را با سرکه جوشانیده چندان که به نصف آید مضمضه نمایند، در تسکین وجع دندان مثقوب مجرب است و اگر برگ مورد و گلنار و زاج سفید با سرکه جوشانیده و صاف نموده، مضمضه بنمایند ثقبه را منع می‌نماید از زیاد شدن و درد دندان را تسکین می‌دهد.

صفت دوابی که دندان متأگل و بدبو و چرک بن دندان را مناسب است: بگیرند مرصاف، مازوی سبز و پسورخ مساوی کوفته و بیخته و با روغن گل خمیر نموده به دندان مأوف بمالند؛ و هرگاه درد دندان به سبب کرم دندان باشد که در ثقبه‌ی دندان از رطوبات متعفن حاصل می‌شود و عندالعوام مشهور به دندان کرم خورده است. علاج آن: آن است که مکرر مضمضه نمایند دوابی که کرم دندان را نافع است: بگیرند بزرالبنج، تخم کندنا و تخم پیاز، اجزاء را مساوی نرم کوفته و به پیه‌ی بز خمیر نموده حب نمایند و در وقت حاجت چنددانه از آن را بر روی آتش گذاشته و دندان را به دود آن نگاه دارند و چنان نمایند که دود به بینی و حلق نرود.

سیاهی دندان: هرگاه دندان سیاه شود، قدری بزرالبنج را با عسل خمیر نموده و در ثقبه‌ی نی بگذارند و آن نی را بسوزانند و بعد از آن مثل غبار ساییده بپاشند و مکرر انگشت بمالند تا سیاهی آن برطرف شود و اگر رنگ دندان زرد شده باشد: آرد، عدس و گل خطمی با هم کوفته با سرکه خمیر نموده مکرر دندان را به آن بشویند و مضمضه کردن به آب عنب‌الثعلب و سرکه نیز مناسب است.

دوابی دیگر که دندان را جلا دهد و سیاهی آن را ببرد: بگیرند پوست بیخ کبر، افسنتین و افیمون، همه را کوفته و بیخته با سرکه خمیر کرده به دندان متغیر، طلا نمایند و مالیدن مصطکی با روغن گل نیز، مناسب است.

دوابی دیگر که چرک از دندان ببرد و آن را سفید گرداند: بگیرند شاخ بز کوهی و کف دریا هر دو را سوخته، پوست هلیله‌ی زرد مساوی اجزا کوفته و بیخته، دندان را به آن بشویند.

جراحی لثه و رفتن گوشت آن اگر با علامات غلبه‌ی خون باشد، علاج آن: فصد قیفال است و حجامت میان شانه و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه و خوردن مسهل چنانچه در صداع دموی مذکور شد و فصد چهاررگ نیز مناسب است؛ و اگر با علامات غلبه‌ی صفرا باشد، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد؛ علاج آن: نیز تبرید است به مبردات دوائیه و غذائیه چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و هرگاه احتیاج به مسهلات باشد، مسهلات مذکوره در صداع صفراوی به کار برند و تبرید در این نوع بیشتر از نوع اول بکنند و سماق را در گلاب خیسانیده، مکرر مضمضه نمایند؛ پوست هلیله‌ی زرد، مازو و فوفل هریک، را نیم‌سوخته؛ توتیای هندی و گل ارمنی، مجموع را، نرم کوبیده به آب گشنیز سبز یا کاسنی یا آبی که سماق در او خیسانیده‌اند، مکرر بن دندان را بشویند و در شب در وقت خواب این دواها را کوفته، بپاشند: طباشیر، تخم گشنیز، کرباز، عدس، خون سیاوشان، گلنار، فوفل، تخم گل، پوست درخت زرشک، تخم خرفه، کرد سماق، ورق گل سرخ، کات هندی و مروارید سوخته و اگر نباشد، بیخ مرجان سوخته و اگر مجموع ادویه یافت نشود، بعضی از آنها کافی است و اگر به اینها علاج نشود و گوشت بن دندان فاسد شده باشد، کندر، زراوند، مدحرج، خون سیاوشان، گرسنه و ابرسا اجزاء مساوی نرم کوبیده با سرکه‌ی عنصل سرشته حب سازند و بگذارند تا خشک شود و در وقت و حاجت کوبیده به پای دندانها بپاشند و بعد از لحظه به آب گشنیز یا سرکه مضمضه کنند یا سرکه که در او زیره‌ی کرمانی خیسانده باشند و همچنین مضمضه نیز بهتر از هرچیز است؛ تأکید کرده‌اند که بهترین چیزها برای سرشتن ادویه‌ی دندان، سرکه است که در او زیره‌ی کرمانی خیسانده باشند.

طریق ساختن سرکه: عنصل تا چهل روز در آفتاب گذارند پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه‌ی عنصل به هم نرسد همان ادویه را با سرکه استعمال نمایند و اگر فساد به حد تأکل رسد این سنون را استعمال نمایند، مجرب است: بیخ بنفشه و عاقرقرها از هریک، یک مثقال؛ زاج سوخته، گلنار، مازو و کرد سماق از هریک، دو مثقال؛ نرم کوبیده به پای دندان‌ها بپاشند؛ حقیر، کرآت همین ادویه را به تجربه رسانیده است.

سنونی مجرب دیگر به جهت رفتن خون از بن دندان: کات هندی، گلنار، گل سرخ، کرد سماق و خون سیاوشان، مساوی کوفته و بیخته استعمال نمایند.

قلاع: جراحی است که در دهن به هم رسد و بسا باشد که منتشر شود در همه اجزای دهن و بسا باشد که در بعضی مواضع از دهن باشد؛ مثل: زبان و سقف دهن و بسا باشد که در حلق و اجزا آن حادث می‌شود، پس اگر سبب آن زیادتی خون باشد، علامت آن: سرخی جراحات و ثبور است و سرخی بشره و بسیاری آب دهن و حلاوت و طعم آن و سایر علامات غلبه‌ی دم، چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج آن: هرگاه مانعی نباشد، فصد قیفال و حجامت میان شانه بکنند و فصد چهاررگ و رگ زیر زبان نیز مناسب است و تبرید بکنند به مبردات دوائیه و غذائیه و هرگاه احتیاج به مسهل باشد به طریقی که در صداع دموی مذکور شد به مسهلات مذکور در آنجا تنقیه نمایند و مکرر مضمضه نمایند با گلابی که در شیرهی سماق گرفته باشند و اگر ثبورات و جراحات در حلق باشد غرغره نمایند.

و هرگاه قلاع از صفرا باشد، علامت آن: زردی قلاع و تغییر لون جلد دهن و صورت و چشم به زردی و تلخی دهن و شدت حرارت و سوزش جراحات و سایر علامات غلبه‌ی صفرا.

علاج آن: تبرید است به مبردات دوائیه و غذائیه چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و هرگاه احتیاج به مسهل باشد به یکی از مسهلات مذکوره در صداع صفراوی تنقیه نمایند و ادویه‌ی مذکوره در نوع اول از قلاع، از مضمضه و غیره در این مناسب است.

و این زرور در این نوع مناسب است: پوست هلیله‌ی زرد، صندل سفید، تخم گل سرخ، عدس، گل سرخ، تخم گشنیز و طباشیر هندی، بالسویه کوفته و بیخته، مکرر بپاشند و مکرر به آب سماق و غوره و انارین و آب برگ کاسنی مضمضه نمایند و اگر حرارت شدید باشد، قلیلی کافور علاوه نمایند.

و هرگاه قلاع از رطوبت باشد، علامت آن: سفیدی رنگ جراحات و عدم حرارت و سوزش آن و سفیدی لون بشره و بسیاری آب دهن و سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانکه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: هرگاه احتیاج به تنقیه باشد به مسهلات مذکوره در صداع بلغمی هرکدام انطباق است، تنقیه نمایند و در این نوع، هرگاه غلبه در خون باشد، فصد قیفال یا حجامت یا فصد چهاررگ بر حسب احوال کنند و سماق، گل سرخ، اصل سوس، تخم گشنیز، گلنار، برگ مورد و خرنوب، بالسویه جوشانیده و صاف نموده مکرر مضمضه نمایند.

غذا: نخودآب از گوشت جوجه و خروس‌پچه و بره با قلیلی برنج و زیره و مغز هل و ترچلو و به آب گوشت‌های مذکور مناسب است.

و هرگاه سبب قلاع غلبه‌ی خلط سودا باشد، علامت آن: علامات غلبه‌ی سودا است، چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد و کمودت لون جراحت و عدم علامات غلبه‌ی سایر اخلاط.

علاج آن: هرگاه غلبه در خون باشد به فصد یا حجامت خون را کم نمایند و هرگاه احتیاج به تنقیه سودا باشد به نهجی که در صداع سوداوی مذکور شد تنقیه نمایند و مضمضه‌ها و زوروات که در نوع اول مذکور شد همه در این نوع، مناسب است و ادویه که مختص به این نوع است آن است که مکرر دهن را به مغز قلم گاو و روغن بنفشه‌ی بادام و بیه‌ی بط چرب نمایند؛ گلنار، سماق، مازو و سرکه جوشانیده، مکرر مضمضه نمایند و هرگاه به طول انجامد، اکلیل‌الملک، شبت، بابونه و انجیر جوشانیده، مضمضه نمایند: زاج سفید، بودنه، گلنار و گل سرخ کوفته و بیخته، پیاشد و در همه‌ی انواع قلاع هرگاه به سرحد تأکل و فساد رسد به معالجات مذکوره در اکل‌ه‌ی لثه رجوع نمایند.

غذا: به طریق مذکور در نوع بلغمی و قلاع اطفال در ابتدا گل گاوزبان سوزانیده، پیاشد یا گل بنفشه، سحق نموده، پیاشد یا آرد جو بوداده در وقت خواب پیاشد؛ ورق گل سرخ، تخم گشنیز، قند سفید یا ترنجبین پاک نکرده کوفته و بیخته، پیاشد و ترنجبین پاک نکرده در قلاع اطفال، بسیار نافع است و حقیر بسیاری از اطفال را به همین دوا علاج نموده و بسیار نافع است خصوصاً در وقت خواب و خوراندن شربت توت در بعضی اوقات مناسب است خصوصاً هرگاه حرارت باشد و شستن به آب عسل دهن اطفال صاحب قلاع را نافع است و هرگاه به طول انجامد، ادویه‌ای که در قرحه‌ی لثه مذکور شد که در وقت خواب پیاشد، نافع است و هرگاه قلاع اطفال به فساد و تأکل رسد به ادویه که در فساد تأکل لثه مذکور شد مداوا نمایند و دیگر از تدابیر قلاع اطفال آن است که: اصلاح شیر مرضه نمایند و هرگاه در بدن مرضه خون غالب باشد، فصد باسلیق یا حجامت بکنند و میردات دوائیه و غذائیه استعمال نمایند و مرضه از مسخّنات و لبنیات و حلویات و لحوم و امثال آنها اجتناب نمایند.

سقوط لہات: یعنی افتادن ملاذه و آن جسمی است که از بالای حلق آویخته و شبیه است به پرده و هرگاه این عضو سست شود بدون ورم آن را سقوط لہات گویند.

علامت آن: آن است که مریض احساس می‌کند که چیزی به حلق او آویخته است و هرگاه حلق او را باز کنند ملاذه را درازتر بینند از آنچه بوده است و این ناخوشی دو قسم است: یکی آن که از غلبه‌ی خون حادث شود، علامت آن: سرخی ملاذه و سرخی رنگ صورت و سنگینی سر و حلاوت طعم دهن و سایر علامات غلبه‌ی خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد. علاج: فصد قیفال است و اگر فصد ممکن نشود حجامت میان شانه یا حجامت ساقین بکنند و هرگاه احتیاج به تنقیه باشد به طریقی که در صداع دموی مذکور شده از احتقان و مسهل مشروب هرکدام انطباق است، استعمال نمایند و به میردات دوائیه و غذائیه به طریقی که در نوع دموی از صداع مذکور شد عمل نمایند.

و اگر سبب سقوط لهات ورم لهات باشد و ورم از خون حادث شود؛ علامت آن: احساس به ورم و ثقل در آن و ظهور زیادتی در آن عندالمشاهده و ضربان و تمدد و سایر علامات غلبه‌ی خون چنانچه در صداع دموی مذکور شده؛ علاج آن: فصد قیفال و حجامت میان شانه و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد به نهجی که در صداع دموی مذکور شد عمل نمایند و بعد از فصد در این نوع و نوع اول مکرر غرغره نمایند به آبی که در او تاجریزی و سماق و گلنار طبخ یافته باشد؛ غرغره‌ی دیگر: تاجریزی، عدس، تخم مورد و مازو همه را جوشانیده و صاف نموده قدری آب گشنیز سبز و آب برگ کاسنی علاوه کرده غرغره نمایند و اگر یافت شود قدری آب توت سیاه یا رب آن علاوه‌ی غراغر مذکوره نمایند، انفع است.

غذا: در هر دو نوع، ماش و برنج و اسفناج و کدو و برگ خرفه‌ی خبازی مناسب است و ترک لحوم و لبنیات و حلویات و امثال آن‌ها از اغذیه‌ی مسخنه و منجره لازم است و با وجود ضعف قوه و احتیاج به لحوم گوشت بره و بزغاله و خروس بچه مناسب است.

و هرگاه سبب ورم لهات، رطوبات بلغمیه باشد؛ علامت آن: احساس به ورم و ثقل آن و بسیاری آب دهن و سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شده؛ علاج آن: هرگاه احتیاج به تنقیه بلغم باشد به مسهلات مذکوره در صداع بلغمی هر کدام انطباق است، تنقیه نمایند و مکرر به ماء العسل - که صفت آن در فالج مذکور شد - غرغره نمایند و اگر مازو و گلنار، بابونه و اکلیل در ماء العسل طبخ داده و صاف نموده، مکرر غرغره نمایند، نافع است. غذا: نخودآب از گوشت بره و خروس بچه و مرغ بچه و کبک و امثال آن‌ها با قلیلی برنج و زیره مناسب است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور مناسب است و از حموضات: آب انارین و آب لیمو و سکنجبین مناسب است.

خناق: - که آن را عوام دردگلو نامند - عبارت است از: ورم اجزاء اندرونی و بیرونی حلق و حلق عبارت است از: فضایی که لهات و لوزتین و مجرای نفس و مجرای طعام و شراب در آن واقع است؛ پس هرگاه در یکی از این اجزاء و سایر اجزایی که حلق مشتمل است بر آن اجزاء، داخل در حلق یا خارج از حلق، یعنی اجزاء بیرونی آن، آن را خناق گویند.

سبب این ورم اگر غلبه‌ی خون باشد؛ علامت آن: سرخی رنگ و پری رگ‌ها و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه‌ی خون چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج آن: فصد قیفال است در ابتدا و اگر فصد ممکن نشود حجامت میان شانه بکنند یا حجامت ساقین بکنند و هرگاه مریض طاقت خون گرفتن بسیار ندارد به تدریج و دفعات خون را کم نمایند و اگر طاقت و قوت دارد، آن قدر خون بگیرند که به سرحد غشی رسد و بالجمله احتیاط در خون گرفتن بسیار ضرور است که با وجود ضعف قوت در این علت، خون بسیار گرفتن، مدموم است و فصد رگ زیر زبان نیز بسیار نافع است و فصد صافن نیز مناسب است؛ خصوصاً هرگاه سبب خناق جستن خون باشد از مواضع معتاد، مثل: حبس خون بواسیر و حیض و بعد از فصد تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه به این نهج به عمل آورند که قدری لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و

تخم گشنیز با عرق نیلوفر یا کاسنی یا بید یا آب خالص گرفته، شربت نیلوفر یا عناب یا شیرخشت ممزوج کرده، بخورند، پس اگر از استعمال تدابیر مذکوره تسکین حاصل نشود و احتیاج به مسهل باشد دویم در صبح منضجی از گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی و خبازی از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هریک، ده دانه؛ جوشانیده و صاف نموده شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و تخم گشنیز از هریک، دو مثقال؛ داخل کرده، مقدار چهار مثقال، شربت عناب یا نیلوفر یا شیرخشت یا ترنجبین علاوه کرده بخورند و یوم سیم، طرف صبح، باز منضج مذکور یا شیرهای خنک مذکور یا به عوض آنها مقدار بیست مثقال، آب برگ کاسنی یا شیرخشت یا ترنجبین یا یکی از اشره‌ی مذکوره بخورند و بعد از خوردن یکی از ادویه‌ی احتقانی، موافق این نسخه به عمل آورند: گل بنفشه، تاجریزی، خبازی، نیلوفر، بیخ کاسنی، بزرک سفید، گل خطمی و تخم خطمی از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان از هریک، ده دانه؛ سوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس، ترنجبین، شکر سرخ، تخم کافشه، جو مقشر، آب برگ چقدر یا خود چقدر و شیرخشت از هریک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، چهار مثقال؛ در پنج دفعه، احتقان به عمل آورند: دفعه‌ی اول: آب گرم، پیاله؛ و نمک طعام، نیم مثقال؛ روغن بادام شیرین، یک مثقال؛ و چهار دفعه‌ی دیگر سایر اجزای مذکوره، نیم مثقال، ریوند چینی کوفته علاوه‌ی دفعه‌ی آخر نمایند؛ یوم چهارم باز منضج مذکور؛ یوم پنجم باز احتقان مذکور؛ و هكذا یک‌روز منضج، و یک‌روز احتقان، و هرگاه خناق شدید باشد و مهلت خوردن منضج نباشد، بعد از فصد، در هر وقت که باشد، احتقان مذکور را به عمل آورند و با وجود احتقان هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد، مسهل مشروبی به این صفت بیاشامند: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، بیخ کاسنی و تخم خطمی، از هریک، دو مثقال؛ عناب، سپستان و آلو بخارا از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس داخل کرده با علاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام شیرین بیاشامند و یک‌روز نه یک‌روز مکرر نمایند و در ایام غیر مسهل منضج مذکور را بخورند و در ابتدا بعد از فصد قدری سرکه با گلاب ممزوج کرده غرغره نمایند یا آب گشنیز سبز یا آب برگ کاسنی یا آب تاجریزی، هر کدام باشد، با مغز فلوس ممزوج کرده، غرغره نمایند.

غرغره‌ی دیگر: آب انارین که با پیه افشده باشند غرغره نمایند و غرغره با آب برگ کاسنی و آب برگ خرفه و بارتنگ و برگ بید، گشنیز سبز و تاجریزی و شیرهی جو، پوست خشخاش و عدس و سماق و غوره و توت سیاه و تخم کاهو، تخم گشنیز، تخم مورد، گلنار و آب برگ و ساق تاک و قراقروط و زرشک و امثال اینها مناسب است مفرداً او مجموعاً در هر مکان و هر وقت، هر کدام از این ادویه‌ی مذکوره یافت شود، بعد از فصد، غرغره نمایند.

صفت غرغره‌ی مناسب: بگیرند عناب و عدس، تاجریزی و کاکنج جوشانیده و صاف نموده، صندل سرخ علاوه نموده، غرغره نمایند و بعد از سه‌چهار یوم، که از ابتدای خناق گذشت و از غراغر مذکوره اثری حاصل نشد، حموضات را از غراغر موقوف دارند؛ و این غرغره مناسب است: گل بنفشه، خبازی، تخم خطمی، تاجریزی، کاکنج و اکلیل‌الملک، جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، آب برگ کاسنی و بارتنگ داخل کرده، غرغره نمایند؛ و هرگاه ورم، قریب به انفجار باشد و محتاج به ادویه‌ی منفجره گردد پس اگر از داخل حلق ظاهر باشد به حیثیتی که بتوان به آلتی آن را

منفجر ساخت، پس به آلتی به انگشت آن را منفجر سازند و هرگاه ورم محسوس نباشد که به آلت آن را منفجر سازند، به ادویه‌ی مذکوره مکرر غرغره نمایند تا منفجر شود؛ و هرگاه ورم از خارج حلق ظاهر باشد و معلوم شود که ورم جمع سور شده و منفجر می‌شود غرغره‌های مذکوره را به عمل آورند؛ و از خارج، گشنیز سبز و اسفناج با شیر گاو بیخته، ضماد نمایند یا گل خطمی، بنفشه، تخم مرو، بزرک سفید، کنیرا و خبازی با شیر گاو و آب اسفناج یا آب برگ بارتنگ بیخته، ضماد نمایند و ورم خارج حلق هرگاه قریب به انفجار شد، حصه‌ای تهرندی گرفته علاوه‌ی ضمادات مذکوره نمایند تا منفجر شود، بعد از انفجار هرگاه اضمده‌ی مذکوره را استعمال نمایند، نافع است که چرک پاک شود و ملتئم گردد؛ و ورم داخل حلق، بعد از انفجار آن، هرگاه سوزشی در حلق به هم رسد، قدری شیر گاو و زرده‌ی تخم مرغ، با هم ممزوج کرده غرغره نمایند، یا لعاب اسفرزه و بهدانه گرفته با صمغ عربی و کنیرا ممزوج کرده، غرغره نمایند، یا لعاب اسفرزه و روغن بادام ممزوج کرده غرغره نمایند؛ و از حموضات، اجتناب نمایند و در خناق دموی بعد از یک فصد، هرگاه احتیاج به تقلیل خون باشد، فصد دیگر یا حجامت میان شانه و حجامت ساقین بکنند و حجامت بدون شرط یعنی بادکش کردن میان شانه بدون تیغ زدن و بادکش ساقین به قدر طاقت و قوت، مناسب است و بعضی اطباء حجامت تحت ذقن و حجامت زبان تجویز کرده‌اند.

غذا: برنج و اسفناج، کدو و ماش مقشّر و شیرهی بادام مناسب است و با وجود ضعف قوه و احتیاج به لحوم، گوشت خروس بچه و بره و بزغاله و مرغ بچه مناسب است.

و هرگاه سبب غلبه‌ی خلط صفرا باشد؛ علامت آن: شدت وجع و التهاب بسیار و عطش بسیار و خشکی دهن و تلخی آن و زردی چشم و صورت و سایر علامات غلبه‌ی صفرا، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن: به نهجی است که در خناق دموی مذکور شد، سوای آن که در این نوع، افراط در تقلیل دم واجب نیست بلکه یک فصد قیفال کافی است و حجامت ساقین و میان شانه نیز مناسب است و تبرید در این نوع بیشتر از نوع اوّل باید گردد آنچه در نوع اوّل مذکور شد از ادویه‌ی مبرّده و احتقان و مسهل مشروب همه در این نوع مناسب است و ادویه‌ی مذکوره به جهت غرغره و ضمادات، همه در این نوع، به حسب اوقات آن مناسب است و خوردن ماء الشّعیر با سکنجبین در این نوع، مناسب است و همچنین با شربت نیلوفر یا شربت عنّاب مناسب است و همچنین شربت لیمو و به و انارین و آلو و غوره و توت و امثال آنها هم، بعد از فصد و تنقیه مناسب است و هرگاه با شیرهای خنک و عرق‌های خنک مذکور در نوع اوّل بخورند، انفع است و از میوه‌ها: آب انارین و هندوانه و خیار و آلو و آلوچه دواء و غذاء مناسب است و صفت ماء الشّعیر و سایر اشربه‌ی مذکوره در صداع مذکور شد؛ و ورم خارج گلو، هرگاه بخواهند که منفجر شود، مالیدن فلوس، خیار چنبر و روغن بادام، تحلیل ورم می‌نماید و از معالجات که بالخاصیت در خناق مؤثر است، بستن خیطی که به آن افعی را خفه کرده‌اند به گردن صاحب خناق بسیار نافع و مجرب است و پاشویه نیز نافع است.

صفت ادویه‌ی پاشویه: گل خطمی، سبوس گندم، برگ بید، جو نیم کوب، بابونه و بنفشه مساوی، جوشانیده و صاف نموده و پای‌های علیل را در میان گذارند و از زانو به زیر او را بشویند و دلک اطراف نیز بسیار نافع است.

غذا: به طریق مذکور در نوع اوّل و داخل کردن بعضی از حموضات مثل: آلو و آلوچه و آب انارین و امثال آنها ضرور ندارد، خصوصاً هرگاه عادت به حموضات داشته باشد و هرگاه سبب ورم، بلغم باشد.

علامت آن: کمی وجع و بزرگی ورم و دشواری چیزی فرو بردن و بسیاری لعاب دهن و شوری آن و سفیدی رنگ و تهیج صورت و سایر علامات غلبه‌ی بلغم، چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد و عدم علامات سایر اخلاط.

علاج: تنقیه است؛ اوّل: به آن نهج که دویم، طرف صبح، هرگاه چیزی به گلو می‌رود منضجی از غنّب الثعلب، خبّازی، تخم خطمی، گاوزبان، اصل سوس و بیخ کاسنی از هریک، دو مثقال؛ غنّب و سپستان از هریک، ده دانه؛ جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین، هفت مثقال؛ یا شربت بنفشه، پنج مثقال؛ داخل کرده بخورند.

یوم سیّم: باز منضج مذکور یا به عوض آن گاوزبان یا شربت بنفشه یا ترنجبین بخورند، یا منضجی خفیف از گل گاوزبان و اصل سوس از هریک، ده مثقال؛ سپستان، بیست دانه؛ جوشانیده شربت بنفشه یا ترنجبین یا شکر سفید داخل کرده بخورند و در عقب آن پنج دفعه، احتقان به عمل آورند از این اجزا: غنّب الثعلب، اصل سوس، بیخ بادیان، گاوزبان، تخم خطمی، بزرکتان، پرسیاوشان، اکلیل الملک، بابونه، گل سرخ، بنفشه، ریشه‌ی کاسنی و خبّازی از هریک، ده مثقال؛ غنّب، سپستان، انجیر زرد و مویز منقّی از هریک، ده دانه؛ سنای مکی، ده مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم کافشه، جو مقشّر، آب برگ چقندر، گزنگین، شکر سرخ، ترنجبین و مغز فلوس از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی پنج مثقال، روغن بادام و یک مثقال، بورهی ارمنی و نمک طعام، نیم مثقال؛ به طریق مذکور در پنج دفعه، عمل نمایند و هرگاه چیزی به گلو فرو نمی‌رود بدون منضج، احتقان به عمل آورند و یک روز نه، یک روز، احتقان مذکور به عمل آورند و هرگاه چیزی به گلو فرو می‌رود در ایّامی که احتقان نیست منضج مذکور را بخورند؛ و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد مسهلی به این صفت بیاشامند: گل گاوزبان، اصل سوس، خبّازی، تخم خطمی، ریشه‌ی کاسنی، پرسیاوشان، گل سرخ، سنای مکی و بیخ بادیان از هریک، دو مثقال؛ بسفایج، سه مثقال؛ غنّب، سپستان و انجیر زرد از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و ده دانه مویز منقّی هم، داخل نمایند که در میان آنها بجوشد، بعد صاف نموده، مغز فلوس، ترنجبین و شربت بنفشه از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام شیرین بنوشند و یک روز نه، یک روز، به قدر قوّه و حاجت، مکرّر نمایند و این فصد و حجامت در این نوع خطا و خلاف است و غرغره به ربّ جوز در این نوع از بهترین ادویه است.

و طریق ساختن ربّ جوز آن است که: پوست تازه‌ی سبز گردو را بکوبند و آب او را گرفته، بجوشانند تا چهاریک شود و اگر نصف آب مذکور، شکر سفید اضافه نموده بجوشانند تا به قوام آید، انفع است؛ و ملّا نفیس در شرح اسباب می‌گوید که: «غرغره به ربّ جوز از بهترین ادویه‌ی این نوع از خنّاق است» و همه‌ی اطّبا - اعلی‌الله مقامهم - اتفاق بر این دارند؛ و در خنّاق دموی نیز مناسب گفته‌اند و اگر ربّ جوز یافت نشود آب ترب یا آب برگ آن با

سکنجبین عسلی مخلوط کرده، مکرر، غرغره نمایند یا اکلیل‌الملک، بابونه و حلبه جوشانیده آب برگ ترب و سکنجبین عنصلی یا عسلی یا ابکامه مخلوط کرده، غرغره نمایند.

طریق ساختن ابکامه این است که: آرد جو و آرد گندم را بی‌نمک و خمیرمایه، خمیر نمایند و در برگ انجیر پیچیده در سایه گذارند تا خشک شود پس یک‌جزو آن را یا مثل آن را، نانی که از آرد جو بود نییخته باشند و هم‌وزن آن نان، نمک و ربع رازیانه، مجموع را، کوبیده به آب خمیر کرده، در تابستان بیست‌روز در آفتاب گذارند و مکرر بر هم زنند و آب تازه بر وی بریزند و باز بر هم زنند و بعد از آن بردارند و بخشکانند و این مایه را هرگاه با سرکه تا چهل‌روز در آفتاب گذارند، آب کرمه می‌گویند و اگر با شیر ترتیب دهند معروف است به کومه و قدر سرکه لاقلاً باید سه‌برابر آن باشد و بیش‌تر هم می‌شود و شیر همچنین باید؛ و آنچه در غرغره‌ی خنق می‌باید و مقصود اطباء است، آن مایه است، نهایت اگر با سرکه هم ترتیب یافته باشد، نافع است.

صفت سکنجبین عنصلی این است که: سرکه‌ی عنصل را که صفت آن در ورم لثه مذکور شد به قدری که چاشنی شود عسل کف گرفته، مخلوط کرده، بجوشانند تا به قوام آید و از جمله‌ی ادویه که متفقاً علیه اطباء است - که در خنق‌های صعب خصوصاً خنق بلغمی مکرر به تجربه رسیده - سرگین سگ و گرگ است و طریق اخذ آن این است که سگی را سه‌روز سواى استخوان چیزی دیگر ندهند و روز چهارم سرگین او را ضبط و خشک کنند و غرغره به آن و آلودن انگشت به آن یا به پر مرغی و به ورم مالیدن و از بیرون طلا کردن و سکنجبین با قلیلی از آن مخلوط کرده و اندک‌اندک فرو دادن در تمامی این شقوق نافع است و بسی از خنق‌های صعب که به چیز دیگر علاج نشده و با این می‌شود و در انواع خنق‌های صعب شکافتن شکم خروس و کرم ضماد کردن، بسیار نافع است و همچنین شکافتن شکم وزغ و کرم ضماد کردن، بسیار نافع است.

صاحب زاد‌المسافرین می‌گوید که: «یکی از اعظم ارباب دولت، خنق دموی بسیار صعبی عارض شد و بعد از فصد و غرغره‌های بسیار شبی راه نفس مسدود شد که به هلاکت مقرون گردید از نصف شب تا صبح ده‌خروس را کشته و شکافته، هر نصف آن را به یک طرف گلو ضماد می‌کردم تا صبح به مرتبه‌ای شد که تنگی نفس هیچ نبود و نفس را به استراحت می‌کشید، نهایت قادر بر چیز فرو بردن نبود، بعد از آن که غرغره با شیر گاوی که گل بنفشه و انجیر زرد در او جوشانیده بودند با فلوس و خیار شنبر فرمودم، تا شب اندک افتتاحی شد و قلیلی ماء الشّعیر فرو برد و باز بسیار تدابیر کردم تا به شد.» و در خنق بلغمی غرغره به مری یعنی ابکامه‌ی مذکور با عسل، بسیار نافع است.

و هرگاه خنق سودا باشد علامت آن: تیرگی رنگ رخسار و صلابت ورم و خشکی دهان و سایر علامات غلبه‌ی سودا چنانچه در صداع سوداوی مذکور شد.

علاج آن: مثل علاج دموی و صفراوی است و در غرغره‌ی خنق سوداوی، آب جوز، بسیار نافع است و در اواخر لعاب حلبه و آب انجیر زرد که بیخته باشند با فلوس و خیار چنبر و سایر علاج‌ها، مثل: دموی و صفراوی است و اگر درد گلو با تب باشد غرغره به عدس و تمهندی و گل سرخ و تخم مرو جوشانیده، رب توت اضافه کرده، نافع است و

در انواع درد گلو غرغره به عدس، گلنار، گل سرخ و کومازج که جوشانیده و صاف نموده باشند و قدری آب جوز مذکور مخلوط کرده، بسیار نافع است و از انواع خنق از نوعی که محتاج است به دوام فتح دهن و بیرون آوردن زبان و شدت تنگی نفس مسمی است به کلبی و او را خنق کلبی گویند همچنان که شیخ (ره) در قانون فرموده که: «والخنق الردی المجموع الی ادامه فتح الفم و دلع اللسان فهو کلبی» و نباید دانست که در انواع خنقها بعد از آن که به سرحدی رسد که هیچ چیز به گلو فرو نرود و بدن سرد شود و عرق سرد از او جاری شود و دهن باز ماند و کف هم باشد، این جمله دلیل موت و شدت و صعوبت مرض و عدم تأثیر علاج است، إلاً ماشاء الله.

در چیز به گلو ماندن: کسی که چیزی به گلوئی او مانده باشد، مثل: لقمه یا استخوان و امثال اینها؛ پس اگر ظاهر باشد که بتوان او را به آلتی بیرون آورد، پس بیرون آورند؛ و هرگاه ظاهر نباشد، در موضعی باشد که به آلت بیرون نیاید، بر گردن و پشت او مشت محکم بزنند، یعنی محاذی موضعی که لقمه در آن مانده، مثل: پشت گردن و میان شانه و جرعه جرعه آب بخورند تا رفع شود و اگر آن چه در حلق مانده، از قبیل: شوک و استخوان ریزه باشد چند لقمه‌ی بزرگ بخورند بلکه به اعانت لقمه‌ها حرکت کرده، رفع شود و رفتن به حمام و خوردن روغن پاک و کره و روغن کنجد و روغن گل و روغن بادام از چیزهای مزلق و بعد از آن لقمه‌های بزرگ خوردن بسی نافع است و موجب رفع آن است یا لقمه را به خیاطه بسته فرو برند و پس کشند و غرغره به انجیر و مثلث در این باب، نافع است.

در تدبیر غریق: اگر کسی در آب افتد و غرق شود و آب به حلق او فرو رود چه بسیار و چه کم، تدبیر آن چنان است که: اولاً او را معلق دارند یعنی سر او را پایین و پای‌های او را بالا دارند و دست بر شکم او به رفق می‌مالند تا آب به التمام از دهن او بیرون آید بعد از آن قدری آرد نخود با شیر بیخته، مثل هریره بخورند و اگر قدری زنجبیل و فلفل با سرکه جوشانیده در حلق او بریزند، نافع است.

زالو ماندن در حلق: اگر کسی به واسطه‌ی خوردن آب زالو در حلق او مانده؛ علامتش: خون آمدن بسیار از حلق او بعد از خوردن آب و احساس به چیزی در حلق و بسیاری احساس به آن در وقت عطش.

علاج آن است که: او را در میان آفتاب بنشانند و دهن او را در برابر آفتاب بکشایند و نظر کنند در آن، پس هرگاه ظاهر باشد، به تعجیل او را به انگشت یا منقاش یا به آلت دیگر بیرون آورند و اگر ظاهر نباشد که مرئی شود، قدری خردل در سرکه جوشانیده، مکرر غرغره کنند و غرغره‌ی سرکه و نمک، بسیار نافع است و غرغره به خردل که در آب پیاز جوشانیده باشند و غرغره به آب پیاز خالص یا ممزوج به سرکه، نافع است.

غرغره‌ی دیگر: افیون را در سرکه حل کرده، مکرر غرغره نمایند، یا حلتیث را در سرکه حل کرده، غرغره نمایند، یا سیاه دانه را با خردل کوفته، در حلق او نفوخ کنند یا ایرسا را کوفته، ممزوج به سرکه و روغن کرده، غرغره نمایند، یا نوشادر با خردل کوفته در سرکه داخل کرده، مکرر غرغره نمایند، یا نوشادر با خردل کوفته در سرکه داخل کرده، مکرر غرغره نمایند، و غرغره به سیر و سرکه نیز، نافع است.

سرفه: - که در عرف، آن را اطباً سعال گویند- و آن حرکتی است از شش و آلات صدر که به واسطه‌ی آن حرکت، شئی موزی را از خود دفع می‌نماید و اسباب حدوث این مرض بسیار است که این رساله را گنجایش ذکر آن‌ها نیست بلکه بعضی از اقسام آن که کثیرالوقوع است، ذکر می‌شود؛ از آن جمله: هرگاه سرفه از سوء المزاج حار حادث شود، یعنی از غلبه‌ی حرارت بر شش و آلات صدر بدون غلبه‌ی ماده از مواد حاره؛ علامت آن: زیادتى سرفه از استعمال مسخّنات خارجاً و داخلاً و استراحت به استعمال مبرّدات و حرارت نفس و عدم علامات غلبه‌ی مواد حاره و تقدّم اسباب مسخّنه.

علاج آن: استعمال ادویه و اغذیه‌ی بارده به این نهج که چندیوم، طرف صبح، لعاب اسفرزه و بهدانه با عرق نیلوفر یا آب خالص گرفته، شیرهی تخم کدو و تخم خیار، ممزوج کرده با علاوه‌ی شربت نیلوفر یا بنفشه یا عنّاب بیاشامند، یا چندیوم، ماء الشّعیر با لعاب‌ها و شیرهای خنک ممزوج کرده با علاوه‌ی یکی از اشربه‌ی مذکوره بیاشامند و خوردن ماء الشّعیر بدون اشربه و سایر ادویه نیز مناسب است و خوردن ادویه‌ی مذکوره در صبح و عصر، یا هر وقت که ممکن شود، همه‌ی آن‌ها یا بعض آن‌ها، مناسب است؛ و هرگاه به طول انجامد خوردن شیر الاغ به طریقی که در تب دق مذکور است، بسیار نافع است.

غذا: ماش و برنج و اسفناج و کدو یا آش جو با اسفناج و کدو یا حریره از نشاسته، شیرهی بادام و قلیلی شکر سفید یا ترچلا و با قلیلی کره‌ی تازه و از گوشت‌ها: گوشت خروس بچّه و برّه و بزغاله، قلیلی مناسب است.

و هرگاه سبب سرفه سوء المزاج حار با ماده باشد؛ علامت آن: علامات غلبه‌ی مواد حاره، چنان‌که در صداع حار مادّی مذکور شد با کثرت عطش و حرارت و التهاب در سینه و خشکی حنجره.

علاج آن: هرگاه در خون فسادى باشد فصد باسلیق بکنند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت میان شانہ بکنند و به قدر قوه خون را کم نمایند و اگر فساد و غلبه در خون نباشد احتیاج به تقلیل خون نیست و مبرّدات دوائیه و غذائیه چنان‌چه در نوع اوّل مذکور شد، استعمال نمایند و هرگاه از این تدابیر مرض رفع نشود و احتیاج به تنقیه باشد، دویوم طرف صبح منضجی از عنّاب و سپستان از هریک، ده‌دانه؛ گل بنفشه، نیلوفر، بهدانه، تخم خطمی و خبّازی از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده، چهارم مثقال شربت نیلوفر یا بنفشه یا ترنجبین یا شیرخشت داخل کرده، بخورند.

یوم سیّم، طرف صبح، ماء الشّعیر به قدر سی مثقال، با لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهای خنک و اشربه‌ی مذکوره، هرکدام یافت شود بخورند یا منضج مذکور را بخورند و در عقب آن پنج‌دفعه، احتقان به عمل آورند از این اجزا: گل بنفشه، نیلوفر، خبّازی، تخم خطمی، گل خطمی، ریشه‌ی خطمی، تاجریزی، گاوزبان، اکلیل‌الملک و اصل سوس از هریک، دو مثقال؛ عنّاب و سپستان از هریک، ده‌دانه؛ سوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس، ترنجبین، شکر سرخ، شیرهی تخم کافشه، شیرهی جو مقشّر و آب برگ چقدر هکذا، روغن بادام، چهارم مثقال؛ نمک طعام، نیم مثقال؛ به طریق متعارف در پنج‌دفعه احتقان به عمل آورند و نیم مثقال، ریوند چینی کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند؛ یوم چهارم، باز منضج مذکور را بخورند یوم پنجم، باز احتقان مذکور به عمل آورند و هکذا یک‌روز منضج، و

یکروز احتقان، تا تنقیه حاصل شود و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد، مسهل به این اجزا میل نمایند: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، تخم خطمی و اصل سوس از هریک، دو مثقال؛ عَنَاب و سپستان از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام شیرین؛ بنوشند و به قدر احتیاج، در یکروز نه، یکروز، مکرر نمایند و در ایام غیرمسهل منضج مذکور را بیاشامند و بعد از تنقیه در سعال حار، هرگاه سعال باقی باشد، خوردن ماءالشعیر با لعوق خشخاش بسیار نافع است، بلکه در همه‌ی انواع سرفه بسیار مفید است، خصوصاً بعد از تنقیه.

صفت لعوق خشخاش این است: خشخاش، پنجاه مثقال؛ بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با صدوپنجاه مثقال، شکر سفید؛ بجوشانند تا به قوام آید، بعد از آن رب السوس، مغز تخم کدو و مغز بادام شیرین از هریک، کوفته به آن ممزوج کرده، بعد از آن، هرروز به قدر دو مثقال، از آن داخل سی مثقال، ماءالشعیر کرده بخورند و اگر اوّل لعوق را بلیسند و در عقب آن ماءالشعیر را بخورند، انفع است.

صفت دیاقودا این است: خشخاش سفید با پوست و تخم، بیست عدد تخم خطمی، تخم خبازی، کنیرا، صمغ عربی و بهدانه از هریک، پنج مثقال؛ اصل سوس، بیست مثقال؛ برزقون، ده مثقال؛ اجزا را دوروز در آب باران بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با دو بیست مثقال، قند سفید، به قوام آورند و قدر شربتی از آن تا سه مثقال، بخورند و هرگاه در صبح، ماءالشعیر با لعابها و شیرهای خنک بخورند و طرف عصرها یکی از این دو لعوق را بخورند، نافع است و اگر لعوقات مذکوره یافت نشود، ماءالشعیر را با شکر سفید یا شکر تیقال بخورند، مناسب است و خوردن حبّ سعال در طرف عصرها بسیار نافع است و خوردن در آخر شب و صبح نیز، مناسب است.

صفت حبّ سعال این است: ربّ سوس، نشاسته، کنیرا، مغز بادام شیرین، صمغ عربی و بنفشه از هریک، دو مثقال؛ نبات سفید، هفت مثقال؛ اجزا را کوفته و بیخته حبّ کنند به قدر نخودی و عندالحاجة اختیار نمایند.

حبّ سرفه‌ی دیگر که سرفه‌ی حار را نافع است و خشونت سینه را موافق است: مغز تخم خیار، مغز تخم کدو، مغز تخم خربزه، از هریک، پانزده درم؛ تخم خشخاش سفید، صمغ عربی، کنیرا و نشاسته از هریک، شش درم؛ ترنجبین، بیست مثقال؛ اجزا را کوفته و بیخته به آب هندوانه، حبّ سازند و عندالحاجة به کار برند و اگر سرفه‌ی حار به طول انجامد بعد از تنقیه، کمابینگی خوردن شیر الاغ بسیار نافع است و اگر شیر الاغ را با لعوق طباشیر یا لعوق خشخاش بخورند، نافع است و طریق خوردن شیر الاغ در تب دقّ مذکور است. صفت لعوق خشخاش مذکور شد.

صفت لعوق طباشیر این است که: نشاسته و کنیرا از هریک، ده درم؛ طباشیر هندی، چهار درم؛ مغز تخم خیار، مغز چلغوره، صمغ عربی و قاقله از هریک، هفت درم؛ قند سفید، شصت مثقال؛ ادویه را کوفته و بیخته و به روغن بادام شیرین، چرب کرده با عسل صاف بسرشدند، شربتی، دو مثقال؛ بخورند و اگر شیر الاغ ممکن نباشد با ماءالشعیر بخورند.

صفت حبّی که از انواع، سرفه‌های کهنه را مناسب است و سرفه‌های قریب به سل را موافق است و مکرر به تجربه رسیده و از اسرار است، صفت آن این است: کنیرا، نبات سفید، باقلی مقشّر، نشاسته، مویز منقّی، تخم خشخاش،

بهدانه و گل ارمنی، از هریک، دو مثقال؛ اجزا را نرم کوفته و بیخته با لعاب بهدانه حبّ سازند، هر حبّی به قدر فلفلی و در دهان نگاه دارند.

صفت حبّی دیگر که سرفه را نافع است و باید او را شبها در دهن گیرند: نشاسته، کنیرا، صمغ عربی و گل ارمنی، از هر کدام، دو مثقال؛ مغز بادام شیرین، باقلی مقشّر، تخم خشخاش و پوست خشخاش، از هر کدام، یک مثقال؛ اجزا را نرم کوفته و بیخته، حبّ نمایند، هر حبّی به قدر نصف نخود در دهن نگاه دارند و در سرفه که از یبوست باشد و با آن چندان حرارت نباشند، صمغ عربی و ربّ السّوس را مساوی کوفته و بیخته حبّ سازند و مکرّر در دهن گیرند، بسیار نافع است و آب هندوانه با قلیلی نبات یا شکر، دوا و غذا در این نوع از سعال بسیار نافع است.

غذا در ایام منضج و مسهل: شوربا از برنج و اسفناج و شیرهی بادام و حریره از نشاسته یا آرد برنج و شیرهی بادام و قلیلی شکر سفید و ترچلا و به آب گوشت برّه یا بزغاله یا خروس بیچّه و بعد از فراغ از مسهل نان و پنیر و ترچلا و مذکور به آب گوشت‌های مذکور و قلیلی کروی تازه و افشروی شربت نارنج مناسب است و از میوه‌ها: هندوانه و خیار و گلابی و از حموضات: نارنج و آلوچه و آلو مناسب است و احتراز از حموضات مهمامکن واجب است، در انواع ناخوشی‌های سینه.

و هرگاه سبب سعال برودت باشد بی‌غلبه‌ی ماده از موادّ بارده؛ مثل: رسیدن هوای سرد یا خوردن آب بسیار سرد یا فرو رفتن به آب سرد و بالجمله آن‌چه از خارج سبب تأثیر برودت در صدر و ریه گردیده و موجب سعال گردد، علامت آن: احساس به سردی در سینه و تضرّر به استعمال اشیاء بارده از خارج و داخل انتفاع به مسخّنات و تقدّم اسباب مبرّده یا وجود آن بالفعل و عدم علامات غلبه‌ی اخلاط بارده.

علاج آن: چندیوم، طرف صبح از شربت زوفای صغیر یا کبیر، هر کدام یافت شود از پنج مثقال تا هفت، داخل عرق گاوزبان یا باران کرده، بخورند و اگر عرق‌های مذکور نباشد، با حبّ گرم ممزوج کرده بخورند و اگر حلبه، بزرک سفید، بادبان و اصل سوس جوشانیده و شربت را داخل کرده بخورند، انفع است و اگر شربت مذکور یافت نشود به عوض آن شربت بنفشه یا شربت گاوزبان مخلوط به منضج کرده بخورند؛ و اگر هیچ‌یک از اشربه یافت نشود قدری نبات یا شکر سفید یا گزنگبین مخلوط به منضج مذکور کرده بخورند؛ و اگر دو مثقال لعوق حلبه یا لعوق بذرکتان به عوض اشربه‌ی مذکوره مخلوط به منضج مذکور یا عرق‌های مذکور کرده بخورند؛ و اگر قبل از خوردن یکی از ادویه‌ی مذکوره حلّ کرده بخورند؛ نافع است و اگر ادویه‌ی مذکوره هیچ‌کدام یافت نشود اصل سوس خالص را جوشانیده چندیوم بخورند یا ربّ سوس را به قدر نیم مثقال، به آب گرم حل کرده بخورند؛ یا چندیوم، طرف صبح قدّامه، انجیر زرد و مویز منقّی، مجموع را جوشانیده و صاف نموده، یکی از اشربه‌ی مذکوره یا نبات یا شکر سفید مخلوط کرده بخورند یا قدّامه را جوشانیده چنددانه، هل مخلوط کرده با علاوه‌ی یکی از اشربه‌ی مذکوره یا شکر سفید یا گزنگبین بخورند و خوردن آب گرم و داخل شدن در آن بسی نافع است؛ و از سایر ادویه مغنّی است و مالیدن روغن‌های گرم؛ از قبیل: روغن شپت و نرجس و سوسن و کنجد با موم سفید بر سینه و پشت، بسیار نافع است.

صفت شربت زوفای صغیر این است: زوفای یابس، پرسیاوشان و اصل سوس، از هریک، هفت مثقال؛ بنفشه، تخم خطمی و خبازی، از هریک، چهار مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، سی دانه؛ انجیر زرد، بیست دانه؛ اجزا را بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه درم، شکر سفید به قوام آورند و هرروز، از پنج مثقال تا هفت مثقال، به ادویه مذکوره بخورند.

صفت شربت زوفای کبیر این است: اصل سوس و محکوک، بیست مثقال؛ بیخ کبر، بیخ کرفس و زوفای یابس، از هریک، پانزده مثقال؛ بهدانه، بادیان خورد و بادیان درشت، از هریک، پنج درم؛ تخم خطمی، مغز تخم خیار، جو مقشّر و کتیرا، از هریک، سه مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، سی و پنج عدد؛ مویز منقّی، سی درم؛ انجیر سفید، ده دانه؛ ادویه را هر کدام باشد، باید نیم کوب کنند بعد از آن بخیسانند، یک شب تا صبح و در صبح بجوشانند و صاف نمایند و با یک چهار یک شکر سفید، بجوشانند تا به قوام آید و مراد از یک چهار یک شکر، صددرم، است که سیصد و بیست مثقال؛ باشد.

صفت لعوق حلیه این است: حلیه و بزرک سفید، مغز باد ام شیرین و مقشّر، از هریک، چهار درم؛ کتیرا، اصل سوس، مغز چلغوره، نشاسته و صمغ عربی، از هریک، دودرم؛ ادویه را کوفته و بیخته با عسل بسرشد و لعوق سازند.

صفت لعوق بزرکتان این است: بزرکتان بوداده، سی درم؛ فرمانا، ده درم؛ هردو را کوفته و بیخته با عسل صاف بسرشد شربتی، دو مثقال؛ بخورند.

صفت معجون قفی: مویز منقّی، بیست و پنج درم؛ زعفران، سنبل الطیب، سلیخ، دارچینی و دارشعشان، از هریک، یک درم؛ قصب الذریره، فجاج اذخر، علک البطم و مقل، از هریک، دودرم و نیم؛ مرّمگی، چهار درم؛ آنچه حلّ کردنی است، در مثلث حلّ کنند و آنچه کوفتنی است، بکوبند و مجموع را با عسل بسرشد، شربتی، یک درم؛ با شربت زوقا و آب گرم بخورند و این معجون را در سعال بارد، هرگاه به طول انجامد و با آن ضیق نفس باشد استعمال کنند، خصوصاً هرگاه با آن در معده و جگر ضعفی باشد؛ و مثلث عبارت است از: آب انگوری که جوشانیده باشند که دوثلث او بسوزد و یکثلث او باقی بماند و آن ثلث باقی مانده را مثلث گویند و از جمله ادویه‌ی مناسبه در این نوع از سعال و در انواع سعال که در آن حرارت نباشد، این حبّ نافع است: ربّ السّوس، کشمش سبز، نشاسته و صمغ عربی، از هریک، دو مثقال، مغز تخم کدو، یک مثقال؛ نبات سفید، چهار مثقال؛ ادویه را کوفته و بیخته با لعاب بهدانه حبّ سازند به قدر فلفلی و طرف صبح یا عصر یک دانه از آن را فرو برند و در عقب آن، انجیر، سپستان و قدامه جوشانیده نبات سفید با شکر مخلوط کرده بخورند، یا دو مثقال، تخم مرو، جوشانیده با نبات بخورند و گفته‌اند نگاه داشتن مرّمگی در دهن، سعال بارد را نافع است و همچنین مغز چلقوزه‌ی خالص با عسل نفع کاملی دارد و همچنین خوردن ربّ السّوس خالص به قدر نیم مثقال، در صبح و عصر در تسکین سعال بارد، بسیار نافع است.

غذا: نخودآب از گوشت مرغ بیچه و خروس بیچه و بره و بزغاله و طیهو و امثال آنها با قلیلی هل و زیره و زعفران و قیمة شوربا از گوشت های مذکور با ادویه های مذکوره یا ترچلا و به آب گوشت های مذکوره نان با شربت قند و نبات و مربای کدو و بالنگ که با شکر ترتیب یافته باشد مناسب است.

و هرگاه سبب سرفه رطوبات بلغمیه باشد؛ علامت آن: کسالت و سستی بدن و تنگی نفس و قلت عطش و بسیار آمدن رطوبت و بلغم از سینه و راحت یافتن از اشیاء بارده چه از داخل و چه از خارج و غلظت آنچه با سرفه مندفع شود و تضرر از استعمال اشیا بارده رطبه و سایر علامات غلبه ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور.

علاج آن: اولاً، تنقیه سینه است از مواد بلغمیه هرگاه مانعی نباشد؛ به این طریق که: دو یوم، طرف صبح، منضجی از گل گاوزبان، اصل سوس، زوفای خشک، خبازی، تخم خطمی، بزرکتن، پرسیاوشان و بادیان، از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده دانه؛ انجیر زرد، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا نبات با شکر سفید یا شربت بنفشه یا شربت زوفا، ممزوج کرده، بخورند؛ یوم سیم، طرف صبح، مسهل مشروب به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، خبازی، تخم خطمی، زوفا، پرسیاوشان، بادیان، بیخ بادیان و بیخ کرفس، از هریک، دو مثقال؛ ایرسا، نیم مثقال؛ عناب، سپستان، انجیر زرد و مویز منقی، از هریک، ده دانه؛ سنای مکی و بسفایج، از هریک، سه مثقال؛ اجزا را یک شب خیسانیده و طرف صبح جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین و مغز فلوس و شربت بنفشه، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه ی یک مثقال، روغن بادام شیرین بیاشامند؛ یوم چهارم باز منضج مذکور؛ یوم پنجم باز، مسهل مشروب و همچنین یک روز، منضج و یک روز، مسهل تا تنقیه کامل حاصل شود و هرگاه ماده بسیار غلیظ باشد منضج را سه یوم بخورند و یوم چهارم مسهل را بعد از یوم مسهل، باز دو یوم دیگر منضج را و هکذا دو یوم منضج و یوم سیم مسهل، تا تنقیه حاصل شود؛ بلکه هرگاه ماده بسیار غلیظ و بطئی الاندفاع باشد و قوت هم قوی نباشد، در هفته، یک روز، مسهل و سایر ایام، منضج، می خورند و این قاعده را در همه ی مواد غلیظه مرعی دارند و هرگاه مسهل مذکور کم عمل باشد و خواهند که عمل آن قوی شود، به قدر نیم مثقال، غاریقون سفید غربال کرده سرداروج مسهل مذکور کرده، بخورند و اگر به عوض مسهل مذکور، دو مثقال از حب ایارج که در صداع مذکور شد در روز مسهل، طرف صبح بخورند و در عقب آن آب گرم نافع است و اگر ماده بسیار غلیظ باشد، به عوض مسهلات مذکوره در روز مسهل، به قدر دودرم، از حب غاریقون بخورند و در عقب آن آب گرم بسیار نافع است، خصوصاً هرگاه تهیج اطراف و علامات استسقا با این علت باشد.

صفت حب غاریقون: افتیمون و صبر سقوطری، از هریک، شش درم؛ غاریقون سفید و مغز هل، چهار درم؛ فطر، اسالیون، تخم کرفس و دوقو، از هریک، دودرم؛ سقمونیای مشوی، یک درم؛ اجزا را کوفته و بیخته، به آب خالص، حب سازند، شربتی، دودرم؛ و هرگاه این علت به طول انجامیده، بعد از خوردن مسهل مذکور در روز مسهل، یک مثقال از حب الصدر بخورند، بسیار نافع است.

صفت حبّ الصّدر این است: غاریقون و تربد سفید، از هریک، سه‌درم؛ اصل سوس، شحم حنظل، ایارج فیکرا، کتیرا، زنجبیل و انزروت، از هریک، دودرم؛ اجزا را کوفته و بیخته به آب حبّ سازند، شربت، یک‌مقال؛ بخورند و در عقب آن ماء العسل، نیم‌گرم، به قدر دو فنجان، بخورند؛ یا حبّ را با ماء العسل فرو برند و اگر بنیه ضعیف باشد این حبّ را در هفته، یک‌مرته یا دومرته، بخورند و در سایر ایّام هرروزه طرف صبح از شربت زوفای صغیر یا کبیر یا عرق بادیان یا گاوزبان با آب گرم به عوض منضج بخورند و اگر به عوض منضج در ایّام غیرمسهل این ماء الاصول را بخورند، بسیار نافع است.

صفت شربت زوفای صغیر و کبیر در نوع پیش از این مذکور شد.

صفت ماء الاصول این است: بیخ کرفس، پانزده‌درم؛ رازیانه، تخم کرفس و انیسون، از هریک، چهاردرم؛ اسارون، سازج هندی و قنطریون دقیق، از هریک، دودرم؛ اصل سوس، پنج‌درم؛ انجیر زرد، ده‌دانه؛ مویز منقّی، پنج‌درم؛ همه را با پنجاه و بیست‌وپنج‌درم آب، بجوشانند تا به نصف رسد، صاف کرده، هرروز طرف صبح به قدر بیست‌درم از آن، بیاشامند و اگر یکی از لعوق، حله یا بزرک که در نوع سابق بر این نوع، مذکور شد پیش از ماء الاصول بخورند و در عقب آن ماء الاصول، انفع است و اگر لعوقات را هرروز طرف عصر بخورند یعنی در ایّام منضج بسیار نافع است و بعد از تنقیه تا چندیوم از شربت زوفای صغیر یا کبیر با عرق گاوزبان یا بادیان بخورند و اگر بعد از تنقیه سعال و ضیق‌النفس باقی باشد، یک‌مقال از معجون قفی که در نوع سابق بر این، مذکور شد بخورند و در عقب آن یکی از اشربه‌ی مذکوره، بسیار نافع است و این حبّ در تسکین سعال بلغمی بسیار سودمند است: ربّ السّوس و کشمش سبز، از هریک، سه‌درم؛ نشاسته، کتیرا و صمغ عربی، از هریک، یک‌درم؛ مغز تخم کدو، یک‌درم؛ نبات سفید، نصف مجموع، همه را کوفته و بیخته با لعاب بهدانه حبّ نمایند و در دهان نگه دارند.

حبّی دیگر که در این نوع بسیار نافع است: پوست بیخ بادیان، تخم کرفس، ربّ سوس، پرسیاوشان و مغز بادام تلخ، اجزا را مساوی کوفته و بیخته، حبّ سازند به آب خالص و در دهان نگاه دارند و آنچه در نوع سابق بر این نوع، یعنی سعال بارد بی‌مادّه، مذکور شد، هم در این نوع بعد از تنقیه، مناسب است از ادویه‌ی خوردنی و مالیدنی و سایر تدابیر.

غذا در ایّام مسهل و منضج: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و کبک و تیهو باهل و زیره و دارچینی؛ و بعد از فراغ از مسهل نان و مربّای بالنگ و مربّای کدو که از عسل ترتیب یافته و حلّوای گزنگین و شربت قند و نبات مناسب است و احتراز از اغذیه و اشربه‌ی بلغم‌انگیز و منجّرات و امتلاء از طعام و آب سرد و دود و غبار و خواب کردن در روز و امثال آن‌ها واجب است و هرگاه سبب سعال موادّ نزلی باشد، یعنی ریختن موادّ از سر به سینه و آلات نفس، پس اگر موادّ نازلّه از موادّ حارّه باشد؛ علامت آن: خشکی سرفه یعنی به سرفه چیزی مندفع نشود و در شب، سرفه بیش‌تر باشد و سوزش و خارش گلو و اعضای سینه و حرارت و التهاب در سر و سینه.

علاج آن است که: هرگاه احتیاج به تنقیه باشد، به طریقی که در نزله و زکام حارّ مذکور شد، تنقیه نمایند و هرگاه در خون غلبه باشد، فصد یا حجامت می‌کند و بعد از آن شروع نمایند به منع نزول موادّ از سر به سینه به این طریق که چندیوم، صبح، لعاب اسفرزه و بهدانه با عرق نیلوفر یا آب خالص گرفته، شیرهی تخم کدو و تخم کاهو داخل کرده با علاوه‌ی شربت خشخاش بخورند و اگر شربت خشخاش نباشد شربت بنفشه یا نیلوفر یا عنّاب یا نیلوفر به عوض آن مخلوط کرده بخورند، انفع است.

صفت سفوف سعال این است: تخم اسفناج و شکر تیغال، از هریک، پنج‌مقال؛ نشاسته و صمغ عربی، از هریک، دو‌مقال‌ونیم؛ ربّ سوس و نبات سفید، از هریک، یک‌مقال‌ونیم؛ اجزا را نرم کوبیده صفوف سازند و طرف عصرها هر روزه از لعوق خشخاش و دیاقودا، هرکدام یافت شود به قدر دو‌مقال بخورند، نافع است و صفت هر دو لعوق در نوع اوّل سعال مذکور شد و خوردن حبّ نشاط که در زکام مذکور شد هر روزه طرف عصرها بسیار نافع است و اگر حبّ نشاط نباشد و حبّ نزله که در نزله در زکام مذکور شد، نافع است و خوردن حبّ سعال و نگاه داشتن آن به زیر زبان بسیار نافع است.

صفت حبّ سعال در نوع اوّل از سعال مذکور شد و آنچه در منع نزله و زکام مذکور شد، در باب نزله و زکام هم در این باب مناسب است و خوردن افیون، به قدر ماشی طرف عصرها بسیار نافع است و در این نوع از سعال، خوردن ماء الشّعیر با لعاب اسفرزه و بهدانه و علاوه یک‌مقال از سفوف سعال بسیار نافع است و غراغر مذکوره در زکام و روغن‌های مذکوره از قبیل: روغن نیلوفر و تخم کدو و روغن بنفشه‌ی بادام و امثال این‌ها در این باب مناسب است و طلا کردن این روغن نیز مناسب است: بعد از آن که سر را تراشیده‌اند، بگیرند برگ بید و گلنار هر دو را جوشانیده و آب او را گرفته با روغن کنجد یا نیلوفر یا بنفشه‌ی بادام مخلوط کرده باز بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، مکرّر سر را با آن تدهین نمایند و مالیدن گل ارمنی به آب برگ بارتنگ بر سر، بعد از آن که تراشیده‌اند، در منع نزول، بسیار نافع است و اگر سنگ آسیا را به آتش سرخ کرده در سرکه انداخته سر را به بخار آن نگاه دارند موادّ را از نزول منع می‌نماید و در این نوع از سرفه و انواع سرفه‌های حارّ، هرگاه سرفه به طول انجامد، شیر الاغ خوردن به طریقی که در تب دقّ مذکور است، بسیار نافع است و اگر هرروزه با شیر الاغ یک‌مقال از قرص خشخاش ضمّ کرده بخورند، بسیار نافع است.

صفت قرص خشخاش این است: گل سرخ و صمغ عربی، از هریک، چهارمقال؛ نشاسته، کنیرا و ربّ سوس، از هریک، دو‌مقال؛ خشخاش سفید و سیاه، از هریک، سه‌مقال؛ طباشیر، پنج‌مقال؛ زعفران، نیم‌مقال؛ به آب خالص قرص نمایند، قدر شربت از یک‌مقال تا دو‌مقال و اگر شیر الاغ نباشد، قرص را با ماء الشّعیر بخورند و خوردن ماء الشّعیر با شربت بنفشه نیز، بسیار نافع است.

غذا: هرگاه حریره از نشاسته یا شکر سفید و شیرهی بادام و شیرهی تخم خشخاش؛ و گاهی ماش و برنج و شیرهی بادام و برگ خبّازی و اسفناج و قلیلی کدو؛ و هرگاه احتیاج به لحوم باشد، گوشت برّه و بزغاله و شش آن‌ها و گوشت

خروس‌بیچّه مناسب است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور نیز مناسب است و زرده‌ی تخم‌مرغ نیز مناسب است و از میوه‌ها: هندوانه و مغز خیار، گلابی و انار شیرین و آلوچه‌ی شیرین رسیده، مناسب است و احتراز از آب سرد و هوای سرد و حموضات و چربی و شیرینی و چیزهای بخارانگیز لازم است.

و هرگاه موادّ نازله از سر رطوبات بلغمیه باشد که به شش و آلات صدر ریخته موجب سعال گردد؛ علاج آن است که: آن‌چه به سرفه رفع شود، کمال غلظت داشته باشد با علامات نزله‌ی بلغمی چنان‌چه در باب نزله و زکام بلغمی مذکور شد و عدم علامات سایر اخلاط.

علاج آن: هرگاه احتیاج به تنقیه باشد، اولاً: تنقیه نمایند به نهجی که در سعال بلغمی و زکام بلغمی مذکور شد و بعد از آن تا چندیوم مداومت به شربت زوفای صغیر نمایند که در نوع سعال بارد به ماده‌ی مذکور شده اگر حله‌ی بزرگ و بهداشتانه جوشانیده و صاف نموده، شربت زوفا مخلوط کرده بخورند، نافع است و خوردن شربت زوفا به آب گرم نیز بسیار نافع است و خوردن دیاقودا که در نوع حارّ از سعال مذکور شد در طرف عصرها بسیار نافع است و بعد از تنقیه خوردن حبّ نزله که در نزله و زکام مذکور شد و حبّ سعال که در سعال بلغمی مذکور شد در این نوع از سعال، بسیار نافع است و تدهین کردن سر بر روغن‌های مذکور در نزله و زکام بارد در این نوع از سعال، مناسب است و همچنین سایر تدابیر از ضمادات و اطلیه و شموّمات و سایر ادویه که در نوع بارد از زکام و نزله‌ی مذکور چه بارد با ماده و چه بی‌ماده همه در این نوع از سعال بعد از تنقیه مناسب است و احتیاج به تکرار نیست؛ در انواع نزله و زکام چه با سعال باشد و چه بی‌سعال، محافظت سر از رسیدن هوایی سرد واجب است و اجتناب از چیزهای چرب و شیرین و بخارانگیز از قبیل: تره و پیاز و و امثال آن‌ها لازم است و مداومت به افیون و حبّ نشاط و حبّ نزله در رفع زکام و نزله و سعال که به واسطه‌ی نزله و زکام باشد، بسیار نافع است و ببااید دانست که از جمله امراض کثیرالوقوع ضیق‌النفس، یعنی تنگی نفس و صاحب این مرض، نفس آن، شبیه است به نفس صاحبان تعب و کسانی که می‌دوند که نفس آن‌ها متواتر و به عسر و اشکال برمی‌آید، چون علاج این مرض به عینه‌ی علاج سعال بلغمی است بدون تفاوت، به ذکر آن نپرداختیم.

در ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و ذات‌الرّیه و شوصه: بدان که حکیم قدیم جلّ جلاله، بیست‌وچهار ضلع دارد و پهلوی انسان آفریده در هر طرفی، دوازده ضلع و ضلع را به فارسی «دنده» گویند و به ترکی «قرغه» گویند و از جمله‌ی بیست‌وچهار ضلع، چهارده تا از آن‌ها، از هرطرفی، هفت ضلع، سر آن‌ها از پیش متصل است به استخوان سینه، که آن‌ها را اعضاء صدریه هم می‌گویند، هفت استخوان است: ابتدا و آخرش را «استخوان خنجر» می‌نامند و آن استخوان خنجری از اضلاع‌ها، از طرفین مثل به این هفت آسمانند، و از پس، متصل است به فقرات ظهر، که استخوان‌های پشت است و ده ضلع، پایین این چهارده ضلع که از هرطرف، پنج ضلع است از جانب پشت، متصل است به فقرات ظهر و از جانب پیش، متصل نیست به جایی؛ و باطن این اضلاع و ظاهر آن‌ها مستور است به حجابی که «پرده» گویند و در مابین هر دو ضلع نیز، پرده متصل است و حکیم قدیم جلّ جلاله، در میان آلات غذا که: معده و جگر و امعا باشد و آلات نفس که: ریه و

قلب و سایر آلات صدر باشد، پرده‌ای قرار داده که مانع باشد از تضر و آلات نفس از آلات غذا و آن را «حجاب حاضر» گویند؛ و پرده‌ای دیگر خلق کرده که یک طرف آن متصل است از جانب پیش، به استخوان سینه و از جانب پشت، به فقرات ظهر، که آن را «قایم‌الصدر» گویند؛ پس اگر در پرده‌ای که در باطن اضلاع چهارده گانه است یا پرده‌ای که میان آلات غذا و آلات نفس درآمده ورم حادث شود، آن را «ذات‌الجنب صحیح و خالص» گویند.

و هرگاه این ورم حادث شود در پرده‌ای که در ظاهر اضلاع برآمده، یا در پرده‌ای که در مابین هر دو ضلع است، آن را «ذات‌الجنب مغالط و غیرصحیح» گویند و اگر ورم در پرده‌ای باشد که کشیده است بر اضلاع ده‌گانه‌ی مذکوره آن را «شوصه» گویند و اگر این ورم در پرده‌ای باشد که متصل به استخوان‌های سینه از پیش و استخوان‌های ظهر از پس، اگر طرفی است که متصل است به سینه آن را «ذات‌الصدر» گویند؛ و اگر در طرفی است که متصل است به استخوان‌های پشت، آن را «ذات‌العرض» گویند.

اما ذات‌الجنب خالص، هرگاه سبب آن غلبه‌ی خون باشد، علامت آن: تب دایمی است و دردی از عالم آن‌که گویا چیزی به عضو می‌خلد تا تنگی نفس و سرفه‌ی شدید و تواتر نفس و سرخی رخسار و پری رگ‌ها و برجستن رگ‌های جهنده و تشنگی و خشکی دهن و خشونت زبان و بی‌خوابی و هذیان و از قوای علامات و هویت ماده در این ناخوشی این است که: آن‌چه به سرفه رفع می‌شود که اطباء آن را «نفث» گویند مخلوط به خون است.

علاج آن: فصد باسلیق است در ابتدا از جانب مخالف وجع و به قدر قوه خون کم نمایند، و هرگاه قوت قوی باشد، آن قدر خون کم نمایند که رنگ آن متغیر شود و اگر قوه ضعیف باشد به قدر قوه کم نمایند و فصد را باید در ابتدای ناخوشی به عمل آورند زیرا که در فصد انتظار نضج ماده ضرور نیست، لهذا فصد را در روز اول مرض می‌توان کرد و صاحب خلاصه‌التجارب می‌گوید که: «من فصد را در روز دویم، انفع از سایر ایام یافته‌ام»؛ و در سیم و چهارم نیز می‌توان کرد و اگر از اول تا چهارم فصد به عمل آمده باشد، احتقان به عمل آورند از اجزایی که مذکور می‌شود و اِلّا در پنجم، فصد را بکنند و اگر در پنجم، فصد به عمل نیامده باشد، البته فصد را از هفتم نگذرانند و بعد از هفتم، دیگر فصد از جانب مخالف نکنند، بلکه هرگاه احتیاج به تقلیل خون باشد از جانب موافق وجع فصد بکنند و بعضی از اطباء در یوم چهارم از جانب موافق تجویز فصد کرده‌اند، ولیکن بعضی دیگر از اطباء تا هفتم، در ذات‌الجنب دموی تجویز فصد از جانب مخالف وجع، فرموده‌اند، هرگاه فصد دیگر به عمل نیامده باشد، و اما هرگاه فصد دیگر پیش از هفتم، به عمل آورده‌اند و احتیاج به تکرار فصد باشد، فصد دویم را از جانب موافق به عمل آورند و از هفتم به بعد هرگاه احتیاج به فصد باشد یعنی در نهم و یازدهم فصد را از جانب موافق به عمل آورند و اگر به عوض فصد در نهم و بعد از آن حجامت میان شانه هم به عمل آورند هم شاید، و شیخ‌الرئیس تجویز حجامت میان سینه کرده‌اند و اگر تا یوم یازدهم، فصد به عمل نیامده باشد و اعراض مرض از عالم تنگی نفس و سرفه‌ی شدید و وجع شدید باشد و قوت هم قوی باشد در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم فصد یا حجامت بر حسب اختلاف احوال به عمل آورند و بعد از فصد در اول مرض، دویوم، طرف صبح، منضجی از گل بنفشه، نیلوفر و بهدانه، از هریک، دومثقال؛ غناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛

جوشانیده و صاف نموده، شربت نیلوفر یا بنفشه، چهارمقال؛ ممزوج کرده با علاوه‌ی شیرهی تخم کدو، سه‌مقال؛ بخورند و اگر نیم‌مقال، از قرص طباشیر ملین علاوه نمایند، انفع است و یوم سیم، طرف صبح منضج مذکور یا به عوض آن عرق بید، لعاب اسفرزه، بهدانه و شیرهی تخم کدو و یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند و در عقب آن، سه‌دفعه، احتقان به عمل آورند از این اجزا: گل بنفشه، تاجریزی، خبازی، نیلوفر و ریشه‌ی خطمی، از هریک، دومقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ جوشانیده، ترنجبین، شکر سرخ، شیرهی جو و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی دومقال، روغن بادام شیرین، در سه‌دفعه، احتقان به عمل آورند: دفعه‌ی اوّل: آب گرم، نمک طعام و روغن بادام؛ و دو دفعه‌ی دیگر: سایر اجزا؛ یوم چهارم: باز منضج مذکور؛ یوم پنجم: باز طرف صبح، منضج مذکور با شیرهای خنک مذکور با یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند و در عقب آن، پنج‌دفعه، احتقان به عمل آورند از این اجزا: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، ریشه‌ی خطمی، تخم خطمی و بزرک سفید، از هریک، دومقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ سبوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین، شیرخشت و شکر سرخ، شیرهی تخم کافشه، جو مقشّر و آب برگ چغندر، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی چهارمقال، روغن بادام شیرین و پنج‌دفعه، احتقان به عمل آورند؛ دفعه‌ی اوّل: آب گرم و نمک و روغن بادام و نیم‌مقال، ریوند چینی کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند و اگر حرارت شدید باشد، احتقان را اجزای مذکوره بدون آب گرم و نمک با قدری لعاب اسفرزه علاوه‌ی آب نیم‌گرم و نمک نموده، در چهاردفعه به عمل آورند؛ یوم ششم و هفتم: باز منضج مذکور میل نمایند؛ یوم هشتم: باز احتقان مذکور به عمل آورند؛ و اگر در یوم هشتم قبل از احتقان به عوض منضج ماء الشّعیر، سی‌مقال با لعاب اسفرزه و بهدانه و شیرهی تخم کدو و تخم خیار، از هریک، دومقال؛ یا چهارمقال؛ شربت بنفشه یا نیلوفر بخورند، انفع است؛ یوم نهم: باز منضج مذکور؛ یوم دهم: باز طرف صبح، ماء الشّعیر با لعابها و شیرهای خنک و یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند و در عقب آن، احتقان مذکور در هشتم به عمل آورند؛ یوم یازدهم: باز منضج مذکور؛ یوم دوازدهم: باز احتقان مذکور به طریق مذکور در هشتم و دهم؛ و بعد از دوازدهم هرگاه مرض باقی باشد، در سیزده و چهارده و پانزده: نیز منضج مذکور را بخورند؛ و در شانزدهم: باز احتقان مذکور به عمل آورند و اگر به عوض منضج، بعد از پنجم و ششم، هرروزه ماء الشّعیر، سی‌مقال با شربت بنفشه یا چهارمقال، بخورند شاید و خوردن ماء الشّعیر به عوض آب و داخل کردن آن در غذا، بسیار نافع است و هرگاه اعراض مرض بسیار شدید نباشد و در دماغ ناخوشی نباشد، از عالم هذیان و بی‌خوابی و صداع شدید و نفس هم، بسیار تنگ نباشد؛ در دهم و دوازدهم: مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی و تخم خطمی از هریک، دومقال؛ عناب و سپستان، از هریک، پانزده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس و ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک‌مقال، روغن بادام شیرین میل نمایند و اگر مرض ممتد باشد تا شانزدهم و اعراض مذکوره هم نباشد، در شانزدهم باز، مسهل مشروب می‌تواند بخورد و بعد از چهاردهم هرگاه تخفیف یافته باشد و سرفه و وجع باقی باشد و نفس کم آمده باشد، گل گاوزبان، اصل سوس و پرسیاوشان، از هریک، دومقال؛ مویز منقّی، پانزده‌دانه؛ علاوه نمایند و بعد از نهم، هرگاه

نفث مشکل برآید، دومثقال، بزرکتان علاوه‌ی منضح و مسهل نمایند و در این مرض هرگاه تا یازدهم، هیچ خون نگرفته باشد و یا آن‌که یک‌خون گرفته باشند و باز اعراض مرض از شدت وجع و تنگی نفس و بسیار برآمدن خون باشد در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم، فصد باسلیق از جانب وجع بکنند و همچنین هرگاه، هیچ‌خون نگرفته باشند فصد باسلیق از جانب وجع با وجود شدت اعراض مذکوره و اگر خون گرفته‌اند حجامت میان شانه بکنند و اگر علامات میل ماده به دماغ از هذیان گفتن بسیار و بی‌خوابی بسیار و بی‌هوشی باشد، یا فصد صافن از جانب وجع یا حجامت ساق در این جانب بکنند، هرچند بعضی در حاوی کبر، منع از خون گرفتن بعد از پانزدهم کرده‌اند؛ نهایت، شیخ‌الرئیس به احتیاج تجویز کرده و اما اضمده به این نهج استعمال نمایند که: در ابتدا آرد جو، گل بنفشه و تخم خطمی با روغن بادام شیرین استعمال نمایند و اگر قلیلی کتیرا و موم کافوری اضافه نمایند، شاید؛ و شیخ‌الرئیس در ابتدا ضماد را اکیلی‌الملک، آرد جو و پوست خشخاش تعیین نموده‌اند و بعد از هفتم بر ضماد اول، اکیلی‌الملک و تخم کتان و بعد از پانزدهم، علاوه‌ی اجزاء مذکوره، آرد باقلا و بابونه استعمال نمایند و در اواخر به عوض روغن بادام، روغن بابونه بکنند.

صفت قرص طباشیر ملین این است: طباشیر سفید، چهاردرم؛ ترنجبین، سه‌درم؛ مغز تخم خیارین، مغز تخم کدو و نشاسته، صمغ عربی، تخم خشخاش سفید و کتیرا، از هر یک، یک‌درم؛ اجزا را کوفته و بیخته به لعاب بزرقطونا قرص سازند.

غذا: برنج و اسفناج با کدو و بی‌کدو هم ترتیب شاید، و غذا تا چهاردهم مقصور بر شوربای بی‌حیوانی کنند و با اسفناج، کدو و شیرهی بادام یا جریره از آرد برنج و شیرهی بادام و اگر بی‌خوابی بسیار باشد، شیرهی تخم خشخاش سفید نیز، علاوه کنند و اگر وجع نیز ساکن باشد و تخفیفی در تب یافته شود، بعد از چهاردهم خروس‌بچه بدهند و اگر ضعف زیاده باشد، بعد از چهاردهم با وجود تب می‌توان داد و داخل کردن ماء‌الشعیر در غذای صاحب این مرض، بسیار نافع است.

و هرگاه سبب ورم صفرا باشد؛ علامت آن: تب دائمی است و درد خلنده و سوزش و سرفه‌ی شدید و تنگی نفس و زردی بول و قلق و اضطراب و تشنگی و خشکی دهن و بی‌خوابی و هذیان در این نوع، بیش از دموی است و در دموی تنگی نفس بیشتر است و زردی نفس در این نوع از اقوی علامات است و نفس عبارت است از آن‌چه با سرفه از سینه برآید.

علاج: به دستوری است که در دموی مذکور شد، سوای آن‌که در صفاوی، اول مسهل باید داد و در پنجم و ششم، فصد باسلیق از جانب وجع باید کرد و اگر وجع شدت داشته باشد و تنگی نفس باشد در نهم، حجامت میان شانه بکنند و بسا باشد که احتیاج به حجامت نشود و سایر تدابیر تمام به نهجی است که در دموی مذکور شد و تبرید در این نوع، بیش از دموی باید کرد و مداومت به ماء‌الشعیر در این نوع از لوازم است و در منضح مذکور در دموی شیرهی تخم کاهو علاوه نمایند و اگر بی‌خوابی بسیار باشد، شیرهی تخم خشخاش اضافه نمایند.

و هرگاه سبب ورم بلغم باشد؛ علامت آن: سبکی تب است و وجع و بیرنگی بول و غلیظی آن و نبودن علاماتی که در دموی و صفاوی مذکور شد و از اقوی علامات بلغمی سفیدی نفس است با اندک سرخی.

علاج: قریب است به دو نوع سابق، سوای آن که در این نوع نیز، یک فصد کافی است، چنانچه در صفاوی مذکور شد و بسا باشد که حاجت به یک فصد نباشد، چنانچه فقیر مکرر این نوع را بدون فصد علاج کرده‌ام و در این نوع، در ابتدا منضجی از گل گاوزبان، بنفشه و اصل سوس، از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ بهدانه، دو مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم کدو، دو مثقال؛ شربت بنفشه یا ترنجبین یا شکر سفید، هر کدام یافت شود، به قدر چهار مثقال؛ مخلوط کرده، بخورند و اگر در این نوع حرارت بسیار باشد: اصل سوس را از منضج ساقط کرده، نیم مثقال، قرص طباشیر علاوه نمایند.

یوم سیّم: طرف صبح، باز منضج مذکور را بخورند یا به عوض آن عرق گاوزبان یا شربت بنفشه بخورند یا بهدانه و گاوزبان جوشانیده، شیرهی تخم کدو و شربت بنفشه یا ترنجبین علاوه نمایند و بخورند و در عقب آن چهار دفعه، احتقان به عمل آورند از این اجزا: گل گاوزبان، بنفشه، تاجریزی، خبّازی، تخم خطمی، اصل سوس و بزرتکان، از هریک، دو مثقال؛ عناب، سپستان و انجیر زرد، از هریک، دودانه؛ سوس گندم، کفی؛ جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین، شکر سرخ، گزنگین، مغز فلوس، شیرهی تخم کافشه، جو مقشّر و آب برگ چقندر، از هر کدام، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، چهار مثقال؛ ممزوج نمایند؛ دفعه‌ی اوّل: آب گرم و نمک و روغن بادام و سه دفعه‌ی دیگر: به اجزاء مذکوره، و نیم مثقال، ریوند چینی، کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند؛ یوم چهارم: باز منضج مذکور؛ یوم پنجم: باز احتقان به طریق مذکور؛ در یوم سیّم، یوم ششم و هفتم: باز منضج مذکور؛ یوم هشتم: باز منضج مذکور را با احتقان مذکور؛ و اگر در هشتم، مرض تخفیف یافته به عوض احتقان مذکور مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند، شاید: گل گاوزبان، اصل سوس، بنفشه، خبّازی، تخم خطمی و تاجریزی، از هریک، دو مثقال؛ عناب، سپستان، انجیر زرد و مویز منقّی، از هریک، ده‌دانه؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، مغز فلوس و شربت بنفشه، از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام شیرین، بنوشند؛ یوم نهم: باز منضج مذکور؛ یوم دهم: باز مسهل مشروب مذکور؛ یوم یازدهم: باز منضج مذکور؛ یوم دوازدهم: باز مسهل مشروب؛ و بعد از دوازدهم، پرسیاوشان علاوه‌ی منضج و مسهل کنند و اگر بعد از دوازدهم مرض تخفیف یافته و قدری باقی باشد و نفت مشکل آید و تب شدید نباشد، تا چند یوم، طرف صبح‌ها از شربت زوفای صغیر که در سعال مذکور شد، داخل منضج کرده، بخورند و اگر شربت را با عرق گاوزبان مخلوط کرده بخورند، بدون منضج شاید؛ و اگر حله و بزرتکان و پرسیاوشان جوشانیده شربت را داخل کرده بخورند، شاید؛ و اگر به عوض شربت مذکور، لعوق و سپستان، به قدر سه مثقال، مخلوط به یکی از منضجات مذکور کرده بخورند، نافع است و اگر به عوض لعوق و شربت مذکور، چهار مثقال مربّای بنفشه به روغن بادام چرب کرده بخورند، و در عقب آن از منضجات مذکوره، یکی نیز نافع است و اگر عطش بسیار باشد و اشربه‌ی مذکوره را با ماء الشّعیر بخورند و اگر دو مثقال شیرهی تخم کدو علاوه نمایند شاید؛ و بالجمله مراعات حرارت مزاج و عدم حرارت

آن لازم و هرگاه معلوم شود که با بلغم صفرا آمیخته، اگر ذات‌الجنب بلغمی بدون اختلاط صفرا ممکن نیست، جانب صفرا را نیز مراعات نموده به ادویه مسخنه، ادویه میرده ممزوج نمایند و بعد از تنقیه و فراغ از مسهل، ماء‌الشعیری که در او عنّاب و سپستان، اصل سوس و فلوس در او طبخ یافته باشد به قدر سه‌مقال، یا چهارمقال شربت بنفشه، بسی نافع است و ضمادات در این نوع در ابتدا: موم سفید و روغن بادام و لعاب بهدانه و لعاب بزرک ممزوج نموده مکرراً چرب نمایند و بنفشه و گل خطمی و گل بابونه، اکلیل‌الملک کوفته، علاوه موم روغن مذکور کرده ضماد نمایند و بعد از چهاردهم، مغز قلم گاو و پیه‌ی بز و پیه‌ی مرغ، علاوه نمایند و ضمادات مذکوره را در ذات‌الجنب دموی در این باب مصرف نمایند، مناسب است و به جهت تسکین وجع این ضماد مناسب است: گل بنفشه، گل خطمی و گل بابونه کوفته و بیخته، با زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن بادام و لعاب بزرک مخلوط کرده، استعمال نمایند، گل بنفشه و بزرک سفید کوفته با زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن بابونه ضماد نمایند یا گل بنفشه و زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن بادام، ضماد نمایند.

غذا: برنج، شیرهی بادام و حریر از نشاسته و شکر سفید و شیرهی بادام یا حریره از سبوس گندم و شیرهی بادام، شکر سفید و با وجود ضعف بعد از سیزدهم و چهاردهم، نخودآب از گوشت خروس‌بیچّه یا برّه یا بزغاله با قلیلی برنج، مناسب است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور مناسب است.

و اگر سبب ورم سودا باشد - و این بدترین انواع است - چنان‌چه اکثر اطباء تصریح نموده‌اند که این نوع، قتال است؛ علامت آن: شدت همان علامات است که در صفراوی مذکور شد، با سیاهی روی زبان و از اقوی علامات این نوع سیاهی نفت و دیر برآمدن و به هم رسیدن آن است و بعد از آن که به هم رسد بسیار مشکل، کنده می‌شود.

علاج آن: به نهجی است که در صفراوی و دموی مذکور شد و تبرید در این نوع، بیش از همه‌ی انواع باید کرد و فصد در این نوع، در ابتدا از جانب مخالف وجع بکنند به نحوی که در دموی مذکور شد و در این نوع، مسهل مشروب البتّه ندهند، که موجب خطر است، بلکه احتقان نمایند به اجزاء مذکوره در ذات‌الجنب دموی در پنجم و هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم به طریقی که در دموی مذکور شد؛ و در ایّام غیرمسهل، همان منضج که در دموی مذکور شد و ضمادات مذکوره در نوع دموی در این نوع، مناسب است و غذا و سایر تدابیر همه به نهجی است که در دموی و صفراوی مذکور شد و ببايد دانست که در انواع ذات‌الجنب و ذات‌الرّیه ترک مسهل مشروب لازم است، به جهت آن که مسهل مشروب بسا باشد که موجب زیادتی مرض و تحریک اخلاط به موضع ورم گردد و این موجب فساد عظیم است از این جهت بعضی از اطباء مطلقاً در این ناخوشی منع کرده‌اند از مسهل مشروب خصوصاً در نوع اخیر، یعنی ذات‌الجنب سوداوی، بلی هرگاه اعراض مرض شدید نباشد بلکه در آنها تخفیف باشد و ماده هم متوجه دماغ نباشد و قوت قوی باشد در دوازدهم و شانزدهم و بعد از آن، مسهل مشروب مذکور در دموی مناسب است و بعضی از اطباء این معنی را به نظم آورده‌اند. نظم:

ای آن‌که کنی به قوت علم و نظر

اخلاط زیاده از تن خسته به در

در شوصه و ذات‌الرّیه و ذات‌الجنب

تدبیر کن و تو نام دار کار مبر

در ذات‌الجنب مغالط: اما ذات‌الجنب مغالط و غیرصحيح در اسباب و علامات و معالجات با ذات‌الجنب صحيح، متحد است؛ مگر آن‌که اعراض غيرصحيح از عالم شدت و جمع و حدت تب و بی‌هوشی و سایر اعراض آن از صحيح، کم‌تر است و بسا باشد که در غيرصحيح، ورم در ظاهر باشد، یعنی برآمدگی در پهلو به موضع جمع محسوس شود و در غيرصحيح، انتفاع به اضمده بیش‌تر است.

اما شوصه؛ علامت آن: همان علاماتی است که در ذات‌الجنب مذکور شد سوای آن‌که در شوصه، و جمع در استخوان دنده است که سر آن‌ها به هم نرسیده است و از جمله علامات شوصه آن است که علیل به هیچ‌وجه حرکت نمی‌تواند کرد و به هیچ‌شکل نمی‌تواند خوابید و نفت نیز، بسیار کم می‌باشد.

علاج آن: نیز با هریک از دموی و صفراوی و سوداوی و بلغمی با ذات‌الجنب، متحد است؛ مگر آن‌که در شوصه، ابتدا به فصد نباید کرد، بلکه در چهارم یا پنجم یا هشتم، حقنه بکنند؛ به طریقی که در ذات‌الجنب سوداوی مذکور شد و به عوض مسهل مشروب، در ایام مسهل، حقنه بکنند و باقی علاج از فصد و منضج و تبرید و غذا همان علاج ذات‌الجنب است و ضماد نیز به طریقی مذکور در ذات‌الجنب است و انفع اضمده در شوصه، کم‌تر است از ذات‌الجنب.

اما ذات‌الصدر و ذات‌الرّیه: علامات هریک از دموی و صفراوی و سوداوی و بلغمی به نحوی است که در ذات‌الجنب مذکور شد، سوای آن‌که در ذات‌الصدر، و جمع از ابتدای گردی گردن است تا آخر استخوان‌های سینه و نظر بر زمین نمی‌تواند کرد و سر را به بالا نمی‌تواند کشید و راحتش این است که به پشت یا پهلوها بخوابد و در ذات‌العرض و جمع در مهره‌ها و پشت باشد و علیل بر پشت نمی‌تواند خوابید و به چپ و راست نظر نمی‌تواند کرد و هرگاه سرفه می‌کند از شدت و جمع، مضطرب می‌شود؛ علاج هریک از انواع ذات‌العرض و ذات‌الصدر به عینه علاج انواع ذات‌الجنب است؛ سوای آن‌که ضماد را در ذات‌العرض بر پشت باید به عمل آورد و ذات‌الصدر بر سینه و چون و جمع در هریک از ذات‌الصدر و ذات‌العرض در وسط است و جانب مخالف و موافق ندارد و فصد در ابتدا از طرف راست و بعد از آن از طرف چپ باید گردد، هرگاه بعد از بیستم در هریک از امراض مذکوره سرفه و آمدن خلط غلیظ باقی باشد و تب در نهایت تخفیف باشد، خصوصاً در بلغمی، هریک از امراض مذکوره، شربت زوفایی که در سرفه مذکور شد با شیرهی تخم کدو و لعاب بهدانه مناسب است و اگر از لعوق سعالی که در سعال مذکور شد، به قدر نیم‌مثقال، با شربت زوفایم نمایند شاید؛ و اگر بعد از بیستم هنوز تب تخفیف نیافته باشد خصوصاً در صفراوی و خلط چندان غلیظ نباشد، شیرهی تخم کدو و تخم خیار، از هریک، سه‌مثقال؛ شربت بنفشه، چهارمثقال؛ با لعاب بهدانه و نیم‌مثقال، از لعوق سعال مذکور، میل نمایند شاید، تا تب نهایت تخفیف نیابد و بعد از آن اگر محتاج به شربت زوفایم باشد، به نحوی که مذکور شد، بدهند و بدان که آن‌چه مذکور شد از بسایط امراض مذکوره بود و مرکب از دو تا و بیش‌تر هم می‌تواند شد، مثل: جمع ذات‌الجنب و ذات‌الصدر و غیرذلک از تراکیب امراض مذکوره؛ و هرگاه مجموع، یا اکثر آن‌ها جمع شود، علامت آن و جمع جمیع مواضع مذکوره است، هرگاه در جمیع مواضع ورم حادث شود، و جمع هم در جمیع مواضع مذکوره باشد و

بالجمله علامت آن بسیار مشکل است، چنان که اکثر اطباء تصریح نموده‌اند، به هر حال علاج مرگب همان علاج مفردات با نهایت اهتمام در استعمال ضماد در همه‌ی مواضع وجع.

ذات الریه: ورمی است حارّ که در شش به هم رسد و این ورم حادث می‌شود از غلبه‌ی اخلاط اربعه، مگر آن که از سودا بسیار کم اتفاق می‌افتد و بسا باشد که این ورم حادث شود از نزول موادّ از دماغ به شش و اگر حادث می‌شود از انتقال مادّه‌ی خنّاق و بسا باشد که حادث شود از انتقال مادّه‌ی ذات‌الجنب و از انتقال سرسام یا از انتقال موادّ سایر اعضای مجاور ریه؛ و شیخ (رحمه) تصریح نموده که: تا هفتم، این علّت کشنده است و اگر قوتّ طبیعت قوی باشد بر دفع مادّه از ریه، پس اکثر امر این است که منجر بسیل و ببايد دانست که در اکثر اوقات، این ورم، از بلغم حادث می‌شود بعد از خون و بعد از آن از صفرا؛ و از سودا بسیار نادر است، هر چند بعضی از اطباء گفته‌اند که: این ورم حادث نمی‌شود، مگر از بلغم و اعتباری به آن نیست.

و بالجمله هر گاه سبب این ورم غلبه‌ی خون باشد؛ علامت آن: تب دایمی و تنگی نفس شدید و دردی در سینه با سنگینی که گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته‌اند و اکثر اوقات وجع ممتد است از استخوان حنبر گردن تا آخر استخوان سینه و گاهی به زیر پستان‌ها می‌آید، و دیگر از علامات ذات‌الرّیه دموی، سرخی رخسار است، خصوصاً گونه‌ها، چنان‌چه گویا به چیز سرخی گونه‌ها را رنگ کرده‌اند؛ و دیگر از علامات این نوع علّت، برآمدگی تمام صورت و سرخی چشم‌ها و برآمدگی پلک‌های چشم و سنگینی حرکت چشم‌ها و عطش شدید و خشکی زبان و سرخی آن در ابتدا و بعد از آن سیاهی آن و سرخی با غلظت و سایر علامات غلبه‌ی دم چنان‌چه در صداع دموی مذکور شد؛ و بسا باشد که اطراف با این مرض سرد شود و اگر سبب این مرض صفرا باشد، علامتش تب دایمی در نهایت حدّت و التهاب و تنگی نفس و وجع باشد از دموی و سرخی رنگ رخساره و پری و سرخی چشم‌ها کم‌تر است از دموی و خشکی زبان و تلخی دهان و گرمی نفس و قلق و اضطراب و عطش و حرارت و التهاب هم بیش‌تر از دموی است؛ و دیگر از علامات، زردی بول و رقت آن و بالجمله مجموع علامات غلبه‌ی صفرا چنان است که در صداع صفراوی و ذات‌الجنب صفراوی مذکور شد؛ و اگر سبب این مرض بلغم باشد؛ علامت آن: تب دایمی خفیفی است و سرفه و وجع خفیفی با شدّت تنگی نفس و رطوبت زبان و بی‌رنگی بول و غلیظی آن و عدم علامات سایر اخلاط و وجود علامات تب بلغمی که مذکور می‌شود با سایر علامات غلبه‌ی بلغم، چنان‌چه در صداع بلغمی و ذات‌الجنب بلغمی مذکور شد.

و فرق میان انواع ذات‌الجنب و ذات‌الصّدر و ذات‌الرّیه به چند وجه است: اول: کیفیت وجع؛ به این معنی که در ذات‌الجنب و ذات‌الصّدر وجع از عالم این است که گویا سوزنی یا جوالدوزی در عضو فرو می‌رود و در ذات‌الرّیه از عالم این است که: گویا چیز سنگینی بر سینه گذاشته‌اند و به اصطلاح اوّل را «وجع ثاقب و میلی» گویند و دویم را «وجع ثقیل» گویند و فرق دیگر آن که در ذات‌الجنب و ذات‌الصّدر سهر - یعنی بی‌خوابی - بسیار است و در ذات‌الرّیه سبات - یعنی خواب بردن - زیاد است و از علامات ذات‌الرّیه، سرخی بسیار شدید است در گونه‌ها به قدر درهمی یا بیش‌تر چنان‌چه گویا گونه‌ها به چیزی سرخ کرده‌اند؛ و این در ذات‌الجنب نمی‌باشد.

علامت: به نهجی است که در انواع ذات‌الجنب مذکور شد، مگر آن که ضمادات ذات‌الرّیه باید اقوی باشد چنان‌که شیخ (رحمه) در قانون تصریح به این معنی نموده به این الفاظ و عبارت که: «ذات‌الرّیه یجری فی علاجه مجری ذات‌الجنب الا انّ ضمادا تریح ان یکون اقوی» یعنی: ذات‌الرّیه جاری است در علاج مجرای ذات‌الجنب، مگر آن‌که ضمادات مستعمله در ذات‌الرّیه باید اقوی باشد در تأثیر از ضمادات ذات‌الجنب و باز فرموده که: «اهتمام در تنقیه شش از نفت بیشتر باید کرد» خلاصه‌ی کلام آن‌که: معالجه‌ی هریک از دموی و صفاوی و بلغمی در ذات‌الرّیه به نهجی است که در ذات‌الجنب مذکور شد و ضمادات و ذات‌الرّیه برحسب اختلاف اوقات باید اقوی باشد در ذات‌الرّیه؛ ابتدا صندل سرخ، آرد جو، آب برگ خرفه و قلیلی روغن بنفشه‌ی بادام یا روغن بادام، ضماد نمایند و بعد از چهارم، این ضماد را استعمال نمایند: آرد جو، گل بنفشه، تخم خطمی، کتیرا کوفته و بیخته به روغن بادام و موم سفید ضماد نمایند و بعد از ششم، اکلیل‌الملک، تخم خطمی، آرد باقلا و بابونه از هریک، جزوی کوفته و بیخته به روغن بادام ممزوج کرده، ضماد نمایند و شیخ (رحمه) در ضمادات ذات‌الجنب و ذات‌الرّیه بعد از هفتم، پیه‌ی مرغ خانگی و پیه‌ی اردک تجویز نموده و تشخیص آن‌که ورم در کدام جانب شش است که فصد از جانب مخالف در اوّل بکنند به چند چیز معلوم می‌شود:

اوّل: آن‌که رخساره در جانب وجع بیشتر سرخ می‌شود از رخساره که از جانب مخالف وجع است؛

دوم: آن‌که سنگینی سینه از جانب وجع بیشتر است از جانب مخالف وجع؛

سیم: آن‌که ضماد وجع زودتر خشک می‌شود از ضماد جانب مخالف وجع و هرگاه از این‌ها معلوم نشود که فرقی در آن‌ها نباشد از طرف راست و چپ در ابتدا مرض فصد را از جانب راست بکنند و بعد از آن از جانب چپ، به نهجی که در ذات‌الصّدر مذکور شد.

و اما ذات‌الرّیه سوداوی: اگرچه بسیار کم اتفاق می‌افتد مگر آن‌که ماده‌ی دیگر باشد در اوّل از موادّ مذکوره و آن ماده صلب شود و سوداوی گردد، علامت استحاله‌ی ماده به سوداویّه آن است که: یوماً فیوماً تنگی نفس بیشتر می‌شود و نفت کم‌تر می‌گردد و حرارت بسیار کم شود و استنشاق هوا بسیار مشکل، **علاجش آن است که:** منضجی از بزرک سفید و بهدانه و حلبه جوشانیده و صاف نموده، قلیلی روغن بادام، ممزوج کرده بنوشند و پیه‌ی مرغ و اردک و لعاب حلبه و لعاب بزرک و لعاب ریشه‌ی خطمی با روغن بادام ضماد نمایند به این طریق که: اوّل پیه را در روغن گداخته، بعد از آن لعاب‌های مذکوره را مخلوط کرده، استعمال نمایند و در انواع ذات‌الجنب استعمال آب سرد و هوای سرد و برف و یخ و دود و غبار و استعمال حموضات و فواکه و امثال آن‌ها مضرّ است.

ضعف قلب: بیاید دانست که حکیم قدیم جلّ جلاله، در بدن سه عضو را رئیس مقرر فرموده و آن‌ها را به منزله‌ی پادشاه در بدن انسان خلق کرده و هریک از آن‌ها را، معدن جوهری و منبع شیئی قرار داده که محتاج‌الیه سایر اعضاست؛ زیرا که انسان مادام‌الحیات محتاج است به حیات -یعنی زنده بودن- و این معنی بدون سببی و قوتی که منشأ صدور حیات باشد ممکن نبود و این قوه نیز با وجود این‌که محتاج‌الیها بود در امر حیات نیز، به واسطه‌ی عرضیه محتاج

است به جوهری قایم به نفسه، زیرا که قوام عرض بدون جوهر غیرممکن است؛ پس لامحاله از برای قوه‌ی حیات، قوه‌ی خلق فرموده که آن قوه در این جوهر ثابت و قائم باشد و این جوهر را اطباً «روح حیوانی» می‌نامند و با وجود احتیاج انسان به حیات، پر ظاهر است که بدن حی بدون حس و حرکت که هریک، محتاج الله‌اند در امر معاد و معاش و حیات، بی‌فایده است، پس حکیم قدیم، جلّت عظمت قوتی دیگر خلق فرمود از برای حس و قوتی دیگر از برای حرکت که هریک از این دو قوه منشأ صدور فعل خود باشند در بدن و این دو قوه نیز به واسطه‌ی عرضیه، چنانچه مذکور شد، محتاجند به مرکبی و حاملی، پس جوهری دیگر خلق فرمود قائم به نفسه که این دو قوه در آن جوهر قایم باشد و این جوهر را به «روح نفسانی» نام برده‌اند و مخفی نیست که بقاء بدن بر حس و حرکت و حیات، بدون غذا ممکن نیست؛ زیرا که ماده‌ی آن دو جوهر مذکور، غذاست و معذک بدن نیز محتاج است به نشو و نمو و تولید و امثال این؛ و این امور نیز راجع است به غذا و غذا به واسطه‌ی عدم مشابهت آن به بدن محتاج است به تصرفات و انفعالات چند، تا متشابه شود من جمیع الوجوه به بدن و این تصرفات و انفعالات حاصل نمی‌شود مگر از قوای چند که فاعل باشند در غذا، تصرف بکنند در آن، تصرفی لایق و نافع که مشابه شود من جمیع الوجوه، به این معنی که قوتی جذب کند و قوتی مسک کند و نگاه دارد غذا را و قوتی دیگر، او را هضم نماید و بعد از هضم، قوتی دیگر دفع نماید، فضلات منهضم را و قوتی زیاد نماید در اقطار و قوتی دیگر که تصرف نماید در این غذا و برخی از آن را مستعدّ مثل این بدن کند تا بنی نوع انسان باقی باشد چنانچه: اول را جاذبه می‌نامند؛ و دوّم را ماسکه؛ و سیّم را هاضمه؛ و چهارم را دافعه؛ و پنجم را نامیه؛ و ششم را مولده. و با وجود این قوی، قوای دیگر نیز مخلوق است که محتاج‌الیها است در امر غذا، و ذکر آنها موجب تطویل است و بالجمله حکیم جلیل علیم، جوهری دیگر، خلق فرموده تا حامل باشد قوای مذکوره را و سایر قوی که محتاج‌الیهااند در امر غذا، و این جوهر را «روح طبیعی» می‌نامند.

اما معدن تولّد جواهر ثلثه‌ی مذکوره: پس قلب، معدن روح حیوانی است و دماغ، معدن روح نفسانی است و کبد، معدن روح طبیعی است و این چنان است که حکمت بالغه‌ی حکیم قدیم، مقتضی آن شده که قسطی از دم لطیف بعد از آن که در کبد متولّد شده به واسطه‌ی عرقی که متصل است مابین کبد و قلب به جانب قلب مندفع شده، وارد قلب می‌گردد و بعد از آن ورود آن در قلب انطباق یافته در آن رقتی و لطافتی شبیه به رقت و لطافت بخار حاصل شده و این را «روح» می‌نامند، پس بعضی از حکما قائل‌اند تا که هر سه روح در قلب متکون می‌شود و آنها مظهر آثارند و تا به مظهر آثار خود نرسد، اثری از او حاصل نمی‌شود، چنانچه مظهر قوای نفسانی دماغ است و مظهر قوای طبیعی کبد و بعضی قائلند به آن که برخی از این جسم لطیف به جانب دماغ مندفع گردیده بعد از ورود آن در دماغ از صورتی به صورت دیگر مستحیل شده به تصرف دماغ در آن قوای نفسانی در آن حاصل می‌شود و بر این قیاس کبد و بر هر تقدیر اختلافی نیست در آن که ماده‌ی ارواح ثلثه در قلب است اولاً، و اما قوی نیز در قلب متکون است یا نیست، پس در آن اختلاف است یعنی قوای نفسانی و طبیعی، و اختلافی نیست در آن که قلب، رئیس همه‌ی اعضا است و اشرف است از همه و آن اول عضوی است که در اول خلقت به حرکت می‌آید و آخر عضوی است که عندالموت از حرکت باز

می‌ایستد، چنانچه ارسطالیس فرموده که: «و هو اولٌ عضوی یتحرک و آخر عضو یسکن.» و پیغمبر (ص) فرموده که: «ان فی البدن المضعة اذا اصلحت صلح البدن کله و اذا فسدت فسد البدن کله لیست الّا و هی القلب.» یعنی: در بدن پارچه گوشتی است که هرگاه آن پارچه گوشت صحیح است پس همه‌ی بدن صحیح است، هرگاه آن پارچه گوشت فاسد و مریض است همه‌ی بدن به واسطه‌ی فساد آن، فاسد و مریض است و آن پارچه گوشت، قلب است.

و قلب معدن حرارت غریزی است و منشأ توکد ارواح ثلثه است و اشرف همه‌ی اعضا و پادشاه بدن است و تعلق نفس انسانی اولٌ بدو است پس بر هر فردی از افراد انسانی واجب است که در محافظت آن از عروض آفات و امراض چه داخلی و چه خارجی کمال اهتمام و نهایت جهد به جا آورد؛ زیرا که قلب مثل سایر اعضا متحمل امراض نیست، خصوصاً سوء المزاجات قویّه و تفرّق اتّصال، مثل: جراحت که به محض رسیدن سوء المزاج شدیدی یا اندک جراحی فاسد می‌شود و موجب فساد و هلاک بدن می‌شود، از این جهت اطباء فرموده‌اند که: «القلب لایتحمل الجراحة.»

و از جمله‌ی امراض کثیرالوقوع در قلب، ضعف قلب است به اعتبار رسیدن بخارات سوداویّه به قلب و دماغ می‌تواند بود، پس هرگاه بخارات سوداویّه از سودای محترق از صفرا باشد یعنی خلط صفرا به واسطه‌ی حرارت غیریّه محترق شده باشد و مسحیل به سودا گردد و از سودا محترق، از صفرا بخارات حارّه متصاعد شده باشد به جانب قلب و موجب ضعف شود.

علامت آن: علامات غلبه‌ی صفرا است از عطش بسیار و تلخی دهن و صفرت لون و عین و زردی بول و حرارت و التهاب و سایر علامات غلبه‌ی صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن است که: چندیوم، طرف صبح مداومت نمایند به ادویه و اشربه‌ی بارده‌ی مقویّه؛ از قبیل: شربت سیب و شربت ترنج و شربت لیمو و شربت به‌لیمو و شربت غوره و ربّ ریواس و شربت انار، هرکدام یافت شود خالص یا با شیرهای خنک مقوی؛ مثل: شیرهی خرفه و تخم گشنیز و اگر شیرهای خنک را با عرق نیلوفر یا بید یا بیدمشک گرفته یکی از اشربه‌ی مذکوره مخلوط کرده بخورند، انفع است و اگر طباشیر هندی و مروارید، از هریک که باشد، به قدر دودانگ کوفته علاوه نمایند، انفع است و اگر از اشربه‌ی مذکوره یافت نشود، آب آن‌ها یا ربّ آن‌ها، هرکدام یافت شود و خوردن دوغ گاوی بسیار نافع است.

طریق ساختن اشربه‌ی مذکوره اگرچه در صداع مذکور شد آن است که: آب آن‌ها را گرفته، قند یا نبات یا شکر آن قدر داخل کنند که چاشنی شود و در غیر شربت غوره و ترنج ثلث آب شیرینی کافی است و در آن دو تا بیش‌تر از ثلث باید و مالیدن صندل سرخ و سفید و فوفل به آب سیب و به و گلاب و آب گشنیز سبز و امثال آن‌ها مکرراً مناسب است و مداومت به مفرحات به ادویه‌ی مقویّه هرکدام یافت شود، مناسب است.

صفت مفرّحی نافع قلیل الاجزا و شدید الاثر: بگیرند تخم خرفه، دو مثقال؛ تخم گشنیز و گل گاو زبان از هریک، پنج مثقال؛ صندل سفید سوده، طباشیر هندی و ورق گل سرخ، از هریک، پنج مثقال؛ همه را کوفته و بیخته با شربت سیب

و اگر نبات یا قند دوبرابر اجزا را به قوام آورده، بسرشند؛ دومتقال از آن بخورند و در عقب آن عرق بیدمشک یا نیلوفر یا گاوزبان یا قدامه و تخم ریحان میل نمایند.

صفت مفرح دیگر قوی تر از اول: اجزای مفرح اول به اضافی مروارید ناسفته و کهربا و ابریشم مقرض و زرشک بی دانه و تخم خشخاش سفید، از هریک، یکمقال؛ عنبر، نیممقال؛ ورق نقره، یکمقال؛ به دستور اول با دوبرابر شربت سیب یا قند با نبات بسرشند و از یکمقال تا سهمقال، بخورند.

مفرح دیگر اقوی از مفرح مذکور و مسمی به مفرح یاقوتی: به اتفاق همه‌ی اطباء در تقویت قلب و دماغ که با حرارت مزاج باشد، بسیار نافع است و عدیل ندارد؛ صفت آن: مروارید ناسفته، ششمقال؛ بسد، چهارمقال؛ عقیق یمنی، یکمقال؛ کهربا، سه‌مقال؛ طباشیر، هفت‌مقال؛ ورق گل سرخ، چهارمقال؛ گل مختوم، اگر نباشد، گل داغستان، دومتقال؛ گشنیز خشک، سه‌مقال؛ تخم گل سرخ، سه‌مقال؛ سازج هندی و زرنباد و درونج عقربی، از هریک، یکمقال؛ عود هندی، سه‌مقال؛ پوست ترنج، سه‌مقال؛ گاوزبان گیلانی، سه‌مقال؛ بادرنجبویه، بهمن سفید، از هریک، دومتقال؛ ریوند چینی و تخم کاسنی، از هریک، سه‌مقال؛ کافور و عنبر اشهب، از هریک، دومتقال؛ مشک، نیممقال؛ ابریشم، سه‌مقال؛ آملهی مقرر و پوست هلیله‌ی کابلی، از هریک، بیست‌مقال؛ آب انار و شیرینی‌ها و قند را به قوام آورند بعد از آن اجزا را سائیده و کوبیده و بیخته با هم بسرشند و از یکمقال تا دومتقال، میل نمایند.

و هرگاه مریض محتاج به تنقیه باشد و مانعی از مسهل خوردن نباشد؛ اولاً: تنقیه نمایند و بعد از آن به تعدیل و تقویت کوشند، به این طریق که: سه‌یوم، طرف صبح، منضجی از گل گاوزبان و نیلوفر و شاهتره‌ی خشک و بادرنجبویه و بیخ کاسنی، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه یا شربت نیلوفر یا شربت گاوزبان، هرکدام یافت شود، از پنج‌مقال تا ده‌مقال، داخل کرده باعلاوه‌ی دومتقال شیرهی تخم خیار، اگر حرارت بسیار باشد، بیاشامند؛ یوم چهارم طرف صبح، قرص بنفشه که در رمد مذکور شد به قدر یکمقال و نیم با نیم‌مقال غاریقون و مغربل سفید، حب کرده بخورند و از عقب آن گل گاوزبان، نیلوفر و شاهتره و بادرنجبویه، بیخ کاسنی، گل بنفشه و افیمون، از هریک، دومتقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، سه‌مقال؛ تمر هندی، پانزده‌مقال؛ سپستان، بیست‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا شیرخشت یا شربت بنفشه، ده‌مقال؛ داخل کرده بخورند و اگر آب شاهتره تازه باشد به قدر پانزده‌مقال، مخلوط کرده بخورند شاید؛ و اگر یک مسهل کفایت نکند، مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود.

غذا در ایام مسهل: نخودآب و در سایر ایام نخودآب و قیمه‌ی شوربا و ترچلو مناسب است و اگر آثار غلبه و فساد خون ظاهر باشد چنانچه در صداع دموی مذکور شد، فصد باسلیق از دست راست بکنند و اگر کفایت نکند فصد اسلیم اسلیم از دست چپ بکنند و در این نوع هرگاه احتیاج به تنقیه باشد به مسهل مذکور در نوع اول تنقیه، و بعد از تنقیه در این نوع و نوع اول، به مفرحات مذکوره و اشربه‌ی مذکوره و سایر ادویه، مزاج را تعدیل و تقویت نمایند و خوردن حب نشاط در این نوع و سایر انواع، بعد از تنقیه در صبح و عصر بسیار نافع است.

و هرگاه ضعف قلب با حرارت مزاج نباشد بلکه با غلبه‌ی برودت باشد، یعنی ضعف قلب از بخارات سوداویّه باشد که محترق از بلغم باشد؛ علامت آن: علامات غلبه‌ی برودت از بیاض قاروره و سفیدی لون بشره و چشم و انتفاع به اشیاء مسخنه و عدم حرارت و التهاب و عطش و عدم علامات غلبه‌ی سایر اخلاط.

علاج آن است که: هرگاه ممکن شود از مفرّح یا قوتی که در نوع اوّل مذکور شد چندیوم، مداومت نمایند.

و هرگاه مفرّح یا قوتی ممکن نشود، چندیوم طرف صبح‌ها از شربت گاوزبان به قدر پنج‌مقال داخل عرق بیدمشک کرده و تخم فرنجمشک علاوه کرده، بخورند و اگر یافت نشود از دواء المشک حلو به قدر یک‌مقال، هر روزه بخورند، بسیار نافع است و خوردن دواء المشک مرّ نیز بسیار نافع است خصوصاً هرگاه ضعف قلب با حرارت معده باشد و بالجمله خوردن هریک از این ادویه در صبح و عصر، بسیار نافع است.

و هرگاه هیچ یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، چندیوم، طرف صبح به قدر نیم‌مقال، گل گاوزبان با یک‌مقال نبات سفید یا شکر سفید صوف کرده، بخورند و اگر یافت شود قدری عرق بیدمشک فرنجمشک در عقب آن بخورند.

طریق ساختن شربت گاوزبان این است: گاوزبان، بیست‌مقال؛ گل گاوزبان، ده‌مقال؛ بادرنجبویه، ده‌مقال؛ اجزا را در عرق بیدمشک و اگر نباشد در آب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با پنجاه‌درم، شکر سفید یا قند سفید، به قوام آورند و اگر خواهند قدری ورق طلا و نقره و عنبر اضافه نمایند و اگر اجزا را در آب سیب بخیسانند بهتر است.

طریق ساختن دواء المشک حلو این است: زرنباد و درونج از هریک، یک‌مقال؛ مروارید، بسد، کهربا و ابریشم مقرض، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ بهمن سرخ و سفید، سازج هندی، سنبل الطیب، قافله، قرنفل، جندیدستر و اشنه، از هریک، چهاردانگ؛ زنجبیل و دارلفل، از هریک، دودانگ؛ مشک، یک‌دانگ و نیم؛ اجزا را کوبیده و بیخته با دو برابر عسل شهد که آتش ندیده باشد بسرشند، قدر شربت، یک‌مقال تا دو‌مقال.

طریق ساختن دواء المشک مرّ این است: افستین رومی و صبر سقوطری، از هریک، هشت‌مقال؛ ریوند چینی، شش‌مقال؛ زعفران، نان‌خواه و تخم کرفس، از هریک، چهارمقال؛ ناردین، سازج، مشک و مرّگی از هریک، دو‌مقال؛ جندیدستر، یک‌مقال و نیم؛ عسل صاف را به قوام آورده، دو برابر اجزا، و اجزا را به طریق مذکور کوفته و بیخته با عسل بسرشند، قدر شربت، یک‌مقال و در بعض نسخ، دو‌مقال مروارید اضافه است و در این نوع، هرگاه احتیاج به تنقیه باشد، سه‌یوم، طرف صبح منضجی از: گل گاوزبان، اصل سوس، اسطوخودوس، بادرنجبویه، پرسیاوشان، بیخ کاسنی و شاهتره، از هریک، دو‌مقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ اجزا را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا نبات یا شکر سفید یا شربت گاوزبان به قدر هفت‌مقال، مخلوط کرده بخورند، یوم چهارم به عوض سهل، یک‌مقال و نیم ایارج فیکرا، با نیم‌مقال افیمون، بخورند و اگر احتیاج به تکرار باشد، در یک‌روز نه، یک‌روز، مکرّر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود و بعد از فراغ از مسهل به تعدیل مزاج کوشند به مفرّحات و مقویّات مذکوره در این نوع، و از جمله‌ی مسهلات در قلع ماده‌ی این مرض بسیار نافع است معجون نجاج است که در تنقیه قلب و موادّ از موادّ سوداویّه عدیل ندارد و به عوض مسهل در روز مسهل، از سه‌مقال تا پنج‌مقال، می‌خورند و صفت آن در صداع سوداوی مذکور شد.

دیگر از جمله‌ی ادویه که در تقویت قلب بسیار نافع است و در اکثر امزجه مناسب است شربت بادرنجبویه است که بعد از تنقیه مداومت به آن در رفع بخارات سوداویّه مفید است و اگر طرف صبح شربت مذکور را بخورند و طرف عصر مفرّح یاقوتی را، بسیار نافع است و طریق خوردن شربت مذکور آن است که هر روز طرف صبح، از هفت‌مقال تا ده‌مقال او را داخل عرق گاوزبان یا بیدمشک کرده، بخورند.

صفت شربت بادرنجبویه این است: تخم کاسنی، تخم فرنجمشک و بادرنجبویه، از هریک، ده‌مقال؛ گاوزبان، رازیانه، بیخ بنفشه و اصل سوس، از هریک، سه‌مقال؛ پرسیاوشان، بسفایح و افیمون، از هریک، پنج‌مقال؛ اجزا را در گلاب و عرق و عرق بیدمشک و آب سیب بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند یا شکر صاف به قدر یک‌صد و چهل مقال به قوام آورند و هرروزه تا ده‌مقال، با عرق‌های مذکور بخورند، مخفی نماید که از جمله‌ی ادویه در این مرض و سایر امراض حادثه از موادّ محترقه و اخلاط سوداویّه‌ی حاصله از احتراق موادّ محموده مناسب است و نفع عاجلی و تأثیر کاملی دارد و اجماعی اطبّا است.

ماء‌الجبن: - که به فارسی به معنی آب پنیر است- و مراد از آن: زردآبی است، که از شیر بریده گیرند و آن دویّی کثیرالنتفع سریع‌الاثراست مرطّب اعضا و مفتّح سدد و مسهل موادّ محترقه، و جهت امراض سوداویّه در جمیع آن‌ها ممتاز و مفیدتر از سایر مسهلات، به جوهری چند، چنان‌چه شارح اسباب بیان نموده می‌گوید که: «خواص ماء‌الجبن در هیچ یک از مسهلات نیست به جوهری چند: اوّل آن که به واسطه‌ی رقت و لطافتی که دارد به اعماق بدن می‌رسد و به عضو مقصود می‌رسد تا رفع موادّ واجب‌الرفع می‌کند؛ دویم آن که فضله که از او باقی می‌ماند صرف بدن و غذای آن می‌شود و بر طبیعت بار نمی‌شود؛ سیّم آن که شیر مرگّب است از سه چیز: و آب و چربی و پنیر، هرگاه پنیر از او جدا شد، باقی می‌ماند چربی، که موادّ را نرم می‌کند و نضج می‌دهد؛ یعنی، رفع می‌سازد و دیگری، مائّه که به قوتّ مسهله دفع می‌کند موادّ را» و این دو خاصیت در هیچ‌یک از مسهلات یافت نمی‌شود و این حقیر بی‌بضاعت در این صنعت، عرض می‌کند اگرچه این رساله در خور تکرار و تطویل کلام نیست، لیکن نظر به آن که وجوه مذکوره در شرح اسباب، بعضی از وجوه امتیاز ماء‌الجبن از سایر مسهلات و در نظر این حقیر، بعضی از صفات دیگر رسید، خواستیم که ذکر آن صفات موجب زیادت‌ی بصیرت بر امتیاز آن باشد از سایر مسهلات؛ اوّل آن که: اکثر مسهلات از حبوبات و مطبوخات و غیرها خالی نیست، از آن که بدطعم است یا کریره‌الرأیحه است و ماء‌الجبن خالی است از این صفات مذکوره؛ دویم آن که: اکثر ادویه‌ی مسهله به واسطه‌ی بعد مزاج آن‌ها از مزاج انسانی که قریب است به اعتدالی حقیقی بعد از ورود آن‌ها در بدن و بروز کیفیات آن‌ها در بدن، خالی از تغییر زیاد و ضرر نخواهد بود و این معنی در ماء‌الجبن نیست؛ سیّم آن که: سایر مسهلات اگر در بدن کار نکند و بی‌اثر باقی بماند، در بدن موجب فساد و منشأ حدوث مرض‌های دیگر می‌شود، خصوصاً بعضی از مسهلات قویّه که قریب‌اند به سمّیت و این صفت نیز در ماء‌الجبن مفقود است، بلکه هرگاه باقی بماند و بدن آن‌چه از آن قابل تغذیه است، بردارد و غیرقابل خالی از بدن، مندفع می‌شود و اگر مندفع هم نشود، موجب ضرری نخواهد گردید؛ چهارم آن که: ماء‌الجبن به واسطه‌ی جوهر غذائی که در آن موجود است، در بدن

مطلوب است، به اندک زمانی منجذب می‌شود به اعماق بدن، و نفوذ می‌کند بنفسه تا به عضو مقصد، و این معنی در هیچ یک از مسهلات نیست؛ پنجم آن‌که: سایر مسهلات هرگاه عمل نکند باقی ماندن آن در بدن بی‌فایده است، بلکه موجب ضرر است و ماء‌الجبن هرگاه عمل نکند به اسهال به واسطه‌ی دهنیه که در آن موجود است، ماده را نضح داده مستعداً دفع می‌کند، پس ماء‌الجبن با وجود این که مسهل است و اسهال مواد محترقه می‌نماید به واسطه‌ی مائیه، انضاح می‌دهد به دهنیه، پس اگر اثر نکند در بدن به اسهال، به خرمایی انضاح خواهد به جز دهنی، به خلاف سایر مسهلات که هرگاه عمل نکند به اسهال اثری دیگر در آن نیست، بلکه موجب فساد است؛ ششم آن‌که: در تکرار آن ضرری نیست، بلکه یوماً فیوماً نفع آن زیاد است به خلاف سایر مسهلات که در تکرار آن‌ها خوف ضرر و تحلیل ارواح و ضعف قوی و تقلیل اخلاط محموده است؛ هفتم آن‌که: در قدر شربت آن تعیین نیست، بلکه کسب اختلاف امزجه، قدر شربت آن به تفاوت است و ضرری در زیاده دادن و ناقص دادن آن نیست، به خلاف سایر مسهلات که در زیاده و نقصان آن ضرر است؛ هشتم آن‌که: اثر امزجه غیرمعتاد است به مسهل و استعمال مسهلات و خصوصاً مسهلات قویه در امزجه‌ی غیرمعتاده به مسهل، در نهایت صعوبت است مگر ماء‌الجبن که در استعمال آن در امزجه‌ی غیرمعتاده موجب ضرری نخواهد بود و در آن غایله‌ی سایر مسهلات نیست، مگر مانع دیگر، منع نماید؛ نهم آن‌که: بعد از تنقیه به مسهلات در غالب اوقات محتاج است به تعدیل و تقویت مزاج و ماء‌الجبن هم اسهال می‌کند و هم اصلاح می‌نماید مزاج را، و این دو صفت نیز در سایر مسهلات کم یافت می‌شود.

و اما سبب اختیار شیر بز از سایر البان آن است که: چنانچه مذکور شد، شیر مرگب است از سه جوهر: جوهر مانی و جوهر دهنی و جوهر جبنی؛ یعنی، آب و چربی و پنیر، جوهر مانی در طبیعت سرد و تر است و جبنی آن سرد و خشک و دهنیت آن گرم و تر است، پس هرشیر که یکی از آن‌ها در آن بیش‌تر است، کیفیت آن جزو اکثر در آن غالب است، یعنی شیر به واسطه‌ی آن جزو غالب، خارج است از اعتدال و شیر بز در همه‌ی اجزا معتدل است، به خلاف شیر گاو، که دهنیت در آن زیاده است، پس لامحاله گرم‌تر است؛ و شیر میش جبنیت در آن غالب است، پس سردتر است و غلیظ‌تر است؛ و شیر الاغ و شتر مائیت در آن بیش‌تر است، پس سردتر است؛ و شیر بز در همه‌ی اجزاء مذکوره معتدل است، از این جهت آن را اختیار کرده‌اند.

و اما سبب اختیار بز سرخ از سایر الوان به جهت آن است که: سیاهی لون علی‌الاکثر از غلبه‌ی حرارت است بر اجسامی که سیاه‌اند، و سفیدی رنگ در اجسامی که سفیدند از غلبه‌ی برودت است بر آن، و چون سرخی به واسطه مابین سیاهی و سفیدی است، پس لامحاله فاعل در آن کیفیت معتدله در حرارت و برودت خواهد بود، پس بز سرخ در مزاج، قریب‌الاعتدال است از سایر اصناف این نوع از حیوان، و اما طریق اخذ آن، موافق آن‌چه اکثر متأخرین فرموده‌اند و فی‌الحقیقه بهترین انواع اخذ آن است و محمد بن زکریا - قدس‌الله روحه - هم فرموده، این است که: بگیرند بز سرخ جوان صحیح‌المزاجی را که چهل‌روز یا قلیلی کم‌تر و بیش‌تر، از وضع حمل او گذشته باشد و او را تعلیف نمایند به: کاهو و اسفناج و خیارشنب سبز و برگ اسفرزه و برگ بید و شاه‌تره و فصیل و خبازی و امثال آن‌ها از علف‌ها و برگ

خنک و حوالی غروب آفتاب، مقدار پنجاه‌وده نار به وزن شاه، که دویست‌مقال باشد، و صدوهشتاد‌مقال هم می‌شود و آن شیر را در دیگ سنگی یا دیگ مسی قلع زده‌ی تازه بجوشانند و بعد از چندجوش، از بار برداشته، پانزده‌مقال، سکنجبین تازه که خوب ترش باشد و ده‌مقال، سرکه‌ی تند در آن ریخته با چوب انجیرتر که سر آن را پوست کنده و ریشه کرده باشند، بر هم زند تا شیر بریده شود؛ و فایده‌ی چوب انجیر آن است که: در آن قوت مسهله است، و اعانت می‌نماید شیر را در اسهال، و بالجمله بعد از آن که شیر بریده شد، در کرباس محکمی انداخته تا تمام آب از شیر جدا شود پس طرف صبح، باز، آن آب را جوش داده کف آن را از بار بردارند و یکی از شربت‌هایی که مذکور می‌شود، داخل کرده به سه‌بخش کنند و هربخشی، لافل، سی‌مقال باشد و یک‌بخش آن را می‌خورند، صدقدم راه می‌روند، و بعد از یک‌ساعت، یک‌بخش دیگر را می‌خورند، تا سه‌بخش تمام شود، و اشربه که با شیر بز - یعنی ماء‌الجبن - می‌خورند، به حسب اختلاف امزجه مختلف است؛ چه هرگاه در مزاج حرارت بسیار باشد، با سکنجبین ساده می‌خورند و هرگاه حرارت بسیار نباشد، با سکنجبین افریمونی می‌خورند، و با سکنجبین بزوری حار و بار و برحسب اختلاف امزجه در حرارت و برودت نیز مناسب است و بعد از هر شش‌روز یکی از مسهلات که در ضعف قلب مذکور شد برحسب اختلاف امزجه باید خورده شود و اگر مزاج بسیار گرم نباشد، حب افریمون که در صداع سوداوی مذکور شد، مناسب است و اگر تمره‌ندی و افریمون، از هریک، سه‌مقال؛ شب در ماء‌الجبن خیسانیده و صبح روزی که مسهل باید خورد، بنوشند، بسیار نافع است و در اسهال سودا عدیل ندارد و بدل مسهلات دیگر می‌شود و مدت خوردن آن بیست‌وچهار روز است و هرگاه به کم‌تر از این، دفع مرض شود، بشود، کافی است و قدر شیر را اطباء مختلف ذکر کرده‌اند؛ بعضی یک‌رطل، گفته‌اند و بعضی بیش‌تر تا صدوهشتاد‌مقال گفته، و بعضی تعیین مقدار آب چکیده‌ی او را نودمقال گفته، و ظاهر این است که این اختلاف نظر به اختلاف امزجه است و اگر تحمل آب یک‌صدوهشتاد تا دویست‌مقال داشته باشد، می‌توان داد و اگر بر معده سنگین نشود و طبیعت آن را بردارد، بدهند و اگر بر معده گرانی کند و سنگین باشد و ترش شود، کم‌تر از آن بدهند و هرگاه شیر بز ممکن نشود، شیر گاو و گوسفند نیز مجوز است.

غذا: طرف چاشت، نخودآب و ترچلا و در امزجه‌ی حارّه، قلیه‌ی تمر و زرشک؛ و طرف شام، قیمه‌ی شوربا و ترچلو و نخودآب مناسب است، هرکدام را می‌خواهند، بخورند.

طریق ساختن سکنجبین افریمونی که با ماء‌الجبن خورده می‌شود و معمول به متأخر نیست و مجرب، این است: افریمون، سنای مگّی، بیخ کاسنی و بسفایج، از هریک، ده‌مقال؛ پرسیاوشان، رازیانه و اسطوخودوس، از هریک، پنج‌مقال؛ شاهتره‌ی خشک و بادرنجبویه، از هریک، هشت‌مقال؛ قند سفید، دویست‌وچهل‌مقال؛ سرکه‌ی تند، هفتاد‌مقال؛ اجزا را بخیسانند و بجوشانند و صاف نمایند و با قند به قوام آورند و اگر بدون شیر بز بعد از تنقیه، چندیوم، از سه‌مقال تا هفت‌مقال بنوشند شاید، و اگر در مزاج حرارت باشد با آب کاسنی، بیست‌مقال و آب شاهتره، پانزده‌مقال بیاشامند و بعد از هر شش‌روز، یکی از مسهلات مذکوره را به حسب مزاج بخورند.

صفت سکنجین دیگر که شیخ - رحمه - فرموده - که در امراض سوداویّی قلب و دماغ، هرگاه مادّه‌ی سوداوی بسیاری باشد، بسیار نافع است و در مدّت ده‌روز دفع علّت می‌نماید و در موادّ غلیظه و کثیره، بسیار نافع است و آنچه شیخ فرموده، در مزاج‌های گرم مناسب نیست و امّا سکنجین مذکور در اوّل اثر امزجه مناسب است و مکرّر به تجربه رسیده - صفت آن این است: اف تیمون، ده‌مقال؛ بسفایج و تربد، از هریک، شش‌مقال؛ گاوزبان، زوفا و کمافیطوس، از هریک، چهارمقال؛ پرسیاوشان، پنج‌مقال؛ تخم بادرنجوبیه، تخم مازوج، تخم فرنجمشک، زرنباد، درونج، بهمن سرخ و سفید، ساذج هندی، سنبل و قاقله، از هریک، سه‌مقال‌ونیم؛ تخم کشوث (یا کنوث) و تخم کاسنی، از هریک، ده‌مقال؛ گل‌قند شکری مساوی، مجموع اجزا را در سرکه‌ی تند بخیسانند و با یک‌من تبریزی آب بجوشانند تا نصف رسد، صاف کنند و بچشند اگر بسیار ترش باشد به قدری که چاشنی شود، قند اضافه کنند و به قوام آورند و این سکنجین را نیز بدون ماء‌الجین می‌توان استعمال نمود به نحوی که در نسخه‌ی اوّل مذکور شد. صفت حبّ اف تیمون در صداع سوداوی مذکور شد؛ صفت سکنجین بزوری حارّ و بار و در حمیّات مذکور است و از جمله ادویه‌ی کثیرالنفع قوی‌الاثّر در این مرض و سایر امراض قلب و دماغ خصوصاً سوداویّی آن‌ها و از مجربّات متکرّره.

و دیگر ادویه را در منفعت آن نسبتی نیست و ذکر منافع و طریقه‌ی استعمال آن در این مقام مناسب است به طریقی است که معروف است، به چوب چینی در السنه و افواه در اوایل طلوع نیر صفویّه بر آن اطلاع یافتند و فواید بسیار از آن دیدند و به تلاحق افکار و تأملات بی‌شمار به منافع آن پی برده‌اند و از تفضّلات الهی آن‌که این بیخ، مقارن مرض آتشک هم، قبل از ظهور این بیخ نبود و هر دو به مقارن همدیگر به ظهور آمده‌اند و فی‌الحقیقه این بیخ در ازاله‌ی مرض مذکور بی‌عدیل است و از قیاس و تجربه معلوم شده که این بیخ مایل است به حرارت و امّا در بیوست و رطوبت آن خلاف است و اقوی و اظهر در نظر این حقیر، قول به بیوست اقوی و در آن رطوبت فضلیّه موجود است و امّا منافع این بیخ، مقویّ حرارت غریزی و مقویّ قلب و دماغ و کبد و معده و مقویّ باه و پاک‌کننده‌ی خون و روح از کثافات و سریع‌النّفوذ در اعماق بدن و در ازاله‌ی قروح خبیثه و مزمنه‌ی سوداویّه، خصوصاً مرض مشهور به آتشک عدیل ندارد و در رفع اکله مجربّ و در جمیع اورام صلبه و امراض سوداویّه؛ مثل: تب، ربع بواسیر و اوجاع مفاصل و داء‌الثعلب و داء‌الحيه و بهق و برص و مالیخولیا نافع و در دفع موادّ نزلی و فربه کردن بدن و بروز فرمودن موادّ از داخل بدن به ظاهر جلد و رفع سمّیت اخلاط و موادّ بدنی و قطع عادت افیون و خمر و ازاله‌ی امراض و اوجاع مزمنه مجربّ و در مجموع، آنچه ذکر شد، بعد از یأس از سایر معالجات از استعمال آن نجات تمام حاصل شده و به تجارب کثیره مشاهده شده و از این جهت می‌گویند، پرورش او از آب حیوان شده و مؤید این معنی است آنچه مشهور است که این بیخ را از حوالی ظلمات آورده‌اند و بالجمله دوايي به این عموم نفعی مشاهده نشده و خالی از احوال نیست که یک‌قسم از اقسام استعمال آن، مناسب و عدم فایده‌ی آن در بعضی امزجه مستند به عدم مراعات شرایط آن است در آن امزجه، و از جمله خواصّ آن که لازم است بر اصحّاً بعد از سنّ و قوف، هر سال در موسم سرما خوردن آن را بر خود لازم گیرند، از ناتوانی محفوظ می‌مانند و به جهت رفع نقاهت، خصوصاً پیران را و از برای تسمین اکثر ابدان و نضادت و حمّرت و صفا و رونق رنگ

بشره، خیلی نافع است و در اکثر امراض استعمال آب طبخ (طنج، طینج) به طریق تصعید آن چنان که ذکر خواهد یافت و جرم آن مصدّد و قوی التّخفیف است و تسدید و تخفیف جرم تازه خشک نشده‌ی آن کم‌تر و مصلح چوب چینی خصوصاً تازه و تر آن در اکثر امراض بارده رطبه‌ی دارچینی و عشنبه‌ی مغربی و بادیان خطایی و صاصفراس و کونار است، سرفه‌ی کهنه و ضیق النّفس اصل السّوس، و در استسقای باد آورد و شکاعی و فقاح اذخر و اذخرمگی و یا عرق این‌ها، و در خفقان و توحّش لسان الثّور و گل آن و بادرنجبویه و بسفایج، و در امراض دماغیّه‌ی بارده اسطوخودوس است و این بیخ متّصف است به اوصاف یازده‌گانه:

اوّل آن که: سرخ باشد و سنگین و سفید و با آن که غالب سنگین‌تر می‌باشد دلالت بر غلبه‌ی فجاجت و قلّت نضج و حرارت می‌کند و این چنین بیخ طینج او نیز سرخ است؛

دوم آن که: سنگین باشد، جهت آن که سبک او کهنه و پوسیده و کم قوّت است، بنابراین که سبک او به واسطه‌ی غلبه‌ی اجزای هواییّه خفّت پیدا می‌کند و اجزای هواییّه متخلخل المزاج است و تخلخل، موجب تأثیر هوای خارج در باطن و تحلیل قوای او؛

سیم آن که: کم کرده باشد و سطح ظاهر او مستوی باشد چه آن چه برخلاف این باشد یا آن است که در زمین کم‌رطوبت، نما یافته است و بیس بر او غالب شده و معلوم است که این چنین دوا، جذب غذای خود نتوانست کردن و ناقص و کم قوّت مانده و یا آن است که هنوز استکمالی نیافته که بیرون آورده‌اند و رطوبات غیرممازجه‌ی او مفارقت نموده‌اند و خشکیده مانده و ضعف و نقصان این، در دفع علّت ظاهر است؛

چهارم آن که: متوسط باشد در کوچکی و بزرگی و اگر چنین نباشد، افراط و بزرگی چندان مذموم نیست مادامی که صفات حمیده‌ی او جمیعاً با او باشد، امّا خورد، با وجود آن که در اکثر حالات اثقل می‌باشد به واسطه‌ی نقصان نمو، قوّت و کمال نیافته؛

پنجم آن که: در او طعمی غالب نباشد، زیرا که طعم غالب دلیل است که، چشم دیگر در او نفوذ کرده و احداث طعم نموده و چون در اصل خالی از طعم به عدونت مایل است هر چه چنین باشد، مغیّری بر او غالب و مستولی شده خواهد بود و آن چنان که مغیّر طعم است، لامحاله مبدّل مزاج است؛

ششم آن که: رایحه با او نباشد به همین دلیل مذکور؛

هفتم آن که: رنگ ظاهر او مخالف رنگ باطن نباشد؛

هشتم آن که: چهار دانگ آن قسم، سنگین و دو دانگ او سبک‌تر باشد؛

نهم آن که: مستوی الاجزا باشد در صفات مذکوره و آن لون و صلابت و لین است؛

دهم آن که: در آوردن او را از مغیّرات و مفسدات نگاه دارند؛ مثل: آب دریا و نم باران و گرمی آفتاب و آتش و مجاورت چیزهایی که مغیّر و مفسد مزاج است، مثل: کافور و فریون و جندیبستر و مشک و امثال این‌ها و این شرط عام است در اکثر دوا؛

یازدهم آن که: درست باشد و ناکوفته جهت آن که زود قوت او به تحلیل می‌رود و خوب و بد او متمیز نمی‌شود. اما شرط استعمال آن: اول، تنقیه بدن از اخلاط فاسده بکنند خصوصاً خلطی که سبب مرض است تا آن که این دوا در اصلاح بقیه قوی باشد و اِلّا این بیخ به واسطه‌ی تلطیف و تفتیح شاید از الهی ماده‌ی فاسد کند و خطر عظیم رو دهد و این شرط، در اکثر ادویه‌ی کلیه جاری است؛

دوم آن که: در ایام استعمال آب نیاشامند و به عوض آب، همان آب طینج چینی را به دستوری که مذکور می‌شود بنوشند، و بعد از فراغ نیز، تا چندروز آب نخورند و به عوض آب، بعد از فراغ بعضی از اطباء عرق گلاب و بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان و عرق بادیان به حسب هر مزاج فرموده‌اند و بعضی دیگر چنین مقرر داشته‌اند که بیخ چینی جوشیده را ضبط نموده، در سایه خشک کنند، دور کیسه و کاغذی کرده بر آن بنویسند که در فلان روز، مثل روز اول یا دویم و هكذا تا آخر، باز به همان ترتیب بجوشانند و به عوض آب بنوشند و بعضی دیگر از اطباء فرموده‌اند که هیچ از این دو طریقه ضرور نیست، چه خوردن عرق‌ها خصوصاً بر روی غذا مفسد عظیم است و به همان ترتیب خوردن آب چینی نیز بسیار مشکل است و تحمل پرهیز آن مرتبه‌ی دیگر در نهایت صعوبت است، بهتر آن است که جوشیده‌ی آن را هرچه مضمحل و سیاه نشده، ضبط نموده در سایه خوب، خشک کنند که از فساد محفوظ باشد و همه را با هم جمع کنند و بعد از فراغ، آن‌ها را چندبخش کرده، به هرروز یک‌بخش آن را با قدری آب که کفایت مریض کند به دستوری که در اصل چینی مذکور خواهد شد بجوشانند و به عوض آب بنوشند و اگر ده‌بخش کنند و به عوض آب، هرروز بنوشند تا ده‌روز بهتر است و به گمان این فقیر، طریقه‌ی سیم از دو طریق اول، بهتر است.

سیم آن که: در ایام استعمال آن و بعد از فراغ تا یک‌هفته، به حمام نروند و تجدید لباس نکنند و اگر ضرورت شرعی باشد، بروند و بی‌توقف بیرون آیند و اگر جامه‌ی ملاصق بدن را به ضرورتی باید تبدیل کرد جامه را به آب چینی تر کنند و بخشکانند و تبدیل کنند؛

چهارم آن که: در ایام شربت آن، تا ده‌روز بعد از فراغ از آن، جماع را ترک کنند؛

پنجم آن که: در ایام شربت آن، از حرکات عنیف و تجمل شاق بدنی به هر عنوان که باشد، احتراز نمایند؛ ششم آن که: از عامه‌ی اعراض نفسانیه، مثل: هم و غم و غضب و آنچه سبب تالم نفس گردد بر حذر باشد و اوقات را به عیش و عشرت و سرود و صحبت اصدقا و ظرفا و آنچه سبب لذت و فرح و انتعاش نفس و طبع گردد مصروف دارد، بلکه به گمان حدوث آلام نفسانیه ترک خوردن آن اولی است و مضرّتش بیشتر از منفعت آن است، هرچند در این زمان و اوان توقع غیر آن غلط است؛

هفتم آن که: در ایام استعمال آن ترک خوردن نمک بکنند، و سبب نخوردن نمک آن است که در بدایت ظهور این بیخ، قحطی عظیم در آن بلد، که این بیخ را از آن جا می‌آوردند، به هم رسید و مردم به صحراها رفته اغتذا به اصول نباتات می‌نمودند، چون این بیخ، طعم و رایحه که سبب تنفسه باشد ندارد، مردم رغبت به آن بیشتر می‌کردند، اتفاقاً در میان ایشان صاحبان امراض مزمنه خصوصاً سوداوی و قروح کهنه بود و از خون این بیخ شفای کامل یافتند، از آن موضع

به مواضع دیگر رفتند و چون در آن صحرا خوردن آن بی‌نمک بود به هر جا که می‌بردند، بی‌نمک می‌دادند تا آن که به توالی تجارب و تلاحق افکار شربت طبخ آن بدین نهج که الحال متعارف است، معمول شد؛ و سبب دیگر آن که: چون فعل نمک، تصلیب اعضا و تخفیف رطوبات است و این معنی منافی افعال این بیخ است، قیاس مقتضی ترک است، نهایت، چون خوردن نمک با اغذیه عادی و مألوف طبع شده و ترک معتاد و مألوف دفعهٔ مضر است و در غیر امراض مزمنه و قروح کهنه، خصوصاً هرگاه به طریق قهوه خورده شود، تقلیل کنند در مواد کثیره و امراض مزمنه و قروح، خصوصاً هرگاه به طریق تعریق خورده شود ترک نمایند؛

هشتم آن که: ترک لبنیات بکنند سوای روغن در مزاج حارهٔ تقلیل در روغن ضرور است؛

نهم آن که: از میوه‌ها و شیرینی‌های تازه اجتناب نمایند؛

دهم آن که: ترشی نخورند، مگر صاحبان امزج‌های حارهٔ که ترشی ملایم چاشنی، جایز است بلکه سبب تعدیل می‌شود، خصوصاً هرگاه به طریق قهوه خورده شود در امراض مزمنه و دردهای کهنه نباشد، نهایت هرگاه چندان حرارت در مزاج نباشد ترک آن واجب است و خوردن شیرینی ملایم مناسب حال شارب، این دواست مگر در امزج‌های حارهٔ که مناسب نیست و افراط در غیر امزج‌های حارهٔ نیز جایز نیست؛

یازدهم آن که: بدن را از رسیدن هوای سرد محافظت نمایند، خصوصاً هرگاه تعریق به عمل آمده باشد بعد از آن، نهایت اجتناب باید کرد، زیرا که بدن به واسطهٔ استعمال این دوا، نهایت لطافت به هم می‌رساند و بعد از عرق مسامات منفتح شده به ورود هوای سرد ضدّ تحلیل و تلین که مطلوب است، حاصل می‌شود، با وجود ورود ضدّین در بدن به تعاقب سبب، خلل عظیم است و قیاس این معنی از این باید کرد که، هر جسم صلبی را که خواهند، زود کوبیده شود، مکرراً به آتش، گرم می‌کنند و بلافضل به آب سرد می‌اندازند، قابل اذابه و سحق می‌شود و هرگاه در اجسام صلبه، این اثر کند، در بدن انسانی به طریق اولی، اثر خواهد کرد؛

دوازدهم آن که: اجتناب کنند از اموری که محدث مرضی شود که معالجه‌ی آن منافی چینی باشد، و آن را باید مقدم داشت و ترک خوردن چینی کرد، که غرض اصلی فوت نشود و رنج عبث نکشیده باشد.

و اما طریق استعمال آن، آنچه اشهر است و مکرراً به تجربه رسیده دو نهج است: یکی تعریق و یکی به طریق قهوه.

اما آنچه با تعریق است، در امزج‌های قویه و مواد غلیظه و امراض مزمنه و قروح رده‌ی سوداویّه مستعمل است، و این طریقه در شدت گرما و سردی هوا هیچ‌یک، مجوز نیست و به گمان فقیر به امزج‌های حارهٔ نیز مضر است.

و آنچه به طریق قهوه است، در اکثر امزج‌های موافق، و به هیچ‌وجه به امزج‌های هرگاه مراعات شرایط او به عمل آید از مقدار چینی و مقدار آب و پرهیز موافق مزاج و علت، البته مضر نخواهد شد و به همه‌ی امزج‌ها نافع است و در تعدیل و اصلاح امزج‌ها نظیر ندارد.

اما دستور استعمال آن با تعریق چنان است که: بعد از تنقیه مناسب مرض، هرروزه، از شش‌مقال تا هفت‌مقال او را بسیار باریک، مثل: دم چاقو ورق بکنند و در حین ورق کردن آن چه مانند آرد شده باشد جدا کنند و بعد از آن که ورق کردند، شب در یک پیاله عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و شاهتره به حسب هر مزاج بخیسانند و روز دیگر با یک‌من و نیم آب به وزن شاه در دیگ سنگ یا سفال یا مس قلع‌زده‌ی تازه که سرپوش آن نیز یکی از مذکورات باشد و اطراف آن را به خمیر جو گرفته باشند به آتش بسیار ملایم بجوشانند، تا به نصف رسد و معلوم کردن این که آب به نصف رسیده به نحوی است که سوراخی در وسط سرپوش دیگ کرده نصف آب مقرر را با چوب چینی در دیگ کنند و چوب باریکی را اندازه گرفته موضع اندازه را ریسمانی پیچیده نصف دیگ آب را بریزند و سوراخ را مسدود کنند و بعد از جوشیدن به قدری که به قوت امتحان رسد، سوراخ را گشاده معلوم کنند که آب به موضع اندازه رسیده یا نه، چون به نصف رسد، دیگ را از بار برداشته و مریض بر روی کرسی نشسته اطراف خود را به لحاف پیچیده دیگ را بر زیر لحاف بکشایند تا بخار به تمامی بدن برسد و سر و صورت و دهان باید بیرون لحاف باشد و اگر علت در عضو خاصی باشد همان عضو را بر روی دیگ گذارند تا بخار آن دیگ به آن عضو رسد و از همان آب، به همان وقت، دو پیاله به همان گرمی بنوشند پس خود را به لباسی پیچیده استراحت نمایند تا عرق خشک شود، و اگر بنیه و مزاج، تاب تعریق هرروزه نداشته باشد، به قدر طاقت به عمل آورد، نهایت اگر مرض در عضو خاصی باشد هرروزه عضو را به بخار آن بدارند و تعریق تمام بدن را روزی، یک‌بار به عمل آورد پس آب چینی را صاف و ضبط کرده ثقل آن را هرچه سیاه و مضمحل نشده باشد، در سایه خشک کنند و به نهجی که مذکور شد، بعد از فراغ، میل کنند و آب صاف را در هر صبح و شام، تا سه فنجان با دو مقال نبات بنوشند و گرم بنوشند و همه را به عوض آب، میل نمایند و قدری را در نان و قدری را در طعام داخل کنند تا همگی آب در ظرف شبانه‌روزی صرف شود و اگر آب تمام صرف نشود آتش بیش‌تر بسوزانند که از نصف کم‌تر بماند، تا به حدی که ثلث بماند و اگر باز زیاده باشد آب را کم‌تر از یک‌من و نیم بکنند و بجوشانند تا به ثلث رسد و در مزاج، چهار تا هشت‌مقال چینی و کم‌تر از یک‌من و نیم جایز نیست چینی را از هشت‌مقال، کم‌تر کنند و باید دانست در بعضی از امراض ادویه‌ی مناسب آن علت، با چینی می‌توان داد؛ در امراض بارده و امزج‌هی رطبه؛ مثل: فالج و بعضی مفاصل‌ها و زرنباد یا دارچینی، از هریک، تا دو مقال؛ عشبة الفارکه و یاسمین بریست، تا چهار مقال؛ و در امراض معده، عود قماری، یک‌مقال؛ هریک را مثل چینی ریزه کرده داخل کنند و در این طریق، آن چه مذکور شد از شرایط باید به عمل آورند و البته در این طریق، ترک ترشی و نمک لازم است و تجویز خوردن این‌ها، به طریقی است که مذکور شد.

اما طریق خوردن آن به طریق قهوه چنان است که: از دو مقال و سه مقال تا شش‌مقال او را، به حسب هر مزاج با نیم‌من یا یک‌من و پنجاه‌درم آب، بجوشانند و چون به نصف رسد صاف کنند و ضبط نمایند و طرف صبح و عصر، ده فنجان او را گرم کنند؛ نبات سفید، از یک‌مقال تا دو مقال بلکه تا سه مقال، داخل کنند، بنوشند مابقی را به عوض آب بنوشند و ضابطه در تعیین مقدار آب و چینی این است که: حار المزاج و نحیف چینی را کم‌تر بکنند و تا شش‌مقال،

بکنند و باردالمزاج و همچنین رطبالمزاج چینی را شش‌مقال بکنند و آب در هریک از آن‌ها به قدری که کفایت تشنگی بکند چه بدون آب عطش چینی خوردن و صبر بر عطش هردو مضر است، پس ضابطه‌ی تعیین آب به قدر کفایت به تشنگی است و تعیین مقدار چینی تابع مزاج و حال مریض که محرورالمزاج باید چینی را کم‌تر بکند و همچنین از بسیاری خوردن شیرینی‌ها متجنّب باشند و بعضی از ترشی‌های ملایم چنان‌چه مذکور شد بخورند؛ و صاحب مزاج بارد و رطب چینی را بیشتر می‌کند و آب را کم‌تر، و در این مزاج، گاه باشد که بعضی ادویه‌ی مناسبه‌ی علت؛ مثل: دارچینی و عود و زرنباد و عشبه چنان‌چه مذکور شد در طریق اول در این طریقه نیز داخل توان کردن، چنان‌چه در امزجه‌ی حاره نیز تجویز خیسانیدن چینی در عرق نیلوفر یا بید و غیرذلک شد، بلکه دیدم که گرم کرده طرف صبح او را با طباشیر می‌دادند و بعضی از اطباء فرموده که ضمّ او در این طریقه با هیچ چیز خوب نیست و چینی به حبّ، به همین طریق که مذکور شد منافع بسیار دارد و هرگاه با چیز دیگر ضمّ شد از کیفیت و مزاج خود بیرون می‌رود بلی در امراض مزمنه و موادّ غلیظه که استعمال آن با تعریق است، هرگاه از رطوبت آن به اقلّت تسخین آن مریض متصور می‌شود ضمّ با چیز دیگر، چنان‌چه مذکور شد، مناسب است و غذای شارب این دوا نیز به حسب امزجه، مختلف است، چنان‌چه در ضمن شرایط اشعاری شد و پرهیز از آن‌چه لازم است نیز مذکور شد.

و آن‌چه باید از چینی به طریق معجون با قهوه خورده شود که به جهت کحول و مشایخ و مایوسین از باه، به نهایت نافع است و به محض خوردن قطع مانع و مفاصل را می‌کند.

این است چوب چینی اعلی به اوصاف مسطوره: عشیه و مغریه، از هریک، چهارده‌مقال؛ بادیان خطایی، سه‌مقال؛ چای خطایی و دارچینی، از هریک، چهارمقال؛ گاوزبان، انیسون، بسفایج، فستقی و بادرنجبویه، از هریک، دومقال؛ مویز، طایفی، منقی از حبّ زردک، از هریک، پنجاه‌مقال؛ یک‌شب بخیسانند در پنج‌من تبریزی، آب و صبح در دیگ سنگی یا نقره یا مس تازه قلعی نموده کرده، سر آن را به طبق سفالی پوشانیده و اطراف آن را به خمیر ماش و گل حکمت محکم نموده، مقدار پنج‌من همیشه قلم باریک در زیر آن بسوزانند تا همیشه تمام شود، پس فرود آورده، صاف نموده، غسل مصفی یا نبات سفید بالمناصفه، از هریک، یک‌من تبریز؛ داخل کرده به آتش ملایم به قوام آورند، اولی است، پس بگیرند چوب چینی به اوصاف مزبوره، هفت‌مقال؛ دارچینی، بهمن سرخ، بهمن سفید، متقال، سورنجان، دانه‌ی هل، مصطکی و راتیانج، از هریک، دومقال؛ عنبر اشهب و زعفران، از هریک، یک‌مقال؛ پوست هلیله‌ی کابلی، سه‌مقال؛ ورق طلا، یک‌مقال و نیم؛ به دستور، معجون سازند هرروز صبح، دومقال؛ و شام، دومقال؛ این معجون را با قهوه‌ی چوب چینی به مصرف برسانند.

اما طریق سفوف که در امزجه‌ی بلغمیه و معده‌هایی که رطوبت در آن غالب باشد با ادویه‌ی مناسبه به شرط آن‌که ورم در احشا و سده و خوف سده نباشد مصرف کنند.

صفت آن: چوب چینی به سوهان ساییده، بیست‌مقال؛ دارچینی و عشبیه مغربیه، از هریک، پنج‌مقال؛ و به عوض عشبیه، سورنجان مصری، پنج‌مقال؛ مصطکی، سه‌مقال؛ رازیانه، دومقال؛ نبات سفید، سی‌مقال؛ که مجموع، شصت‌مقال؛ می‌شود و به قدر یک این‌ها، چوب چینی دارد در عرض پانزده‌روز، سفوف نمایند.

اما شراب چوب چینی مسکر و غیرمسکر؛ اما شراب مسکر: که در جمیع امراض سوداویّه‌ی بلغمیه نافع است و از برای جذام و آتشک و جمیع ناخوشی‌های بارده‌ی مزمنه‌ی سوداویّه و بلغمیه موافق ضابطه‌ی فرنگیه مناسب، بگیرند: چوب چینی اعلی، شش‌صد‌مقال و نیم؛ کوفته در خمّ عصیر انگور انداخته سرش را محکم مستور نموده بعد از شش‌ماه مروّ نمایند و در شیشه نگاه دارند و در یک‌شبهانه‌روز زیاده از هفتاد و دومقال بنوشند و ملاحظه قوّت و ضعف و توسطّ مرض و مریض را بنمایند، و در خوردن، ابتدا از پنج‌مقال نموده هر روز، پنج‌مقال زیاد نمایند تا به هفتادوپنج برسد و زیاده از چهل‌روز این مقدار خورده نشود و متوسطّ، بیست‌ویک روز است و اقل، یازده‌روز تا پانزده‌روز و چون خواهند ترک کنند، هرروز، پنج‌مقال، کم کنند تا به آخر برسد.

اما شراب غیرمسکر: چوب چینی با عشبیه که اقوی از نسخه‌ی اوّل است این است که: چوب چینی اعلی را ورق و ریزه کرده، شصت‌درم؛ عشبیه مغربی، پانزده‌درم؛ گل گاوزبان، بسفایج، فستقی، بادرنجبویه، دارچینی و ابریشم خام، از هریک، ده‌درم؛ مویز منقّی، یک‌رطل و نیم؛ مجموع، را در شش‌من آب باران و عرق گاوزبان و گلاب و بیدمشک و عرق شاهتره، از هریک، به قدر ضرور، یک‌شبهانه‌روز بخیسانند، پس به دستور طبخ چوب چینی در دیگ نقره یا سنگی یا مس تازه قلع کرده سر آن را به سرپوش و خمیر محکم نمایند که بخار آن مطلقاً بیرون نرود و به آتش ملایم طبخ نمایند، پس فرود آورده بگذارند تا سرد شود و چون سرد گردید سر آن را باز نموده، خوب مالیده بیالایند و با یک‌من نبات سفید و یک‌رطل و نیم عسل مصفّای تازه‌ی خالص به آتش ملایم، بجوشانند و کف آن را کوفته، صافی نمایند، پس بر آتش ملایم به قوام آورند و در این هنگام این ادویه را کوبیده در صره‌های نازکی ملایم بسته در وقت قوام در آن اندازند و لمحّه به لمحّه از پشت کفچه بمالند تا قوّت آن خوب برآید و بعد از قوام آمدن، صره‌ها را افشرده، دور نمایند؛ پس مصطکی، یک‌مقال؛ عنبر اشهب و مشک خالص، از هریک، نیم‌مقال؛ زعفران با گلاب سوده، دودرم؛ ورق طلا، نیم‌درم؛ ورق نقره، یک‌درم؛ هردو را حلّ کرده اضافه نموده و درست مخلوط نمایند و در ظرف چینی نگاه دارند، شربتیه، از یک‌مقال تا دومقال، صبح و شام تناول نمایند و از عقب آن مطبوخ چوب چینی یا عرق آن یا یکی از عرق‌های مناسبه‌ی دیگر بنوشند و از ادویه‌ی مناسب مرض و مریض داخل و ترکیب نمودن، مجوّز است.

اما عرق چوب چینی موافق ضابطه‌ی اطّباء هند و فرنگ جهت آتشک و قروح خبیثه و استسقا و امراض کرده و مثانه و قروح و جروح آلات تناسل خصوص که مزمن باشد از بیست‌روز تا چهل‌روز به حسب احتیاج به دستور مقررّ و شرایط بنوشند، نفع عظیم می‌بخشد؛ صفت آن: چوب چینی اعلی، چهل‌مقال؛ و دارچینی، کبابه چینی و ریوند چینی، از هریک، بیست‌مقال؛ چهار چینی را جوکوب نموده، در عرق گاوزبان و بادرنجبویه و شاهتره و بسفایج و خار خشک و اذخرمگّی، از هریک، پنج‌مقال؛ و یک‌شبهانه‌روز بخیسانند در همین عرق‌ها، به طریق متعارف عرق کشند که ثلث

برآید و طرف صبح، پنج‌مقال؛ با نبات، دومقال؛ و همچنین عصر، روزی، ده‌مقال؛ علاوه نمایند، پنج‌مقال صبح، و پنج‌مقال عصر، بیفزایند تا به هفتاد، برسد؛ نبات را هر پنج‌مقال، یک‌مقال علاوه نمایند تا بیست و یک‌یوم، و همین دستور کم نمایند، چهل‌یوم، و اگر بیست‌یوم بخواهند بیاشامند، تا ده‌روز بیفزایند و بعد کم نمایند و همچنین به حسب مزاج، رعایت لازم است اگر برای استسقا و سوء‌القنیه شکاعی بادآورد؛ فجاج اذخر، بیخ کاسنی و کرفس و رازیانه و کبر و افسنتین بیفزایند، از هریک، به وزن لایق و از برای هر علت، ادویه‌ی مناسبه‌ی مختصه به آن و از برای آتشک و قروح و جروح خبیثه مشهور به کوفت، نیم‌وزن چوب چینی، و ایتیمون ربع آن، اولی است.

اما دستور نقوع چوب چینی که فرنگیان در امراض بارده‌ی مزمنه که به تدابیر دیگر دفع نمی‌گردد به این دفع می‌گردد و به رغم ایشان و الحق بلاد ایشان این هوا را دارد که به غیر از این چنین دوی قوی امراض مزمنه قویه دفع نمی‌گردد؛ صفت آن: بگیرند شراب ریحانی قوی خالص، بیست و چهار من طبیعی؛ که هرمنی، دورطل است و هررطلی، یک‌صد و بیست و هشت‌درم؛ و دوثلث، درمی و در چهارقرابه کنند که، در هر قرابه، شش من طبیعی؛ شراب باشد، پس بگیرند: چوب چینی که به رنده‌ی نجاری تراشیده باشند و در هر قرابه، شانزده‌سیر من طبیعی، از چوب چینی تراشیده، داخل کرده سر آن را گرفته، چهل‌روز در آفتاب گذارند، پس بعد از چهل‌روز از آفتاب برداشته اول فصل بهار شروع به خوردن آن نموده، روز اول، پنج‌مقال؛ آن را بنوشند و هرروز، پنج‌مقال؛ آن را بیفزایند تا به هفتاد و پنج‌مقال؛ رسد پس چهل و یک‌روز، هرروز، هفتاد و پنج‌مقال؛ آن را بنوشند، بعد از چهل و یک‌روز، هرروز، پنج‌مقال؛ آن را کم کنند تا به پنج‌مقال، برسد پس ترک نمایند و این وقتی است که مزاج بسیار قوی باشد؛ اما اگر مزاج متوسط باشد و دو قرابه‌ی آن که در قرابه چهارمن طبیعی شراب باشد، ساخته به دستور مذکور تا هفتاد و پنج‌مقال؛ رسانیده و بیست و یک‌روز، هرروز، هفتاد و پنج‌مقال؛ بنوشند، پس هرروز، پنج‌مقال؛ آن را کم کنند تا به پنج‌مقال، رسد، پس ترک کنند و اگر مریض بسیار ضعیف باشد و بعد از رسیدن به هفتاد و پنج‌مقال، یازده‌روز یا پانزده‌روز، هرروز، هفتاد و پنج‌مقال؛ را بنوشند، پس هرروز، پنج‌مقال آن را کم کنند، تا به مقدار پنج‌مقال رسد، آن زمان ترک نمایند و پرهیز به دستوری است که در خوردن چوب چینی به طریق تعریق مذکور است.

اما حلوای چوب چینی که این نیز قریب‌النفع است و به جهت اشخاصی که چوب چینی به طریق مذکور و معروف خورده‌اند؛ اگر عقب آن بخورند، دخیل ثبوت و دوام منافع آن در بدن است و بخصوصه در امراض سینه و شش و سرفه‌ی کهنه و درد مفاصل و دردها که از آتشک عارض شده باشد، نافع است و با بعضی ادویه‌ی مناسبه، مقوی باه است؛ صفت آن: چوب چینی کوفته و از تافته بیرون کرده را با ناشاسته و شیرهی برنج و شکر تبغال و نبات سفید و تخم ریحان و روغن تازه‌ی بی‌نمک به دستور مقرر، حلو سازند، اگر تسخین مطلوب باشد دارچینی، زرنباد، زنجبیل و فرنجمشک، از هریک، نیز، قدری اضافه نمایند و در هر شربت و خوراکی چوب چینی از صغفا، زیاده از یک‌مقال؛ و در متوسطین، دومقال؛ و در اقویا، سه‌مقال؛ نباید باشد و اگر قدری چوب چینی را مضاعف ساخته و تراشیده به قدر هر

یک‌م‌ثقال از چوب چینی، صدم‌ثقال آب در دیگ نموده به طریق عرق و قهوه جوشانیده تا ربع بماند و با عسل و شکر و قند به قوام آورده حلوا و یا حریره بسازند، بهتر و نافع‌تر است.

اما حریره چوب چینی: از برای امراض سینه و شش؛ مثل: تنگی نفس و سرفه‌ی کهنه صفت آن چوب چینی اعلی، هرروز، نیم‌م‌ثقال یا یک‌م‌ثقال تا دوم‌ثقال آن را، به حسب مزاج و ضعف و قوت، نرم کوفته و بیخته با سه‌وزن آن نبات سفید، شب در پیاله با عرق بیدمشک و عرق گاوزبان بخیسانند و صبح به آتش ملایم بپزند تا چون فالوده شود، آن‌گاه نیم‌گرم، تناول نمایند و تا سه‌روز یا شش‌روز، به این دستور عمل نمایند و اگر شکر تیغال و بیخ هلیمون و نشاسته و کنیرا و صمغ عربی، از هریک، به قدر سدس؛ چوب چینی داخل نمایند بهتر است.

اما مرهم چوب چینی به جهت قروح و زخم‌های آتشک که بسیار نافع است؛ صفت آن: مردارسنگ و شنجرف، از هریک، دوم‌ثقال؛ و کات هندی و چوب چینی، از هریک، چهارم‌ثقال؛ موم کافوری، پنج‌م‌ثقال؛ روغن گاو بی‌نمک، بیست و پنج‌م‌ثقال؛ و اگر به جای روغن گاو مسکه‌ی گاو تازه یا سرشیر باشد، بهتر است به دستور معروف، مرهم سازند و اگر نصف کات را سوخته داخل نمایند، انفع است.

اما روغن چوب چینی که اوجاع مفاصل و دردهایی که از آتشک حادث شود و از برای جذام و درد اعضا و اورام سوداوی و بلغمی؛ چون: فالج و استرخاء و رعشه و کزاز را به نهایت نافع است؛ صفت آن: چوب چینی اعلی، بیست‌م‌ثقال؛ سورنجان و مخلصه و سداب، از هریک، پنج‌م‌ثقال؛ قصب‌الذریه، اشنه، سنبل‌الطیب، ساذج هندی، مرزنجوش و زراوند طویل، از هریک، سه‌م‌ثقال؛ عاقرقرا، دوم‌ثقال؛ قسط تلخ، دوم‌ثقال؛ و در نسخه‌ی دیگر، شش‌م‌ثقال؛ است، مجموع را، نرم کوفته و چوب چینی را رنده نموده دو شبانه‌روز، در دومن تبریز آب، بخیسانند، آن‌گاه با روغن زیتون و روغن گل سرخ از هریک، چهل‌م‌ثقال؛ روغن بابونه، روغن زنبق و روغن شبت، از هریک، پانزده‌م‌ثقال؛ در دیگ به آتش ملایم بجوشانند تا مهراً شود و آب برود و روغن بماند، پس صافی نموده روغن را بردارند و ثقل را با یک‌من آب و چهل‌م‌ثقال روغن، دفعه‌ی دیگر بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، صافی نموده در روغن اول داخل کرده، نگاه دارند و به وقت حاجت بمانند و بعضی اوقات اگر در هر ده‌م‌ثقال روغن، یک‌م‌ثقال مومیائی، داخل نمایند، انفع است؛ در اوجاع بارده و امراض بارده، چون: رعشه و لقوه و فالج خصوص آن‌که در هر ده‌م‌ثقال، از هریک از جندیبستر و فرفیون نیم‌م‌ثقال نرم ساییده، اضافه نمایند.

اما غسول چوب چینی که در امراض جذام و آتشک منع ریختن موی کند؛ صفت آن: چوب چینی سوهان کرده، چهارجزو؛ برگ و سمه، برگ حنا، برگ مورد، سنبل‌الطیب، پوست هلیله‌ی زرد، پوست هلیله‌ی کابلی، هلیله‌ی سیاه، آمله منقی، پوست بلبه‌ی زور و از هریک، یک‌جزو و نیم؛ کوفته در پیاله‌ی چینی با گلاب بخیسانند و روی آن را به دستمال کتانی پوشانیده، تا چهل‌روز متصل، هرروز، دست را از روی دستمال به گلاب مذکور تر کرده بر سر و ابرو و مژه و ریش بمانند و هر، پنج‌روز، یک‌مرتبه، ادویه را تازه نمایند.

اما غذا: که در ایام مصرف نمودن اقسام چینی مسطور، خصوص در قسم متعارف، مذکور؛ باید از صرف این اغذیه تجاوز و عبور ننمایند، اگر طرف شام مطبوخ خورد کباب یا چلو و قورمه با چلو و ترچلو و اگر رغبت به نان داشته باشد و از مطبوخ دو هفته متضرر می‌شده باشد، نان و مربای بالنگ و مربای پوست پسته و پالوده که با شربت قند و به آب چینی به عمل آمده باشد یا شربت مذکور بدون پالوده؛ و صاحب مزاج حارّ چنانچه مذکور شد از ترشی‌های خوش چاشنی؛ مانند: شربت انارین و مربای آلو و شربت نارنج و سکنجبین و مربای زرشک و شربت ریاس و امثال آنها می‌تواند خورد و هرگاه استعمال چینی به طریق قهوه باشد و غذای طرف شام ترچلو و قلیه‌چلو و کباب‌چلو و در هوای گرم آب چینی را با ظرفش بر روی یخ گذارند که از مرتبه‌ی گرم بودن بیرون آید، میل نمایند و بدان که مدت خوردن چینی در هریک از دو طریق نسبت به امراض و امزجه و احوال، مختلف است و آنچه در این ازمنه متعارف شده، چهل‌روز، است و کم‌تر و بیش‌تر هم جایز است چه اگر در کم‌تر از چهل‌روز اثر نفع حاصل نشد و صحت به ظهور نیامد، بیش‌تر بخورند و بالجمله نظر به موافقت به امزاج باید کرد.

وجع معده هرگاه از غلبه‌ی خلط صفرا باشد؛ علامت آن: عطش و تلخی دهان و خشکی آن و قی صفراوی و غشیان و تهوع و قلت اشتها و راحت یافتن از ادویه و اغذیه‌ی مبرده و حرارت و التهاب در معده و تقدّم اسباب موّده‌ی صفرا و حدوث آن در هوای گرم و زردی بول و براز و سایر علامات غلبه‌ی صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن: اگر دل به هم زدن و قی باشد، پس ماده را اعانت نمایند به قی، به این طریق که: ده‌مقال سکنجبین ساده، مخلوط به آب گرم نموده، قدری نمک علاوه کرده، بیاشامند و به انگشت یا پر مرغ قی نمایند تا ماده بالکلّیه مندفع شود، و بعد از تنقیه به قی، معده را تقویت و اصلاح نمایند، به ادویه که مذکور می‌شود و هرگاه ماده به قی مندفع نشود یا مانعی از قی باشد، به مسهلات مشروبه ماده را تنقیه نمایند، به این طریق که: دوپوم، طرف صبح منضجی از عنّاب و سپستان، هریک، ده‌دانه؛ گل بنفشه، نیلوفر و بیخ کاسنی، از هریک، دو‌مقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده ترنجبین یا شیرخشت، ده‌مقال؛ داخل کرده، بخورند.

روز اوّل، مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل بنفشه، نیلوفر، بیخ کاسنی، شاه‌تره و خبّازی، از هریک، دو‌مقال؛ عنّاب، سپستان و آلو بخارا، از هریک، دودانه؛ تمره‌ندی، ده‌مقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، سه‌مقال؛ گل سرخ، دو‌مقال؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، شیرخشت و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک‌مقال روغن بادام، تا ماده تنقیه شود و اگر طبیعت متنقّر باشد مسهل مذکور را، به عوض آن در روز مسهل، این ملین را میل نمایند: گل بنفشه، گل سرخ و گل نیلوفر، از هریک، دو‌مقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، چهارمقال؛ آلو بخارا، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ شیرخشت و ترنجبین، از هریک، ده‌مقال؛ داخل کرده، بخورند و یک‌روز نه، یک‌روز، مکرّر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود و اگر طبیعت از این ملین هم متنقّر باشد یا اجزا آن به هم نرسد، به عوض مسهل در روز مسهل به قدر پنجاه‌مقال، آب انارین که با پیه افشرده باشند، ده‌مقال

شیرخشت یا ترنجبین، داخل کرده بخورند و اگر سه چهارم مثقال، پوست هلیله‌ی زرد کوفته، علاوه‌ی آب انارین بخورند، در عمل اقوی است و اگر بعد از خوردن دو مسهل مشروب از مسهلات مذکوره، یک‌روز نه، یک‌روز، مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود؛ و اگر هیچ‌یک از مسهلات مذکوره یافت نشود، مقدار ده‌مثقال، ترنجبین در یک پیاله، عرق کاسنی حل کرده، چهارم مثقال پوست هلیله‌ی زرد کوفته و علاوه نموده، بیاشامند.

و هرگاه وجع معده از صفرای محترقه باشد، خوردن ماء‌الجبین از انفع ادویه مسهله است و دستور خوردن به نهجی است که در ضعف قلب مذکور شده، بالجمله بعد از تنقیه، تا چندیوم از اشربه‌ی مقویّه؛ مثل: شربت غوره و لیمو و به‌لیمو و ریباس و انارین و زرشک و ناردان و نارنج و به و سیب ترش و امثال آنها با رب آنها، هرکدام یافت شود با طباشیر ممزوج نموده، بخورند و خوردن سکنجبین ساده و سکنجبین به‌لیمویی و شربت فواکه و سکنجبین رمانی مخلوط به عرق‌های خنک؛ مثل: عرق بید و نیلوفر با علاوه‌ی طباشیر، بسیار نافع است و خوردن دوغ گاوی خالص با طباشیر، بسیار نافع است و اگر حرارت بسیار باشد، خوردن قرص کافور با ادویه‌ی مذکوره، بسیار نافع است و بعد از تنقیه در وجع معده‌ی صفراوی، خوردن شیر الاغ به طریقی که در تب دق مذکور است، بسیار نافع است و بعد از تنقیه مالیدن این روغن از خارج، بسیار نافع است: بگیرند آب به و سرکه و روغن گل، اجزا را مساوی بجوشانند تا روغن بماند.

طلایه‌ی دیگر: آب گشنیز سبز و آب غوره و آب به و آب سیب و گلاب و سرکه و روغن گل و آب مورد، اجزا را مساوی بجوشانند تا آب برود و روغن بماند، مکرر بمانند.

طلایه‌ی دیگر: بگیرند صندل سرخ و سفید به آب مورد و گلاب و آب سیب مکرر بمانند.

طلایه‌ی دیگر: بگیرند آب به با روغن کنجد و گلاب بجوشانند، تا روغن بماند، مکرر بمانند.

ضمادی دیگر نافع: بگیرند تراشه‌ی کدو با گلاب خمیر کرده قدری روغن گل علاوه کرده، ضماد نمایند.

ضمادی مناسب: آرد جو به آب گشنیز سبز و گلاب، خمیر کرده، ضماد نمایند و اگر حرارت، شدید باشد قلیلی کافور علاوه‌ی ادویه‌ی مذکوره نمایند و از جمله دواهای مناسب در منع انصباب صفرا به معده، شربت خشخاش است که شیخ - رحمه - تصریح نموده که در این باب، بسیار نافع است.

غذا: آش غوره و ناردان و زرشک و لیمو و به و ریباس و انارین و آلو و آلوچه و آب آنها و رب آنها، هرکدام یافت شود با قلیلی چاشنی از قند یا شکر و از گوشت‌ها: گوشت خروس‌بچه و بره و بزغاله و ماهی مناسب است و از سبزی‌ها: اسفناج و برگ خرفه مناسب است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور با افشره از ترشی‌های مذکور و سکنجبین ساده و سکنجبین به و سکنجبین رمانی، مناسب است و اگر حرارت بسیار نباشد، نخودآب از گوشت‌های مذکور با ترشی‌های مزبور مناسب است و اگر وجع معده از سوء‌المزاج حار ساذج باشد، یعنی بدون ماده باشد علاج همین معالجات مذکوره از ادویه و اغذیه به غیر از مسهل، که در این نوع ضرور نیست، بلکه هرگاه سوء‌المزاج حار در معده باشد و وجع هم نباشد، علاج همان علاج مذکور است از ادویه و اغذیه سوای مسهل که ضرور نیست و خوردن شیر الاغ به طریقی که در تب دق مذکور است در سوء‌المزاج حار معده، بسیار نافع است.

و هرگاه سبب وجع معده حصول بلغم باشد در معده؛ علامت آن: بسیاری جشا(جثا) و بسیاری آب دهن و عدم انهضام اغذیه‌ی غلیظه و بطوء انهضام اغذیه‌ی لطیفه و قلت عطش و غسیان و قی بلغمی در بعضی احیان و کسالت و استراحت به استعمال مسخّنات و تقدّم استعمال مرطّبات و چیزهای بلغمی و عدم علامات سایر اخلاط با سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن: اولاً تنقیه معده است از رطوبات بلغمیه به این طریق که: سه‌یوم، طرف صبح منضجی از گل گاوزبان و اصل سوس و بادرنجبویه و پرسیاوشان، بادیان، بیخ بادیان و تخم کرفس، از هریک، دو مثقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مقدار ده‌درم، ترنجبین یا گزنگبین یا نبات یا شکر سفید یا گلکند آفتابی در آن حلّ کرده، بنوشند و اگر گلکند را با نیم‌مثقال مصطکی، ممزوج کرده، بخورند و در عقب آن منضج مذکور را شاید؛ و اگر منضج مذکور یافت نشود، گلکند را به قدر چهارمثقال، یا هفت مثقال سکنجبین عسلی، ممزوج نموده، بخورند و اگر سکنجبین نباشد، گلکند را با مصطکی به عوض منضج بخورند، و اگر گلکند با سکنجبین بزوری که در حمیات مذکور است، ممزوج نموده بخورند، به عوض منضجات دیگر، بسیار نافع است؛

یوم چهارم: فلوسی مشروب به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، بادیان، بیخ بادیان، پرسیاوشان، بادرنجبویه و گل سرخ، از هریک، دو مثقال؛ سنای مکی و بسفایج، از هریک، سه‌مثقال؛ سپستان و انجیر، از هریک، ده‌دانه؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین و گلکند، از هریک، ده‌مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی یک‌مثقال، روغن بادام شیرین بنوشند و اگر در شبی که صبح آن، مسهل مذکور را می‌خورند، دو مثقال ایارج فیکرا، با سه‌مثقال اطریفل صغیر، ممزوج کرده بخورند، انفع است و اگر مسهل مذکور ممکن نشود و یا طبع از آن کاره باشد ایارج و اطریفل را به عوض آن، در صبح بخورند و اگر در یک‌شب نه، یک‌شب، اطریفل و فیکرا با عسل حبّ کرده بخورند، و در عقب آن آب گرم شاید؛ و اگر به عوض مسهلات مذکوره، دو مثقال از حبّ ایارج که در صداع بلغمی مذکور شد، بخورند، مناسب است و این حبّ نیز بسیار نافع است در اسهال مواد بلغمیه از معده صفت آن این است: تربد مجوّف، یک‌درم؛ سقمونیای مشوی، دودانگ؛ غاریقون مغربل، یک‌درم؛ زنجبیل، دودانگ؛ حبّ بلسان و عود بلسان، دارچینی، میخک، زعفران و سنبل‌الطیب از هریک، دانگی؛ همه را کوفته و بیخته به آب کرفس حبّ سازند و این دو، مجموع دو شربت است در یک‌روز نه، یک‌روز، به طریق مسهلات دیگر می‌خورند و در عقب آن آب گرم و اگر در یک‌شب نه، یک‌شب، از دواء التّرید که در حمیات مذکور است، بخورند به عوض مسهلات دیگر می‌شود، و اگر هیچ‌یک از این مسهلات یافت نشود مقدار دو مثقال، ترید سفید مجوّف کوفته با گلکند ممزوج کرده، بخورند و بالجمله هریک از این مسهلات که می‌خورند شرح است که در یک‌روز نه، یک‌روز، مکرّر نمایند تا ماده تنقیه شود و صحّت حاصل گردد و در این نوع، هرگاه ماده‌ای نفی دفع می‌شده باشد، و مانعی از قی نباشد، اصل سوس و تخم شبت از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده مقدار ده‌درم، سکنجبین عسلی و نیم‌مثقال، عسل مخلوط کرده بیاشامند و به انگشت یا پر مرغ قی نمایند یا دو مثقال، تخم ترب خالص جوشانیده سکنجبین عسلی مخلوط کرده، بخورند و قی نمایند

یا اصل سوس و تخم خربزه جوشانیده، سکنجبین و نمک مخلوط کرده، بخورند و قی نمایند و بالحملة بعد از تنقیه معده چه به اسهال، چه به قی واجب است که در اصطلاح و تقویت آن کوشند به این طریق که: چندیوم، طرف صبح، یک‌دانه آمله‌ی پرورده با گلاب شسته و با مصطکی ممزوج نموده بخورند، یا هلیله‌ی پرورده با مصطکی ممزوج کرده، بخورند و بالحملة بعد از تنقیه مداومت به دواهایی که معده را تقویت می‌نماید بنمایند و از اشربه و معاجین و جوارشات که در ضعف معده مسطور است در این نوع از وجع معده بعد از تنقیه، مناسب است.

غذا در ایام مسهل و منضج: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و کبک و تیهو و بره‌ی باهل و زیره و دارچینی و فلفل مناسب است و بعد از تنقیه طرف چاشت‌ها نان و مربای بالنگ و مربای سیب و مربای پوست پسته که از عسل یا شکر برحسب اختلاف امزجه ترتیب یافته باشد، مناسب است و نان و پنیر و حلوا‌ی گزنگین و شربت قند یا نبات نیز مناسب است و ترک فواکه و حموضات و آنچه موجب ضعف معده و باعث تولید بلغم شود از لوازم است.

و هرگاه وجع معده به سبب حصول موادّ باشد در معده؛ علامت آن: بسیاری اشتها و ضعف هضم و کثرت نفخ در معده و سوزش آن و ترشی طعم دهن و قی سوداوی در بعضی اوقات و افکار فاسده و لاغری بدن و تقدّم استعمال چیزهای سودانگیز و سایر علامات غلبه‌ی سودا، چنان‌چه در صداع سوداوی مذکور شد.

علاج آن: تنقیه معده از سودا بکنند، به این طریق که: سه‌یوم، طرف صبح گل بنفشه، گاوزبان، اصل سوس، بادرنجوبیه، شاهتره، خبّازی، پرسیاوشان و پوست بیخ کاسنی، از هریک، دو مثقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین، ده‌مثقال؛ مخلوط کرده، بخورند.

یوم چهارم، مسهل مشروبی به این اجزا میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، بادرنجوبیه، پرسیاوشان، شاهتره‌ی خشک، بنفشه، خبّازی، پوست بیخ کاسنی و افستین، از هریک، دو مثقال؛ پوست هلیله‌ی زرد و پوست هلیله‌ی کابلی، ایتیمون، سنای‌مگی و بسفایح، از هریک، سه‌مثقال؛ گل سرخ، سه‌مثقال؛ سپستان، بیست‌دانه؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس و ترنجبین، از هریک، داخل کرده با علاوه‌ی یک‌مثقال روغن بادام شیرین، بنوشند و هرگاه یافت نشود، مقدار پانزده‌درم آب شاهتره‌ی خام، داخل مسهل مشروب کنند شاید.

و هرگاه در مزاج حرارت باشد و آثار غلبه‌ی صفرا باشد، منضج و مسهل را به این اجزا بدهند؛ **صفت منضج:** گل بنفشه، نیلوفر، پوست بیخ کاسنی، خبّازی، شاهتره‌ی خشک، بادرنجوبیه و پرسیاوشان، از هریک، دو مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین با شیرخشت، ده‌مثقال؛ داخل کرده بخورند. **صفت مسهل:** گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبّازی، پوست بیخ کاسنی، پرسیاوشان، اصل سوس، تخم خطمی، گاوزبان، بادرنجوبیه و گل سرخ، از هریک، دو مثقال؛ تمره‌ندی، ده‌مثقال؛ آلو بخارا و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ سنای‌مگی، پوست هلیله‌ی زرد و پوست هلیله‌ی کابلی، از هریک، سه‌مثقال؛ ایتیمون، سه‌مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین، شیرخشت و آب برگ کاسنی، از هریک، ده‌مثقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی یک‌مثقال روغن بادام شیرین نمایند؛

یوم پنجم، باز منضج مذکور؛ یوم ششم، باز مسهل مشروب به نهج مسطور و هکذا یکروز منضج و یکروز مسهل مشروب و اگر منضج در یوم بخورند، بهتر است و بالجمله مسهل را مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود.

صفت مسهلی دیگر که در وجع معده سوداوی که به آن حرارت نباشد مناسب است: گل بنفشه، گاوزبان، گل بداغ، گل سرخ و تخم کاسنی، از هریک، ده مثقال؛ سنای مکی، بسفایج و افسنتین، از هریک، سه مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ شربت گاوزبان، پنج مثقال؛ مخلوط کرده با علاوهی چهاردانگ غاریقون سفید و مغز هل، که سرداروج کرده بنوشند و مکرر نمایند به طریق مسهلات دیگر، در دوروز نه، یکروز، طرف عصرها در ایام منضج، خوردن آملهی پرورده با هلیله یا اطریفیل صغیر یا گلقلند برحسب اختلاف امزجه، مناسب است و هرگاه در مزاج حرارت نباشد در وجع معدهی سوداوی بعد از آن که دو فلوس مشروب که در اوّل مذکور شد، خورده باشند خوردن حبّ اقیمون که در ضعف قلب مذکور شد در وجع معدهی سوداوی که با آن علامات صفرها باشد، بسیار نافع است و با آثار غلبه‌ی بلغم، خوردن ایارج با اطریفیل به طریق مذکور در ضعف قلب، بسیار نافع است و بالجمله هریک از این مسهلات که می‌خورند در یکروز نه، یکروز، یا دو روز نه، یکروز، مکرر نمایند تا تنقیه کامل حاصل شود و در وجع معدهی سوداوی بعد از استعمال مسهلات مذکوره هرگاه وجع باقی باشد خوردن ماءالجبن به طریقی که در ضعف قلب مسطور است، بسیار نافع و مؤثر است، خصوصاً هرگاه از موادّ محترقه باشد و بعد از تنقیه در وجع سوداوی و صفاوی خوردن شیر الاغ به نهجی که در حمّی و قی مذکور است، بسیار نافع است و طرف عصرها خوردن آملهی پرورده، هلیله و نوشدارو، بسیار نافع است و همچنین خوردن آن‌ها بعد از تنقیه و سایر مقویّات از جوارشات و معجونات که در ضعف معده مسطور است، برحسب اختلاف امزجه در باب تقویت و تعدیل مزاج معده و اصلاح حال آن، لازم است و خوردن مسهل بدون تعدیل مزاج، بی‌فایده است، پس از فراغ از تنقیه در اوجاع معده رجوع به ضعف معده نموده از جوارشات و مریّات و معجونات و سایر ادویه‌ی مذکوره در آن‌جا تا چندیوم، طرف صبح و عصر و آخر شبها هرکدام، انطباق است به حال، و اوفق است به مزاج، مداومت به آن نموده، تا وقتی که مزاج معده به اصلاح آید و بپایند دانست که هرگاه در وجع معدهی سوداوی مادّه به قی رفع می‌شده باشد و قی کردن بر علیل سهل باشد و مانعی از قی نباشد، قبل از استعمال منضج و مسهل، دویوم متوالی قی نمایند به این طریق که: دومثقال، تخم ترب و دومثقال، تخم اسفناج و دومثقال، تخم شپت؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، سکنجبین عسلی یا عسل خالص، مخلوط کرده به اضافه‌ی نیم‌مثقال نمک، بیاشامند و شرط است که پیش از خوردن دواى مقی، یک کاسه آب گوشت چربی بخورند و بعد از آن مقی را بخورند.

صفت مقی دیگر: اصل سوس، ریشه‌ی خربزه و تخم شپت، از هریک، دومثقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ سکنجبین عسلی یا عسل خالص به اضافه‌ی قلیلی نمک، بیاشامند و به انگشت یا پر مرغ زده قی می‌نمایند.

غذا: نخودآب از گوشت خروس بیچه و مرغ بیچه و بره و بزغاله با قلیلی هل و زیره و بعد از فراغ از تنقیه، نان، مربای سیب و بالنگ و حلوی گزنگین و شربت قند و نبات و در بعضی هریسه و شیر برنج و شیر شکر و ماست میش با شکر مناسب است و از میوه: آب هندوانه با نبات و آب انار شیرین و خربزه و گرمک مناسب است.

و هرگاه وجع معده به سبب ریح باشد؛ علامت آن: کثرت قراقر و نفخ و حدوث وجع، بعد از اکل طعام و تقدّم استعمال ادویه‌ی منفخه و استراحت به خروج ریح حرکت آن از موضعی به موضعی و عدم علامات اخلاط.

علاج آن: است که چندیوم، طرف صبح، بادیان خورد و بادیان درست، نیم کوب کرده، پس با گلاب جوشانیده و صاف نموده، مقدار چهارمقال گلقد آفتابی در آن حل کرده، بخورند و از ادویه‌ی مناسبه در این نوع از وجع معده، معجون کمونی است که بسیار نافع است و خوردن تریاق اربعه و صفوف کاسرالریاح، هرکدام یافت شود، مناسب است. **صفت معجون کمونی** این است: زیره‌ی کرمانی در سرکه خیسانده، پنجاهمقال؛ فلفل سیاه، پانزدهمقال؛ سداب و زنجبیل، از هریک، بیستمقال؛ بوره‌ی ارمنی، پنجمقال؛ ادویه را کوبیده و با سه‌وزن ادویه عسل به قوام آورده بسرشد و قدر شربت، دومقال.

صفت سفوف: کاسرالریاح، کرویا، بادیان خورد، زیره‌ی کرمانی، قاقله، قرمه، نان‌خواه و تخم کرفس، از هریک، دودرم؛ میخک، نیم‌درم؛ زنجبیل و دارفلفل، از هریک، دودانگ؛ قند سفید، بیست‌درم؛ ادویه را کوفته و بیخته، شربتی دودرم، بخورند.

صفت سفوف کاسرالریاح به نوع دیگر که بادها بشکند و معده را از اخلاط غلیظ پاک کنند: نان‌خواه و تخم کرفس، از هریک، پنج‌درم؛ کندر، چهاردرم؛ فجاج اذخر، قسط و مصطکی، از هریک، سه‌درم؛ سفندان سفید، سی‌درم؛ ادویه را کوفته و با مساوی از قند سفید، سفوف کرده، مصرف نماید.

صفت تریاق اربعه: در مسمومات مذکور است و خوردن جوارش کندر و جوارش بسباسه و سایر جوارشات که در ضعف معده است، در این‌جا مناسب است و این‌کما و نیز مناسب است: گاورس، نمک و خاکستر، در کیسه کرده، بر معده بگذارند.

و هرگاه به سبب ضعف قوای معده بدون غلبه‌ی ماده از مواد مذکوره است؛ علاج آن: است که به ادویه‌ی مقویه معده را تقویت نمایند به این‌نهج که: چندیوم، طرف صبح یا عصر، آمله‌ی پرورده یا هلیله‌ی پرورده، هرکدام یافت شود با مصطکی یا طباشیر ممزوج نموده، بخورند و اختلاف امزجه را در گرمی و سردی مراعات نمایند، پس اگر ضعف معده با حرارت مزاج باشد از قبیل: سرشت به‌لیمو یا لیمو یا ربّ به یا شربت آن با شربت فواکه یا طباشیر و بدون آن، مناسب است و اگر در مزاج حرارت نباشد خوردن جوارشات؛ مثل: جوارش عود کبیر و جوارش عود صغیر و جوارش کندر و جوارش بسباسه و جوارش عنبر و انوش‌دارو و سفوف ارسطالیس و اطریفل صغیر در انواع ضعف، مناسب است. **طریق ساختن شربت به‌لیمو:** آب به ترش شیرین، سه‌جزو؛ آب لیمو، یک‌جزو؛ قند سفید به قدری که چاشنی شود، ممزاج نموده به قوام آورند؛ طریق ساختن شربت لیمو با قند به قدر چاشنی به قوام آورند و همچنین شربت به.

طریق ساختن شربت فواکه: آب انارین، آب امرود ترش و شیرین، از هریک، یک جزو، آب زرشک، نصف از آن‌ها؛ با قند سفید به قدری که چاشنی شود، داخل کرده به قوام آورند.

طریق ساختن جوارش: عود کبیر و عود قماری، ده‌مقال؛ سنبل‌الطیب، قاقله‌ی کبار، زعفران، پوست ترنج، قرنفل، بادرنجبویه و مصطکی، از هریک، سه‌مقال؛ آب سیب ترش و گلاب، از هریک، پنجاه‌مقال، آب لیمو، سی‌مقال؛ نبات یا قند، صدوپنجاه‌مقال؛ ادویه را کوبیده و بیخته، نبات را با ربّ و آب‌ها به قوام آورند و ادویه را با او بسرشدند و تا دومتقال، میل نمایند.

صفت جوارش عود صغیر سهل‌المأخذ: عود قماری، پنج‌مقال؛ پوست ترنج، ده‌مقال؛ مصطکی، یک‌مقال؛ نبات، نودمقال؛ نبات را به قوام آورند و اجزا را به آن کوفته و بیخته، بسرشدند و تا چهارمقال، بخورند.

صفت جوارش کندر ضعف معده را که با برودت باشد نافع است و هضم را قوی گرداند و بادها و مواد را از معده پاک سازد: بگیرند کندر، شصت‌درم؛ دارفلفل و فلفل، از هریک، دوازده‌درم؛ میخک، جوز بوآ و خیر بوآ، از هریک، پنج‌درم؛ زنجبیل و قولنجان، از هریک، چهاردرم؛ مشک، نیم‌درم؛ قند سفید، شصت‌درم؛ اجزا را کوفته با عسل بسرشدند، شربتی، نیم‌درم؛ بعد از غذا بخورند.

صفت جوارش بسباسه که ضعف هضم را که برودت مزاج باشد بسیار نافع است و بواسیر و سردی معده و تحلیل ریاح از معده مناسب است: بگیرند قرفه، بسباسه، قاقله‌ی صغار، زنجبیل، دارفلفل، دارچینی و سارون از هریک، یک‌درم؛ قاقله‌ی کبار، پنج‌درم؛ فلفل، دودرم؛ میخک، یک‌درم و نیم؛ قند، بیست‌درم؛ اجزا را کوفته و بیخته، با عسل بسرشدند، قدر شربت آن، یک‌مقال بعد از غذا میل نمایند.

صفت جوارش مسک که ضعف معده و بادهای آن را موافق است و بادهای بواسیر و خفقان را نافع است: بگیرند خیر بوآ، قاقله، زنجبیل و دارفلفل، از هریک، ده‌درم؛ مشک، نیم‌مقال؛ قند، شصت‌درم؛ کوفته و بیخته با عسل بسرشدند، شربتی، یک‌مقال، بخورند.

صفت نوش‌دارو: ورق گل سرخ، شش‌مقال، سعد کوفی، پنج‌مقال؛ قرنفل، مصطکی، سنبل‌الطیب و دارچینی، از هریک، سه‌مقال؛ قاقله‌ی کبار، صغار، زرنباد و بسباسه، جوز بوآ، قرفه و زعفران، از هریک، دومتقال؛ آمله‌ی مقشّر، نودمقال؛ قند و عسل، از هریک، هشتادمقال؛ آمله را در شیر گاو بخیسانند و به آب بجوشانند تا بیخته شود پس از پشت غربال بیرون کنند و قند و عسل را به قوام آورند و ادویه را کوفته و بیخته با آمله مخلوط نموده با هم بسرشدند.

صفت سفوف: ارسطالیس، قرفه، سازج، هل، عود، اسارون، مصطکی، پوست هلیله‌ی کابلی، اشنه، فرنجمشک، نار مشک، زیره‌ی کرمانی، دارچینی، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، میخک، انار، دانه جوز بوآ و قاقله، از هریک، پنج‌درم؛ دومتقال، مشک، عنبر و کافور، از هریک، یک‌مقال؛ نبات، شش برابر؛ مجموع اجزا را نرم کوبیده با هم مخلوط نمایند و نار قیصر که اجزای این سفوف است در این ازمنه مفقود است بدون آن مستعمل است و این سفوف در ضعف

معدۀ و تقویت آن بلکه در تقویت دل و دماغ عدیل ندارد و قدر شربت آن، یک‌مقال، تا یک‌مقال و نیم، است؛ و هرگاه به جهت هضم طعام است، بعد از غذا باید خورد، برای تقویت قلب و دماغ، ناشتا باید خورد.

طریق ساختن اطریفل صغیر که در انواع ضعف معدۀ نافع است، در صداع مذکور شد و ببايد دانست که هرگاه ضعف معدۀ با برودت و رطوبت مزاج باشد، خوردن شربت افسنتین به طریقی که مذکور می‌شود از بهترین ادویه است و بسی نافع و مجرب و بسیاری که از استعمال این دوا از ضعف معدۀ اصلاح یافته‌اند، طریق ساختنش: افسنتین، پنجاه‌مقال؛ انیسون، گل سرخ، سلیخه و اسارون، از هریک، ده‌مقال؛ سنبل‌الطیب و مصطکی، از هریک، هفت‌مقال؛ اجزا را به غیر از مصطکی بجوشانند، صاف کنند و با سیصد‌مقال، قند سفید به قوام آورند و بعد از آن مصطکی را نرم صلایه کرده، ممزوج کنند و هرروزه از پنج‌مقال، تا هفت‌مقال او را، با گلاب بنوشند و اگر نیم‌مقال، معزهل را با گلاب شیره کشیده با شربت بنوشند، انفع است و لااقل تا دوازده‌روز، این شربت را به طریق مذکور، بخورند و در وجع معدۀ بلغمی بعد از تنقیه، خوردن این شربت در مدت مزبوره، بسیار نافع است و دیگر از اشربه که در ضعف معدۀ که با برودت باشد، نافع است، شراب عود است که معدۀ را قوت دهد و دهن را خوشبو کند و در تقویت هاضمه بسیار نافع است؛ صفت آن: عودهندی و آملهی منقی، از هریک، ده‌درم؛ سنبل‌الطیب، میخک، مصطکی و جوز بوا، از هریک، دودرم؛ مجموع را نیم کوفته، در کیسه کرده و با گلاب بجوشانند و کیسه را نیک بمالند تا قوت در گلاب دهد و شیرهی آن به تمامه داخل گلاب شود و با دویت‌مقال، قند سفید این گلاب را به قوام آورند و اگر خواهند، نیم‌مقال مشک خالص علاوه نمایند و از سه‌مقال، تا پنج‌مقال او را، با گلاب ممزوج نموده، بخورند و از جمله ادویه که در تقویت معدۀ نافع است آملهی پرورده و هلیله و زنجبیل پرورده است و مربای بالنگ و غذا و دوا مناسب است و خوردن گل‌قند با مصطکی یا طباشیر یا عود بر حسب اختلاف احوال، نافع است.

و هرگاه هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، پس با برودت و رطوبت مزاج، خوردن قهوه، زنجبیل و دارچینی و زرنباد و عود هل، قرنفل و امثال آن‌ها، هر کدام یافت شود، بخورند یا با نبات سفوف کف نمایند و با حرارت مزاج آب غوره و لیمو و به و ناردان زرشک و انارین و رب آن‌ها و شربت آن‌ها دوا و غذا مناسب است و در هر مکان و هر بلد، هریک از این مذکورات ممکن شود علی حسب اختلاف‌الامزجه به آن مداومت نمایند تا معدۀ به اصلاح آید و از خارج مالیدن روغن ناردین بر معدۀ هرگاه با برودت مزاج باشد، بسیار نافع است.

طریق ساختن روغن ناردین: قصب‌الزریره و سعد کوقی ورق گل سرخ، عود، بلسان، حب‌الفار، نمک، سازج هندی، برگ مورد، اذخر، ابهل، راسن، قردبانا و برزنگوش، اجزای مساوی نیم کوفته با گلاب و آب بجوشانند و صاف نمایند و روغن کنجد داخل نموده، باز بجوشانند تا روغن نماند مکرر معدۀ را به این روغن تدهین نمایند.

روغنی دیگر مسمی به روغن به: معدۀ را تقویت نماید و در همه‌ی امزجه مناسب است؛ صفت آن: آب به دو جزو و آب برگ مورد و روغن گل، از هریک، جزوی؛ با هم ممزوج کرده بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و با

برودت مزاج این روغن را با قدری قرفل و لادن و سنبل و امثال آنها سائیده بر معده طلا نمایند و با حرارت مزاج با صندلین و گلاب و آب سیب ممزوج نموده، طلا نمایند.

و روغنی مسمی به روغن مصطکی که در تقویت معده عدیل ندارد طریق کوفتن، آن که: مقدار پنجاه درم، روغن زیت در شیشه کرده و ده درم، مصطکی در آن ریخته و یکی را تا نیمه آب کنند، شیشه را در آن دیگ آویزند و آتش در زیر دیگ گذارند تا دیگ به جوش آید و آن شیشه نیز به جوش آید چندان که مصطکی در روغن حل شود و هر چند آب تمام شود تازه نمایند تا وقتی که مصطکی در روغن حل شود، بردارند و آن شیشه را با روغن ضبط کنند و مکرراً معده را به آن چرب نمایند.

و روغنی دیگر مسمی به روغن لاله که معده سرد را گرم کند و تقویت نماید: بگیرند برگ لاله و بجوشانند، اگر خشک باشد، و اگر تازه باشد آب او را بدون جوشانیدن با روغن زیت ممزوج کرده، بجوشانند، تا روغن بماند، استعمال نمایند.

روغنی دیگر مسمی به روغن افسنتین معده و جگر بلکه جمیع اعضا را تقویت می‌نماید: بگیرند افسنتین را و بجوشانند و آب او را گرفته با روغن زیت ممزوج کرده، بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و بالجمله مالیدن هر یک از این روغن‌های مذکور بر معده، باید در صورت خلاء معده باشد از طعام، که با امتلا مضر است و در غذا نیز ملاحظه‌ی اختلاف مزاجه در حرارت و برودت لازم است، پس با حرارت مزاج استعمال غذاهای گرم جایز نیست و در صورت احتیاج به لحوم: گوشت بره و بزغاله و خروس بچه مناسب است و آب لیمو و آب غوره و زرشک و نارदान و ریواس انارین و آب به و رب آنها و شربت آنها، غذا مناسب است و با برودت مزاج، نخود آب از گوشت جوجه و کبک و تیهو و گنجشک و کیوتربچه و درآج و بره و امثال آنها با هل و زیره و دارچینی مناسب است و نان پنیر و مربای بالنگ و سیب و پوست پسته و حلوی گزنگین و امثال آنها موافق است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور مناسب است و در ضعف معده احتراز از غذیه غلیظ و بطی‌الهضم و اغذیه نفاخه و امتلاء از طعام تداخل در اکل و چیزهای چرب و مرخی و رطوبت انگیز و بسیار خوردن چیزهای ترش و شور و شیرین و ثقیل و امثال آنها لازم است. هیضه نباید دانست که هیضه عبارت است از: حرکت مواد فاسده غیرمنهضمه که از بدن به واسطه‌ی فساد غذا در معده باز گردد و به شدت و عنف به قی و اسهال مندفع شود و گاه باشد که به این مرض قی نباشد و تهوع و غسیان باشد از معده؛ و تهوع حرکت معده است بدون اندفاع شیء از معده؛ و بسا باشد که با این مرض نبض ضعیف گردد و چشم‌ها در غور افتد و بینی باریک شود و اطراف سرد شود و گاه باشد که مریض را اسهال صعب شدید مختلف‌اللون حادث گردد، و با کرب و قلق و اضطراب و عطش باشد؛ و گاه باشد که منجر شود به ذحیر و پیچش ناف و اسهال خون شود؛ و گاه باشد که تشنج در عضل‌ها پدید آید و رنگ مریض به رنگ میّت ماند و این حال با خطر عظیم باشد؛ و با وجود حالات صعبه و بعضی علامات هائیه، هرگاه رونق در بشره باشد و نفس سلیم و با انتظام باشد، از علاج آن مأیوس نباید

شد و بالجمله هرگاه هیضه، صفراوی باشد؛ یعنی با علامات غلبه‌ی صفرا باشد، از عالم عطش شدید و خشکی دهن و قلق و اضطراب و حرارت و التهاب و خروج صفرا باقی و اسهال.

علاج: آن است که آب گرمی که از شدت گرمی، دهن را بسوزاند، مکرر بیاشامند تا جمیع مواد فاسده از معده مندفع شود و اگر رب آب، گلاب باشد بهتر است و بعد از تنقیه از مواد فاسد، سه‌مقال خاکشی با گلاب بدهند باید گلاب سرد باشد و غذا نخورند تا وقتی که معده از مواد پاک شده باشد و بعد از آن از اشربه‌ی مقویّه مثل: شربت انار منع و شربت به و ربّ به و ربّ انار و شربت سیب ترش یا ربّ آن‌ها یا شربت غوره یا ربّ آن یا شربت ریاس یا ربّ آن، هر کدام یافت شود، ممزوج به گلاب کرده، بیاشامند و اگر هیچ‌یک از این‌ها یافت نشود ناردان را از شیر کشیده با طباشیر بنوشند، یا آب به یا سیب یا انار یا غوره یا ریاس، هر کدام، یافت شود با طباشیر بنوشند و هرگاه قی به سرحدّ افراط رسد و معده از مواد، تنقیه نیافته باشد و به اسهال، ماده دفع نمی‌شده باشد در تسکین قی کوشند و اعانت نمایند در اخراج ماده به اسهال؛ به این طریق که: یکی از اشربه‌ی مذکور یا ربوب مذکوره یا آب‌های مذکور با طباشیر و گلاب بخورند باقی را تسکین دهد و احتقانی از این اجزا به عمل آورند در دودفعه یا سه‌دفعه یا بیش‌تر به حسب حاجت و قوه؛ گل بنفشه، نیلوفر و تاجریزی، ریشه‌ی خطمی، بزرک سفید، گل سرخ، گاوزبان و اکلیل‌الملک، از هریک، دو‌مقال؛ عنّاب و سپستان، از هریک، دودانه؛ سبوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، شکر سرخ، تخم کافشه، جو مقشّر و شیرخشت مخلوط کرده با علاوه‌ی سه‌مقال، روغن بادام در سه‌دفعه، احتقان به عمل آورند و اگر احتیاج به تکرار حقنه باشد، در یک‌روز نه، یک‌روز، به عمل آورند و هرگاه به سرحدّ غشی رسد و اطراف، سرد شود و نبض، ساقط گردد، باید مشرودیپوس یا تریاق فاروق، هر کدام یافت شود، به قدر دودانگ با گلاب بدهند و ضمادی از عصاره‌ی لحيه‌التليس، افاقیا، سماق، گلنار، گل ارمنی، صندل سفید، پوست انار، آرد عدس و آرد جو، مجموع، یا بعضی که یافت شود با آب سیب یا به یا گلاب بر روی معده ضماد نمایند و در این وقت، هرگاه احتیاج به غذا باشد، جوجه و مرغ‌بچه، کباب کرده، آب آن را بخورند و در غیر وقت مذکور، یعنی وقتی که اعراض هائیل و حالات صعبه نباشد، پس معده از مواد فاسده تنقیه یافته باشد؛ غذا: آش انار دانه و لیمو و غوره و سماق و انار و به و شربت آن‌ها یا ربّ آن‌ها، هر کدام یافت شود با قلیلی نعناع و چاشنی از شکر یا قند مخلوط کرده، بخورند و هرگاه احتیاج به لحوم شود، گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و کبک و تیهو و امثال آن‌ها از گوشت‌های لطیف قلیلی داخل غذا کرده، بخورند یا کباب کرده با سماقی آغشته یا ناردان بخورند و ترچلو هم می‌توان داد، بیاید دانست که بهترین مداوی این مرض، خواب است چنانچه شیخ و سایر اطبّا - رحمه - تصریح نموده‌اند و بالجمله هرگاه مریض را خواب، کم‌تر باشد به هر حیل که ممکن باشد او را به خواب کنند و مالیدن اطراف و بستن افها هم قی را و اسهال را تسکین می‌دهد.

و این لخلخه نیز مناسب است: بگیرند آب گشنیز سبز، صندل، سفیدآب، سیب و گلاب، ممزوج نموده مکرر بپویند و هرگاه قی به سرحدّ افراط رسد و به ادویه‌ی مذکوره تسکین نیابد، به طریقی که در قی مذکور است، علاج نمایند.

و هرگاه سبب هیضه فساد غذا باشد در معده با غلبه‌ی رطوبات بلغمیه؛ علامت آن: رطوبت دهن و بی‌مزگی آن و خروج بلغم به قی و اسهال به قی و غسیان و قَلت عطش و عدم التهاب و اضطراب و عدم علامات غلبه‌ی صفرا با علامات غلبه‌ی بلغم چنان‌که مکرر مذکور شده.

علاج آن است که: در این نوع نیز در اوّل امر، مکرر آب گرمی که گلو و دهن را بسوزاند، بیاشامند تا معده از غذای فاسده پاک شود و بعد از آن قدری گلاب با خاکشی میل نمایند که در این نوع نیز هرگاه احتیاج به احتقان باشد، به طریقی که در نوع اوّل مذکور شد، به عمل آورند تا تنقیه کامل از برای معده حاصل شود و هرگاه قی به سرحدّ افراط رسد ضماد مذکور که در نوع اوّل مذکور شد، به عمل آورند و این اجزا را جوز بوّ، میخک و عنبر، از هرکدام جزوی اضافه‌ی ضماد اوّل کرده، استعمال نمایند و ضماد کردن اجزاء مذکوره در نوع اوّل بدون این اجزا نیز، نافع است و بادیان رومی، عود قماری، مصطکی و زیره‌ی کرمانی با گلاب و آب جوشانیده و صاف نموده، بیاشامند یا اجزاء مذکوره را سفوف کرده با گلاب بیاشامند و خوردن شربت انار ممنوع و شربت سیب و لیمو و به‌لیمو نیز در این نوع، نافع است و اگر قلبی طباشیر علاوه نمایند، انفع است و اگر زیره‌ی سبز بوداده با گلاب شیره گرفته قدری زرنباد علاوه نموده بخورند در تسکین قی بسیار نافع است و در انواع هیضه هرگاه حرارت بسیار نباشد، بعد از تنقیه معده از غذای فاسد، خوردن قرص کندر با قرص راسن، هرکدام یافت شود با شراب انار ممنوع، بسیار نافع است.

صفت قرص کندر: کندر، سه‌درم؛ قرفه، پنج‌درم؛ کبابه و قافله، از هریک، دودرم؛ مشک و کافور از هریک، دانگی؛ میخک، یک‌درم؛ اجزا را کوفته و بیخته به آب، قرص نمایند شربتی، یک‌مقال، با ده‌مقال شراب انار ممنوع یا یکی از اشربه‌ی مناسبه، بیاشامند.

صفت قرص راسن این است: قرنفل، دودرم؛ سنگ قرفه و راسن، از هریک، یک‌درم؛ مصطکی و پوست بیخ لفاع، از هریک، یک‌درم؛ کوفته و بیخته قرص نمایند، شربتی، نیم‌درم؛ با یکی از اشربه‌ی مذکوره بیاشامند و مالیدن جوز بویا خالص بر معده و بوییدن آن، بسیار نافع است و با برودت مزاج جوز بویا به گلاب ساییده بخورند، نافع است.

صفت شربت انار ممنوع: انار ترش و شیرین، از هریک، پنجاه‌مقال؛ شیره‌ی نعناع، ده بیست‌مقال با قند سفید به قدری که چاشنی آن زیاد نشود، به قوام آورند؛ صفت سایر اشربه و ربوب در ضعف قلب مذکور شد و در این نوع، هرگاه قی به سرحدّ غشی رسد و نبض ساقط کردن، خوردن مشرودیطوس و تریاق فاروق، چنان‌چه در نوع اوّل مذکور شد، مناسب است و این لخلخه نیز نافع است: بگیرند صندل سفید، جوز بویا، میخک و عنبر مسک با گلاب ساییده و قدری آب سیب به مخلوط کرده، بپویند و مالیدن اجزاء مذکوره به زیر پستان چپ، نافع است و در هر دو نوع، هرگاه قی به اسهال به سرحدّ افراط رسد به طریقی که در قی و اسهال مذکور است، علاج فرمایند و هرگاه مرضی دیگر عارض شود رجوع به طیب حاذق نمایند.

غذا: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و کبک و تیهو با قلبی زیره و هل، داخل کردن آب لیمو و آب به در غذا مناسب است.

قی: بدان که قی عبارت است از: حرکت معده با اندفاع چیزی با آن حرکت؛ و غثیان عبارت است از: اقتضای شئی موذی از معده؛ و تهوع عبارت است از: حرکت معده بدون اندفاع چیزی با آن؛ و هر دو حرکت شبیه است به حرکت ریه به جهت دفع موذی از خود که آن را سعال می‌گویند.

و بالجمله هرگاه سبب قی و غثیان اجتماع اخلاط صفراویه باشد که در معده متولّد می‌شده باشد؛ علامت آن: عطش بسیار و تلخی دهان و زردی بول و براز و احساس به حرارت و التهاب در معده و خروج صفرا به قی و تقدّم استعمال اشیاء صفراانگیز و حدوث آن در زمان حارّ و امزجیه حارّه و صفرت لون وجه و عین؛ و سایر علامات غلبه‌ی صفرا چنانچه در صداع صفراوی و سایر امراض صفراویّه مکرّر مذکور شده.

علاج آن است که: اگر مانعی نباشد از قی، پس با وجود قی، مادّه را به قی دفع نمایند؛ به این طریق که قدری سکنجبین به آب گرم و نمک مخلوط کرده بیاشامند و قی نمایند و هرگاه مانعی از قی باشد یا با وجود آن محتاج به ادویه‌ی مسهله باشد، پس؛ اولاً: احتقان به عمل آورند از اجزایی که در صداع صفراوی مذکور شده اگر مانعی از احتقان باشد یا با وجود آن مسهل مشروب احتیاج باشد پس، دویم، طرف صبح منضجی از عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ گل نیلوفر و تاجریزی، از هریک، دو مثقال؛ تمر هندی، ده مثقال؛ زرشک و بهدانه، دو مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین با شیرخشت، ده مثقال؛ مخلوط کرده، بخورند؛

یوم سیّم، طرف صبح مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل نیلوفر، تاجریزی، خبّازی، تخم خطمی، بنفشه، بیخ کاسنی و شاهتره، از هریک، دو مثقال؛ عناب، سپستان و آلو بخارا، از هریک، ده‌دانه؛ تمر هندی، پانزده مثقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، سه مثقال؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک مثقال روغن بادام شیرین، بنوشند.

یوم چهارم، باز منضج مذکور و هکذا یک‌روز منضج، و یک‌روز مسهل، تا تنقیه کامل به اذن‌الله حاصل شود و بعد از خوردن یک مسهل یا دو مسهل از مسهل مذکور خوردن قرص بنفشه به طریق مزبور در رمد مناسب است؛ هرگاه حرارت در مزاج نباشد و با وجود حرارت و عطش نخوردن آن اولی است و هرگاه طبع کراهت داشته باشد از این مسهلات یا مسهلات مذکوره ممکن نشود، خوردن آب انارین با شیرخشت مناسب است، چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و خوردن هریک از مسهلات که در صداع صفراوی مذکور شد در این باب بدون مانع مناسب است و بالجمله هریک از مسهلات که می‌خورند، مکرّر نمایند در یک‌روز نه، یک‌روز، تا تنقیه کامل حاصل شود و هرگاه قی مانع از مسهل مشروب باشد، به این معنی که مسهل در معده قرار نگیرد و این وقت، احتقان اولی است از مشروب، و مسهل مشروب، بی‌فایده است بلکه در یک‌روز نه، یک‌روز، احتقان به عمل آورند در پنج‌دفعه یا سه‌دفعه به حسب قوه و حاجت و با وجود احتیاج احتقان هرگاه قی به سرحدّ افراط باشد از فوق به تسکین قی کوشند و از پایین احتقان به عمل آورند و خوردن شربت انار منع و شربت لیمو و به‌لیمو و شربت به و ربّ به و ربّ انار شیرین و شربت ریباس و آب ناردان و آب زرشک و شربت زرشک و شربت سیب و شربت مورد و امثال آن‌ها از اشربه و ربوبات مقویّه

هر کدام یافت شود با قلیلی نعنای و طباشیر، نافع است و این سفوف نیز در افراط قی مناسب است: بگیرند سماق، دودرم؛ حبّ الاس و ناردان بوداده، از هریک، پنج‌درم؛ خرنوب، پانزده‌درم؛ صمغ عربی و گلنار، از هریک، دودرم؛ کوفته و بیخته شربتی، یک‌مقال؛ با یکی از اشربه‌ی مذکوره بنوشند.

سفوف دیگر که مناسب است: بگیرند ناردان، طباشیر، تخم گشنیز، پوست پسته و تخم مورد، اجزای مساوی کوفته و بیخته، شربتی، یک‌مقال؛ با شربت انار منع یا شربت فواکه یا یکی از اشربه‌ی مذکوره بخورند.

سفوف دیگر: خرنوب نبطی بی‌دانه و زیره‌ی کرمانی، در سرکه خیسانیده؛ سماق، پوست کنار، تخم مورد، مصطکی، بلوط و گشنیز خشک بوداده، همه را کوفته و بیخته، شربتی، یک‌مقال؛ با یکی از اشربه و ربوبات مذکوره، بنوشند و هرگاه باقی سرفه باشد، این سفوف با شربت مورد یا ربّ مورد یا ربّ به شیرین، بخورند.

صفت سفوف مذکور: حبّ‌الاس، شاه‌بلوط، خشخاش و خرنوب، از هریک، ده‌درم؛ صمغ عربی کوفته و بیخته، شربتی، دو‌مقال؛ چنانچه مذکور شد، بخورند و با وجود قی هرگاه سرفه باشد از اشربه و ربوبات حامضه اجتناب نمایند و اگر هیچ از این سفوفات و اشربه، ممکن نشود، خوردن طباشیر با آب سرد یا آب ناردان یا آب زرشک یا آب خرفه‌ی بوداده که با گلاب شیره گرفته باشند و به یخ و برف سرد کرده بخورند، نافع است و از جمله دواهای نافع در قی صفراوی، ربّ اترج است که عدیل ندارد در این باب، و هرگاه قدری طباشیر یا پوست پسته علاوه نموده باشند، انفع است.

طریق گرفتن آب اترج آن است که: آب ترنج را بجوشانند تا به ربع آید و از جمله تدابیر که در حبس قی نافع است، از خارج گذاشتن اطراف است در میان آب سرد و آب گرم چنانچه شیخ - رحمه - تصریح نموده در قانون، که هردو نافع است، یعنی آب گرم و سرد و همچنین بستن اطراف، یعنی دست و پا از بالا به پایین بستن محکم، در قی بسیار نافع است و ضماد مذکور در هیضه در این باب نافع است و اگر حرارت بسیار نباشد، جویدن مصطکی و کندر نافع است و شرط است در استعمال ادویّه در قی، تکرار که هرگاه دوا در معده به واسطه‌ی قی قرار نگیرد مجدداً دوا را بدهند تا وقتی که در معده قرار گیرد و با وجود قی هرگاه در طبیعت حبس باشد، احتقان مذکور در هیضه به عمل آورند که استعمال ادویّه‌ی قابضه از فوق با جنس طبیعت موجب خطر است.

غذا: به طریقی که در هیضه‌ی صفراوی مذکور شد: از آش انار دانه و زرشک و لیمو و ریواس و آش انار و به و قلیلی قند با شکر، چاشنی کرده، مناسب است و در وقت احتیاج به لحوم: قلیلی گوشت برّه یا بزغاله یا خروس‌بچه و یا مرغ‌بچه و ترچلو با آب گوشت‌های مذکور با یکی از اشربه‌ی مذکوره؛ مثل: شربت نارنج یا لیمو یا شربت به یا ربّ آن‌ها و آب آن‌ها با قلیلی قند و ربّ انار دوا و غذا و ربّ ترنج یا لیمو یا شربت به یا ربّ آن‌ها و آب آن‌ها با قلیلی قند و ربّ انار، دوا و غذا، و ربّ ترنج و ربّ به و آب آن‌ها و شربت آن‌ها، هر کدام، یافت شود، بسیار نافع است و در وقت احتیاج به نان خوردن، نان با مربّای زرشک و مربّای به و سیب و پوست پسته که با شکر ترتیب داده باشند و نان پنیر

و نعناع با آب لیمو و قند و امثال آنها مناسب است و از فواکه: انارین و به و لیمو و نارنج و ترنج و ریواس و سیب ترش مناسب است و آش سماق با قلیلی نعناع مناسب است.

و هرگاه سبب قی و غسیان اجتماع رطوبات بلغمیه باشد در معده؛ علامت آن: حموضه طعم دهان با شوری آن یا بی مزگی آن، بر حسب اختلاف انواع بلغم و بسیاری آب دهن و قراقر و نفخ و قی بلغمی و اختلاط بلغم با بول و براز و تقدّم استعمال اشیای بلغم‌انگیز و سایر علامات غلبه‌ی بلغم، چنان چه در صداع بلغمی مذکور شد.

علاج آن است که: هرگاه مانعی از قی نباشد با وجود قی، ادویه‌ی متقیه استعمال نمایند، به این طریق که: تخم ترب، اصل سوس و تخم شپت، از هریک، دو مثقال؛ بجوشانند و صاف نموده؛ ده مثقال، سکنجبین عسلی با عسل خالص با قلیلی نمک، مخلوط کرده بیاشامند و پر مرغی یا انگشت زده قی نمایند و هرگاه ماده به قی من دفع شد فهبا، و آلا هرگاه مانعی از مسهل مشروب نباشد به مسهل مشروب ماوراً تنقیه نمایند؛ به این طریق که: ده یوم، طرف صبح، منضجی از گاوزبان، اصل سوس، بادیان، بادرنجبویه، پرسیاوشان و تخم خطمی، از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ مقدار ده درم، ترنجبین یا نبات یا شکر یا قند یا گلکند ممزوج کرده بخورند و اگر پیش از خوردن منضج، چهار مثقال گلکند با نیم مثقال، مصطکی ممزوج کرده بخورند، انفع است و اگر گلکند، با هفت مثقال سکنجبین ساده یا عسلی یا شگری یا سکنجبین بروزی ممزوج کرده بخورند و در عقب آن منضج مذکور، یوم ششم طرف صبح باز، منضج مذکور بخورند یا به عوض یک پیاله، عرق بادیان یا گاوزبان یا بادرنجبویه، دو مثقال، اصل سوس و بادیان در آن جوشانیده، یا دو مثقال بادیان در آن شیر گرفته نبات یا شکر یا قند یا ترنجبین ممزوج کرده بخورند، یا چهار مثقال، گلکند با سکنجبین عسلی یا شگری یا بزوری ممزوج نموده بخورند؛ و بالجمله یوم سیم، بعد از خوردن یکی از این منضجات مذکوره پنج دفعه، احتقان به عمل آورند؛ از این اجزا: گل گاوزبان، اصل سوس، بادیان، بیخ بادیان، بابونه، اکلیل‌الملک، گل سرخ، تخم خطمی، بزرتکان، پرسیاوشان، بادرنجبویه و سنای مکی، از هریک، دو مثقال؛ انجیر و سپستان، از هریک، ده دانه؛ بسفایج، سه مثقال؛ سبوس گندم، کفی، همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، شکر سرخ، گزنگبین، مغز فلوس، شیرهی تخم کافشه، از هریک، ده مثقال؛ ممزوج کرده با علاوه‌ی چهار مثقال، روغن بادام شیرین، در پنج دفعه، احتقان به عمل آورند؛ دفعه‌ی اول آب گرم، نمک طعام و روغن بادام و چهار دفعه‌ی دیگر سایر اجزا و نیم مثقال، ریوند چینی کوفته، داخل اجزا دفعه‌ی آخر نمایند.

یوم پنجم، باز منضج مذکور در اول؛ یوم ششم، باز احتقان مذکور به طریق مزبور و هکذا یک روز، منضج و یک روز، احتقان تا تنقیه کامل حاصل شود و هرگاه در ماده لزوجتی و غلظتی باشد که از احتقان، تنقیه کامل حاصل نشود، بعد از آن که در سه احتقان به عمل آمده باشد، روز مسهل به عوض احتقان، دو مثقال ایارج فیکرا خالص یا با اطریفیل صغیر، سه مثقال؛ ممزوج کرده بخورند و اگر ایارج را خالص می‌خورند، با عسل حب کرده، بخورند و در عقب آن آب گرم و ایارج را در آخر شب‌ها، در یک شب نه، یک شب، بر سیبل شیبیار بخورند، نافع است و اگر در مزاج، حرارت بسیار باشد ایارج را نشاید خوردن، بلکه به عوض آن، مسهل مشروب به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان،

اصل سوس، بادیان، بیخ بادیان، پرسیاوشان، تخم خطمی، بادرنجبویه، پوست بیخ کاسنی، سنای مگی و گل سرخ، از هریک، سه‌مقال؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده؛ گل‌قند آفتابی، ترنجبین و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ داخل کرده با علاوه‌ی روغن بادام شیرین یک‌مقال؛ بنوشند و در یک‌روز نه، یک‌روز، یا دوروز نه، یک‌روز، این مسهل را میل نمایند و اگر در مزاج حرارت نباشد در شبی که این مسهل، صبح آن خورده می‌شود، دومقال ایارج فیکرا با عسل حبّ کرده بخورند و طرف صبح مسهل مذکور را، بسیار نافع است و اگر بلغم بسیار غلیظ و لزج باشد، به عوض مسهلات مذکوره یک‌مقال، ایارج با نیم‌مقال غاریقون، ممزوج کرده و حبّ نموده بخورند در یک‌روز نه، یک‌روز، مکرر نمایند با دومقال حبّ ایارج، که در صداع بلغمی مذکور شد، بخورند و اگر هیچ‌یک از این مسهلات یافت نشود در یک‌شب نه، یک‌شب، از دواء‌الترید که در تب بلغمی مذکور است، بخورند؛ و این هم ممکن نشود به عوض مسهل چهارمقال، گل‌قند آفتابی با دومقال، تربد سفید مجوف ممزوج کرده بخورند، یا تربد را کوفته و به روغن بادام چرب کرده و حبّ کرده بخورند و در عقب آن آب گرم و باید دانست که هرگاه قی از صفرا و بلغم با هم آمیخته باشد و حرارت بسیار نباشد به عوض مسهلات مذکوره، خوردن معجون خیار چنبر، از بهترین ادویه است و صفت آن این است: تربد سفید، چهل‌درم؛ بنفشه، سی‌درم؛ نمک هندی و ربّ سوس، از هریک، هفت‌درم؛ رازیانه، انیسون و مصطکی، از هریک، پنج‌درم؛ عسل و خیارچنبر، صددرم؛ روغن بادام، چهل‌درم؛ قند و عسل، از هریک، صد‌مقال؛ اول: مغز خیارچنبر را در عسل و قند حلّ کنند و بعد از آن ادویه را کوفته و بیخته و به روغن بادام چرب کرده در آن بسرشند، شربتی، پنج‌مقال تا هفت‌مقال، و بعد از تنقیه و تسکین به تقویت و اصلاح حال معده کوشند؛ به این طریق که: تا چندیوم، طرف صبح‌ها، از جوارش: عود کبیر یا صغیر یا جوارش کندر یا جوارش مشک یا سفوف ارسطالیس با انوش‌دارو و سایر معاجین و اشربه و جوارشات که در ضعف معده مذکور شد، برحسب اختلاف احوال هرکدام، انطباق است، اختیار نمایند؛ و همچنین طرف عصرها خوردن آمله‌ی پرورده یا هلیله‌ی پرورده یا زنجبیل پرورده یا اطریفیل صغیر، ممزوج به طباشیر و عود قماری و مصطکی بخورند و سایر تدابیر از مالیدن روغن‌های مذکور از روغن مصطکی و ناردین و سایر ادهان در این باب بعد از تنقیه، نافع است و اگر با وجود تنقیه در این مرض، قی به افراط باشد به ادویّه‌ی جالسه‌ی قی، علاج نمایند؛ به این طریق که: مقدار ده‌مقال، شربت انار منع با قرص کندر که در هیضه مذکور شد بخورند، یا این سفوف را، با شربت مذکور بخورند؛ صفت آن: قرنفل و کبابه، از هریک، پنج‌درم؛ سنبل‌الطیب و مصطکی، از هریک، سه‌درم؛ عود خام، بیست‌درم؛ قند سفید مساوی مجموع، همه را کوفته و بیخته، شربتی، یک‌مقال؛ داخل شربت انار منع کرده بخورند و خوردن این سفوف در انواع ناخوشی‌های معده که از برودت و رطوبت باشد، بسیار نافع است و اگر ممزوج به گل‌قند بخورند، انفع است.

سفوف دیگر که قی بلغمی را قطع کند و بهترین ادویه است: بگیرند کندر و مصطکی، از هریک، پنج‌درم؛ عود خام، هفت‌درم؛ اناردانه، پانزده‌درم؛ قرنفل، قاقله، جوز بوا، بسباسه و سعد نعناع، از هریک، چهاردرم؛ پوست ترنج و فرنجمشک، از هریک، ده‌درم؛ گل سرخ، شش‌درم؛ سنبل و آمله، از هریک، پنج‌درم؛ کوفته و بیخته شربتی، سه‌درم به

آب سرد یا شربت انار منع یا گلاب بخورند و اگر در مزاج حرارت باشد، با شربت به‌لیمو یا شربت سیب یا شربت به یا شربت ترنج یا شربت غوره یا شربت فواکه یا شربت ریاس یا شربت مورد یا لیمو یا زرشک یا ناردان یا رب آن‌ها یا آب آن‌ها ممزوج کرده، بخورند و اگر در مزاج حرارت باشد، خوردن سفوفات که در نوع اول از قی مذکور شد، در این نوع با یکی از اشربه‌ی مذکوره در تسکین قی، نافع است و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، قدری میخک کوفته به آب سرد بدهند، بسیار نافع است و قی را فی‌الحال تسکین می‌دهد و همچنین با عدم امکان دوی دیگر، قلیلی عود با مصطکی با پوست پسته با طباشیر یا گرد سماق یا گشنیز خشک، بوداده و امثال این‌ها مجموع، یا بعضی که یافت شود یا قلیلی نعنای به آب سرد یا گلاب نافع است و سایر تدابیر که در نوع اول مذکور شد هم، در این نوع، مناسب است.

غذا در ایام مهمل و منضج: نخودآب از گوشت جوجه و کبک و کبوتر و امثال آن‌ها با هل و زیره و دارچینی، مناسب است و ترچلا و به آب گوشت‌های مذکور و ادویه‌ی مذکوره نیز مناسب است و بعد از فراغ از مهمل، نان و مربای بالنگ پوست پسته و سیب و حلوائ گزنگین و پنیر نعنای، مناسب است و داخل کردن آب لیمو در غذاهای مذکور مناسب است؛ واللہ الشافی.

سوء القنیه: بایست دانست که کبد از جمله اعضای رئیسه است و بعد از قلب و دماغ از آن شریف‌تر عضوی در بدن نیست، همچنان که قلب، مبدأ و منشأ تولد روح حیوانی است و دماغ، منشأ روح نفسانی است، کبد نیز، منشأ روح طبیعی است و معدن تولد اخلاط اربعه است، یعنی دم و صفرا و سودا و بلغم و بعد از تولد اخلاط اربعه، در آن متفرق می‌شود به طریق عرقی که از محدب آن رسته و آن را اجوف خوانند به کل بدن از فرق تا قدم از این جهت کبد را اقسام بدن گویند؛ که قسمت می‌نماید دم را به جمیع اعضا و به هر عضوی آن‌چه لایق و سزاوار است، می‌رساند و چنان‌چه قلب معدن تولد روح است، کبد معدن تولد خلط است و چنان‌چه قلب معدن قوه‌ی حیات است و منبع حرارت غریزی است، کبد نیز معدن تولد قوای طبیعی است که جاذبه و دافعه و هاضمه و ماسکه است؛ و منبع تولد دم است که ماده‌ی ارواح و غذای اعضاست و چنان‌چه قلب روح را به واسطه‌ی عروق شرایین به همه‌ی اعضا اعطا می‌کند و دماغ روح نفسانی را به واسطه‌ی اعصاب؛ کبد نیز روح طبیعی را و دم را به همه‌ی اعضا می‌رساند؛ و چون غذا از ضروریات در امر حیات است و بقاء بدن بدون آن محال است، به جهت آن که بدن مرکب است از اعضا و ارواح و اخلاط و ماده‌ی این مجموع، غذاست و غذا تا مستحیل به خلط نشود، مستحیل به اعضا و ارواح، نخواهد شد و استحاله‌ی غذا به خلط، در کبد است، پس مادامی که کبد، صحیح است و مزاج آن قوی است و هضم و نضج غذا در آن نیکو است و بر مجرای طبیعی است و اختلال امر کبد اختلال امر بدن خواهد بود، پس واجب است بر هر احدی که محافظت نماید، کبد را از امور ضاره بر وجه اتم در حال صحت و هرگاه حادث شود بر او آفتی و مرضی به سرعت به دفع آن کوشد و چون از جمله امراض کبد که کثیرالوقوع است، سوء القنیه است - که مقدمه‌ی استسقا است - به ذکر و علاج آن فی‌الجمله کوشیده؛ بایست دانست که قنیه در لغت به معنی: ذخیره و سوء القنیه: به معنی بدی ذخیره؛ و چون احتباس غذا در کبد و عروقیات از

ضروریات است؛ یعنی، احتباس دم که غذای بدن است در کبد و عروقات از برای بدل مایته‌لّ واجب است؛ پس هرگاه ناخوشی و آفتی چون سوء المزاج و یا ورمی و یا سده‌ای در کبد به هم رسد لامحاله امر غذا مختل می‌شود و دمی که حاصل می‌شود در کبد، دمی است غیرقابل از برای تغذیه‌ی اعضا و باقی می‌ماند در کبد و عروقات؛ پس در این حال، ذخیره بد است و مواد حارّ، حادث می‌شود و بالجمله سوء القنیه مقدمه‌ی استسقا است؛ به این معنی که: هرگاه فاسد شود مزاج کبد و مستولی شود بر آن ضعف، حادث می‌شود این علت به جهت آن که غذای اعضا، دم است و تولّد دم، از کبد است، پس هرگاه متغیّر شود مزاج کبد و حادث شود در آن ضعیفی، حاصل نمی‌شود در آن دم صالح، بلکه دمی ناپخت فاسد، حاصل می‌شود و از کبد می‌رسد به اعضا، و به جهت عدم صلاحیت آن از برای تغذیه باقی می‌ماند در عروقات و اعضا، حادث می‌شود صفرت لون و بیاض آن و تهیج اطراف، خصوصاً پلک‌های چشم و بسا باشد که تهیج یعنی ورم منتشر شود در همه‌ی بدن در پای‌ها، بدون آن که حادث شود این تهیج در دست‌ها و بسا باشد که در پای‌ها نیز نباشد، بلکه در پلک‌های چشم باشد و بسا باشد که در همه‌ی بدن منتشر شود، چنان که مذکور شد؛ دیگر از لوازم این علت بسیاری نفخ و قراقر است در شکم، و اختلاف در ترتیب طبع یعنی براز و بسا حادث شود با این علت قروح لثه و بسا باشد که حادث شود سستی و کسالت و عطش بسیار و بسا باشد که با آن عطش نباشد و اشتها زیاد باشد.

علاج این مرض چنان است که: هرگاه معلوم شود که سبب کبد غلبه‌ی برودت و کثرت رطوبات بلغمیه است، از قلت عطش و عدم التهاب و حرارت و بیاض لون و بسیاری آب دهن و تقدّم استعمال مبرّدات و مرطّبات و سفیدی بول و براز و مخالطت آن‌ها با بلغم و تضرّر از مبرّدات و مرطّبات و سایر علامات غلبه‌ی بلغم چنانچه مکرّر مذکور شده، پس هرگاه مانعی در تنقیه نباشد به دفعات، ماده را تنقیه نمایند و از استعمال مسهلات بی‌درپی، مهم‌امکن احتراز نمایند و همچنین از مسهلات قویّه بلکه به تدریج و تفاریق ایّام، گاه به نضح ماده و گاهی با استفراغ آن و گاهی به تقویت و تفقیح و تلطیف، ادویه را به کار برند و تقویت معده و جگر را در همه‌وقت، منظور دارند؛ به این طریق که: چندیوم منضجی از بادیان خورد، بادیان درشت، بیخ بادیان، اصل سوس، بیخ کاسنی، تخم کاسنی و گل سرخ، از هریک، دومثقال؛ سنبل‌الطیب و افسنتین، از هریک، یک‌مئقال؛ با عرق کاسنی یا عرق بادیان یا گاوزبان جوشانیده و صاف نموده؛ نبات سفید یا شکر سفید یا شربت اصول یا شربت دینار، هر کدام یافت شود به قدر پنج‌مئقال، مخلوط کرده بخورند، انفع است و بعد از خوردن چندیوم از منضج مذکور، یک‌روز احتقان به عمل آورند، آب گرم، نمک طعام و روغن بادام و طرف صبح، قبل از احتقان منضج مذکور را بخورند یا به عوض آن گل‌قند با مصطکی یا عود بخورند یا گل‌قند را بخورند و در عقب، مصطکی و دارچینی، از هریک، دودانگ؛ با گلاب جوشانیده و صاف نموده بخورند؛ شربت اصول یا شربت افسنتین، هر کدام باشد، به قدر پنج‌مئقال، با عرق بادیان یا گلاب ممزوج کرده بخورند و در عقب، سه‌چهار دفعه از احتقان مذکور به عمل آورند و هکذا یک‌روز منضج، و یک‌روز احتقان، و بعد از آن که سه‌دفعه، احتقان به عمل آمده باشد، یک‌روز به عوض احتقان یک خوراک از حبّ غاریقون بخورند.

صفت حبّ غاریقون: بگیرند غاریقون، یک‌درم؛ تربد سفید، دودرم؛ رزاوند و مدحرج، دودانگ؛ ریوند، نیم‌درم؛ مقل، نیم‌درم؛ بادیان رومی، یک‌دانگ؛ همه را کوفته و بیخته، حبّ نمایند و این مجموع، دو شربت است در یک‌روز نه، یک‌روز یا دوروز نه، یک‌روز، به طریق مسهلات بخورند و در عقب آن بادیان، تاجریزی، بیخ کاسنی، اصل سوس، بیخ بادیان، گل سرخ و تخم کرفس، از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده، ده مثقال نبات، داخل کرده بخورند.

صفت حبّ دیگر مناسب: تربد مجوف خراشیده به روغن بادام چرب کرده، دودرم؛ غاریقون و مغز هل، نیم‌درم؛ فرفیون، یک‌درم؛ انیسون، یک‌درم؛ همه را کوفته و بیخته، حبّ سازند و این نیز، دو شربت است به طریق حبّ اول بخورند و باید فرفیون را به روغن گل چرب نمایند و مخلوط نمایند.

صفت حبّ غاریقون به نوع دیگر: افتمون و صبر سقوطی، از هریک، شش‌درم؛ غاریقون، چهاردرم؛ انیسون، فطر، اسالیون، تخم کرفس و دوقوا، از هریک، دودرم؛ سقمونیای مشوی، یک‌درم؛ کوفته و بیخته به آب خالص حبّ سازند، شربتی، دودرم.

و هرگاه مزاج ضعیف باشد، در هفته یک‌مرتبه از حبوبات مذکوره بخورند یا به عوض منضج از شربت اصول یا شربت افسنتین یا سکنجین به روزی با عرق‌های مذکور بخورند، و طرف عصرها، گل‌قند آفتابی با مصطکی یا عود، ممزوج نموده بخورند یا به عوض آن، دودانگ مصطکی و دودانگ دارچینی با گلاب جوشانیده بخورند و از اشربه‌ی مناسبه در این نوع از سوء‌القتیه، شربت بزوری حارّ و شربت بادیان است که به عوض منضج یا مخلوط به منضج مذکور کرده، می‌خورند و تا دوازده‌یوم و بیشتر از هریک، شربت‌های مذکور که ممکن شود و انسب به حال مریض باشد، می‌خورند و بعد از آن، هرگاه مریض قوّت مسهل داشته باشد یک‌خوراک یا دوخوراک، از حبّ غاریقون می‌خورند و بعد از آن باز منضج مذکور یا یکی از اشربه‌ی مذکوره هرکدام اوفق به حال علیل است، مخلوط به منضج یا عرق‌های مذکور، مثل: عرق بادیان یا عرق خارخوشک یا عرق کاسنی یا شترخار یا گاوزبان یا بومادران یا عرق دارچینی یا گلاب، ممزوج نموده می‌خورند و طرف عصرها، ادویه‌ی مذکوره از: گل‌قند و مصطکی و سایر ادویه‌ی مذکوره می‌خورند و علی‌هذا القیاس به دفعات، مادّه را تنقیه می‌نمایند و در ایّام فراغ از مسهل یکی از اشربه‌ی مذکوره یا منضج را به طریق مذکور می‌خورند تا تنقیه کامل حاصل شود و بعد از فراغ از تنقیه، تا چندیوم که اقلّ آن چهارده‌یوم، است در صورتی که مرض بالکلیّه رفع شده باشد یکی از عرق‌های مذکوره با اشربه‌ی مذکوره می‌خورند تا جگر به اصلاح آید و بعد از تنقیه، با وجود ضعف، هرگاه در معده ضعفی باشد یا برودت و رطوبت، خوردن شربت افسنتین به طریق مذکور در ضعف معده از بهترین ادویه است و همچنین خوردن جوارش عود صغیر یا کبیر در آخر شب‌ها، بسیار نافع است و طرف عصرها گل‌قند با مصطکی یا عود نافع است و اگر گل‌قند با سفوف عود که در قی بلغمی مذکور شد ممزوج نموده بخورند، انفع است.

و هرگاه بعد از تنقیه آثار مرض از تهییج اطراف و غیر آن باقی باشد و مرض بالکلیه رفع نشده و در کبد سده باشد، چندیوم از قرص لک، به قدر نیم‌مقال؛ مخلوط به شربت اصول یا شربت بادیان یا شربت کشوت یا شربت بزوری حار یا سکنجبین بزوری حار داخل کرده، بیاشامند و لااقل تا دوازده‌یوم، می‌خورند.

و هرگاه سده دفع نشده باشد و تهییج باقی باشد، از شربت دینار به قدر ده‌مقال؛ مخلوط به گلاب کرده یک‌درم، ریوندچینی کوفته و اضافه نموده بخورند و در عقب آن منضج مذکور در اول علاج، می‌خورند و یک‌روز نه، یک‌روز، شربت دینار را به طریق مذکور می‌خورند تا سه‌چهار شربت، از شربت دینار خورده و در ایام غیرشربت منضج مذکور با یکی از اشربه‌ی مذکوره به عوض منضج با عرق‌های مذکور می‌خورند و بعد از آن، هرگاه مرض بالکلیه رفع شد فیها و آلا تا دوازده‌یوم، یا بیش‌تر یا کم‌تر از دواء‌الکرم کبیر با صغیر مخلوط به ماء‌العسل کرده بخورند، یا قرص لک یا شربت اصول، می‌خورند تا مرض بالکلیه رفع شود؛ این شاء‌الله.

هرگاه در این نوع حرارت و عطش باشد، بعد از تنقیه، خوردن زرشک کبیر یا صغیر با شربت بزوری بارد و سکنجبین بزوری، مخلوط به آب برگ کاسنی و آب انار شیرین، بسیار نافع است و دیگر از جمله‌ی ادویه نافع در این نوع از سوء‌التنیه، معجون کلکانج است که با ماء‌الاصول یا شربت اصول ممزوج کرده بخورند؛ و طریق خوردن آن چنان است که: یک‌خوراک، از معجون مذکور می‌خورند و در عقب آن، بیست‌مقال، از دواء‌الاصول با روغن بادام شیرین و تلخ از هریک، یک‌مقال؛ بخورند و اگر به عوض معجون، دو نخود از تریاق فاروق، بخورند، بسیار نافع است و باید لااقل، تا دوازده‌یوم، خورده شود و قرشی - رحمه - در کتاب موجز فرموده که: «خوردن تریاق فاروق تا بیست و یک‌روز، موجب براز از مرض است» و بعد از خوردن چندیوم، از اشربه و معاجین، هرگاه قوت قوی باشد و احتیاج به تنقیه باشد، از حبّ غاریقون مذکور یا شربت دینار به طریق مذکور، در هریک، بخورند و به حسب حاجت و قوت، مکرر نمایند و بعد از آن باز، شروع نمایند به تعدیل و تقویت و ادراک و تفتیح به ادویه‌ی مذکور، از اشربه و سکنجبین‌ها و معاجین و اقراص به طریق مذکور در هریک از آنها، تا آن زمان که شفای کامل حاصل شود؛ و صفت شربت اصول و سکنجبین بزوری و قرص زرشک کبیر و صغیر در حمیات بلغمیه مذکور است؛ طریق شربت افسنتین در ضعف معده مذکور شد.

طریق ساختن شربت دینار این است: تخم کاسنی، نیم‌کوفته و ورق گل سرخ، از هریک، بیست‌درم؛ بیخ کاسنی، چهل‌درم؛ نیلوفر و گاوبان، از هریک، دودرم؛ تخم کشوت در کتان بسته، سه‌درم؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، با صد و هشتاد‌مقال؛ قند سفید به قوام آورند و ده‌مقال، ریوندچینی کوفته مخلوط نمایند، شربتی، ده‌مقال؛ صفت شربت کشوت در حمی بلغمی مذکور است.

صفت شربت بزوری حار این است: پوست بیخ کاسنی و پوست بیخ بادیان، از هریک، بیست‌درم؛ بادیان، تخم کرفس و پوست بیخ کرفس، از هریک، ده‌درم؛ تخم کشوت در کتان بسته، پنج‌درم؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، با دویست و پنجاه‌مقال؛ قند سفید به قوام آورند، شربتی، از پنج‌مقال، تا هفت‌مقال.

طریق ساختن شربت بادیان این است: بگیرند بادیان درشت چندان که خواهند، و نیم کوب کرده بجوشانند و صاف نمایند، با چهار برابر آن قند سفید به قوام آورند.

دواءالکرکم کبیر این است: زعفران، دوازده مثقال؛ اسارون، موفو، افطر، اسالیون و ریوند چینی، از هر یک، شش درم؛ سنبل الطیب، شش درم؛ قسط، سلیخه، فقاح اذخر و حبّ بلسان، از هر یک، یک درم؛ روناس، دودرم؛ ربّ سوس، جعده، مصطکی و غافث، از هر یک، سه درم؛ روغن بلسان، پنج درم؛ مرصاف، چهار درم؛ کوفته و بیخته با عسل بسرشند، شربت، یک درم؛ تا دودرم؛ با ماءالعسل بنوشند.

صفت دواءالکرکم صغیر: زعفران، سلیخه و اسارون، از هر یک، دودرم؛ میعه، یک درم؛ مرقسط، فقاح اذخر و دارچینی، از هر یک، یک درم؛ کوفته و بیخته با عسل بسرشند، شربت، یک درم.

صفت قرص لک: لک مغسول، روناس، تخم کرفس و عنب الثعلب، از هر یک، یک درم؛ رازیانه، انیسون و دوقوا، از هر یک، یک مثقال؛ تخم کاسنی و تخم کشوت، از هر یک، دودرم؛ همه را کوفته و بیخته به عسل بسرشند، شربت، سه درم؛ تا چهار درم؛ به طریق مذکور بخورند، و مهمامکن واجب است ترک نان و آب، حتی رویت آب هم، مضرّ است و مصابرت بر عطش و جوع لازم است، و همچنین ترک اغذیهی غلیظ بطیء الهضم و تفاح و اغذیهی مسدّده؛ از قبیل: هریسه و پاچه و نان فطیر و بعضی از غذاهای معمول، از نخود و عدس و لوبیا و گندم و امثال آنها لازم است.

و هرگاه عطش به سرحدّ افراط رسد، پس بهترین اوقات آشامیدن آن، بعد از هضم غذا، قدر قلیلی بیاشامند و دیگر از جمله تدابیر در این مرض، استعمال و یافعات است و نشستن در آفتاب و ریگهای گرم و دفن کردن اعضای متورمه و در ریگهای گرم و مسکن کردن به قرب دریای شور و نشستن در کشتی و امثال اینها از اشیاء مسخّنه و مجفّفه و معرّفه؛ در همه اوقات اصلاح حال کبد را منظور باید داشت و تلّین طبع در احتباس از هردو، مضرّ است، بلکه اعتدال در آن ضرور است، هر چند اطبّا فرموده اند که: احتباس طبیعت در این مرض، بهتر است از افراط در تلّین آن.

غذا در ایّام مهسل و منضج: نخودآب از گوشت مرغ بچه و کبک و کبوتر و درّاج و امثال آنها، با هل و زیره و دارچینی و فلفل و زنجبیل و زعفران و مصطکی، مناسب است و بعد از فراغ از مهسل و ایّام تعدیل، نان و شربت نبات و حلواى گزنگین و مربّای بالنگ و سیب و ترچلو به آب گوشتهای مذکور با ادویهی مذکوره و کباب، از گوشتهای مذکور، مناسب است و داخل کردن آب لیمو و آب انارین و شربت آنها و ناردان و نعناع و سکنجبین عسلی یا شکری در غذا مناسب است و به عوض چاشت، آب انارین؛ خصوصاً هرگاه عطش باشد مناسب است؛ و آب برگ کاسنی در همهی انواع سوءالقنیه حرارت مزاج و غلبهی اخلاط مراریّه باشد، از: بسیاری عطش و تلخی دهن و خشکی آن و زردی بول و براز و حرارت و التهاب بسیار و تقدّم استعمال مسخّات و حدوث آن و زردی بول و براز در زمان حارّ و سایر علامات غلبهی صفرا، چنانچه مکرّر ذکر شد و عدم علامات اخلاط بارده.

علاج آن: نیز باید به تقویت و اصلاح مزاج کبد کوشیده و از ادویهی مسخّنه اجتناب نمایند و به ادویه و اغذیهی بارده که در آنها تفتیح و ادرار و تقویت باشد، علاج نمایند؛ به این طریق که: هرگاه احتیاج به تنقیه باشد و مانعی نباشد

از استعمال مسهلات، پس چندیوم، طرف صبح منضجی از تاجریزی و بیخ کاسنی، نیلوفر، بنفشه، تخم کاسنی و گاوزبان، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده دانه؛ عرق کاسنی جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم خیار، دومتقال؛ داخل کرده، با علاوهی هفت متقال، شربت بزوری بارد، با شربت نیلوفر یا ترنجبین بنوشند.

و هرگاه قبل از منضج، سه متقال گلگند، با پنج متقال سکنجبین بزوری بارد، ممزوج کرده بخورند، انفع است و بعد از خوردن سه چهاریوم از منضج مذکور، یکروز طرف صبح مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل بنفشه، تاجریزی، خبازی، اصل سوس و بیخ کاسنی، نیلوفر، تخم کاسنی و گل سرخ، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده متقال؛ آب برگ کاسنی، ده متقال؛ مخلوط کرده با علاوهی یک متقال روغن بادام شیرین، بنوشند و روز بعد باز منضج مذکور و هکذا، یکروز، منضج و، یکروز، مسهل مشروب به طریق مذکور، و اگر بعد از خوردن دومتقال یا سه مسهل از مسهل مذکور، یک خوراک از حبّ هلیله بخورند، نافع است.

صفت حبّ هلیله: پوست هلیلهی زرد، ریوند چینی و افسنتین، از هریک، نیم درم؛ مقل، ازرق و کتیرا، از هریک، ربع درم؛ همه را کوفته و بیخته، حبّ کنند و این یک شربت است، طرف صبح بخورند و در عقب آن گرم و باید ادویه را بعد از گرفتن به روغن بادام چرب نموده، حبّ نمایند و این حبّ را به طریق مسهلات دیگر در یکروز نه، یکروز، می خورند و اگر بنیه، طاقت یکروز نه، یکروز، ندارد، دوز نه، یکروز، یا هفته، یکروز، یا بیش تر به حسب قوه و حاجت در سایر ایام فراغ از مسهل منضج مذکور را می خورند یا به عوض آن، طرف صبحها، هفت متقال از شربت بزوری بارد یا سکنجبین بزوری بارد، داخل آب برگ کاسنی یا عرق کاسنی کرده با علاوهی قرص زرشک صغیر یا کبیر می خورند و اگر حرارت شدید باشد، شیرهی خرفه و تخم خیار، علاوه نمایند و طرف عصرها در ایام منضج، خوردن گلگند با سکنجبین ساده یا سکنجبین به لیمو یا سکنجبین رمّانی و در عقب آن، شیرهی تخم خیار و تخم کاسنی با عرق کاسنی گرفته، بخورند و خوردن شربت لیمو و به لیمو و شربت انار و شربت به و ربّ به با عرق کاسنی و شیرهای خنک، مناسب است و بعد از تنقیه، هرگاه تهیج اطراف و سایر عوارض باشد، خوردن شربت دینار به قدر ده متقال، به آب برگ کاسنی و ریوند چینی نیم متقال؛ مناسب است در یکروز نه، یکروز، به طریق مسهل می خورند و در روزی که شربت دینار را می خورند طرف صبح منضج مذکوره را با شربت بزوری یا قرص زرشک می خورند تا ماده بالکلّیه مندفع شود، و بعد از تنقیه و رفع مرض بالکلّیه به اصلاح و تعدیل مزاج کبد کوشند؛ به این طریق که: چندیوم، طرف صبح از سکنجبین بزوری بارد یا سکنجبین سفرجلی یا سکنجبین لیمویی یا سکنجبین رمّانی یا شربت انار یا شربت به لیمو یا شربت به، هر کدام، یافت شود، مخلوط به عرق کاسنی یا آب برگ کاسنی یا آب انار کرده، شیرهی تخم خیار و تخم خرفه و تخم کاسنی و تخم خربزه، علاوه نموده، بیاشامند و هرگاه در مزاج حرارت نباشد، داخل کردن شیرهی بادیان یا عرق آن در ادویهی مذکوره، مناسب است و طرف عصرها خوردن گلگند، گل به یا گل سرخ یا یکی از اشربهی مذکوره، مناسب است و اگر گلگند را با طباشیر ممزوج کرده بخورند و در عقب آن اشربهی مذکوره، مناسب است.

طریق ساختن سکنجبین بروزی بارد این است: تخم کاسنی، تخم خربزه و تخم خیارین، از هریک، پنج درم؛ پوست بیخ کاسنی، ده درم؛ همه را نیم کوب کرده در سه رطل آب و سی مثقال سرکه‌ی تند، بجوشانند و با صد و هشتاد مثقال قند سفید، به قوام آورند.

طریق ساختن سکنجبین سفرجلی: آب به را گرفته، با چهاریک آن، سرکه مخلوط کرده، با قند سفید آن قدر که خوش چاشنی بشود، ممزوج کرده بجوشانند، تا به قوام آید.

طریق ساختن سکنجبین لیمویی: آب لیمو و گلاب و سرکه، از هریک، سی مثقال؛ آب با پنجاه مثقال قند سفید، آن قدر که خوش چاشنی شود بجوشانند، تا به قوام آید.

طریق ساختن سکنجبین رمّانی: آب انارین، از هریک، بیست مثقال؛ آب زرشک و سرکه، از هریک، ده مثقال؛ با قند سفید به طریق مذکور، به قوام آورند.

طریق ساختن شربت انار و به لیمو و شربت لیمو و شربت به در ضعف قلب مذکور است؛ طریق ساختن قرص زرشک کبیر و صغیر در حمّی مذکور است.

غذا در ایام مهسل و منضج: نخودآب از گوشت جوجه و برّه با قلیلی برنج و شیرهی ناردان و زرشک و آب لیمو و سکنجبین نعنای مناسب است و ترچلو به آب گوشت‌های مذکوره با افشراهی از سکنجبین و شربت لیمو و شربت انار و آب لیمو با قند و عرق نعنای و ربّ انارین و شربت نارنج و امثال این‌ها مناسب است و بعد از تنقیه و رفع مرض بالکلیّه، طرف چاشت: نان و مربّای زرشک و شربت لیمو و به مربّای سیب شکری و سکنجبین و شربت انار و پنیر تازه و نعنای مناسب است، طرف شام: نخودآب و ترچلو مذکور یا آش لیمو یا آش زرشک یا آش سکنجبین با قلیلی از گوشت‌های مذکور مناسب است، و از فواکه: آب انارین و لیمو و نارنج و بکرایبی و امثال آن‌ها مناسب است، و در هر دونوع، بعد از تنقیه خصوصاً نوع اوّل، خربزه‌ی لطیف شیرین، مناسب است و هرگاه سوءالتقیه منجر به استسقا شود، به طیب حاذق رجوع فرموده، علاج نمایند.

زحیر: ببايد دانست که حکیم قدیم جلّ جلاله شش روده در بدن انسانی آفریده که اوّل آن‌ها متّصل است به قعر معده، و آخر آن‌ها متّصل است به مقعد، و هریک از آن‌ها را اسمی علی‌حده است و منفعتی است جداگانه؛ چنانچه معی اوّل را «اثنی عشری» گویند و طرف بالای آن، متّصل است به قعر معده و طرف پایین آن، متّصل است به معائی که آن را «صائم» گویند؛ و بعد از صائم معاء «دقاق» است و بعد از دقاق، معائی است که آن را «اعور» خوانند و بعد از اعور «قولون» است و بعد از آن، معائی است که متّصل است به مقعد، و آن را معاء «مستقیم» خوانند و منفعت جمله‌ی امعا، - یعنی روده‌ها- آن است که: فضلات غذا بعد از آن که در معده هضم یافت وارد امعا شده و در معده باقی نماند و از امعا در وقت دفع، طبیعت آن را دفع نماید؛ و سابقاً مذکور شد که در وقت دفع براز قسطی از صفرا از مراره به امعا ریخته به جهت غسل امعا از فضلات و از برای آگاه کردن انسان بر دفع آن فضلات، به جهت آن که امعاذی حسّ است و صفرا تند و تیز، پس هرگاه رطوبت مالحي یا صفرايي یا ثقلی و بالجمله آن‌چه سبب تأذی امعا شود وارد بر امعا گردد،

لامحاله آن را مهیا می‌کند انسان را بر دفع آن موذی و این دفع هرگاه بر مجرای طبیعی است، موجب صحت است و هرگاه بر غیر مجرای طبیعی است به این معنی که به سبب امری است فوری؛ مثلاً: ثقل محتبس یا انصاب صفراوی زاید یا بلغمی و امثال آن‌ها؛ پس واجب است دفع آن و الاً موجب هلاکت می‌شود و از آن جمله است: زحیر که در حرف عام «پیچش» گویند و آن: حرکتی است از معاء مستقیم از برای دفع براز و به این حرکت دفع نمی‌شود مگر رطوبتی از عالم، مثل آب بینی و گاهی مخلوط به خون و گاهی بدون آن و سبب این حرکت یعنی زحیر گاه باشد که رطوبتی گزنده باشد که به معاء مستقیم ریخته و موجب این حالت شود علامت خروج این رطوبت با پیچش و زور نشستن در کمرگاه و زیر شکم و عدم خروج.

علاج آن است که: دوسه‌یوم، طرف صبح ریشه‌ی خطمی و بهدانه را لعاب گرفته بارهنگ و روغن بادام مخلوط کرده به اضافه‌ی سفوف ابن‌سویه، بخورند و اگر سفوف یافت نشود باقی ادویه را بخورند بدون سفوف.

صفت ابن‌ماسویه؛ تخم خطمی، مقشر و تخم خبازی مقشر، از هریک، پنج‌مقال؛ نشاسته‌ی بریان کرده، سه‌مقال؛ صمغ عربی و گل ارمی، از هریک، دو‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته سفوف نمایند و این سفوف در همه‌ی انواع زحیر که مذکور می‌شود، نافع است و در تسکین شدت پیچش بسیار مجرب است و هرگاه به استعمال ادویه‌ی مذکوره، مرض رفع شد فیها و الاً ملینی به این صفت میل نمایند: ریشه‌ی خطمی و تاجریزی از هریک، دو‌مقال؛ مخلوط کرده بیاشامند، یوم بعد را باز لعاب ریشه‌ی خطمی و بهدانه با سفوف مذکور، می‌خورند و به قدر قوه و حاجت، مکرر می‌نمایند.

غذا: آش برنج و شیرهی بادام یا نشاسته و شیرهی بادام و طرف شام ترچلو و بازرده‌ی تخم‌مرغ.

و اگر سبب زحیر ریختن صفرا باشد به معاء مستقیم؛ علامت آن: پیچش و زور نشستن و سوزش مقعد و

تشنگی و تلخی دهن و خروج صفرا و سایر علامات غلبه‌ی صفرا، چنان‌چه در صداع صفراوی مذکور شد.

علاج آن است که: لعاب ریشه‌ی خطمی و بهدانه گرفته؛ اسفرزه، دو‌مقال؛ و بارتنگ، یک‌مقال؛ داخل کرده بیاشامند و اگر عرق بید یافت شود با عرق بید بنوشند و اگر به این علاج دفع نشود مسهل مذکوره در نوع اول، به اضافه‌ی دو‌مقال گل نیلوفر، بیاشامند در یک‌روز نه، یک‌روز، مکرر نمایند تا مرض بالکلیه رفع شود و بعد از تکرار مسهل، هرگاه بار زحیر باقی باشد و صفرا باخون آمیخته باشد یا بی‌خون رفع می‌شده باشد، طرف صبح‌ها، دو‌مقال خرفه و تخم گشنیز شیره گرفته و از یک‌مقال تا دو‌مقال سفوف طین، مخلوط کرده بخورند و اگر پیچش بسیار شدید و با خون باشد، سفوف طین را به روغن بادام چرب کرده مخلوط به لعاب بهدانه کرده بخورند و در عقب آن دو‌مقال بارتنگ بوداده با عرق بید بخورند، و بعد از رفع پیچش، هرگاه زحیر باقی باشد و صفرا باخون یا بی‌خون رفع می‌شده باشد، باز سفوف طین را با شیرهی خرفه و تخم گشنیز بخورند، و اگر باز باقی باشد، سفوف طین را مخلوط به شربت مورد کرده بخورند، و در عقب آن تخم خرفه و تخم گشنیز و تخم خشخاش و تخم حمّاض بوداده و شیره گرفته، نیم‌مقال طباشیر هندی، داخل کرده بخورند و اگر سفوف طین ممکن نشود، شیرهای مذکور را با طباشیر بخورند، یا دو‌مقال تخم مورد و دو‌مقال جو مقشر بوداده، جوشانیده و شیره گرفته، طباشیر مخلوط کرده، بخورند یا بهدانه و

ریشه‌ی خطمی بوداده و لعاب گرفته، قرص طباشیر ممسک، نیم‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک‌مقال صمغ عربی، بخورند و اگر هیچ‌یک، یافت نشود، دومقال آرد جو بوداده، داخل عرق بید کرده، دومقال اسفرزه‌ی بوداده، علاوه کرده بخورند و اگر هیچ‌یک از این‌ها یافت نشود، سه‌مقال صمغ عربی بوداده و کوفته، با عرق بید یا آب سرد بخورند، و اگر این عمل را تا سه‌یوم، بکنند اسهال را رفع می‌نماید و اگر از تدابیر مذکوره رفع نشود، باز صفرا و خون رفع می‌شده باشد، چندیوم طرف صبح، سفوف لؤلؤیی را، به قدر نیم‌مقال تا دومقال، به ربّ به مخلوط کرده بخورند، و در عقب آن تخم خرفه، تخم گشنیز و تخم حماض، از هریک، دومقال؛ بوداده و شیره گرفته به اضافه‌ی طباشیر هندی، نیم‌مقال؛ بیاشامند.

و صفت سفوف لؤلؤی این است: مروارید ناسفته، چهارمقال؛ بسد سوخته، گلنار، طباشیر، خرنوب، گل ارمنی، گل قبرسی، تخم صندل سفید، بارتنگ بوداده، تخم حماض بوداده، تخم خرفه‌ی بوداده، تخم مورد، کنار، آرد سنجد، زرشک منقی، گشنیز خشک بوداده، جو مقشر بوداده، طرائث و بذرقطونا، از هریک، سه‌مقال؛ کهربا، گل داغستان، مصطکی و اقاچیا، از هریک، دومقال؛ اناردانه، پنج‌مقال؛ مجموع اجزا را سوای بذرقطونا کوفته و بیخته سفوف سازند، قدر شربت، از نیم‌مقال تا دومقال؛ بطریق مذکور بخورند، و اگر صفوف مذکور را با شربت به و شربت سیب و شربت مورد ممزوج کرده بخورند شاید؛ و خوردن شربت‌های مذکور، طرف عصرها با شیرهای خنک مذکور، با علاوه‌ی طباشیر، مناسب است و با وجود ضعف، خوردن شربت صندل و سیب مناسب است و اگر مروارید ناسفته، دودانگ؛ گل داغستان، دودانگ؛ علاوه نموده، به اضافه‌ی دومقال تخم ریحان، دومقال بارتنگ بوداده، بخورند، نافع است و اگر بدون مروارید نیز بخورند، نافع است و اگر پیچش شدت داشته باشد و با خون باشد و هیچ‌یک از این ادویه‌ی مذکوره نشاید دادن، بلکه همان سفوف طین که در اوّل مذکور شد با لعاب بهدانه و ریشه‌ی خطمی ممزوج کرده، با علاوه‌ی اسفرزه و بارتنگ و تخم ریحان که به روغن بادام چرب کرده بخورند، و بعد از برطرف شدن خون و نهایت تخفیف پیچش، اگر باز باقی باشد سفوف لؤلؤ مناسب است و اگر سفوف لؤلؤ نباشد به عوض سفوف حبّ الرمان یا ربّ به یا شربت مورد یا سیب یا شربت فواکه ممزوج کرده بخورند و اگر آثار غلبه‌ی صفرا باقی باشد با ربّ به و شیره‌ی خرفه و تخم گشنیز بوداده بخورند.

صفت حبّ الرمان: اناردانه‌ی بوداده، ده‌مقال؛ بلوط، کرد سماق، زیره‌ی کرمانی در سرکه خیسانیده و خشک کرده، تخم مورد، آرد سنجد، گشنیز خشک بوداده، خرنوب و آرد کنار، از هریک، پنج‌مقال؛ عود، نیم‌مقال؛ آمله‌ی مقشر، یک‌مقال ونیم؛ اجزا را کوبیده، قدر شربت، از یک‌مقال تا دومقال، و در سایر انواع زحیر بعد از چند مسهل به این نهج که در این‌نوع، مذکور شد، علاج نمایند و هرگاه سبب زحیر احتباس ثقل یابی باشد، در امعا که باعث انسداد در امعا شده باشد که طبیعت متوجه دفع نشده باشد، این حرکت را می‌کرده باشند.

علامت آن: سنگینی شکم و درد پیچش دائمی و بیرون آمدن ائفال یابسه در بعضی اوقات و با پیچش دوره؛ و فرق میان این نوع و سایر انواع، چنان است که حصّی فلوس یا حصّی سماق را چنددانه، فرو برند اگر به زودی دفع شد، این نوع نیست اگر نشد، یا بعد از چنددفعه، اجابت دفع شد، این نوع است.

علاج آن است که: دوسه یوم، طرف صبح، تاجریزی و ریشه‌ی خطمی را جوشانیده و لعاب گرفته به اضافی بارتنگ و روغن بادام بنوشند و هرگاه احتیاج به مسهل شود به طریق مذکور در نوع اوّل مسهل را بخورند و هرگاه احتیاج به تکرار باشد، در یک‌روز نه، یک‌روز، مکرّر نمایند و داخل کردن سفوف ماسویّه که صفت آن در نوع اوّل مذکور شد در ادویه، در غیر روز مسهل بسیار نافع است و در این نوع از انواع، بعد از رفع سده و دفع ائفال، هرگاه زحیر باقی باشد، بعد از آن که چند مسهل داده‌اند، به طریق مذکور در نوع دویم علاج نمایند، بعد از آن تنقیه، در این نوع نیز به دستور نوع اوّل است، و بیاید دانست که بسا باشد که سبب زحیر سرمایی باشد که به مقعد رسیده باشد، از عالم نشستن بر سنگ سردی یا فرو رفتن در آب سردی بسیار و امثال آن‌ها از اشیایی که باعث برودت مقعد شود و این علت از او حادث شود.

علاج آن است که: سنگی را گرم کرده مکرّر بر روی آن نشیند و بر کمر بندد یا خاکستر را گرم کرده بر کیسه کرده بر روی آن نشیند و بر کمر بندد و کمرگاه و زیر شکم را مکرّر به روغن بادام و روغن کنجد چرب نمایند و چندیوم، طرف صبح، لعاب ریشه‌ی خطمی و بارتنگ و روغن بخورند و اگر از این تدابیر رفع نشود، به طریق مذکور در نوع اوّل، علاج نمایند و سفوف ماسویّه در همه‌ی انواع زحیر، مجرب است و همه‌ی انواع زحیر در علاج، چندان تفاوتی ندارد چه غذا و چه دوا به یکدیگر نزدیکند؛ والله أعلم.

دیدان عبارت است از: کرم‌هایی که در امعا متولد می‌شوند و آن‌ها را کرم شکم گویند و بیاید دانست که طبیعت به إذن الله تعالی صرف می‌کند هر ماده‌ی فضلیّه یا عین فضلیّه را که در بدن موجود است، به چیزی که صامح و لایق است که این ماده به آن چیز صرف شود، چنان‌چه هرگاه بیابد ماده‌ی فضلیّه را که در بدن، که ممکن باشد دفع آن به طریق عرق و بخار، پس دفع می‌کند او را به این طریق، و هرگاه ممکن نباشد دفع آن به طریق عرق و بخار، دفع می‌کند او را به طریق دمل و ثبورات و اورام و غیرها، و هرگاه ممکن نباشد دفع آن به طریق دمل و ثبور نیز، و ممکن است که قبول کند صورت و هیئت حیوانیّه را، بعضی صورتی که اصلح و اوفق است به حال او و انطباق است به مزاج او، پس اضافه می‌شود این صورت بر او، از واهب‌الصّور، پس اگر قابل صورت، دودی است افاضه می‌شود بر او حیات دودی، و می‌گردد دود و اگر قابل صورت قمل است، افاضه می‌شود بر او حیات قملیّه و علی هذا القیاس؛ هر ماده‌ی فضلیّه که در بدن یا در عالم است، هرگاه ممکن نباشد تحلیل و دفع آن به نوعی از انواع اندفاع و قابل صورتی باشد، آن صورت از جانب فیاض افاضه می‌شود و می‌گردد حیوانی متحرک و حسّاس و بر این قیاس است کرم‌هایی که متولد می‌شود در امعاء انسانی، و سبب تولّد این حیوان در امعاء آن است که هرگاه جمع شود رطوبات بلغمیّه فضلیّه در امعاء و متعفن شود به سبب حرارت غریبه، متولد می‌شود این حیوان؛ و این کرم‌ها مختلف‌اند: بعضی طولند تا به حدّ ذراع و آن‌ها را

«حیات» می‌گویند و توگد آن‌ها در امعاء رقاق است و بعضی عریضند؛ مثل: دانه‌ی کدو و آن را «حب‌القرع» گویند و توگد آن‌ها در امعاء غلاظ است و بعضی بسیار کوچک‌اند و شباهت دارند به کرم‌هایی که متوگد می‌شود در سرکه و پنیر و توگد آن‌ها در امعاء مستقیم است که آخر روده‌ها است و متصل است به مقعد؛ اما علامات مشترکه در همه‌ی انواع سیلان لعاب دهن بدون اختیار و تری لب‌ها در شب و خشکی آن‌ها در روز و ضریر اسنان در وقت خواب یعنی برهم خوردن آن‌ها و مغص یعنی پیچش ناف و حوالی آن، خصوصاً در وقت گرسنگی و آواز کردن در خواب و ناگاه لرزیدن اعضا و صفت لون بشره و لاغری بدن و خروج آن‌ها در بعضی اوقات، با براز و انتفاخ بطن و قراقر و دیگر از علامات وجع معده و امعاء و بسا باشد که حادث شود از بخارات کرم‌ها خفقان و غشی و قلق و اضطراب و هذیان و جنون و آنچه از علامات مخصوص حب‌القرع است که غالب اوقات طبیعت صاحب آن نرم است و معده‌ی او ضعیف است؛ و دیگر از علامات خروج کرم‌هایی است شبیه به دانه‌ی کدو و با غشایی شبیه به کیسه، و این نوع، بدترین انواع دیدان است و از علامات مخصوصه به دیدان صغار، خارش مقعد و احساس به آن‌ها در بعضی اوقات به واسطه‌ی حرکت آن‌ها و خروج آن‌ها با براز در بعضی اوقات، و چنین فرموده‌اند که: هرگاه مشتبه باشد که کدام‌یک از دیدان یعنی کرم‌های دراز یا عریض که حب‌القرع است، غلبه دارد بفرمایند تا مریض را به حمام برند و صبر نمایند تا اندام‌های او گرم شود و عطش بر او غالب شود، پس پاره‌ای یخ به شکم او مانند اگر بالای ناف به حرکت آید و بلند شود پس بدانند که کرم دراز است و اگر این علامات در پایین ناف پدید آید، بدانند که حب‌القرع است و بالجمله چون مذکور شد که سبب توگد دیدان رطوبات بلغمیه است، پس صاحبان این مرض واجب است که احتراز نمایند از اغذیه و اشربه‌ی بلغم‌انگیز و از اغذیه‌ی غلیظه و از امتلاء از طعام و تداخل در غذا و بسیار خوردن از میوه‌ها و گوشت‌های نیم‌پخت و از حیوانی؛ مثل: ماست و پنیر و شیر و دوغ و امثال آن‌ها، از استعمال اشیا مولده‌ی بلغم و تدابیر موجب ضعف هضم و کثرت رطوبات.

علاج این مرض چنان است که: هرگاه رطوبات بلغمیه بسیار باشد؛ اولاً: به تنقیه بلغم کوشیده به ادویه‌ی مناسبه از حبوبات و ایارجات، بعد از تنقیه، به قتل کرم‌ها و اخراج آن کوشند، و طریق آزموده در این باب آن است که: سه‌یوم، طرف صبح، یک‌پیاله شیر گوسفند با ده‌مقال شکر سفید بنوشند؛ صبح چهارم، به قدر پنج‌مقال از سفوف دیدان بر روی شیر ریخته به حیثیتی که بوی سفوف به دماغ مریض نرسد، اولاً قدری گوشت کباب کرده، او را بچوند و آب او را فرو ندهند و بعد از جویدن کباب شیر را با سفوف بلاتأمل بیاشامند و باید مریض بینی خود را بگیرد که بوی سفوف در وقت آشامیدن به دماغ او نرسد؛ یوم پنجم، باز شیر را با شکر بخورند بدون سفوف؛ یوم ششم، باز سفوف را با شیر به طریق مذکور بیاشامند و هکذا در یک‌روز نه، یک روز، سفوف را با شیر می‌خورند تا کرم‌ها بالمره اخراج شود و اگر به یک‌دفعه کفایت کند، مکرر بنمایند به حسب قوه و حاجت و کثرت و قلت ضعف؛ سفوف دیدان مذکور: قنیل، برنگ کابلی، مقشر و سرخس، از هر یک، یک‌درم؛ تربد مجوف، حب‌النیل، نمک هندی و درمنه‌ی ترکی، از هر یک، نیم‌درم؛ ترمس، یک‌درم؛ ادویه را کوفته و بیخته سفوف سازند و این یک شربت است؛ سفوف دیدان به نوعی دیگر:

ترمس، درمنه‌ی ترکی، قنبیل، قسط تلخ، برنگ کابلی، مقشّر، سرخس، تربد مجوف و افسنتین، از هریک، پنج‌درم؛ حب‌النیل و نمک هندی، از هریک، دودرم‌ونیم؛ همه را کوفته و بیخته، سفوف سازند، شربتی از سه‌مقال تا پنج‌مقال، و اگر به عوض سفوف مذکور در یک‌روز نه، یک‌روز، از اطریفل دیدان بخورند، نافع است؛ *إن شاء الله*.

صفت اطریفل دیدان: برنگ کابلی و مقشّر، دودرم؛ تربد، حب‌النیل و قسط تلخ، از هریک، پنج‌درم؛ قنبیل، ترمس، افسنتین، درمنه‌ی ترکی، افیمون، ملح نطفی، خردل، شحم حنظل و سعد راسن، از هریک، سه‌درم؛ همه را کوفته و بیخته با دو برابر اجزای عسل بسرشدند، شربتی از دو‌مقال تا چهارمقال، به حسب مزاج بخورند و اگر این ادویه، هیچ‌یک یافت نشود، این معجون را در وقت خواب میل نمایند: بگیرند خرما‌ی حصّه بیرون کرده، پنج‌مقال؛ مغز گردو، دو‌مقال؛ برنگ، دو‌مقال؛ مجموع کوفته و بیخته به غیر از خرما، بعد از آن با خرما معجون کرده، در وقت خواب، بخورند و این مجموع، یک شربت است و بعضی از اطبّا یک‌مقال تربد علاوه‌ی اجزای مذکوره نموده‌اند و بسیار نافع یافته و بالجمله هریک از این ادویه که می‌خورند، در یک‌روز نه، یک‌روز، به طریق مسهل بخورند و از خارج این ضماد را استعمال نمایند: افسنتین و درمنه‌ی ترکی کوفته و بیخته به آب برگ شفتالو خمیر کرده ضماد نمایند بر هر جا از شکم، که کرم‌ها در آن است.

ضماد دیگر: ترمس، چدر و شحم حنظل مساوی کوفته و بیخته به آب برگ شفتالو خمیر کرده ضماد نمایند و اگر در یک‌روز نه، یک‌روز، معجون دیدان را بخورند، بسیار نافع است و او بدین تفصیل است: ایارج فیکرا، درمنه‌ی ترکی و افسنتین، از هریک، یک‌درم؛ شحم حنظل، دودانگ؛ نمک هندی، ربع‌درم؛ ادویه را کوفته و بیخته با عسل معجون سازند و حبّ نمایند و فرو برند و این یک شربت است؛ و این ضماد نیز مناسب است بگیرند: ترمس، چدر و شحم حنظل، مساوی کوفته و بیخته به شیرهی برگ شفتالو خمیر نموده، ضماد نمایند.

ضماد دیگر مناسب: افسنتین، شحم حنظل، قطران و زهرهی گاو به آب برگ شفتالو خمیر نموده ضماد نمایند.

ضماد دیگر: قسط تلخ، افسنتین و چدر، به آب برگ هلو ضماد نمایند.

ضماد دیگر: ترمس، قنبیل و مغز بادام تلخ، مساوی کوفته و بیخته با سرکه ضماد نمایند. صاحب خلاصه‌التجارب می‌گوید که: «طفلی سه‌ساله کرم داشت و شکم او برآمده بود و قی بسیار می‌کرد و قراقر از شکم او می‌بود و در طبیعت آن قبض بود و گاهی که شکمش می‌آمد کرم درازی به آن، حضرت میر بهاء‌الدوله فرمودند: درمنه‌ی ترکی را با اناردانه می‌گرفت و هر صبح، مقداری به او می‌خورانیدند و به همین علاج بعد از چند روز شکم او گشوده و کرم دراز افتاد و صحّت حاصل شد» و در خلاصه‌التجارب این معجون به جهت کرم مذکور است: افسنتین، درمنه‌ی ترکی، قسط تلخ، مرّمگی، قرنفل، برنگ کابلی، پوست بلبله، آمله‌ی مقشّر، تربد سفید، مشک و طرامشع، هر کدام، سه‌درم؛ ترمس و نخود سیاه، هریک، یک‌درم؛ گل غافس، شش‌درم؛ سرخس، چهاردرم؛ همه را کوفته و بیخته به عسل بسرشدند و در طرف صبح‌ها چند عدد انجیر خشک بخورند و بعد از آن، از این معجون، مقدار جوزی بخورند و بعضی گفته‌اند که اگر کسی کرم داشته باشد، یک‌روز و یک‌شب، او را گرسنگی بدهند و بعد از آن هفت عدد مغز گردو، طرف صبح بخورند،

هرچه کرم دارد بیرون آید؛ و این ضماد نیز مناسب است: بگیرند کرنب، سیاه‌دانه، درمنه‌ی ترکی و زهره‌گاو همه را کوفته به آب افسنتین خمیر نموده با علاوه‌ی قلیلی سرکه و روغن بادام تلخ ضماد نمایند و بپایند دانست که بعضی از ادویه مخصوص‌تر و مناسب‌تر آن به کرم‌های دراز، بیش‌تر است و بعضی از ادویه اختصاص آن به حب‌القرع بیش‌تر است، اما ادویه‌ای که اخصّ به کرم‌های دراز است؛ مثل: قردمانا، درمنه‌ی ترکی، ترمس، مرّمگی، سلیخه، فودنج، مشک، طرامشع، قسط تلخ، افتمون، کافشه، سیرابشم، مورد، فوفل، افسنتین، بزر کرنب، بیخ راس، بادیان درشت، تخم کرفس، بادیان خورد، صرف، سیاه‌دانه، بسفایح، حب‌النیل، و از ادویه‌ی مرگبه؛ مثل: ایارج فبقرا هم قتال است و هم مخرج از برای دیدان، و مقل تریاق، فاروق قتال است غیر مسهل؛ **صفت حبّ مناسب کرم‌های دراز شیخ** - رحمه - در قانون ذکر کرده: درمنه‌ی ترکی و افسنتین، از هریک، درهمی و ثلث درهمی؛ شحم حنظل، ربع درهم، و نمک هندی، یک‌دانگ؛ همه را کوفته و بیخته به آب حبّ کرده بخورند و این بیش‌تر است؛ **ترکیب دیگر** انسب به دیدان: طوال، فلفل، راسن و سرخس، اجزای مساوی کوفته و بیخته، شربتی، یک‌درم‌ونیم تا سه‌درم؛ **ترکیبی دیگر**: کمون و نظرون، از هریک، یک‌مثقال؛ کوفته و بیخته بخورند؛ و اما بعضی از ادویه که اخصّ به حب‌القرع است؛ مثل: برنگ کابلی، پوست بیخ توت و عصاره‌ی آن، قنبیل، شحم حنظل و صبر سقوطری، قطران، سرخس، قسط تلخ، قنطریون، تربد و اکثر ادویه‌ی مذکوره در سابق انسب است به حب‌القرع، خصوصاً سفوفات مذکوره در اوّل علاج؛ و بپایند دانست که مراعات حرارت مزاج و برودت آن در امزج‌هی حاره خصوصاً مزاج‌های بسیار گرم، استعمال ادویه‌ی مذکوره نشاید کردن، بلکه ادویه‌ی بارده با قلیله‌الحراره باید استعمال نمود؛ مثل: تخم گشنیز یا سکنجبین یا خالص و مثل: فوفل، برگ شفتالو و عصاره‌ی لسان‌الحمل و تخم آن و سماق که شیره گرفته باشند به آب و تخم خرفه، کاسنی تلخ، کاهوی تلخ و امثال این‌ها، هریک که یافت شود، با دوغ یا سکنجبین یا آب گرم، مناسب است؛ و اما **تدبیر دیدان صغار**: پس حقنه به آب گرم و نمک بسیار نافع است در قلع ماده، آن چنان‌چه شیخ - رحمه - در قانون تصریح فرموده و این حقنه نیز نافع است: بگیرند زوفا، تخم کافشه، قنطریون قلیلی و شحم حنظل، همه را جوشانیده و صاف نموده، قلیلی روغن زیت یا بادام تلخ، علاوه نموده، احتقان نمایند.

صفت حقنه‌ی دیگر: بگیرند قنطران و با روغن حصّه‌ی زردآلو ممزوج کرده احتقان نمایند. **تدبیری نافع**: بگیرند گوشت را و با نمک مالیده و خیاطه بر او بسته آن گوشت را بردارند و به قد طاقت او را نگاه دارند و بعد از ساعتی او را با خیاطه بکشند و این عمل را تکرار نمایند تا تنقیه بالکلیّه حاصل شود؛ فایده‌ی گوشت و نمک آن است که: کرم‌ها به آن می‌پیچد و به آن جمع می‌شود.

صفت حقنه‌ی مناسب: برگ شفتالو، اصل توت و پوست انار، اجزا را مساوی جوشانیده و صاف نموده، یکی از روغن‌های مذکور، مخلوط کرده احتقان نمایند و ضمادات مذکوره در نوع سابق در این باب نیز، مناسب است.

حقنه‌ی دیگر: روغن حصّه، زردآلوی تلخ، روغن بادام تلخ و آب برگ هلو با قلیلی نمک ممزوج کرده، احتقان نمایند.

غذا: اما غذای صاحبان این گرم، واجب است که از جنس غذاهای گرم و خشک باشد از باب: نخودآب که از گوشت کبوتر و جوجه و امثال آنها با شیره‌ی کافشه و گشنیز و بادیان و نعناع و ناردان و قلیلی هل و زیره و زعفران و دارچینی و در امزج‌هی حاره: گشنیز و سماق و ناردان داخل نمایند و آب انار ترش و رب آن نیز نافع است و خوردن سیر با کشک مناسب است و ترک میوه‌ها و حیوانی و از طعام امتلای معده نمودن و آن چه مؤلّد بلغم و رطوبات است، لازم است؛ والله أعلم.

قولنج: در اصطلاح علما، عبارت است از: وجع صعب که حادث می‌شود به سبب احتباس براز یا ریح و روده‌های ششگانه؛ و هرگاه حادث شود این وجع در امعاء غلاظ خصوصاً قولون او می‌نامند به «قولنج»، و قولنج فی‌الحقیقه عبارت است از: درد شدید قولون و درد شدید سایر امعاء را نیز قولنج گویند و ایلاوس، یعنی یا رب ارحم به جهت صعوبت و قلت خلاصی از این نوع، او را به این اسم نامیده‌اند و بالجمله اسباب حدوث این مرض بسیار است و آن چه اکثرالوقوع است علاج آن مذکور می‌شود.

پس اگر سبب قولنج احتباس ثفل باشد از امعاء؛ علامت آن: قبض طبیعت و خروج اثقال در بعضی اوقات قبل از حدوث الم تا مدتی و حبس آن اثقال با قلت آنها و قلت شهوت و الم شدید از زیر ناف تا پشت و به طرف راست و چپ نیز میل می‌کند؛ و دیگر از جمله علامات، که مشترک در انواع قولنج است، غثیان و تهوع، خصوصاً در وقت آشامیدن چیزی چرب یا شیرین و ضعف هضم، در هر ساعت حادث می‌شود و پیچش در زیر ناف بدون خروج شئی، و بسا حادث می‌شود دردی شدید در پشت و در ساقین، و احساس می‌کند مریض از عالم این که گویا معاء او را به جوالدوز سوراخ می‌کنند و بسا باشد که حادث شود فی بلغمی با مراری، و بسا حادث شود فی زنجاری و گرای، یا از جنس سودا به سبب شدت الم و بسا حبس شود بول و حادث شود قشعریره و بسا منجر شود امر به عرقی سرد و غشی و سردی اطراف و اختلاط عقل و خفقان عظیم؛ و این جمله علامات مذکوره در همه‌ی انواع، حادث می‌شود و آن چه مخصوص به قولنج ثقلی است، بعضی از آن مذکور شد و بعضی از علامتش آن است که: عللیل احساس می‌کند به این که گویا معاء او منشق می‌شود و هر وقت که اراده کند به دفع براز، چیزی از او مندفع نمی‌شود و بسا باشد که مندفع شود، رطوبت لزج غلیظ و عدم محبّی طبع بر مجرای طبیعی و یبوست آن، و تقدّم استعمال ادویه و اغذیه مجفّفه و ریاضات مسخّنه از علامات آن است؛ و بسا باشد که سبب قولنج سده باشد در مجرای که از آن صفرا از زهره به امعاء می‌ریزد و به جهت غسل امعاء از اثقال یا مجرای که میان کبد و زهره است و از هر دو صورت صفرا ممنوع است از انصاب به امعاء، پس باقی می‌ماند اتفاق در معاء بدون غسل، پس حبس می‌شود و موجب این علت می‌شود و بسا باشد که مقارنت می‌کند با قولنج در این قسم یرقان، یعنی زردی بشره، و از علامات این نوع: سفیدی رنگ براز است هرگاه مندفع شود و بالجمله طریق علاج در این مرض بعد از تشخیص سبب از علامات و عوارض آن است که در همه نوع آن، بعد از ظهور آثار آن قولنج، واجب است که احتراز نمایند از امتلاء طعام و شراب و هرگاه طعامی خورده شده فی‌الحال او را قی نمایند، و مبادرت نمایند به تنقیه ماده‌ی قولنج، بر حسب اختلاف موادّ و احتراز نمایند از تنقیه به مسهلات مشروبه، به جهت

اینکه مسهلات مشروبہ بسا باشد کہ نیاید منفذی از برای دفع اخلاط و فضلات، و باقی بماند در امعاء ممنوع از خروج، و اعانت می کند در زیادتی قولنج، و این موجب خطر عظیم است؛ بلکه ابتدا نماید به استعمال حقن‌های لینه به طریقی کہ مذکور می شود و هرگاه از استعمال حقن‌های لینه اثری ظاهر نشود، حقن‌های متوسطه و هرگاه از آن نیز ظاهر نشود اثری، حقن‌های حارّه استعمال نمایند؛ هرگاه مانعی نباشد از ورم و تب و امثال آن‌ها و بالجمله بعد از آن کہ خروج از فضلات و انفال و تفتیح سدّه می شود و هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد، در این وقت استعمال مسهلات مشروبہ، ضرر ندارد و واجب است کہ افراط نمایند در استعمال حقنہی بدون نضح، بلکه بعد از انضاج مادّه استعمال حقنہ نمایند، خصوصاً حقنہی حارّه کہ در تکرار آن بدون مهلت خطر است.

و اماً طریق علاج در قولنج ثقلی آن است کہ؛ اولاً: منضجی از گل گاوزبان، اصل سوس، تاجریزی، بزرک سفید، بنفشه، بسفایج، بادیان، شنبلیله و گل بابونه، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین، دومتقال؛ روغن بادام تلخ، یک متقال؛ داخل کرده بخورند و در عقب آن، سه دفعه احتقان به عمل آورند از این اجزاء: گل بنفشه، بابونه، تاجریزی، گاوزبان، اصل سوس، پرسیاوشان، بزرک سفید، حلبه، بادیان، بسفایج و اکلیل‌الملک، از هریک، دومتقال؛ سبوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرہی تخم کافشه، شکر سرخ، ترنجبین، گزنگین، مغز فلوس و آب برگ چقدر، از هریک، دومتقال؛ داخل نموده با علاوہی دومتقال روغن بادام شیرین، دومتقال یا بادام تلخ؛ دفعہی اول آب گرم، نمک طعام و روغن بادام و نیم متقال ریوند چینی، کوفته داخل دفعہی آخر نمایند و اگر از این حقنہ اثری ظاهر نشود، حقنہی متوسطّ به این اجزاء به عمل آورند: گل گاوزبان، اصل سوس، تاجریزی، خبّازی، بابونه، بزرک سفید، حلبه، اکلیل‌الملک، گل سرخ، بادیان و تخم شبت، از هریک، دومتقال؛ سنای مکی و بسفایج، از هریک، دومتقال؛ سپستان و انجیر زرد، از هریک، ده دانه؛ شکر سرخ، ترنجبین، گزنگین، مغز فلوس، شیرہی تخم کافشه و آب برگ چقدر، از هریک، دومتقال؛ نمک طعام، آب گرم و روغن بادام تلخ به طریقی متعارف عمل نمایند و نیم متقال بورہی ارمنی، داخل دفعہی آخر نمایند.

صفت حقنہی دیگر قوی: گل گاوزبان، اصل سوس، بادیان، بسفایج، تخم کرفس، بابونه، اکلیل، آویشم، سنای مکی، سداب شیرازی و پرسیاوشان، از هریک، دومتقال؛ مغز فلوس، ترنجبین، شکر سرخ، گزنگین، شیرہی تخم کافشه و آب برگ چقدر، از هریک، دومتقال؛ نمک طعام، روغن بابونه یا سداب یا گرچک یا بادام تلخ، هرکدام یافت شود، به اضافهی نیم متقال، ریوند چینی و دودانگ، زهرہی گاو و نیم متقال، بورہی ارمنی، در پنج دفعه، عمل نمایند.

صفت حقنہی دیگر اقوی از سایر مذکورات: سنای مکی، بابونه، قنطریون رقیق، تخم شبت، بادیان، تخم کرفس، سداب شیرازی، خارخسک و تاجریزی، از هریک، دومتقال؛ قراقرت، پنج متقال؛ جند، مقل و جاوشیر، از هریک، دودانگ، به روغن بادام یا روغن گاو، پنج متقال، در سه دفعه یا پنج دفعه، عمل نمایند و هرگاه احتقان ممکن نباشد یا با وجود آن، این شیاف را استعمال نمایند، نافع است: گل خطمی، بنفشه و ریوند چینی، از هریک، یک متقال؛ سقمونیا، نیم دانگ؛ همه را کوفته و بیخته با شکر سرخ به قوام آورده سرشته، شیاف نموده استعمال نمایند.

شیافی دیگر: گل خطمی، بورهی ارمنی، شحم حنظل و زهره‌ی گاو، از هریک، سه‌درم؛ سکنج، یک‌درم‌ونیم؛ مقل، یک‌درم؛ همه را کوفته و بیخته با شکر سرخ شیاف سازند.

شیاف دیگر مناسب: ترنجبین، پنج‌مقال؛ بورهی ارمنی، صابون خطمی و نمک هندی، از هریک، دودرم؛ همه را کوفته و بیخته با شکر مذکور شیاف سازند؛ و اگر شیافات مذکوره یافت نشود به عوض آن‌ها شیاف غارا با فضله‌ی موش مالیده بدهند با شکر سرخ با فضله‌ی موش یا گزنگبین با فضله‌ی موش، یا عسل معقود با فضله‌ی موش، یا صابون خالص یا با فضله‌ی موش و اگر فضله نباشد با ریوند و زهره‌ی گاو استعمال نمایند و بالجمله در این نوع از قولنج، بلکه در همه‌ی انواع، به هر حیل که ممکن باشد، طبع را فرود آورند، چه به احتقان و چه به استعمال شیافات مسهله، و احتراز نمایند از استعمال مسهلات مشروبه، قبل از انفتاح و بعد از انفتاح، در قولنج ثقلی هرگاه احتیاج به مسهل مشروب باشد، از برای اخراج بقایای ائقال این ملین را میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، بنفشه، بسفایج، تاجریزی و خبازی، از هریک، دو‌مقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ ترنجبین، شیرخشت و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ روغن بادام، یک‌مقال؛ به طریق متعارف ممزوج نموده، بیاشامند و هرگاه احتیاج به تکرار باشد، مکرر نمایند و اگر به عوض مسهل مشروب اعاده‌ی حقن‌های لینه نمایند، شاید.

صفت حقنه مناسب: گل بنفشه، خبازی، گل خطمی، برگ چقندر خشک، سبوس گندم، کفی؛ عناب، سپستان و انجیر زرد، از هریک، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ شکر سرخ، ترنجبین، گزنگبین و روغن بادام یا کنجد، مخلوط کرده استعمال نمایند؛ و اگر قوی‌تر خواهند: مغز فلوس و بورهی ارمنی، نیم‌مقال؛ علاوه نمایند.

غذا در این نوع: اغذیه‌ی مزلقه و مرغ‌های چرب مناسب است و اگر خروس پیر را دوانیده تا حدی که مانده شده و بیفتد، بعد از آن او را کشته و پوست کنده، گوشت و استخوان او را در دیگ جوشانیده، به شرطی که برهم کوفته باشند، و مرق او را گرفته، بیاشامند، بسیار نافع است؛ و اگر حرارت در مزاج نباشد، قدری شیت و بسفایج نیز، مخلوط کرده بجوشانند و استعمال نمایند، انفع است و اگر به عوض خروس، گنجشک یا کبوتر یا هدهد را به طریق مذکور بجوشانند و مرق او را گرفته، بیاشامند مناسب است؛ و اگر در مزاج حرارت باشد، داخل کردن بعضی از حموضات مزلقه؛ از قبیل: تمر و آلو در شورباجات و مرق‌های چرب با قلیلی شکر سفید مناسب است و ترک حموضات غیر مزلقه و ادویه و اغذیه‌ی مجفقه‌ی قابضه و نقآخه لازم است.

و هرگاه سبب قولنج رطوبات بلغمیه باشد؛ علامت آن: تقدّم استعمال موّلدات بلغم و خروج بلغم با براز قبل از حدوث قولنج و وجع قوی و مستقر بودن آن در یک محلّ و بند شدن با دو ثقل قبل از آن به چندروز، و ضعف هضم و کثرت بزاق و بیاض رنگ و سردی اسافل و حدوث آن در ازمنه‌ی بارده از علامات این نوع است.

علاج آن است که: تا گشاده نشود، غذا را ترک نماید و اگر به جهت حفظ قوّت احتیاج به غذا باشد، مرق خروس پیر و هدهد، چنانچه در نوع اوّل مذکور شد، مناسب است و تا انفتاح حاصل نشود، البتّه مسهل ندهند، بلکه ابتدا نمایند به حقن‌ها و شیاف‌ها و بعد از آن که به حقنه و شیاف تلین و انفتاح حاصل شد، به مسهلات تنقیه، بقایای

مواد مناسب است، در این نوع نیز، ابتدا نمایند به حقن‌های لینه و بعد از آن به متوسطه و بعد از آن به حاره؛ و در این نوع نیز، در ابتدا منضجی از بادیان، اصل سوس، تاجریزی، بابونه، گاوزبان و بسفایج، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا نبات یا شکر سفید، هر کدام، یافت شود مخلوط نموده با علاوه‌ی یک‌مقال روغن بادام تلخ، بنوشند و حقنه‌ی لینه که در نوع اول مذکور شد، استعمال نمایند و بعد از آن متوسطه، و هرگاه از این‌ها اثری حاصل نشود، به حقن‌های حاره، طبع را فرود آورند.

صفت حقنه که در این نوع مناسب است: بگیرند بادیان، اصل سوس، بابونه، شنبلیله، بزرک سفید، بسفایج، قنطریون دقیق، تخم کرفس و سبوس گندم، کفی؛ مویز منقی، انجیر و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مقل، اشق و جاوشیر، از هریک، یک‌درم؛ جند، نیم‌درم؛ قند سفید، دوازده‌درم؛ گرچک، دودرم؛ در دودفعه یا بیشتر به کار برند.

صفت حقنه که در قولنج ثقی و بلغمی هر دو مناسب است: گل بنفشه، تاجریزی، اصل سوس، بادیان، قنطریون، سنای مکی، تخم کرفس، سداب شیرازی، بابونه و اکلیل‌الملک، از هریک، دومتقال؛ تخم کافشه، شکر سرخ، ترنجبین و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ آب برگ چقدر، ده‌مقال؛ روغن گرچک، پنج‌مقال؛ ریوند، مقل و جاوشیر، از هریک، نیم‌مقال؛ در پنج‌دفعه به کار برند.

صفت شیافی مناسب است: بگیرند بوره‌ی ارمنی و نمک هندی، از هریک، نیم‌درم؛ شکر سرخ، پنج‌درم؛ اول شکر را به قوام آورند، بعد از آن ادویه را کوفته و بیخته مخلوط کرده، شیاف نمایند و باید طول شیاف مقدار چهارانگشت، مضموم باشد، یعنی انگشت میانین مریض و بعد از آن که شیاف‌ها را درست نموده‌اند، به زهره‌ی گاو آلابیده، بردارند و بعضی از اطباء - رحمه - طول شیاف را تا پنج و شش‌انگشت، مضموم هم، فرموده‌اند.

شیاف دیگر نافع: شحم حنظل، انزروت با شکر سرخ معقود، شیاف سازند.

شیاف دیگر نافع: صابون را با غسل و زهره‌ی گاو آلابیده به کار برند.

صفت حقنه‌ی دیگر که قولنج را که از بلغم شده باشد و درد پشت و بادهای غلیظ را نافع باشد: حلبه، بزرک، قنطریون و بابونه‌ی خشک، از هریکی، کفی؛ انجیر، سی‌عدد؛ عناب و سپستان، سی‌عدد؛ سبوس گندم، برگ چقدر، برگ کرب، شیبیت و سداب، از هریک، کفی؛ سکبنج، مقل و جاوشیر، از هریک، سه‌درم؛ مغز تخم کافشه‌ی کوفته، بیست‌درم؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، یک‌درم نمک هندی؛ بوره ارمنی دودرم؛ جندبیدستر دودانگ؛ شحم حنظل دودرم؛ ابکامه بیست‌درم؛ شکر سرخ علاوه نموده با علاوه‌ی روغن بادام تلخ با روغن گرچک یا کنجد به کار برند.

صفت حقنه‌ی مناسب: بگیرند آب چقدر، چهل‌مقال؛ بوره، یک‌درم؛ روغن کنجد، پنج‌مقال؛ به کار برند.

صفت طلایی نافع: بگیرند خریق، تخم انجره و افسنتین، از هریک، جزوی؛ زهره‌ی گاو، نصف جزو؛ شحم حنظل، نصف جزو؛ توبال، مس و ماهودانه، از هریک، جزوی و نیم؛ همه را کوفته به آب برگ گرچک، خمیر کرده، ضماد نمایند.

صفت روغن مناسب: تخم شیبیت و زیره‌ی کرمانی، از هریک، دو مثقال؛ کوفته و جوشانیده و صاف نموده با روغن کنجد یا گرچک مخلوط کرده، باز بجوشانند تا روغن بماند، مکرراً طلا نمایند و عصاره‌ی ذیل الحمار یعنی سرگین خر و شیره‌ی سرگین گرگ، بسیار نافع است؛ و هرگاه سبب قولنج احتباس ریح باشد در امعا، پس اگر این باد در میان دو طبقه‌ی امعا حبس شده باشد نه در جوف آن؛ علامت آن: خفت شکم و عدم حرکت باد در این قسم از جانبی به جانبی و عدم راحتی یافتن از خروج باد و عدم قراقر و تقدّم استعمال اغذیه‌ی بادانگیز و صعوبت وجع، چنانچه گویا به مشقت سوراخ می‌کنند و عدم نتو شکم از محاذی آن، بدان گواهی دهد؛ و هرگاه این باد در جوف امعا محتبس شده نه در مابین طبقتین؛ علامت آن: خفت شکم و نتو آن در حین سکون باد و قراقر و صعوبت وجع و راحت یافتن به خروج ریح و غلطیدن صاحب آن از پهلو به پهلو و و قرار نتواند گرفت و حرکت باد و خروج آن قبل از حدوث و وجع و تقدّم اغذیه‌ی بادانگیز و انتقال وجع از جانبی به جانبی.

علاج آن چه مخصوص به قولنج ریخی است آن است که: از مولّدات بادانگیز احتراز نمایند و هر دوا یا غذایی که استعمال می‌کنند، محلّ باد و مقوی معده و امعا باشد و دلک محلّ وجع از جانب بالا به پایین به روغن‌های گرم با کف دست نرم‌نرم، بسی نافع است.

جالینوس حکیم گوید که: «نافع‌ترین تدابیر در قولنج ریگی ترک طعام و شراب است آن قدر که ممکن بوده این فعل بهتر است از استعمال دواهای گرم به جهت دوی گرم بسا باشد که خلط را بگذارد و نتواند که به تحلیل برود و وجع صعب‌تر شود» و بالجمله طریق علاج در این نوع چنان است که: منضجی از بادیان، اصل سوس، بابونه، تاجریزی، تخم کرفس، گاوزبان و بسفایج، از هریک، دو مثقال؛ سپستان، بیست‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین یا نبات سفید، ده مثقال؛ داخل کرده باعلاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام تلخ بنوشند و اگر یک مثقال، از معجون کمونی قبل از منضج بخورند، در عقب آن، منضج مذکور، انفع است. بعد از خوردن منضج مذکور حقنه به این صفت مناسب است: قنطریون، بسفایج، سنای مکی، بادیان، اصل سوس، گاوزبان، تخم شپت، تخم کرفس، بابونه، اکلیل‌الملک، سداب و مرزنجوش، از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ شیره‌ی تخم کافشه، مغز فلوس، شکر سرخ، نبات سفید و ترنجبین، از هریک، ده مثقال؛ داخل کرده باعلاوه‌ی روغن سداب یا بابونه یا شپست در چهار مثقال، در چهار دفعه، احتقان نمایند؛ دفعه‌ی اوّل: آب گرم، نمک و روغن بادام تلخ؛ حقنه‌ی دیگر قوی‌تر از اوّل: بگیرند سداب، تخم کرفس، بادیان، زیره، شپست، مرزنجوش از هر کدام، دو مثقال؛ بجوشانند و صاف نمایند و ثلث آن روغن زیت مخلوط کرده باز بجوشانند و بگذارند و دودرم، سکبیج و یک‌دوم، جاوشیر؛ در آن حلّ کرده به کار برند و اگر قوی‌تر خواهند؛ یک‌دوم، جند؛ اضافه نمایند.

صفت حقنه‌ی مشترک در ریخی و ثقلی: سنای مکی، بسفایج، کرفس، سداب، خطمی، بابونه، اکلیل‌الملک و سبوس گندم، از هر کدام، کفی؛ غاریقون و مغربل، سه‌دوم؛ همه را در صد‌دوم، آب چغندر، بجوشانند تا نصف شود،

روغن زیت عسل، از هریک، ده‌درم؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک مثقال، بوره و یک‌دانگ، سقمونیای مشوی، در دودفعه، احتقان نمایند.

و هرگاه وجع به سرحدّ افراط رسد که قریب به هلاکت باشد: تریاق کبیر یا تریاق اربعه یا برشعنا یا فلونیا، وجع را تسکین دهند.

صفت شیاف مناسب: بگیرند برگ سدب، زیره، نان‌خواه و بوره‌ی ارمنی برابر کوفته و بیخته با عسل معقود خمیر کرده شیاف نمایند.

صفت ضماد مناسب: به سرگین خشک سگ، پشگ گوسفند و پشگ شتر، سبوس و نمک همه را کوفته با عسل معقود کرده، ضماد نمایند و ضماد کردن سرگین خشک سگ و پشک گوسفند، پشک شتر، سبوس گندم و نمک، سرگین گاه تازه و خاکستر و گاورس و ارزن و زیره و نان‌خواه و تخم کرفس، حلیه و تخم سداب و امثال این‌ها مفرداً و مجموعاً، مناسب است و خوردن و مالیدن و حقنه کردن روغن سداب و بابونه و زیره و مصطکی که با روغن گرچک گرفته باشند، بسیار نافع است؛ و صاحب خلاصه‌التجارب فرموده که: من چند قولنجی فرمودم که زیره را نیم کوفته در روغن گرچک بجوشانند و بر شکم می‌مالیدند بسی نافع بود.

صفت مطبوخی مناسب و محلّ باد: بگیرند زیره‌ی کرمانی، تخم کرفس، بادیان، نان‌خواه و نجدان از هریک، دو مثقال؛ همه را نیم کوفته بجوشانند و صاف کنند؛ ده‌مثقال، شکر سفید و هفت مثقال، عسل و دو مثقال، روغن بادام تلخ، مخلوط کرده بیاشامند.

غذا: نخودآب از گوشت خروس پیر یا گنجشک یا کبوتر هر کدام، یافت شود با زیره و شیبیت، بادیان، سیر، فلفل، سداب و کرویا، مناسب است.

و هرگاه سبب قولنج ورم روده‌ها باشد؛ علامت آن: برآمدن محلّ ورم و تب و عطش و سوزش و التهاب و خشکی دهن و شدّت وجع، به تدریج و بسا باشد که بول حبس شود.

علاج: هرگاه مانعی نباشد؛ اولاً: فصد باسلیق بکنند و بعد از آن فصد صاف؛ خصوصاً هرگاه بول گرفته باشد؛ و این منضج مناسب است: تاجریزیه کاکنج، برگ خطمی و سپستان، جوشانیده و صاف نموده؛ شربت بنفشه، هفت مثقال؛ داخل کرده بخورند و این حقنه را به کار برند: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، گل خطمی، بابونه، گاوزبان، کاکنج و بزرکتان، از هریک، دو مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ و ترنجبین، مغز فلوس، شیرهی جو، از هریک، دو مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی چهار مثقال؛ روغن بنفشه‌ی بادام یا بادام خالص، به کار برند و از خارج در ابتدا خرفه به گلاب و سرکه، تر کرده مکرّر بر موضع ورم بگذارند و بعد از سکون حرارت و التهاب و بعد از آن مزید ضمادهای محلّ و ملین به کار برند.

صفت ضمادی نافع: گل بنفشه، خطمی و آرد جو، مساوی کوفته و بیخته به موم سفید، روغن بابونه، لعاب بزرک مخلوط کرده، به کار برند و بعد از افتتاح و اندفاع اثقال، این ملین مناسب است: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی و

کاکنج، از هریک، دومثقال؛ عنّاب، سپستان و آلبوخارا، از هریک، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، شیرخشت و شربت بنفشه، از هریک، ده‌مقال؛ ممزوج کرده، باعلاوه‌ی یک‌مقال روغن بادام شیرین، بیاشامند و آشامیدن مغز فلوس به آب تاجریزی و آب برگ کاسنی و شیرخشت و روغن بادام نیز، مناسب است.

علاج: اگر حرارت بسیار باشد، خوردن ماء‌الشّعیر با شیرخشت، بسیار نافع است و شوربا از برنج و شیرهی بادام، مناسب است.

بواسیر: جمع باسور عبارت است از زیادتی؛ مثل: لحمی یا غددی که می‌روید بر افواه عروق مقعد، هرچند عوام، ریح بواسیر را نیز، بواسیر گویند؛ فی‌الحقیقه بواسیر عبارت است از: زیادتی‌ها که بر اطراف مقعد و حوالی آن در بیرون یا اندرون آن ظاهر می‌شود و این زیادتی‌ها که از بابت گوشت زائدی است و بالجمله بواسیر اصناف می‌باشد، به حسب شکل و وضع و رنگ و حجم و ماده؛ چنان‌چه بعضی رو به سوی بالا و بعضی رو به سوی پایین مایل باشد و بعضی در اندرون مقعد و بعضی در بیرون باشد و بعضی بر شکل دانه‌ی انگور باشد و آن را عنبی می‌گویند و ارجوانی رنگ باشد و بعضی بر شکل ثولول باشد و آن را ثولولی گویند و بعضی بر شکل توت‌ه باشد و آن را توتی خوانند و بعضی تا هفت‌شکل، و بعضی تا نه‌شکل گفته‌اند، و بالجمله بعضی از دانه‌ها بسیار صلب باشد و بعضی نرم‌تر باشد و بعضی با وجع باشد و با خارش و سوزش باشد و بعضی بی‌الم و خارش باشد؛ و این جمله دلیل است بر اختلاف ماده‌ی آن و بعضی با سیلان دم باشد و بعضی بدون آن و باشد که سیلان به نوبت باشد، چنان‌چه باشد در ماهی، یک‌نوبت، منفجر شود و باشد که سیلان به حسب فصول، مختلف باشد چنان‌چه در فصل ربیع، بیش‌تر باشد که با آن ریح، بواسیر هم باشد؛ یعنی بادی غلیظ که تهیگه و پشت و کمرگاه و خصیه و حوالی آن باشد، و باشد که به شانها و سینه و گردن نیز آید و آن‌چه صلب باشد ماده‌ی آن سودا باشد، یعنی سودای صرف و هرچه صلابت آن بیش‌تر باشد، سوداویت در آن بیش‌تر و آن‌چه نرم باشد، ماده‌ی آن دم باشد و هرچه خارش و سوزش در آن بیش‌تر باشد، دلیل است بر صفاویت ماده‌ی آن و بدترین انواع آن ثولویه است که به شکل ثالیل کوچک و در نهایت صلابت است و ماده‌ی آن سوداوی صرف است، و بعد از آن عنبی است که بر دانه‌ی انگور سرخ، شبیه است و بعد از آن توتی و ماده‌ی این هر دو ورم است، اما در اول، مابین سوداویه و دمویّه است و در ثانی، قریب به صرافت است و بالجمله سبب مطلق بواسیر، خون سوداوی است که به این محلّ می‌ریزد و سبب حادث این دانه‌ها و ورم و وجع می‌شود و هر چه سوداویت در آن بیش‌تر است، قبولش از برای علاج، کم‌تر است؛ و علامت مطلق بواسیر آن است که: رنگ صاحب آن به سبزی و زردی می‌زند و اکثر این است که به رنگ قلعی می‌باشد، و صورت و چشم‌ها متبّهج می‌باشد و قوت هاضمه ضعیف و قوت جماع، بسیار کم می‌شود و دندان‌ها ضعیف و بدرنگ می‌شود و بسا باشد که بیفتد و بسا باشد که بخارات بواسیر، باعث صداع و دارو و امثال آن گردد؛ پس طریق علاج آن به چند وجه باید کرد:

اول: تنقیه بدن و اصلاح حال کبد و سپرز و معده که تولید خلط فاسد نشود؛

دویم: تدبیر گشودن خون هرگاه بند شود؛

سیم: تدبیر تسکین ورم و وجع آن؛

چهارم: تدبیر بند کردن خون آن، هرگاه به سرحد افراط رسد؛

پنجم: تدبیر قطع دانه‌ها که بالمره برطرف شود.

اول بدن که: فصد باسلیق و صافن در تنقیه بواسیر بسیار نافع است و فصد اسلیم از دست چپ، در اصلاح حال طحال نیز، نافع است و شیخ، فصد مابض را که رگی است که موضع فصد آن زیر کاسه و زانو است بهتر از فصد های دیگر دانسته و تجویز حجامت مابین و رگین نیز نموده و بعد از فصد، هرگاه تنقیه بکنند به نهجی که در ضعف قلب مسطور شد یا به نحوی که در ربع مذکور است، با ملاحظه غلبه هر خلطی شاید و بعد از تنقیه و فصد مداومت به مقویات معده چنانچه در ضعف معده مذکور شد، بکنند و در اصلاح کبد، خوردن شربت ماء الحیوه و سکنجین بزوری و سایر اشربه و مقویات که در سوء القنیه و حمیات مذکور می‌شود برحسب اختلاف امزجه، بسیار نافع است.

و هرگاه به عوض مسهلاتی که در ضعف قلب مذکور شد، اطریفل مقل ملین، از شش‌مقال، تا سه‌مقال، در یک‌روز نه، یک‌روز به آب گرم بخورند، نافع است.

صفت اطریفل مقل ملین: پوست هلیله‌ی کابلی، پوست بلبله، هلیله‌ی سیاه، آمله‌ی مقشر، افتمون و اسطوخودوس، از هر یک، ده‌مقال؛ تربد سفید، هفت‌مقال؛ فلوس، خیارچنبر و مقل، از هر یک، سی‌مقال؛ چرب کنند و دوپست و پنجاه‌مقال، عسل به قوام آورند و نزدیک به قوام، مقل فلوس را، داخل کنند و از بار بردارند و سایر ادویه را با او بسرشد و به طریق مذکور، بخورند و مداومت به خوردن اطریفل صغیر در ازاله‌ی بواسیر، مجرب است و بسا باشد که مداومت به اطریفل و گاهی خوردن اطریفل مقل ملین، مغنی از تدابیر دیگر باشد خصوصاً بعد از فصد در اصلاح مزاج صاحب بواسیر، شربت زرشک، بسیار نافع است؛ و طریق ساختن آن این است: زرشک دانه‌دار خوب را بخیسانند و بجوشانند و با شکر یا نبات آن قدر که چاشنی شود، به قوام آورند و اگر بعد از قوام، در پنجاه‌درم شکر، سه‌مقال طباشیر هندی، اضافه نمایند، انفع است؛ خصوصاً هرگاه آثار حرارت چنانچه در صداع مذکور شد، باشد و مقدار خوراک این شربت، از پنج‌مقال تا ده‌مقال، است با عرق کاسنی یا بدون آن، بیاشامند و خوردن حبّ مقل با معجون، یا اطریفل مقل یا معجون خبث‌الحدید، هر کدام یافت شود، در بعضی اوقات، نافع است و اصلاح بواسیر می‌نماید.

صفت حبّ مقل: پوست هلیله‌ی کابلی، آمله‌ی مقشر، پوست بلبله، تخم کندنا، تخم تره‌تیزک و تخم ریحان، از هر یک، پنج‌مقال؛ مقل زرد، پنجاه‌مقال؛ مقل را در آب کندنا حل کنند و سایر ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشد و حبّها به قدر نخودی بسرشد و از هفت‌دانه تا دوازده‌دانه، فرو برند و همین اجزای مذکور را با عسل صاف بسرشد، مشهور است به معجون مقل و قدر شربت آن، دومتقال است.

صفت اطریفل مقل: پوست هلیله‌ی زرد، آمله‌ی مقشر و پوست بلبله، از هر یک، ده‌مقال؛ مقل زرد، سی‌مقال؛ مقل را در آب کندنا حل کنند و ادویه را کوفته و بیخته، مجموع را، با دوبرابر عسل به قوام آورده، بسرشد و اگر بدون عسل اجزا را کوفته، حبّ سازند نوعی است از حبّ مقل؛ و قدر شربت از حبّ تا دوازده‌دانه، و از معجون تا سه‌مقال.

صفت معجون خبث‌الحدید - که معروف است به فنجیوش - موافق نسخه‌ی قانون: پوست هلیله‌ی کابلی، پوست بلبله، آمله‌ی مقشّر، فلفل، دارفلفل، زنجبیل، سعد کوفی، شیطرح هندی و سنبل‌الطّیب، از هریک، ده‌مقال؛ تخم شپست و تخم کندنا، از هریک، چهارمقال؛ خبث‌الحدید و مدبّر، صدمقال؛ اجزا را تمام و نرم صلایه کرده با ده‌مقال، روغن گاو چرب کرده با دو برابر مجموع عسل به قوام آورده، بسرشند و بعد از شش‌ماه، استعمال نمایند؛ قدر شربت تا یک‌مقال، و اگر دومقال مشک اضافه کنند هم، شاید؛ و نخوردن صاحبان مزاج حارّ، این معجون را اولی است.

و طریق تدبیر خبث‌الحدید که چرک آهن است آن است که: چرک آهن را نرم صلایه نموده، در چهارروز، در سرکه‌ی بسیار تند، خیسانیده و در سحقی آن مبالغه نمایند، که هرچه نرم‌تر است، بهتر است و بدان که نرم داشتن طبع صاحب بواسیر، واجب است و اگر بیس در طبیعت باشد، گاهی تم‌رندی با آلو بخارا یا زردآلوی خشک را بخیسانند و آب او را یا شیرخشت یا خالص بنوشند و اگر قدری انجیر هم، با سایر اجزا بخیسانند هم، شاید؛ و اگر شربت تم‌رندی یا آلو بخارا را در اکثر اوقات، تناول نمایند هم، در نرم داشتن طبع و هم در تسکین حرارت مزاج، نافع است.

طریق ساختن شربت تمر و آلو به طریق شربت زرشک است و همچنین قدر شربت آن‌ها، مثل قدر شربت زرشک است و غذاهای ملّین طبع صاحب بواسیر را نافع است و صاحبان بواسیر را واجب است که از غذاهای غلیظ و آنچه موگّد خلط سودا است؛ مثل: بادنجان، عدس و چیزهای شور؛ خصوصاً ماهی نمک‌سود و گوشت قدید و پنیر شور و کشک و شیرینی‌ها، احتراز نمایند و چیزهای تند نیز، مضرّ است؛ شیخ لبنیات را منع کرده و خاگینه با زرده‌ی تخم‌مرغ و گندنا با اندک پیاز، مناسب دانسته و غذاهایی که در ربیع مذکور می‌شود صاحبان بواسیر را موافق است و سایر تدابیر ربیع و بواسیر به هم، نزدیک است.

دویم: تدبیر گشودن خون بواسیر وقتی باید کرد که دفع معتاد آن باز ایستاده باشد، پس باید مریض مکرّر به حمّام برود و در میان آب نیم‌گرم ساعتی بنشیند و به مجموع یا بعضی از این روغن‌ها که مذکور می‌شود مکرّر چرب نماید؛ روغن حصّه‌ی هلو یا شفتالو، روغن حصّه‌ی زردآلوی تلخ، روغن کوهان شتر، مغز ساق گاو و مغز ساق برّه، هریک از این‌ها با مقل و بدون مقل؛ و اگر به این‌ها گشوده نشود، زهره‌ی گاو استعمال نمایند و اگر بخور تر تخم علاوه‌ی این دو سه‌جزو نمایند، اقوی است و اگر باز منفتح نشود حصّه‌ی تم‌رندی با سرگین کبوتر اضافه نمایند و شیخ مویزج را به این‌ها تزویج نموده. فصد صافن یا مابض در گشودن خون بواسیر بسیار نافع است و بسا باشد که بعد از فصد صافن، احتیاج به ادویه‌ی مذکوره بشود؛ لهذا باید اوّل، فصد را بکنند و بعد از فصد، ادویه را مذکوره استعمال نمایند به همان ترتیب که مذکور شد و اگر از استعمال ادویه وجع شدید و ورم به هم رسد، ادویه که بعد از ورم و وجع مذکور است، استعمال نمایند؛

سیم: تدبیر ورم و وجع و تسکین وجع بواسیر است؛ خواه ابتدا حادث شده باشد و خواه بعد از استعمال دواپی که حارّ است و قطع حادث شده باشد. هرگاه وجع بواسیر شدّت کند و خون آمدن حبس شده باشد اوّل به نهجی که در گشودن خون مذکور شد سعی نمایند و فصد از باسلیق یا صافن نمایند و اگر یک‌فصد، کفایت نکند مکرّر نمایند و بعد

از فصد، زالو نشانند به دور مقعد، بسیار نافع است و اگر یک دفعه کفایت نکند، مکرر نمایند و در هر دفعه، از پنج عدد تا ده عدد، باشد و با شدت وجع بواسیر احتراز از حیوانی و شیرینی را لازم دانند و تبرید به مبردات دوائیه و غذائیه، چنانچه در صداع و درد چشم که از حرارت است، مذکور شد به عمل آورند و استعمال روغن‌ها که در تفتیح خون بواسیر مذکور شد در تسکین وجع نیز، نافع است.

صفت مرهمی که اوجاع بواسیر را تسکین دهد: عدس و اکلیل‌الملک، از هریک، جزوی؛ اجزا را کوبیده با زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن گل سرخ مرهم کرده، استعمال نمایند.

مرهم دیگر: اکلیل‌الملک، گل خطمی و برزکتنان، از هریک، جزوی؛ مقل، میعه و سایله، از هریک، نصف‌جزو؛ افیون، زعفران، پیاز و روغن گاو بیخته، از هریک، سدس‌جزو؛ پیه‌ی مرغ، مغز ساق گاو، روغن کوهان شتر با زرده‌ی تخم‌مرغ به قدری که سایر اجزا خمیر شود و روغن‌ها را بگدازند و با زرده‌ی تخم‌مرغ و سایر اجزا ممزوج نموده، استعمال نمایند که هم، خون را زود می‌گشاید و هم، تسکین وجع می‌نماید.

مرهمی دیگر: کندنا در لته پیچیده در زیر خاکستر گرم کرده تا پخته شود، بعد از آن در روغن گاو کهنه یا زردآلوی تلخ، بریان کرده در هاون سرب یا مس، آن قدر صلایه نمایند که همچو مرهم شود استعمال نمایند و اگر قلبی مقل اضافه نمایند هم، شاید؛ یا آن که کندنای مذکور را با سفیدآب قلع و پیه‌ی مرغ آبی و پیه‌ی گاو و موم کافوری، مرهم کرده، استعمال نمایند. شیخ‌الرئیس فرموده که: «پیه‌ی مرغ آبی در این باب، انفع است.»

مرهمی دیگر: سفیدآب قلع، موم سفید، روغن گل سرخ؛ موم را در روغن گل گداخته، سفیدآب را مخلوط کرده عمل نمایند.

مرهمی دیگر: سورنجان را با روغن گاو یا روغن گوسفند سائیده با پنبه‌ی آلوده عمل نمایند، در سه شب.

مرهمی دیگر: روغن حصه‌ی زردآلو، ده‌مقال؛ میعه و سایله، سه‌مقال؛ مقل، دو‌مقال؛ اجزا را با هم سرشته، استعمال نمایند.

مرهمی دیگر: مقل ازرق، کوهان شتر، مغز ساق گاو، حصه‌ی زردآلو، میعه، زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن گاو، که قدری پیاز را جوشانیده باشند، اجزا را، نیک با هم بسرشد و استعمال نمایند.

مرهمی دیگر: روغن گل سرخ، موم سفید، زرده‌ی تخم‌مرغ با قلبی افیون و زعفران یا بدون آن استعمال نمایند و اگر هیچ‌یک از اجزای مراهم مذکوره، یافت نشود، زرده‌ی تخم‌مرغ به تنهایی نافع است.

مرهمی دیگر: کنجد را نرم کوبیده، با روغن گل و سفیده‌ی تخم‌مرغ، استعمال نمایند؛ یا آرد جو، زرده‌ی تخم‌مرغ و روغن گل، استعمال نمایند و هریک از این مراهم را، که استعمال نمایند، هرگاه دانه‌ها در بیرون باشد بر پنبه مالیده بر آن نشیند و اگر در اندرون باشد، پنبه را به آن آلوده بردارند چنان که بدان‌ها برسد و بگذارند مدتی و تجدید نمایند.

اما ضمادات نافع: زرده‌ی تخم‌مرغ، مغز نان، نرم بیخته، روغن گل استعمال نمایند.

ضماد دیگر: کاکنج را پخته، ضماد نمایند.

ضماد دیگر: بیهی بز، بیهی مرغ، مغز ساق گاو، بیهی اردک، بیهی غاز، کوهان شتر، روغن بنفشه‌ی بادام، روغن مغز تخم کدو و موم کافوری، اجزا را مساوی با هم مخلوط کرده، بگیرند: کنیرا و گل خطمی، نرم کوبیده، مخلوط نمایند و استعمال نمایند و اگر مجموع اجزا یافت نشود، بعضی هم کافی است و اگر وجع بسیار شدید باشد، آب برگ بنگ بگیرند، با قدری آب مخلوط نمایند و با خمیر نان و زرده‌ی تخم مرغ و روغن گل سرخ، ضمّ نموده، استعمال نمایند. اما ایزنی‌های مسکن اوجاع: تخم کتان، تخم خطمی و خبازی، نیم کوب بجوشانند و صاف نمایند و با لعاب گندم پخته، ضمّ نمایند و در ظرفی کرده در میان آن نشینند.

ایزنی دیگر: اکلیل‌الملک، بابونه، شبت و خبازی بجوشانند و در میان آن نشینند.

ایزنی دیگر: بنفشه، باقلا، اکلیل‌الملک، بابونه، حلبه، تخم کتان، تخم خطمی، خبازی، پوست خشخاش و خارخسک اجزا را جوشانیده در میان آب آن نشیند و باید آب، نیم گرم باشد و اگر مجموع اجزا نباشد، بعضی از آنها کافی است.

اما چهارم: تدبیر بستن خون بواسیر هرگاه به حدّ افراط برسد؛ بدان که حبس خون بواسیر وقتی باید کرد که خون صالح و به افراط رفع شود و موجب ضعف قوّت گردد و رنگ روی، زرد و ساق‌ها ضعیف شده در این وقت، متعرض قطع آن باید شد؛ به این طریق که: چندیوم، طرف صبح، تخم خرفه‌ی بوداده دومتقال؛ تخم گشنیز بوداده، یک‌مقال شیره گرفته؛ نیم‌مقال، طباشیر هندی؛ و چهارمقال ربّ به؛ ممزوج کرده بخورند و اگر نیم‌مقال، قرص کهربا باعلاوه کرده بخورند، انفع است.

صفت قرص کهربا: کهربا و انجبار، از هریک، سه‌مقال؛ ورق گل سرخ و صمغ عربی، از هریک، هفت‌مقال؛ نشاسته، گل ارمنی، طرثیث، طباشیر، گلنار و تخم مورد، از هریک، پنج‌مقال؛ رب سوس و اقاچیا، از هریک، سه‌مقال؛ اجزا را نرم کوبیده اقراص سازند.

قرص کهربا موافق نسخه‌ی قدما: کهربا، بسد، مروارید و تخم خرفه، از هریک، پنج‌مقال؛ شاخ بز کوهی و پوست تخم مرغ، هر دو سوخته؛ صمغ عربی، از هریک، سه‌درم؛ گشنیز خشک بوداده، خشخاش سفید و سیاه، از هریک، شش‌مقال؛ ورع سوخته و بزربنج، از هریک، دو‌مقال؛ کوفته و بیخته با لعاب بزرقطونا قرص سازند و به هریک از این دو نسخه عمل می‌توان کرد و شیخ‌الرئیس اطریفل صغیر را با خبث‌الحدید ذکر کرده.

و **طریق ساختن آن**، چنان است که: حبّ‌الحدید را تا چهارروز در سرکه بخیسانند و بعد از آن مثل عنار صلایه نمایند و مساوی اجزای اطریفل با سه‌برابر عسل ضمّ کنند، و سه‌مقال از آن را میل نمایند و اطریفل صغیر بدون خبث‌الحدید نیز نافع است.

صفت حبّی که در بستن خون بواسیر نافع است: بسد، کهربا، ورع سوخته و گل ارمنی، از هریک، دو‌مقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، پوست بلیله و آمله‌ی مقشر، از هریک، پنج‌مقال، تخم کندنا، سه‌مقال؛ مقل، ده‌مقال؛ سایر اجزا را

بکوبند و مقل را در آب کندن حل کنند و مجموع را با هم بسرشند و حب کنند و تا سی دانه‌ی آن را با آبی که آهن تافته در او خاموش کرده باشند، بنوشند.

طریق سوزانیدن ورع - که در اصفهان کس گربه گویند- و طریق سوزانیدن شاخ بزکوهی و پوست آن است که: در کوزه کرده سر آن را محکم ببندند و در تنور یا تون حمام گذارند تا سوخته شود و خوردن فلونیای رومی و برشعنا هرروز، به قدر نخودی، بسیار نافع است.

اما دواهایی که استعمال آن خون را بند می کند اینها است: صبر، کندر، دم‌الاخوین، شیاف، مامیتا و گلنار، اجزا را مثل غبار سائیده و تار عنکبوت را به سفیده‌ی تخم مرغ، تر کرده به این اجزا مالیده، استعمال نمایند؛ دیگر آن که: پوست انار و مازو را در شراب بجوشانند و صاف کنند و مقعد را به آن بشویند؛ دیگر آن که: سفید آب قلع، مرواسنگ، شاونج، عدسی، اقلیمیا و نقره با روغن گل و موم سفید مرهم نموده، استعمال نمایند؛ دیگر آن که: برگ مورد، گلنار، مازو، خرنوب، بلوط، شب یمانی و پوست انار، اجزا را بجوشانند و مریض را در آب آن نشانند؛ دیگر آن که: کندر، مازو، سرمه، سنگ یمانی، اقاکیا و صمغ عربی، اجزا را مساوی نرم ساییده و شیاف نمایند.

و هرگاه بعد از این تدابیر باز خون به افراط آید، فصد باسلیق بکنند و به قدر سی مثقال خون بگیرند و بستن بازو و رانها محکم و محجمه را بر کمرگاه و سینه نصب کرده افکندن، خون را باز می‌دارد و غذا: آش سماق و ناردان مناسب است؛ و هرگاه ضعف زیاده به هم رسد مروارید، فادزهر معدنی و گل داغستان، از هریک، دودانگ؛ به آب سیب و آب به، هرروزه بدهند.

اما تدبیر سقوط دانها که بالمره برطرف شود و آن بر چند وجه است: اول آن که ادویه‌ای چند، استعمال نمایند که دانها به مرور ایام، خشک شود و بریزد؛ و دیگر آن که، دانها را قطع کنند، هرچند در این معالجه خطر عظیم است؛ زیرا که استعمال دوی حار در بدن اکثر این است که وجع شدید و ورم به هم رسد و سبب مفسد می‌گردد؛ و دیگر آن که مواد فاسده که در بدن جمع می‌شود از این طریق دفع می‌شود و بعد از سد این طریق در بدن می‌شود و مفسده می‌کند؛ به هر حال ترک علاج اولی است، و اگر هم علاج کنند یا بستن دانها یا به استعمال ادویه که به مرور خشک، بر هر تقدیر، یک دانه را بگذارند تا راه دفعی باشد و سد طریق رفع، بالمره نشود؛ «حاجی حسین جراح» - که در فن جراحی و کحالی بی نظیر بود- در آن زمان از آزار بواسیر، در رنج و تعب بود مکرر اراده‌ی قطع و ازاله‌ی آنها می‌کرد و نمی‌شد، آخر الامر تنگ آمده بیخ دانها را محکم بست و با مقراض قطع کرد، از شدت ورم و وجع مقرون هلاکت شد و بعد از استعمال مسکنات وجع و ملحمات بسیار به شد و از شدت و تشویش بواسیر فارغ گردید؛ نهایت، چون سیلان خون فاسدی که از بواسیر دفع می‌شد برطرف شد بعد از یک سال تقریباً ماده شرایبی به حرکت آمد، بعد از آن که مشرف به هلاکت شد هر دو چشمش باطل گردید؛ لهذا قطع و قمع بواسیر مناسب نیست و مورت مفسد عظیمه است، اما طریق استعمال ادویه که دانها به مرور ایام خشک شود، از آن جمله بخورات است: اول تخم تره، مقل ازرق و پوست بیخ کبر، اجزا مساوی، بخور نمایند.

بخور دیگر: برگ مورد، پوست بیخ کبر، جوزالسرو، - که بار درخت سرو است - دنباله‌ی بادنجان، - که در عراق کلاه بادنجان گویند و اطباء اقماع گویند - مقل ازرق، مرّمگی، پوست مار، پوست حنظل، و اگر مجموع اجزا نباشد، بعضی هم، کافی است.

طریق بخور کردن این است که: دیگ سفالین ته او را سوراخ کنند و پشک شتر را بسوزانند و این ادویه را بر او بریزند و دیگ را از بالای آن نگون کنند و دانه بر آن سوراخ گذارند، چنان که دود و بخار آن به دانه برسد و اگر دان‌ها اندرون باشد، بعد از فراغ از قضای حاجت که دان‌ها بیرون آمده باشد به عمل آورند؛ و شیخ‌الرئیس می‌گوید که: بخور چوب گز هرگاه مکرّر کنند، بسا باشد که کفایت کند از سایر ادویه؛ و ابن زکریّا می‌گوید: خرنوب تر را بکوبند و آب او را بگیرند و پنبه را به آن بیالیند و استعمال نمایند او را خشک می‌کند و برطرف می‌شود.

صفت شیافی که معتمدین آزموده‌اند: بگیرند عشقه را و در دیگ مس آب ندیده با آب بجوشانند تا نیک غلیظ شود، پس در طاس مس سرخ آب ندیده کنند و تا چهل‌روز در آفتاب گذارند و هرروز، برهم زنند و به روی آن را بیوشانند و بعد از چهل‌روز، یک‌جزو از مرّمگی و صبر سقوطری صرف - که به فارسی تره‌تیزک گویند - اجزا مساوی، و مجموع مساوی آب عشقه‌ی مذکور با هم بیامیزند و یک‌شب در میان، به عنوان شیاف استعمال نمایند و غذا شوربا دهند که سر شب، بیش حاجت نیفتد؛ و دیگر مالیدنی‌ها است از آن جمله: مرّمگی، یک‌مقال؛ عصاره لحيه‌الطیث، دومقال؛ کندر، سه‌مقال؛ اجزا را نیم کوبیده و با هم مخلوط نموده بر بواسیر به طریق مرهم بعد از آن که با هم مخلوط نموده باشند، استعمال نمایند. دیگر جوزالسرو، حنظل و حب‌البلوط را بسوزانند و بعد از آن که بواسیر را با خمیر شسته باشند بر او بپاشند.

طلائی دیگر: زردچوبه و مرداسنگ مساوی کوبیده با روغن گل سرخ و موم کافوری مرهم کرده، استعمال نمایند.
طلائی دیگر: پوست انار، عصاره‌ی لحيه‌التلیث، حب‌البلوط، جوزالسرو و کندر، اجزا را مساوی نرم کوبیده به خمیر سرشته، استعمال نمایند؛ در بعضی نسخ به عوض خمر آب، غنبت‌الغلب است.

و هرگاه بواسیر در اندرون باشد، لثه را به ادویه مالیده به عنوان شیاف بردارند و اگر بعد از استعمال آن ادویه وجع به هم رسد، ادویه که در تسکین وجع مذکور شد، استعمال نمایند. اما استعمال ادویه‌ی حاره که دان‌ها را بخورد و برطرف شود، هرچند این عمل بسیار خطیر است، زیرا که استعمال دوی تند به سبب وجع شدید می‌شود و گاه باشد که به این تقریب مفاسد دیگر حادث شود و محمد زکریّا می‌گوید که: «بریدن بواسیر بهتر و سلامت‌تر است از علاج به دوی تند.»

و هرگاه خواهند، باید اول فصد باسلیق بکنند و بعد از آن متوجه این عمل شوند و طریق استعمال ادویه‌ی حاره این است که: فلانیون یا دیگ بر دیگ، هریک که باشد، به زودی زرده‌ی تخم‌مرغ که بر پنبه‌ای رقیق کرده باشند، قدر قلیلی بنوشند یا آن که مرهم زنگار را بر روی پنبه کرده، بر روی دانه بچسبانند، چنان‌چه به غیر از دانه به عضو دیگر نرسد و اگر از استعمال این ادویه وجع به مرتبه‌ی شدت کند که طاقت نتوان آورد، نصف‌روز یا یک‌روز مهلت دهند و

یکی از مرهم‌ها با ضمادات که در باب مسکنات وجع مذکور شد، استعمال نمایند و باز استعمال این دوا کنند تا آن که سیاه شود، بعد از آن برگ کرنب را - که در اصفهان کلم گویند- خوب بیخته با روغن گاو مرهم نمایند و ضماد کنند که هم درد را تسکین دهد و هم دانه می‌افتد و بعد از افتادن دانه، مرهم سفیدآب تا چندروز و بعد از آن مرهم کافوری، استعمال نمایند تا جراحی ملتئم گردد و اگر برگ کلم نباشد، هریک از ضمادات که در مسکنات وجع مذکور شد، استعمال نمایند و باز استعمال این دوا کنند که عبارت از مرهم کافوری باشد، و مرهم سفیدآب هم نافع است و اگر دانه‌ی بواسیر ظاهر نباشد، با محجمه درون مقعد را بیرون باید کشید و ساعتی بیرون باید گذاشت تا فی‌الجمله تورمی پیدا کند و زود آن‌جا محجمه را باید برداشت بودوار استعمال نموده، بعد از لحظه‌ای به احتیاط با روغن حصّی زردآلو، چرب کرده به جای خود گذاشت.

صفت فلافیون: افاقیا، دوازده‌مقال؛ زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد، از هریک، یک‌مقال؛ آهک آب ندیده، هشت‌مقال؛ شب یمانی، شش‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص نمایند و در وقت حاجت، قرص را نرم کوبیده به طریق مذکور استعمال نمایند.

صفت دیگ بر دیگ: زرنیخ سرخ و زرنیخ زرد، از هریک، شش‌مقال؛ مرّمگی، ده‌مقال؛ آهک آب ندیده، پانزده‌مقال؛ زنگار، یک‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته با سرکه قرص نمایند و به طریق مذکور عمل نمایند.

صفت مرهم زنگار: زنگار، ده‌مقال؛ انزروت، یک‌مقال؛ موم زرد، علك‌البطم و راتینج، از هریک، پنج‌مقال؛ روغن زیتون، سی‌مقال؛ اجزا را با هم بگدازند و با زنگار و انزروت بسرشند، تا مرهم شود.

صفت مرهم سفیدآب در سوختگی آتش مذکور شد.

صفت مرهم کافور این است: بگیرند مرداسنگ، سفیدآب، قلع و موم کافوری، از هریک، پنج‌مقال؛ روغن گل سرخ، بیست‌مقال؛ روغن را بگدازند و ادویه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و یک سفیده‌ی تخم‌مرغ و نیم‌مقال کافور نرم، سائیده اضافه نمایند و در هاون چندان بسایند که مرهم شود و اگر فلافیون و دیگ بر دیگ و مرهم زنگار نباشد بعضی از ادویه‌ی حارّه که خورنده و فاسد کننده است؛ مثل: غبار سائیده بر روی زرده‌ی تخم‌مرغ، پاشیده به دستوری که مذکور شد، استعمال نمایند و ادویه‌ی حارّه این‌ها است: فرفیون، نوشادر، زراریح، - جانوری است که در اصفهان سن گویند- مویزج، قنالحمار، آهک آب ندیده، زرنیخ زرد و سرخ و کهلا، مجموع، یا بعضی از این اجزا را، با قطران یا بول طفل با تنهایی استعمال نمایند و اگر ملایم‌تر خواهند با شیر گاو بسرشند و صاحب کامل می‌گوید که: «اگر آهک آب ندیده و زرنیخ بلظوری که از برای ازاله‌ی مو می‌سازند، ترتیب دهند و در حمام قدری از او به بواسیر گذارند و بعد از ساعتی با خمر بشویند و پوست حنظل سوخته و ترمس سوخته را بر او بپاشند، می‌خشکاند و برطرف می‌کند.» فقیر می‌گویم که: این علاج از علاج سابق ملایم‌تر است، به عمل آورند، اگر به این علاج نشد، معالجه‌ی سابق به عمل آورند و هرگاه در بین معالجات یا بعد از آن وجع به هم رسد، آن‌چه در باب مسکنات عمل مذکور شد به عمل آورند، که قطع نظر از این‌که مریض تحمل نمی‌کند مرض‌های دیگر، مثل: شدّت وجع و ورم و حادث می‌شود بلیّه‌ی عظیمه، امّا

تدبیر قطع، بدان که این عمل، گاهی باید کرد که مریض طاقت وجع آن داشته باشد و از دیگر علاج‌ها به خفیفی که به آن توان گذرانید، نشود و با وجود این مراتب تمامی دان‌ها را قطع کردن نشاید، و بر هر تقدیر هرگاه عازم بر قطع باشند؛ اولاً: فصد باسلیق باید کرد و مریض هرگاه محذری که حس عضو را کم کند و منع سیلان خون بسیار کند بدهند، اولی است و محذر مناسب، معجون حب الشفا است که در ربع مذکور می‌شود، یا افیون و زعفران را با هم بسرشند و بدهند یا فلونای رومی و یا برشعنا هریک از این‌ها به قدری که حس مریض کم شود، و طریق قطع این است که: هر جراح ماهری که دان‌ها را بررد به طریقی که در استعمال ادویه‌ی حاره مذکور شد، بیرون آورند و با مقرض تندی یا آئی قطع کننده بررد و سعی نماید که گوشت صحیح بریده نشود که مفاصل عظیمه می‌کند و بعد از بریدن بگذارند که قدری خون برود پس اگر ورم کند و وجع شدید حادث شود، یکی از مرهم‌ها که در تسکین وجع مذکور شد، استعمال نمایند و مرهم سفیدآب و کافوری بگذارند تا ملتئم شود و طریق دیگر در قطع آن است که: بیخ دان‌ها را با ابریشم یا موی دم اسب یا خیطی در کنار محکم ببندند و یکی از مرهم‌های مسکن وجع او بگذارند تا خود بریده شود و بیفتد و بعد از افتادن مرهم سفیدآب مناسب است یا مرهم کافوری استعمال نمایند تا محل به اصلاح آمده ملتئم گردد و این طریق اسهل است: پیاز روغنی مناسب و از اسرار مکتومه است، اکثری از بواسیر را قلع و بسی را تخفیف داده به حدی که به آن توانند گذرانند هرگاه بی‌سیلان خون باشد صفت آن برشع سرخ یک‌صد و پنجاه‌مقال؛ کافور و زبیق، از هریک، دو‌مقال؛ سرنج، نیم‌مقال؛ پیه بگذارند و ببايد دانست که چون ماده‌ی بواسیر اخلاط محترقه‌ی سوداویّه است، لهذا خوردن ماء الجبن به طریقی که در ضعف قلب مذکور شد، بسیار نافع است.

حرقة البول عبارت است از: سوزش در وقت آمدن بول، سبب آن هرگاه حدت صفرا و مخالطت آن باشد با بول. علامت آن: علامات غلبه‌ی صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد با تندی بول و رنگینی آن و نیامدن چرک با بول و نیامدن چیزی از عالم نخاله با بول و عدم وجع در آلات بول.

علاج آن است که: مواظبت نمایند به استعمال مبردات دوائیه و غذائیه به این طریق که: چندیوم طرف صبح، شیره‌ی خرفه، تخم کدو و تخم خیار، تخم گشنیز، تخم کاهو و تخم خشخاش یا بعضی که یافت شود با عرق نیلوفر یا کاسنی یا بید گرفته، لعاب اسفرزه و بهدانه مخلوط کرده، با علاوه‌ی شربت بنفشه یا نیلوفر یا عناب یا خشخاش میل نمایند و اگر به عوض عرق‌های مذکور، شیرهای خنک را با ماء الشعیر مخلوط کرده با علاوه‌ی یکی از اشربه‌ی مذکوره یا شیرخشت، انفع است و اگر نیم‌مقال از قرصی که مشهور است به بنارق‌البزور، علاوه نموده باشند، بسیار نافع است و اگر بنارق را با ماء الشعیر و شربت بنفشه بخورند، نافع است و اگر بنارق‌البزور نباشد، ماء الشعیر را با شربت بنفشه بخورند، بسیار نافع است و خوردن آب کدوی مشوی و آب خیار با یکی از اشربه‌ی مذکوره به تنهایی و آب خیار با یکی از اشربه‌ی مذکوره و شیرهای خنک بسیار نافع است.

بنارق‌البزور (بنادق‌البزور): مغز تخم خیار، پنج‌مقال؛ مغز تخم کدو، بزرالنج، تخم خرفه، تخم خطمی، مغز بادام، بنفشه، کنیرا، نشاسته، رب سوس، خشخاش سفید، گل ارمنی و تخم کرفس، از هریک، دو‌مقال؛ بکوبند و قرص سازند.

صفت سفوفی که حرقة البول، وجع کلیه و مثانه را نافع است: مغز تخم خربزه، سی‌درم؛ تخم خرفه، خشخاش سفید و مغز تخم کدو، از هریک، ده‌درم؛ نشاسته، کنیرا و رب سوس، از هریک، سه‌درم؛ بزرالبنج سفید، دودرم؛ قند سفید، برابر؛ مجموع ادویه را کوفته و بیخته، شربتی دومتقال با یکی از ادویه‌ی مذکوره بخورند.

غذا: آش زرشک، تمرآلوچه، کدو، اسفناج و برگ خرفه باقلیلی گوشت بره یا بزغاله یا خروس‌بچه و ترچلو با زرده‌ی تخم‌مرغ و بهتی ماش، مناسب است و از میوه: آب هندوانه و گلابی، خیار، آلوچه، آلبالو و انارین و امثال آنها، مناسب است و ترک ادویه و اغذیه‌ی حاره و چیزهای شور و تند و شیرین لازم است.

و هرگاه سبب حرقة البول قرحه‌ی مثانه باشد؛ علامت آن: بدبوئی بول است و آمدن چرک با بول و آمدن چیزی با بول، مثل: سبوس گندم و بعضی اوقات خارش و وجع در مجری بول از قضیب و از مقعد تا سر قضیب.

و گاه باشد که قرحه در این مجری باشد و علامتش: شدت خارش و سوزش و وجع موضع عارضی است از این مجری، و گاه باشد که ورم در قضیب حادث شود و اگر سبب آن جوشش چند باشد در مثانه یا مجری بول - که آن را در عرف اطباء جرب‌المثانه گویند - علامتش، همان علامت قرحه‌ی مثانه است، سوای آن که در قرحه‌ی قضیب، دفع شدن چرک بیش‌تر است و در جرب مثانه هرگاه باشد که رطوبتی سیلان می‌کرده باشد و گاه باشد که قلیلی خون، رفع می‌شده باشد و بالجمله چرک بحت، مختص قرحه است و در سایر علامات با هم شریکند و معالجه نیز یکی است، مکرر در آن چه مذکور خواهد شد.

علاج در هریک از اقرحه و جرب مثانه، هرگاه علامات غلبه‌ی خون ظاهر باشد، چنانچه در صداع دموی مذکور شد و اگر مرض شدید باشد، فصد باسلیق بکنند و اگر مانعی از فصد باشد، حجامت میان شانه بکنند و تبرید به مبردات، چنانچه در نوع اول، حرقة البول مذکور شد، بکنند و در قرحه ترک حیوانی ضرور است و خوردن ماء الشعیر با بنارقالیزور، شربت بنفشه و لعاب اسفرزه، مناسب است و بالجمله آنچه در نوع اول مذکور شد، در حرقه و جرب، چکانیدن شیر دختر و سفیده‌ی تخم‌مرغ با شیاف ایض و بدون آن، چکانیدن گل سرشوی با شیر دختر یا سفیده‌ی تخم‌مرغ و فتیله را به این‌ها غلطانیده و در قضیب گذاشتن، نافع است.

و استعمال شیاف، سوزش که ندارد و مجرب است و از اسرار مکتومه و بدین صفت است: فضله‌ی موش و فضله‌ی ملخ، از هریک، دومتقال؛ شیرخشت، یک‌مقال؛ کنجد، خون سیاوشان و صمغ عربی، از هریک، نیم‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته، شیاف باریک بسازند و مکرر در وقت حاجت در مجری بول گذارند و مالیدن گل سرشوی با شیر دختر یا با عرق بید و شیرخشت، بسیار نافع است و در قرحه و جرب مثانه مداومت به قی از انفع معالجات است و دفع مرض بالکلیه می‌کند و در آخر که حدت ماده کم شده باشد، خوردن قرص کاکنج به جهت اصلاح قرحه، بسیار نافع است.

صفت قرص کاکنج: تخم خشخاش و تخم کاکنج، از هریک، ده‌مقال؛ مغز تخم خیار، مغز بادام مقشر، رب سوس، کنیرا، صمغ عربی، نشاسته، خون سیاوشان و کندر، از هر کدام، پنج‌مقال؛ تخم کرفس و گل ارمنی، از هریک،

سه مثقال؛ افیون، یک مثقال؛ اجزا را کوفته و بیخته، قرص نمایند. شربت، یک مثقال؛ با ماء الشعیر و لعاب اسفرزه، شیرهی تخم کدو و تخم خیار و شربت بنفشه، بخورند و مداومت نمایند تا قرحه به اصلاح آید و در آخر مرض، حمّام رفتن بسیار نافع است و از جمله ادویه‌ی کثیرالنتفع در این مرض، شیر الاغ و شیر بادیان است که با قرص کاکنج خورده شود و طریق خوردن شیر بادیان مثل شیر الاغ است و طریق خوردن شیر الاغ در تب دقّ مسطور است و در همه‌ی انواع سوزش بول، مکرّر آلت را در آب گرم گذاشتن و در میان آب گرم بول کردن، به این طریق که آلت در میان آب گرم باشد، بسیار نافع است و طرف عصرها هر روزه خوردن لعاب بهدانه با شربت خشخاش، بسیار نافع است و بعد از فصد و تبرید کامل هرگاه قرحه باقی باشد این شیاف نیز نافع است، صفت آن: انزروت، سفیدآب، قلع کندر، دم‌الاحوین، صمغ عربی و نشاسته، اجزا مساوی کوفته و بیخته با شیر الاغ یا شیر زنان خمیر کرده شیاف سازند و استعمال نمایند و هرگاه چرک بسیار آمده باشد، خاکستر چوب انجیر یا خاکستر شاه‌بلوط یا خاکستر درمنه‌ی ترکی در آب ریخته و آب را حرکت دهند و یک‌شبهانه روز گذاشته پس صاف نموده از آن آب دو سه قطره بچکانند و اگر سوزش به هم رسد رفع آن را به روغن بادام بکنند.

ضعف باه: ببايد دانست که بیضتین نیز از اعضای رئیسه است و بقای نوع انسانی، بدون آن ممکن نیست چنانچه بقای شخص بدون قلب و دماغ و کبد ممکن نیست و چنانچه قلب مبدأ قوت حیات است و دماغ مبدأ حسّ و حرکت و کبد مبدأ قوت طبیعه، همچنین بیضتین مبدأ قوّت توالد و تناسل و سه عضو مذکور نیز یعنی قلب و دماغ و کبد مدخلیت دارند در امر جماع، که بدون تصرف آن‌ها امر تولید ناقص است، هرچند ملاک امر در این باب بیضتین و منی است از این جهت اغلب تراکیب که از برای این علّت است مقویات قلب و کبد و دماغ نیز داخل است و مکرّر به تجربه رسیده که ضعف هریک از اجزاء ثلثه موجب ضعف باه است و بعد از زوال ضعف قوّت یافته؛ و بالجمله هرگاه سبب ضعف باه یعنی قلّت اقتدار بر جماع ضعف قلب و دماغ باشد؛ علامت آن: وجود ضعف و ناخوشی در قلب و دماغ است.

علاج آن: اوّل باید که تقویت قلب و دماغ، به نحوی که در ضعف قلب مذکور شد، بکند و بعد از آن به ادویه و اغذیه و تدابیری که بعد از این مذکور می‌شود، تقویت باه نمایند و شیخ‌الرئیس می‌گوید: «هرگاه سبب ضعف باه ضعف قلب باشد در علاج، چیزی به مشروودیطوس نمی‌رسد، بلکه در ضعف باه که سبب آن حرارت نباشد از هر دوایی نافع‌تر است.»

و اگر سبب آن حرارت مزاج، علامت آن: علامات غلبه‌ی حرارت است، چنانچه در صداع دموی و صفراوی مذکور شد و انتفاع از مبرّدات و تضرّر از مسخّنات.

علاج آن: تبرید است به مبرّدات دوائیه و غذائیه به این طریق که: چندیوم طرف صبح شیرهی خرفه، تخم کدو و تخم خیار با عرق بید یا نیلوفر خالص یا آب خالص گرفته، سکنجبین مخلوط نموده بخورند و خوردن آب غوره و هندوانه و آب کدو و آب خیار با شیرهای خنک و لعابهای خنک با شربت‌های خنک و سکنجبین و امثال آن‌ها

بسیار نافع است و خوردن ماءالشعیر با شیرهای خنک بسی نافع است و از میوه‌ها هندوانه، خیار، شفتالو و امرود و غوره و امثال آن‌ها نافع است و دوغ و ماست، بسیار نافع است.

غذا: آش زرشک و ناردان و آلو و انارین و کدو با قلیلی چاشنی و گوشت بره و بزغاله و خروس‌بچه و مغز کله بره و بزغاله و زرده‌ی تخم‌مرغ و سفیده‌ی آن، مناسب است و اگر حرارت بسیار نباشد، شیر با شکر بسیار نافع است و ترچلو با ماست نافع است و از جمله ادویه‌ی نافع در این باب، دواء الترنجبین است، موصوف بر این که شیر تازه دوشیده با ثلث آن ترنجبین، پاک بجوشانند تا منعقد شود تا پانزده‌مقال میل نمایند و از اغذیه که بعد از این مذکور می‌شود هرچه چندان حرارتی نداشته مناسب است و بالجمله هرگاه ضعف باه مستند به حرارت باشد، معالجه به معاجین و سایر مبهیات حاره مضر است بلکه استعمال اغذیه که چندان حرارتی در آن نباشد، بهتر است و همچنین سایر تدابیر غیر دوائیه نافع است.

و هرگاه سبب ضعف باه قلت منی یا نفخ یا استرخاء آلت باشد؛ علامت آن: علامات برودت و عدم علامات حرارت است، چنانچه مکرر مذکور شده و از جمله‌ی مرکبات نافع در این باب، مفرحی است که در تقویت قلب و دماغ بسیار نافع است و صفت آن: بهمن سرخ و سفید تودری، سرخ زرد، سورنجان، دارچینی، مغز گردو، نارجیل، مغز پسته، مغز بادام، مغز فندق، مغز تخم خربزه، مغز ثقل خواجه، تخم خشخاش و نمک، از هریک، پنج‌مقال؛ تخم شلغم، تخم کندنا، تخم پیاز، خولنجان و مصطکی، از هریک، دومقال و نیم؛ مشک و عنبر، از هریک، یک‌مقال؛ با دو برابر اجزاء عسل معجون سازند.

صفت معجون نافع مسمی به لبوب صغیر و قریب به اعتدال: مغز پسته، مغز فندق، چلغوزه، مغز بادام، کنجد، مقشّر، تخم خشخاش سفید و مغز تخم خربزه، از هریک، سه‌مقال؛ مغز تخم خیارین، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ شقاقل، بوزیدان، بهمن سرخ و سفید، لسان‌العصافیر، خولنجان و دارچینی، از هریک، یک‌مقال؛ شکر پنیّر، پنجاه‌مقال؛ با عرق بیدمشک حلّ نموده با دو برابر اجزاء عسل، به قوام آورده اجزاء را کوفته و بیخته با هم بسرشدن شربت‌ی سه‌مقال.

صفت معجون دیگر مسمی به لبوب کبیر که به غایت مقوی باه و قلب و کرده است و منی را می‌افزاید و قضیب را سخت می‌کند: مغز بادام، مغز فندق، مغز بن، مغز گردو، چلغوزه، نارجیل، مغز انجلیک، مغز تخم خربزه، مغز تخم کنگر، کندر مقشّر، تخم خشخاش سفید، ثعلب مصری، مغز سر بز گنجشک، خشک نموده از هریک، پنج‌مقال؛ کبابه، خرفه، خولنجان، قرنفل و شقاقل، از هریک، دومقال و نیم؛ مصطکی، نشاسته، لسان‌العصافیر، سنبل‌الطیب، زعفران، زنجبیل، بارتنگ و تخم فرنجمشک، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ بهمن سرخ و سفید، تودری سرخ زرد، مارچوبه، بوزیدان، مغاث، تخم زردک، تخم شلغم، تخم پیاز و تخم یونجه، از هریک، سه‌مقال؛ قضیب گاو جوان سوهان کرده، خارخسک، تخم انجره و کش خرما، از هریک، دومقال؛ اجزاء را کوفته و بیخته با دو برابر اجزاء، عسل صاف به قوام آورده معجون سازند، شربت‌ی دومقال؛ و اگر یاقوت، دومقال؛ عنبر، یک‌مقال؛ مشک، نیم‌مقال؛ ورق طلا، نیم‌مقال؛ ورق نقره، یک‌مقال؛ اضافه نمایند در تقویت قلب و دماغ و تقویت باه انفع است.

صفت معجون دیگر مسمی به معجون فلاسفه و آن را ماده‌الحيوة و در تقویت باه نافع و در غیر تقویت باه، مثل: درد پشت و نسیان و اوجاع مفاصل و سلسالبول را نافع است و در بسیاری از امراض بارده نافع است و مضر صاحبان امزجیه‌ی حارّه و صفت آن در صدر کتاب مذکور شد.

معجون دیگر قلیل الاجزا کثیر المنافع: ثعلب مصری، پنج‌مقال؛ نخود خام، ده‌مقال؛ شقاقل، خولنجان، زنجبیل، دارچینی، تخم زردک، تخم تره‌تیزک، تخم کرفس و اسارون، از هریک، سه‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته با زرده‌ی تخم‌مرغ نیم بهشت به قدری که مجموع، خمیر شود بسرشد و با دو وزن عسل کف گرفته معجون سازند و در هر صبح و شام به قدر دو‌مقال بخورند، انفع است.

صفت معجون مبهی قریب به اعتدال مولد منی و مقوی جماع است به غایت: مغز گردو، مغز بادام، مغز فندق و مغز پسته، از هریک، بیست‌مقال؛ نخود مقشر بوداده، چهل‌مقال؛ کنجد مقشر، بیست‌مقال؛ شکر سفید برابر، مجموع اجزا را کوفته و بیخته، شکر را به قوام آورده اجزا را مخلوط کرده باعلاوه‌ی پانزده‌مقال روغن نارجیل، همه را با هم خمیر نموده، شربتی، پنج‌مقال تا ده‌مقال بخورند و در عقب آن شیر تازه دوشیده بیاشامند.

صفت حبّی مبهی و مقوی جماع: کنیرا، نشاسته، شقاقل، تخم یونجه، کش خرما و مایه‌ی شتر اعرابی، از هریک، دو‌مقال؛ خصیته‌الثعلب، بهمن، شقاقل، تخم یونجه، مایه‌ی گوساله و عین‌الدیک، از هریک، سه‌مقال؛ کش خرما، چلغوره، بذر هلیون و مایه‌ی شتر جدوار، از هریک، دو‌مقال؛ عود و عنبر، از هریک، یک‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته به آب کنیرا حبّ سازند به قدر فندقی و با دواء‌الترنجبین - که صفت آن در نوع اول مذکور شد - میل نمایند.

صفت معجونی مفرّح که در تقویت قلب و سایر اعضا نافع و انواع ضعف باه را مناسب است: صندل سرخ سفید، از هریک، دو‌مقال و نیم؛ مروارید ناسفته، لعل و یاقوت، از هریک، دو‌مقال؛ بهمن سرخ، کبابه، سازج هندی، از هریک، سه‌مقال؛ درونج عقربی، پوست بیرون پسته و زرنباد، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ دارچینی، گل سرخ و آمله‌ی مقشر، از هریک، سه‌مقال؛ خولنجان و خصیته‌الثعلب، از هریک، سه‌مقال و نیم؛ زعفران و مشک، از هریک، نیم‌درم؛ ورق طلا و ورق نقره، از هریک، یک‌مقال تا دو‌مقال؛ و در مزاج‌های بسیار گرم نخوردن این مفرّح اولی است.

صفت معجون مناسب و مجرب و سهل‌المأخذ: گل سرخ و گاوزبان، از هریک، پنج‌درم؛ قرفه، سه‌درم؛ بهمن سرخ و سفید، ثعلب مصری، شقاقل، خولنجان، تخم جذر، تخم شلغم و مغز تخم خربزه، از هریک، هفت‌درم؛ همه را کوفته و بیخته با سه برابر اجزا عسل، بسرشد شربتی دو‌مقال.

و اما اغذیه‌ی مبهیه: نخود و باقلا خصوصاً با دارچینی؛ لوبیا، پیاز، کلم، ترب، نعناع، زردک، شیر گاو، شیر گوسفند، گوشت گوسفند، گوشت بره، گوشت مرغ، خروس جوان، گوشت مرغابی، گوشت گنجشک و مغز سر هریک از این‌ها، تخم مرغ، گنجشک، انگور، انجیر، خربزه‌ی شیرین؛ و در محرومین: هندوانه، شفتالو، خیار، گوشت ماهی تازه‌ی گرم تناول نمایند. اما اغذیه‌ی مرکبه آن‌چه از گوشت به عمل آورند باید که مزه باشد و از حیوان جوان

باشد و با نخود و پیاز بریان کردن در روغن؛ و تخم مرغ در محروم به تنهایی و در غیر محروم به زنجبیل، خولجان و دارچینی.

و هرگاه قضیب گاو جوان را سوهان کرده با زردهی تخم مرغ میل نمایند بسیار نافع است و بالجمله از اغذیه که مذکور شد، انواع تراکیب که بعضی از آنها معمول و متعارف است؛ مثل: خاگینه و شش درنگ و کوکو و انواع کبابها که با بقولات ترتیب می دهند و در محرومین ادویهی حاره باید کم استعمال شود و در غیر محرومین بیش تر داخل نمایند و اگر هریسه از گندم و نخود و باقلی و لوبیا با گوشت گوسفند جوان فربه و گوشت مرغ و مرغابی ترتیب دهند.

و اما ادویه که مالیدن آنها بر قضیب مقوی و بزرگ کننده است و محرک شهوت است: روغن بلسان از اقوی ادویه است؛ پیاز عنصل را هرگاه با چهار برابر آن روغن زبیق بجوشانند تا پخته شود و در هفت شب در اعادهی باه مایوسین صاحب تذکره مجرب دانسته و مالیدن روغن زبیق نافع است و ایضاً گنجشک نر را پرکنده و بر خانهی زنبور آویزند که زنبوران چندان او را بگزند که بمیرد بعد از آن او را در روغن گاو پخته تا مهراً شود استعمال نمایند.

دوایی دیگر: بگیرند مورچه را که پر آورده و چندان که خواهند در شیشه کنند و در آفتاب گذارند تا مهراً شود، به قضیب مالند و مالیدن مغز سر خفاش، بر کف پاها در وقت مجامعت است بسیار نافع است.

دوایی دیگر: نبات سفید و نمک ترکی با روغن گردو بمالند، بسیار نافع است و اگر خراطین را خشک کرده با یکی از روغنهای مذکور بر قضیب مالند، بسیار نافع است و اگر بورهی ارمنی علاوه نمایند، انفع است و مالیدن مغز گردو به تنهایی و شیر دوشیدهی تازه، بسیار نافع است و طریق ساختن روغن زبیق مثل روغن گل سرخ است.

و اما تدابیر و افعالی که مهیج باه و مرغب و منفد و محرک است: ملاحظهی خوبرویان، مباشرت و ملاعبت با ایشان و مطالعهی کتب مصنفه در امر جماع و حکایات مشتمله بر جماع اقربا در مجامعین و نظر کردن به جماع حیوانات؛ مثل: الاغ و گربه و تجدید مدخوله از اقواء مقویات است، چنان که مکرر به تجربه رسیده؛ و دیگر از مقویات: تراشیدن پشت ظهار است و مکرر شستن عضو، به آب سرد و بعد از فراغ از مباشرت انفع است و اغتسال به آب سرد در تابستان و حمام معتدل در زمستان و در رختخواب نرم و حریر خوابیدن و لباسهای حریر نرم و ابریشمی پوشیدن و مالندگی تمام بدن به اعتدال، خصوصاً از دست مطبوع نافع است و استماع اصوات حسنه، مفرح و مقوی است.

و اما آنچه مضعف باه است و اجتناب از آن لازم است: با شخص غیر مرغوب جماع کردن و با زن حایض و زن پیر و طفل کم تر از سیزده سال، جماع کردن و بدشکل و بیمار و فصد و حجامت بسیار کردن و مسهل بسیار خوردن و چیزهای بادشکن خوردن، مثل: زیره و بادیان و استعمال گلاب و بویدن گل سرخ و مداومت حموضات و مبردات و مرطبات در غیر مزاجهای گرم و حرکات عنیفه و آب بسیار سرد خوردن و هم و غم داشتن جمله از مضعفات است و اجتناب از آنها لازم است و در غالب اوقات خود را مسرور داشتن و اجتناب از عوارض نفسانی کردن از مقویات است.

وجع المعاضل: المی است که حادث شود در مفاصل اعضا، و این الم، با ورم و بدون ورم، حادث می‌شود؛ پس اگر این الم در انگشتان پا حادث شود خصوصاً ابهام، آن را نقرس گویند و اگر در مفصل ران باشد و کشیده باشد تا زانو طرف پشت، آن را عرق النسا می‌گویند و اگر در مفصل و رگ باشد، یعنی سرین و از موضع خود تجاوز نکند آن را وجع الورك.

و هرگاه در غیرمفاصل مذکوره حادث شود آن را مفاصل می‌گویند و بالجمله سبب حدوث و این مرض ریختن مواد است از بدن به این اعضا.

پس اگر این ماده‌ی خون باشد، علامت آن: سرخی محل شدت وجع و ورم و سایر علامات غلبه‌ی دم چنانچه در صداع دموی مذکور شد.

علاج آن: فصد باسلیق است در ابتدا از جانب مخالف، هرگاه در دست باشد و اگر در پا باشد از جانب وجع و در صورت احتیاج به تکرار فصد ساقین از جانب وجع بکنند و بر هر تقدیر **دویوم**، طرف صبح منضجی از گل نیلوفر، تاجریزی، بیخ کاسنی و شاهتره‌ی خشک، از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده دانه؛ جوشانیده و صاف نموده، ده مثقال ترنجبین، مخلوط کرده بخورند، شاید؛ طرف صبح منضج مذکور یا به عوض آن عرق کاسنی، لعاب اسفرزه، شیره‌ی تخم خیار و ترنجبین بخورند و در عقب آن، پنج دفعه احتقان به عمل آورند از این اجزا: عناب و سپستان، از هریک، ده دانه؛ بنفشه، نیلوفر، گاوزبان، تاجریزی، خبازی، بیخ کاسنی، تخم خطمی، شاهتره، بزرک سفید و اکلیل‌الملک، از هریک، دو مثقال؛ سبوس گندم، کفی، همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، گل سرخ، شیرخشت، گزنکین، مغز فلوس، شیره‌ی جو مقشّر، تخم کافشه و آب برگ چغندر، مخلوط کرده و چهار مثقال روغن بادام شیرین علاوه کرده، دفعه‌ی اول: آب گرم و نمک طعام، نیم مثقال؛ روغن بادام، یک مثقال؛ و سایر اجزا در چهار دفعه، و نیم مثقال ریوندچینی، کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند؛

یوم چهارم: باز منضج مذکور؛

یوم پنجم: باز احتقان به طریق مذکور؛

یوم ششم: باز منضج مذکور؛ **یوم هفتم:** مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی و خبازی، بیخ کاسنی، گاوزبان و شاهتره، از هریک، دو مثقال؛ عناب و سپستان، از هریک، دودانه؛ تمر هندی، ده مثقال؛ آلبوخار، ده دانه؛ پوست هلیله‌ی زرد و سورنجان، از هریک، سه مثقال؛ مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده مثقال؛ روغن بادام شیرین، یک مثقال؛ به طریق متعارف، ممزوج کرده بیاشامند و هکذا یک‌روز منضج و یک‌روز مسهل مشروب، تا تنقیه کامل حاصل شود و اگر ده مثقال آب برگ کاسنی خام علاوه نمایند، انفع است و اگر در شب مسهل، سه مثقال اطریفل صغیر با یک مثقال سورنجان ممزوج نموده بخورند، نافع است.

و هرگاه در ایام منضج و مسهل احتیاج به تقلیل خون باشد، اعاده‌ی فصد از رگ مناسب در ایام منضج بکنند و به قدر قوه خون کم نمایند و در ابتدا صندل سرخ و سورنجان، با گلاب سائیده بمالند با بزر قطونا با سرکه خیسانیده ضماد

نمایند، یا عدس و پوست خشخاش کوفته به آب گشنیز سبز یا آب همیشه بهار یا آب تاجریزی یا آب کاسنی خمیر نموده، ضماد نمایند و مالیدن قرص مبارک که در رمد مذکور شد با آب‌های مذکور بسیار نافع است و بعد از سکون ورم و وجع بزرک، اکلیل‌الملک و آرد جو با آب گشنیز ضماد نمایند.

و هرگاه ماده صفرای باشد؛ علامت آن: شدت وجع و سوزش و التهاب و قلت ورم و سایر علامات غلبه‌ی صفرا چنانچه در صداع صفرای مذکور شد و چون کم می‌باشد که ماده‌ی مفاصل از صفرای محض باشد بلکه از خون صفرای است، لهذا در این نوع نیز، فصد باید کرد، لیکن خون را کم‌تر از انواع اول باید گرفت. و در ابتدا یک فصد از جانب وجع کافی است و سایر تدابیر به نهجی است که در نوع اول مذکور شد.

غذا: در این نوع و نوع اول، ماش، برنج، اسفناج و برنج با شیرهی بادام و بهتی ماش مناسب و ترک حیوانی و گوشت لازم است و بعد از تسکین ورم و وجع، گوشت نازکی می‌توان خورد، مثل: گوشت بره یا بزغاله یا خروس‌بچه و امثال آنها.

و هرگاه سبب مفاصل غلبه‌ی بلغم باشد اگر چه اکثر به مخالطه‌ی صفراست، به جهت آن که بلغم به واسطه‌ی غلظتی‌الزوجتی که دارد در مفاصل بدون صفرا نفوذ می‌کند، از این جهت مفاصل بلغمی با مشارکت صفراست؛ و بالجمله علامات مفاصل بلغمی: سفیدی رنگ عضو و قلت وجع و قلت ورم و احساس به وجع در عمق مفصل و عدم حرارت و التهاب و عدم علامات سایر اخلاط، چنانچه مکرر مذکور شده، سه‌یوم، طرف صبح، منضجی از گل گاوزبان، بادیان، اصل سوس و بیخ بادیان، از هریک، دو مثقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ترنجبین، ده‌مثقال مخلوط کرده بخورند؛

یوم چهارم: مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، بادیان، بیخ بادیان، بیخ کبر، بیخ کاسنی، تاجریزی و بوزیدان، از هریک، دو مثقال؛ تربد سفید مجوف و گل سرخ، از هریک، یک مثقال؛ سورنجان مصری و سنای مکی، از هریک، سه مثقال؛ همه را خیسانیده و جوشانیده و صاف نموده، مغز فلوس و ترنجبین، از هریک، ده‌مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک مثقال روغن بادام شیرین بنوشند؛

یوم پنجم: باز منضج مذکور؛

یوم ششم: باز مسهل مشروب به طریق مذکور و هکذا یک‌روز منضج و یک‌روز مسهل مشروب مذکوره، تا تنقیه کامل حاصل شود و اگر در شب مسهل، سه‌مثقال اطریفل صغیر با یک‌مثقال ایارج فیکرا ممزوج کرده بخورند و طرف صبح مسهل مذکور را بخورند، انفع است و اگر دو مثقال ایارج بدون اطریفل با عسل حب کرده هم بخورند، انفع است و در این نوع از مفاصل قی کردن بسیار نافع است.

صفت دوا‌ی مقیی: شیرهی تخم ترب یا آب ترب و نمک و عسل ممزوج نموده بخورند و قی نمایند و بسا باشد که به مداومت به قی رفع علت بشود و احتیاج به مسهل نشود و اگر به عوض مسهلات مذکوره یک‌شب نه یک‌شب، چهار مثقال اطریفل صغیر با دو مثقال ایارج فیکرا و یک مثقال سورنجان مصری، ممزوج نموده بخورند، نافع است و اگر

معجون سورنجان مصری ممزوج بخورند، نافع است و اگر معجون سورنجان در روز مسهل به قدر چهارمقال تا شش‌مقال بخورند و در عقب آن آب، بسیار نافع است خصوصاً بعد از آن که دو مسهل از مسهلات مذکوره خورده باشند.

طریق خوردن معجون سورنجان این است: سورنجان، شش‌مقال؛ با هیزه‌زج، زیره‌ی کرمانی، پوست بیخ کبر، شیطرح هندی و بوزیدان، از هریک، دومقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، هفت‌مقال؛ کرفس، نمک هندی، برگ حنا، زبدالبحر، فلفل سفید، بادیان، گل سرخ، زنجبیل، سقمونیا و گشنیز خشک، از هریک، سه‌مقال؛ تربد سفید، پانزده‌مقال؛ اجزا را بکوبند و با روغن بادام چهارمقال و نیم، چرب کنند و با صد و پنجاه‌مقال، عسل صاف معجون کنند و اگر به عوض مسهلات مذکوره به قدر چهارمقال، از سفوفی که مشهور است به سفوف مفاصل با سه‌مقال قند سفید با عرق کاسنی یا گاوزبان بخورند، نافع است.

صفت مذکور این است: سورنجان و ورق گل سرخ، از هریک، پنج‌مقال؛ برگ سنای مکی، ده‌مقال؛ مغز بادام مقشّر، مغز تخم خربزه‌ی گرمک، از هریک، سه‌مقال؛ تربد سفید، هفت‌مقال؛ زعفران، دودانگ؛ اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و اگر حیّی که صاحب کامل به جهت مفاصل ذکر کرده، به قدر دومقال فرو برند و در عقب آن، آب گرم بسیار نافع است.

صفت آن: سورنجان، صبر زرد و پوست هلیله‌ی زرد، اجزا را مساوی نرم کوبیده، حبّ سازند و بالجمله بعد از فراغ از مسهل و تنقیه کامل به تعدیل مزاج کوشند، به این طریق که: چندیوم که اقل آن چهارده‌یوم است، طرف صبح‌ها از سکنجبین بزوزی با عرق گاوزبان یا کاسنی ممزوج کرده، یا شربت اصول با عرق گاوزبان یا کاسنی ممزوج نموده بخورند، یا ماء‌الاصول با عرق‌های مذکور بخورند و خوردن تریاق فاروق با مشرودیطوس قبل از اشربه‌ی مذکوره، نافع است و اگر هیچ‌یک از ادویه‌ی مذکوره یافت نشود، چندیوم، طرف صبح، چهارمقال گل‌قند آفتابی با نیم‌مقال سورنجان، ممزوج نموده بخورند و در عقب آن یکی از عرق‌های مذکور با نبات بخورند.

صفت سکنجبین بزوزی و شربت اصول در حمیّات مذکور است. **صفت ماء‌الاصول این است:** پوست بیخ بادیان، پوست بیخ کرفس، پوست بیخ کبر و بیخ اذخر از هریک، دومقال؛ همه را در یک پیاله آب، جوشانیده و صاف نموده دومقال روغن بادام تلخ و شیرین اضافه کرده، بیاشامند و اگر دودانگ، تریاق فاروق با مشرودیطوس قبل از ماء‌الاصول بخورند و در عقب، ماء‌الاصول را بخورند، بسیار نافع است و خوردن شربت چقدر به قدر پنج‌مقال تا هفت‌مقال، یا عرق‌های مذکور در مفاصل بلغمی بعد از تنقیه، بسیار نافع است.

صفت آن: چقدر را ریزه کرده به قدر دو‌یست‌مقال؛ نخود خام، چهل‌مقال؛ بادیان، دومقال؛ زنجبیل، یک‌مقال؛ میوز منقّی، ده‌مقال؛ اجزا را جوشانیده و صاف نموده، با صد‌مقال نبات سفید یا شکر یا قند به قوام آورند و از خارج سورنجان، چدروا، بیخ بنفشه، مرّمگی و زعفران به آب کلم ساییده و مالیدن روغن بادام تلخ و روغن قسط و تخم شیبیت و روغن ناردین، هر کدام علیحده یا ممزوج بمالند، بسیار نافع است.

طلایی دیگر: سورنجان و بیخ نی با گلاب ساییده بمالند.

طلایی دیگر: چدروا، زراوند طویل، سورنجان، قسط تلخ و حب‌الفار با گلاب ساییده بمالند.

طلایی دیگر: زنجبیل و سورنجان با گلاب ساییده بمالند.

صفت ضمادی مناسب و مسکن وجع: بگیرند استخوان سوخته و گلنار، عدس مقشّر و سورنجان مساوی کوفته و

بیخته با گلاب خمیر کرده ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: مقل و جاوشیر کوفته با گلاب ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: اشق، مقل و جاوشیر، هرسه را در پیله‌ی بز خمیر کرده، ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: اشق، مقل، آرد و باقلا کوفته و بیخته با شراب و روغن زیت، ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: مغز بید انجیر کوفته با روغن گاو و عسل ضماد نمایند.

ضمادی دیگر: حله را در دیگ سنگین با سرکه طبخ نموده تا مهراً شود، بعد از آن قدری عسل مخلوط کرده

بجوشانند تا قوام آید، ضماد نمایند و اگر علف اسفند را بجوشانند و به آب او نطول نمایند، نافع است.

نطولی دیگر: ورق‌الغاء، سداب شیرازی و مرزنجوش، جوشانیده و آب او را گرفته، نطول نمایند و هرگاه بعد از

استعمال این جمله ادویه‌ی مذکوره باز وجع باقی باشد، قهوه‌ی چینی به طریقی که در ضعف قلب مسطور است، بسیار

نافع است و هرگاه سبب وجع مفاصل سودا باشد به رجوع طیب حاذق، علاج نمایند و در مفاصل که از موادّ محترقه

حادث شده باشد آشامیدن ماء‌الجبن به طریقی که در ضعف قلب مسطور است، بسیار نافع است.

غذا در ایام مسهل و منضج: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و کبک و تیهو و بره و امثال این‌ها با هل

و زیره و دارچینی بخورند و بعد از فراغ از تنقیه، طرف چاشت: نان حلوا، گزنگین و مربای بالنگ و پنیر و شربت

نبات و شربت قند و سایر مریّات که از عسل ترتیب یافته، مناسب است و کباب از گوشت‌های مذکور نافع است و

طرف شام: نخودآب از گوشت‌های مذکور و ترچلو به آب گوشت‌های مذکور و ادویه‌ی مذکوره مناسب است و از

میوه: انار شیرین و گلابی شیرین و خربزه‌ی بسیار شیرین، نافع است.

بباید دانست که حمّی در اصطلاح اطبّا -رحمه- عبارت است از: حرارت غریبی یعنی حرارت خارجه از حرارت

طبیعیّه‌ی بدنیه که مضرّ به افعال بدن باشد از قلب و سرایت به اعضای بدن کرده باشد، پس هرگاه حرارتی در بدن

عارض شود که از قلب سرایت نکرده باشد در اعضا؛ مثل: حرارت تعب، او را حمّی نمی‌نامند؛ بلکه شرط است که

حرارت غریبه از قلب منتشر شود به واسطه‌ی شرائین به همه‌ی بدن، از این جهت فرموده‌اند که: «الحمّی حراره غریبه

حفاة بالافعال تنبعث من القلب الی الاعضاء.» و اجناس عالیّه‌ی حمّی سه است: به جهت آن‌که تعلق این حرارت، یا به

ارواح است، اوّلّاً او را می‌نامند به حمّی خلطیه و حمّی عفینه، و یا به اعضاست؛ اوّلّاً او را می‌نامند به حمّی یوم، و یا تعلق

آن به اخلاط است؛ او را می‌نامند به حمّی خلطیه و حمّی عفینه، و یا به اعضاست؛ اوّلّاً می‌نامند او را به حمّی دقیّه و

بباید دانست که حمّی یا مفرد است یا مرکّب؛ امّا حمّی مفرد، عبارت است از: تبی که حادث شده باشد در بدن بدون

ترکیب آن با تبی دیگر، هر چند مشترک باشند در جنس واحدی یا در نوع واحدی، پس هرگاه در حمّی صفرای که یکی از آن بر سیل غبّ باشد و دیگری لازم باشد در بدن حادث شود، او را مفرد نمی‌گویند، بلکه او را مرکّب می‌نامند؛ و هرگاه ترکیب از نوع واحدی باشد، مثل: دو حمّی که حادث شده باشد از ترکیب دو غبّ دایر، او را مفرد نخوانند، بلکه او را مرکّب گویند؛ پس هرگاه از انواع مختلفه واقع شود به طریق اولی او را مفرد نخوانند و از اینجا ظاهر شد معنی حمّی مرکّب که عبارت است از: ترکیب حمّی با حمّی یا از اجناس متباعد؛ مثل: ترکیب حمّی دق با حمّی خلط، مثلاً یا از اجناس متقاربه؛ مثل: ترکیب حمّی صفرایّه با حمّی بلغمیه؛ یا از انواع جنس واحدی، مثل: ترکیب حمّی صفرایّه دایر؛ یا از نوع واحدی، مثل: ترکیب ازغبین و این جمله، حمّیات مرکّبه باشند، و تفصیل هریک بعد از این مذکور خواهد شد، این شاء الله تعالی، و چون این رساله را گنجایش معالجه‌ی همه انواع حمّی نیست، بعضی از حمّیات که کثیرالوقوع است شروع می‌نماید.

و از آن جمله حمّی خلطی است که عبارت است از: تبی که اخلاط به واسطه‌ی حرارت غریبه متعفن شده و حرارت عفونت به قلب رسیده از آن جا به همه‌ی بدن سرایت کرده باشد و چون اخلاط در بدن چهار است که دم و صفرا و سودا و بلغم است، پس حمّی خلطی نیز هشت است، به حسب تعفن اخلاط اربعه در داخل عروق و خارج عروق چنان که بعد مذکور می‌شود، و باز می‌گوییم که **حمّی خلطی یا بسیط است یا مرکّب و امّا بسیط آن است که:** حادث شود از خلط واحدی و مرکّب آن است که: حادث شود از ترکیب دو خلط یا بیش‌تر.

و حمّی بسیط بر چهار نوع است: نوع اوّل حمّی، دموی است و او را حمّی مطبفه گویند و این بر سه قسم است: اوّل، متزایده است که عفونت در آن زاید است بر تحلیل؛ دوّم، متساویه است که عفونت و تحلیل متساوی است در آن؛ سیّم، متناقضه است که عفونت کم‌تر است از تحلیل و این قسم اخیر اسلم است از سایر اقسام و اطّبّا - رحمه - وجوهی دیگر را تسمیه‌ی هریک از اقسام مذکوره به متزایده و متساویه و متناقضه نیز گفته‌اند و این رساله را گنجایش ذکر همه‌ی آن نیست به وجه مذکور اکتفا شد.

و ببايد دانست که نوعی دیگر است از حمّی دمویه که او را حمّی سونوخس گویند و آن تبی است که حادث شده باشد از حدّت و غلیان خون بدون آن که در آن عفونت باشد، لهذا آن را تب خلطی می‌توان گفت و تب عفونی نمی‌توان گفت، زیرا که مادّه‌ی آن، خلطی است که در آن عفونت نیست و ببايد دانست که سبب عفونت اخلاط، یکی از سه امر خواهد بود: اوّل، سده است که به سبب کثرت یا غلظت یا لزوجت خلطی در محتبسی به هم رسد و آن مادّه که به سبب سده حبس شد متعفن شده؛ دویم، از اسباب عفونت اخلاط غذاهای نامناسب است که به اعتبار فساد جوهر آن یا به اعتبار سرعت قبول آن از برای فساد یا به اعتبار غلبه‌ی رطوبت بر جوهر آن یا به اعتبار جمع میان اغذیه‌ی مختلفه در قبول هضم متعفن شده و موجب تعفن یکی از اخلاط شود؛ سیّم، از اسباب تعفن، اخلاط هوای وبائی است و آن هوایی است متغیّر و فاسد به سبب یکی از اسباب سماوی با ارضی که به سبب استنشاق و از راه مسامات جلد به اخلاط می‌رسد و موجب عفونت می‌گردد.

و چون عدد اخلاط چهار است چنانچه مذکور شد، پس هریک از اخلاط یا در داخل عروق یا خارج عروق متعفن می‌شود؛ و خارج عروق، مثل: معده و کبد و ریه و سپرز و غیر آن.

پس هرگاه ماده در داخل عروق متعفن شده باشد، تب لازم باشد و قلع نمی‌شود، مگر به قلع مرض و اگر ماده در خارج عروق متعفن شود، تب دایر باشد و به حسب آن ماده‌ی متعفنه در خارج عروق، تب زایل شود و باز عود نماید و نوبت دیگر آید و هکذا تا مرض زایل شود.

پس تب‌هایی عفونی هشت است؛ زیرا که تعفن هریک از اخلاط اربعه یا داخل عروق است یا خارج عروق است و چون که خون در خارج عروق نمی‌باشد، مثل سایر اخلاط سه‌گونه، لهذا تب دائمی دایر نمی‌باشد، بلکه لازم است و ماده‌ی آن در داخل عروق متعفن می‌شود؛ و تب دموی خارج عروق تبی است که سبب آن اورام احشام باشد، چنانچه مذکور می‌شود این شاء الله تعالی.

و سایر اخلاط یعنی صفرا و بلغم و سودا هم در داخل عروق و هم در خارج عروق، متعفن می‌شود و اقسام هریک از اسامی آن‌ها با معالجات مخصوصه به ترتیب در موضع خود مذکور می‌شود این شاء الله تعالی.

اما تب دموی که ماده‌ی آن در داخل عروق متعفن شود بر دو قسم است، چنانچه مذکور شد، که یک قسم آن از حدت و غلیان خون است بدون تعفن و آن را سونوخس گویند و قسم دویم از عفونت خون است و آن را مطبقه خوانند، چنانچه مذکور شد به اقسام‌ها.

اما سونوخس هرگاه عارض شود؛ علامت آن: سرخی رنگ چشم‌ها و زبان و پیری رگ‌ها و سرخی بول و شیرینی طعم دهان و سایر علامات غلبه‌ی دم چنانچه در صداع دموی مذکور شد و دیگر از علامات این تب آن است که با او لرز و قشعیریه نمی‌باشد و بر یک قرار است در جمیع ایام.

علاج آن است که: در ابتدا هرگاه مانعی نباشد فصد از باسلیق بکنند و به قدر قوه خون کم نمایند و بعضی از اطبا - رحمه - فصد را تا به سرحد غشی تجویز کرده‌اند، نهایت مراعات قوه نیز واجب است و این عمل موقوف به طیب ماهر حاذق است و بالجمله هرگاه در سر سنگینی باشد در ابتدا فصد قیفال بکنند و بعد از فصد هرگاه تب باقی باشد، دوپوم، طرف صبح منضجی از عَنَاب و سپستان، هریک، ده‌دانه؛ نیلوفر و تاجریزی، از هریک، دو مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، شیرهی تخم کدو و تخم کاهو و تخم گشنیز، از هریک، دو مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی پنج مثقال، شربت نیلوفر یا شربت عَنَاب یا ترنجبین بیاشامند؛ یوم سیم، طرف صبح باز منضج مذکور بخورند و در عقب آن، سه‌دفعه به این اجزا احتقان نمایند: عَنَاب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ نیلوفر، تاجریزی و خبازی، بیخ کاسنی و بنفشه، از هریک، دو مثقال؛ سیوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ شیرهی جو، تخم کافشه و آب برگ چقدر، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی سه مثقال روغن بادام در سه‌دفعه، عمل نمایند؛ دفعه‌ی اول آب گرم، نمک، روغن بادام و نیم مثقال ریوند چینی کوفته داخل دفعه‌ی آخر نمایند؛ یوم چهارم باز منضج مذکور میل نمایند؛ یوم پنجم باز احتقان نمایند؛ در پنج دفعه به این اجزا: عَنَاب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، بیخ

کاسنی، گل خطمی و تخم خطمی، از هریک، دو مثقال؛ سیوس گندم، کفی؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، شیرخشت، شکر سرخ، مغز فلوس، آب برگ چقدر، شیرهی تخم کافشه و جو مقشر، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی چهارم مثقال روغن بادام شیرین و نیم مثقال ریوند چینی، دفعه‌ی اول آب گرم، نمک و روغن بادام، چهاردفعه با سایر اجزا؛

یوم ششم باز منضج مذکور؛

یوم هفتم باز احتقان مذکور در پنجم؛

یوم هشتم باز منضج مذکور؛

یوم نهم باز احتقان مذکور؛

یوم دهم باز منضج مذکور؛

یوم یازدهم باز احتقان مذکور به عمل آورند و در هشتم و دهم و دوازدهم هرگاه آثار میل ماده به دماغ نباشد، از عالم سنگینی سر و هذیان و صداع به عوض احتقان، مسهل مشروبی به این صفت مناسب است: گل بنفشه، نیلوفر، تاجریزی، خبازی، بیخ کاسنی و تخم خطمی، از هریک، دو مثقال؛ عناب، سپستان و آلو بخارا، از هریک، ده دانه؛ تمرهندی، ده مثقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک مثقال روغن بادام شیرین بیاشامند و اما هرگاه آثار میل ماده به دماغ باشد البته مسهل مشروب را ترک نمایند و به عوض آن احتقان مذکور به عمل آورند و این قاعده را در مطبئه و محرقه و غب لازم و دایر مراعات نمایند و در سایر حمیات عفنه نیز هرگاه مانعی باشد، مثل: کیرسن یا ضعف قوه و امثال آن‌ها احتقان، انسب است از مسهل مشروب، خصوصاً در ایام اول مثل پنجم و هشتم و بیاید دانست که در غیر ایام مذکوره، یعنی هشتم و دهم و دوازدهم، استعمال مسهل نه به احتقان و نه به مشروب، هیچ‌یک جایز نیست، خصوصاً هفتم و هشتم و همچنین در نهم و یازدهم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم نیز جایز نیست و بالجمله هرگاه احتیاج به تکرار فصد باشد، در هفتم یا نهم یا یازدهم فصد باسلیق دیگر کنند و به قدر قوه خون کم نمایند و هرگاه آثار میل ماده به دماغ ظاهر باشد در ایام مذکوره به عوض فصد باسلیق، فصد قیفال یا حجامت ساقین یا کف پای‌ها مناسب است و بالجمله با آثار میل ماده به دماغ آنچه در باب سرسام دموی مذکور شد از معالجات، در این باب مناسب است و از شب هفتم و سایر ایام بحران، مثل: شب هفتم، نهم و یازدهم و چهاردهم پاشویه مناسب است، به این طریق که: گل بنفشه، خطمی، برگ بید و جو نیم کوب، از هر کدام، کفی؛ در یک من آب جوشانیده و تا نیم من آید و صاف نموده در ظرفی فصد کرده و نیم گرم نموده، پای‌ها را در آن گذاشته از زانو تا پایین او را به آن آب بشویند و در این مرض با آثار میل به دماغ هرگاه مانعی از تقلیل خون باشد، بادکش کردن ساق‌ها و کف پاها بدون تیغ زدن نیز، بسیار نافع است و بر هر تقدیر در این مرض طرف عصرها هر روزها شیرهی تخم کدو، تخم خیار، لعاب اسفرزه با عرق نیلوفر یا بید یا کاسنی گرفته به اضافه‌ی قلیلی خاکشیر میل نمایند و با آثار میل ماده به دماغ، استعمال لخالخ و ضمادات و اطلیه و دلک قدمین و سایر تدابیر که در

سرسام دموی مذکور شد، مناسب است و بعد از چهاردهم هرگاه تب باقی باشد، خوردن قرص کافور با ماء الشّعیر یا آب کدو یا سکنجبین با علاوہی شیر خرفه و تخم خیار، تخم کاهو و شربت عنّاب و شربت نیلوفر، هر کدام یافت شود، مناسب است و اگر قرص کافور یافت نشود قرص طباشیر ملین نیز مناسب است، خصوصاً هرگاه در طبیعت قبضی باشد، صفت قرص کافور در حمی و قی مذکور است؛ صفت قرص طباشیر در ذات‌الجنب مذکور شد؛ و هرگاه اسهال حادث شود به زودی حبس نمایند که اغلب اسهال در حمیات عفینہ اسهال بحرانی است و حبس آن تا موجب ضعف قوہ نشود جایز نیست، بعد از آن که به سرحد افراط رسید به حبس آن کوشند و اگر اسهال خون به هم رسد که از بحران نباشد و احتیاج به حبس باشد، خوردن قرص طباشیر ممسک با شربت مورد و شیرہی خرفہی بوداده و تخم گشنیز و امثال آن‌ها مناسب است و اگر به عوض شربت مورد، شربت صندل داخل نمایند شاید؛ و اگر اسهال با پیچش باشد از قابضات صرف اجتناب نمایند، بلکه از قبیل: لعاب شیرہ خطمی، بهدانه به اضافہی شیرہای خنک با قلیلی طباشیر یا شربت مورد مناسب است.

اما غذا در این تب پیش از چهاردهم: شوربا از برنج و اسفناج و کدو میل نمایند و آش تمر و زرشک و غوره نیز مناسب است و پختی از ماش و عدس مناسب است و بعد از چهاردهم با وجود ضعف و شکستن تب داخل کردن گوشت خروس بچہ و بزغالہ با شش برہ یا بزغالہ مناسب است و از میوہ‌ها: آب انار و هندوانہ و خیار و گلابی و آلوی زرد بعد از هفتم و هشتم مناسب است و با وجود ناخوشی سینہ از حموضات اجتناب نمایند و هرگاه تب باقی باشد بعد از چهاردهم و اشتها نباشد خوردن به‌لیمو و لیمو و سکنجبین سفرجلی و به‌لیمویی درمانی و شربت انار و غوره و ریاس و زرشک و امثال آن‌ها مناسب است دوا و غذا.

مطبقه: که آن قسمی از تب دموی است و قبل ازین مذکور شد. فرق میان مطبقه و سونوخس که سونوخس از حدّت و غلیان دم حادث می‌شود و مذکور شد که مطبقه بر سه قسم است و وجه تقسیم آن نیز مذکور شد. و اما مطبقه هرگاه عارض شود؛ علامت آن: همان علامات مذکوره در سونوخس است با زیادتی حرارت و التهاب و قلق و کرب و شدّت عطش و تنگی نفس و شدّت اعراض مذکوره در سونوخس.

علاج آن: به عینہ علاج سونوخس است؛ از فصد و تنقیہ و منضج و سایر تدابیر، در این تب نیز بعد از دوازدهم، هرگاه تب باقی باشد، خوردن قرص کافور که در تب دق مذکور است با ماء الشّعیر یا آب کدو یا آب انار یا سکنجبین و سایر ادویہ بسیار نافع است و غذا نیز به طریق مذکور در نوع اوّل است.

*** از حمی بسیط حمی است که صفراوی باشد و آن تبی است که حادث شود از عفونت صفرا در داخل عروق یا خارج عروق و پیش از این مذکور شد که سوای دم سایر اخلاط در خارج و داخل عروق هر دو متعفن می‌شود و در خارج آن، متعفن نمی‌شود لهذا تب صفراوی بر دو نوع است.

*** آن تبی است که حادث می‌شود از عفونت صفرا در داخل عروق و این نیز بر دو قسم است: قسم اوّل را غبّ لازم می‌نامند و قسم دوّم را محرّقه و فرق میان این دو تب آن است که: محرّقه تبی است که حادث می‌شود از تعفن

صفرا در داخل عروقی که حوالی قلب با کبد است و از این جهت واحد است از سایر حمیات خلطیه با عصار ماده که صفراست واحد است از سایر تب‌های صفراوی به اعتبار موضع تعفن صفرا؛ و اما قسم دویم یعنی غب لازم: پس تبی است که حادث می‌شود از تعفن صفرا در داخل عروق که غیر حوالی قلب و کبد است.

***از حمی صفراوی غب دایر است و آن تبی است که: حادث می‌شود از تعفن صفرا در خارج عروق مثل: معده و کبد و ریه و امثال آن‌ها؛ و معنی غب آن است که یک‌روز آید و یک‌روز نه، پس اگر کسی گوید که غب لازم را چرا غب گویند، با وجود لزوم آن و عدم انقطاع آن، گوئیم که غب لازم نیز بسا باشد که از برای آن فتوری باشد در یک‌روز نه یک‌روز، یعنی در یک‌روز نه، یک‌روز شدت حمی و سورت آن ضعیف شود و اگرچه اصل تب منقطع نشود بلکه همان فتوران در یک‌روز نه یک‌روز، کافست از برای تسمیه‌ی آن به غب.

و بالجمله تب محرکه هرگاه حادث شود؛ علامت آن: آن لزوم تب است و تشنگی بسیار و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشم‌ها و بی‌خوابی و قلق اضطراب و هذیان و صداع و خشونت زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه شود و رنگینی بول با رقت و از علامات این مرض آن است که مریض یک‌روز سنگین‌تر و یک‌روز سبک‌تر است و حرارت و التهاب در این تب اشد است از سایر انواع، بلکه در همه اغراض اشد است.

علاج آن: به نحوی است که در مطبقه و سونوخس مذکور شد، سوای فصد، که ترک آن در این مرض لازم است و تبرید از این تب پیش از همه‌ی تب‌های خلطی باید کرد و آب سرد و یخ و برف بسیار باید داد و از میوه‌های تر، آن‌چه ممکن باشد در هر فصل بدهند به نحوی که در تب دموی مذکور شد و طرف عصرها و آخر شب‌ها آن‌چه در تب دموی مذکور شد، از عرق‌ها و شیرهای خنک بدهند و شوربا از برنج و اسفناج و کدو و ماش و ماء الشّعیر پخته، غذا بدهند و داخل کردن تمره‌ندی و زرشک در غذا بسیار نافع است و آب انارین با شیرخشت به عوض منضج در این تب بسیار نافع است و استعمال منضج و مسهل مذکور در تب دموی در این تب، در ایام مذکور در تب دموی، مناسب است و سایر تدابیر سوای فصد هم در این نوع مناسب است و با آثار میل ماده به دماغ حقن‌های مذکور در تب دموی به عمل آورند و آن‌چه در سرسام صفراوی مذکور شده از: لخالخ و اطلیه و ضمادات و پاشویه و قطورات و سایر تدابیر، همه در این تب، با آثار میل به دماغ مناسب است و اگر مریض را ضعف روی دهد، طرف عصرها: گل داغستان، سنگ، فادزهر و مروارید، همه یا بعض از آن‌که یافت شود، از هریک، دودانگ؛ به آب سیب و عرق بیدمشک بدهند و مکرر فوفل، صندلین با گلاب و آب سیب ساییده به زیر پستان او بمالند و اگر تب تا شانزدهم باقی باشد و معلوم شود که ماده باقی است، روز شانزدهم هرگاه ضعف بسیار نباشد مسهل مشروب که قبل در سونوخس مذکور شد، بدهند و بعد از آن باز شروع نمایند به تبرید و بعد از دوازدهم در این تب، دادن قرص کافور با سکنجین و شیرهی خرفه و سایر شیرهای خنک مناسب است و مسکن مریض را جای‌های خنک، مثل: کنار آب‌ها و نهرها قرار دهند و استعمال لخالخ بارده از قبیل صندلین، کافور و آب گشنیز تر و آب کاهو و خیار و امثال آن‌ها، بسیار نافع است و بوییدن بنفشه و نیلوفر تازه و سیب و به، تا ممکن شود، مناسب است و بالجمله بسیاری تبرید، واجب و تقصیر در آن در این تب، خطر است.

*و آن تب صفراوی است که ماده‌ی آن در بعضی از عروق متعفن شده باشد نه عروق حوالی قلب.

علامت آن: لزوم تب و تشنگی و تلخی دهان و زردی بول و عطش و بالجمله آن چه در تب محترق مذکور شد، از علامات دیگر آن که در این تب اخف است و در محرقه اشد است.

علاج آن: تب به عینه همان معالجات مذکوره در محرقه است، مگر آن که در این تب، تبرید کم تر باید گردد استعمال منضج و مسهل و سایر تدابیر از غذا و دوا. اوقات استعمال آن ها همه به نهجی است که در سونوخس و مطبئه و محرقه مذکور شد، مگر فصد که در این تب نیز، نباید کرد.

*و آن تبی است که ماده‌ی آن یعنی صفرا، در خارج عروق، مثل: معده و کبد و امثال آن ها بوده باشد.

علامت آن این است که: لرز شدید و قشعیریه حادث می شود و تب شدید به هم می رسد و بعد از تب عرق شدید می آید و بعد از عرق، تب بالکلّیه زایل می شود و روز دیگر تب نمی باشد و روز سیم باز لرز و سرما و تب و عرق می آید و باز زایل می شود تا روز سیم و هكذا یک روز نه، یک روز می آید و مدت این تب از اوّل نوبه تا قلع شدن تب از نه ساعت تجاوز نمی کند و بعضی از اطباء تا دوازده ساعت فرموده اند و هرگاه از مذکور تجاوز کند، دلیل است بر آن که ماده‌ی آن صفرای خالص نیست بلکه مرکب است با بلغم، چنان چه بعد از این در تب های مرکبه مذکور خواهد شد و دیگر از علامات این تب در وقت نوبه، تشنگی و تلخی دهان و زردی رنگ رو و چشم و تهوع و قی صفراوی و قلق و التهاب و شدت تب و زردی بول و بدبویی بسیار در بول و سایر علامات که در غب لازم و محرقه مذکور شد.

علاج آن: مثل علاج غب لازم است از منضج و مسهل و سایر تدابیر، مگر آن که در این تب مسهل را در غیر روز نوبه باید داد که به هر روز که باشد؛ و تبرید را در این تب به مرتبه‌ی محرقه نباید کرد و سایر تدابیر از غذا و دوا به نهج مسطور در غب لازم و محرقه است و روز مسهل غیر روز نوبه است و فی الجمله تحقیق ایام منضج و مسهل در هر تبی از تب ها و تعیین آن مذکور خواهد شد در باب حمیات مرکبه این شاء الله.

*نوع سیم از حمیات مفرده حمی بلغمیه است و آن تبی است که حادث شده باشد از عفونت بلغم پس اگر در داخل عروق متعفن شود آن را لازم و لثقه گویند و لثقه به معنی بله و نداوت است و چون ماده‌ی این تب بلغم است و آن سرد و تراست و بله و تری لازم آن افتاده، لهذا آن را لثقه می نامند و هرگاه در خارج عروق متعفن شود آن را دایر و مواظبه گویند و مواظبه نایبه است.

اما تب لثقه که آن تب بلغمی لازم است هرگاه حادث شود؛ علامت آن: لزوم تب است و حرارت ملایم بیلذع و عدم لرز و تلخی دهان و عطش بسیار و از علامات آن، بی اشتهایی و ظهور اندک تهیج در پشت چشم ها و اطراف و غلظت بول و بسیاری آب دهن و شوری طعم دهن، و اگر بلغم با یخ باشد و ترشی طعم آن، اگر بلغم حامض باشد و حلاوت طعم آن، اگر بلغم حلو باشد و رنگ بشره مایل به قلعی و زردی باشد و کسالت و سستی از لوازم این تب باشد. **علاج آن** است که: دو یوم، طرف صبح، منضجی از گل گاوزبان، اصل سوس، خبازی، بیخ کاسنی، بنفشه و تاجریزی، از هریک، دو مثقال؛ سپستان، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده، ده مثقال، ترنجبین؛ اضافه کرده بخورند؛

یوم سیم، طرف صبح منضج مذکور بخورند و در عقب آن احتقانی از این اجزاء به عمل آورند: گل گاوزبان، اصل سوس، تاجریزی، خبازی، بنفشه، بیخ کاسنی، شیرهی تخم خطمی و بزرک سفید، از هریک، دو مثقال؛ عنّاب و سپستان، از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، شکر سرخ، گزنه، شیرخشت و مغز فلوس، از هریک، هفت مثقال؛ شیرهی تخم کافشه و آب برگ چقندر، از هریک، ده مثقال؛ ممزوج کرده، با علاوهی سه مثقال، روغن بادام شیرین، در سه دفعه، احتقان نمایند؛ دفعهی اوّل، آب گرم، نمک و روغن بادام و دو دفعهی دیگر سایر اجزاء و نیم مثقال، ریوند چینی، کوفته داخل دفعهی آخر نمایند؛ یوم چهارم، باز منضج مذکور؛ یوم پنجم، باز احتقان مذکور، یا به عوض آن مسهل مشروبی به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان، بنفشه، اصل سوس، پوست بیخ کاسنی، تاجریزی، خبازی، تخم خطمی و سنای مکی، از هریک، دو مثقال؛ عنّاب و سپستان، از هریک، ده دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس و ترنجبین، از هریک، ده مثقال؛ مخلوط کرده، علاوهی یک مثقال، روغن بادام شیرین، بنوشند؛ یوم ششم و هفتم، باز منضج مذکور بخورند؛ یوم هشتم، باز فلوس مشروب در پنجم بنوشند؛ یوم نهم، باز منضج؛ یوم دهم، باز فلوس مشروب؛ یوم یازدهم، باز منضج؛ یوم دوازدهم، باز فلوس مشروب؛ و در یوم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم، باز منضج مذکور بخورند؛ و هرگاه در شانزدهم، تب باقی باشد و قوت قوی، روز شانزدهم، باز فلوس مشروب بخورند و بعد از آن هرگاه تب رفع شد فیها و آلا سه یوم، طرف صبح، چهار مثقال، گلگند آفتابی با هفت مثقال، سکنجبین ساده، ممزوج کرده بخورند و بعد از آن سکنجبین بزوری بخورند به این طریق که: یوم اوّل، چهار مثقال؛ یوم دویم و پنجم، پنج مثقال؛ یوم سیم، شش مثقال؛ یوم چهارم، هفت مثقال؛ با شیرهی تخم کاسنی و بادیان درشت، از هریک، یک مثقال؛ بخورند و اگر به عوض سکنجبین بزوری، پنج مثقال، شربت لیمو با سه مثقال، شربت افسنتین، ممزوج کرده با شیرهای مذکور بخورند، شاید و اگر در پشت چشمها و پاها تهیجی باشد، به قدر نیم مثقال، قرص زرشک علاوهی ادویهی مذکوره نمایند و اگر در معده ضعفی باشد که غذا منهضم نشود و تهیج باشد و حرارت و عطش زیادی نباشد، قرص درد، هر روزه نیم مثقال، با سکنجبین بزوری میل نمایند و این ضابطه را تا دوازده یوم، یا بیشتر، مرعی دارند و بعد از خوردن شش روز سکنجبین بزوری، هرگاه مانعی نباشد، مسهلی از این اجزاء میل نمایند: ریوند چینی، یک مثقال؛ تربد، یک مثقال و نیم؛ عصارهی افسنتین، دودانگ؛ عصارهی غافث، دودانگ؛ غاریقون، نیم مثقال؛ این اجزاء را حبّ کرده فرو برند و در عقب آن، ده مثقال ترنجبین در عرق کاسنی حلّ کرده بنوشند و همچنین بعد از دوازدهم نیز میل نمایند، بعد از خوردن سکنجبین بزوری، خوردن گلگند با سکنجبین بسیار نافع است و خوردن گلگند با مصطکی، دودانگ تا نیم مثقال، بسیار نافع است و هر سه چهار شب، یک دفعه، آخر شب، دواء التربد بخورند و در اواخر این و کهنگی آن، خوردن مشرودیطوس با تریاق فاروق، هر روز به قدر نیم مثقال، مناسب است و هرگاه مرض به طول انجامد، خوردن قرص ریوند، بسی نافع است، خصوصاً هرگاه در سپرز یا جگر، ورمی و صلابتی باشد و در اطراف تهیج باشد با سکنجبین بزوری یا ساده بسیار نافع است.

و هرگاه این تب از معالجات مذکوره رفع نشود و آثار بلغم باشد، خوردن شربت اصول بسیار مفید است، خصوصاً هرگاه با تهیج اطراف باشد؛ و طریق خوردن شربت مذکور آن است که: از چهارمقال تا هفتمقال، و تا دوازده‌یوم، هفتمقال را می‌دهند و اگر رفع نشود، تا بیست و چهار روز بدهند و هر روزه با شیرهای بادیان درشت و تخم کاسنی، از هریک، یک‌مقال؛ ممزوج کرده، می‌دهند و اگر قوت قوی باشد، دوازدهم، مسهل مذکور بدهند و در کهنگی تب‌های بلغمی و مرگب، مقدار دودانگ تا نیم‌مقال، عصاره‌ی غافت یا سکنجبین ساده، بسیار نافع است و مکرراً به تجربه رسیده تا پنج، شش روز تب را برطرف می‌کند.

طریق ساختن سکنجبین بزوری این است: تخم کاسنی، بادیان درشت، بیخ بادیان، تخم کشوث و تخم خیار، از هریک، پنج‌مقال؛ بیخ کاسنی، ده‌مقال؛ تخم خربزه و گرمک، چهارمقال؛ گل کشوث و ریشه‌ی کشوث، از هریک، سه‌مقال؛ تخم کرفس، انیسون و گل سرخ، از هریک، دو‌مقال؛ اجزا را نیم‌کوب کرده بخیسانند و بجوشانند و صاف کنند و با شکر یا قند سفید، پنجاه‌درم و سرکه‌ی تند، چهل‌مقال؛ به قوام آورند.

صفت قرص زرشک صغیر این است: زرشک بی‌دانه، هفت‌مقال و نیم؛ ورق، گل سرخ، دو‌مقال و نیم؛ تخم کاسنی، تخم خرفه و مغز تخم خیار، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ ریوند چینی و سنبل‌الطیب، از هریک، نیم‌مقال؛ اجزا را کوبیده با لعاب بزرقطونا قرص نمایند.

صفت قرص درد: ورق و گل سرخ، شش‌مقال؛ رب سوس، چهارمقال؛ سنبل‌الطیب، یک‌مقال؛ با طباشیر هندی، دو‌مقال؛ عصاره‌ی غافت، چهارمقال؛ اجزا را کوفته و بیخته، قرص سازند.

صفت قرص ریوند این است: ریوند چینی، شش‌مقال؛ فوله‌ک، از هریک، سه‌مقال؛ اجزا را کوبیده قرص سازند.

صفت شربت اصول این است: بیخ بادیان، بیخ کرفس و بیخ کاسنی، از هریک، ده‌مقال؛ پوست بیخ کبر، پنج‌مقال؛ رازیانه و تخم کرفس، از هریک، هفت‌مقال؛ ققاح اذخر، سنبل‌الطیب، اسارون و سلیخه، از هریک، سه‌مقال و نیم؛ مویز منقی، بیست‌دانه؛ انجیر زرد، ده‌دانه؛ قند سفید، صد و پنجاه‌مقال؛ چنان‌چه رسم است شربت سازند.

غذا: از ابتدا تا شانزدهم، شوربا از برنج و شیرهای بادام، طرف شام چلو با زرده‌ی تخم‌مرغ، هرگاه آثار برودت باشد، مثل: رطوبت دهان و کسالت و بی‌حسی اعضا، بعد از هفتم، گوشت مرغ‌بچه، داخل غذا کرده مصرف نمایند و بعد از شانزدهم، نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و گوسفند جوان و از سایر میوه‌ها و ترشی‌ها و آب سرد، پرهیز نمایند.

***قسم دویم از حمی بلغمی مواظبه است و آن تبی است که ماده‌ی آن بلغم در خارج عروق، متعفن شده باشد و معنی مواظبه و خارج عروق در سابق مذکور شد.

علامت آن: اما علامت مواظبه آن است که: هر روزه، نوبه عارض می‌شود و سرمای بسیار شدید با آن می‌باشد و لرزان کم می‌باشد و زمان سرما طویل و مدت نوبه نیز طویل و اغلب مدت نوبه تا هیجده ساعت ممتد است و بعد از هیجده ساعت عرق می‌آید و تب بالکلیه مفارقت نمی‌کند و اگر مفارقت بکند در زمانی که مفارقت می‌کند و باز نوبت می‌آید؛ و سایر علامات به نهجی است که در تب لازم بلغمی مذکور شد.

علاج آن: بتر به دستور علاج بلغمی لازم است، مگر این که در این قسم، قی کردن در وقت نوبه بسیار نافع است، چنانچه قلع آن به قی می‌شود و طریق قی کردن چنان است که: آب ترب و سکنجبین و قلیلی نمک ممزوج کرده، بیاشامند و قی نمایند، یا اصل سوس و تخم ترب، جوشانیده، سکنجبین عسلی و نمک، ممزوج کرده بیاشامند و قی نمایند و خوردن سکنجبین و آب گرم پیش از وقت نوبه بدون قی کردن نیز، نافع است و سایر معالجات از دوا و غذا، به طریق مذکور در تب بلغمی لازم است و در این قسم و قسم اول طیب و مریض باید که از معالجه، ملال به هم نرسانند، به جهت آن که ماده‌ی آن بلغم است و بلغم عسیرالنضج است و انتظار نضج آن در زمان بسیار، باید کشید و تدابیر مذکوره را کماینبغی باید به عمل آورد تا وقتی که مرض رفع شود به عون الله تعالی.

***نوع چهارم از انواع حمی بسیط، ربع است و آن تبی است که: حادث شود از تعفن سودا در خارج عروق یا داخل عروق؛ و آنچه حادث شود از عفونت سودا در خارج عروق، او را ربع دایر می‌نامند.

اما ربع لازم که عبارت از تب لازم سود است و بسیار کم اتفاق می‌افتد لهذا به معالجه آن اشاره می‌شود.

پس می‌گوییم که ربع دایر هرگاه عارض شود؛ علامت آن است که: یک‌روز نوبه و تب به هم رسد، و غالباً یک‌روز و یک‌شب می‌کشد و بعد از آن دو روز دیگر نیست و روز چهارم باز نوبه و تب به هم می‌رسد و باز، یک‌روز و یک‌شب، می‌کشد و بعد از آن در روز دیگر قلع می‌شود و علی هذا القیاس لرز در این تب در ابتدا بسیار کم می‌باشد و هرچه کهنه می‌شود، لرز شدید می‌شود و این حالت به اعتبار آن است که ماده در اوایل چند نضج نیافته و به تدریج ایام و تصرف طبیعت و استیلاء آن بر ماده‌ی مرض بعد از زمان طویل نضج می‌یابد و لرز نیز زیاد می‌شود و سرما در این مرض بسیار شدید می‌باشد و در اول نوبه تکسر عظام حادث می‌شود یعنی مریض گمان می‌کند که استخوان‌های بدن او شکسته می‌شود و تمام مفاصل، درد دارد و تب در این مرض بسیار شدید نیست، اگرچه از بلغمی بیش‌تر است، اما به مرتبه‌ی صفاوی نیست و اکثر این است که این تب، خالی از آفت سپرز نیست، مثل: ورم و نفخ و صلابت و چون ماده‌ی این مرض سوداوی غیرطبیعی است و سودای غیرطبیعی از احتراق همه‌ی اخلاط ممکن است که حادث شود، حتی از احتراق سوداوی طبیعی، لهذا واجب است که شخص قلع ماده‌ی محترقه نماید.

از علامات مخصوصه‌ی آن چنانچه هرگاه علامات غلبه‌ی دم باشد، معلوم می‌شود که سودا محترق است از دم، هرگاه علامات غلبه‌ی صفرا باشد، معلوم می‌شود که سودا محترق از صفرا است و هکذا بلغم و سودای طبیعی و بالجمله با علامات غلبه‌ی هر خلطی که باشد، چنانچه در تب آن مذکور شد، معلوم می‌شود که ماده محترق از آن خلط است.

علاج آن است که: متعرض این تب نشود، تا شش ماه فرموده‌اند که متعرض نشوند؛ زیرا که ماده‌ی این تب غیرالنضج است، یعنی به زودی قبول دفع نمی‌کند و دفع مواد موقوف است بر نضج و استعداد آن‌ها از برای خروج از بدن بلکه به مدارا و تدریج ایام از مولدات سودا، مثل: بقول و چیزهای شور و نمک سود و قدید و پنیر کهنه و عدس و بادنجان و بالجمله آنچه خلط سودا از آن حاصل می‌شود، احتراز نمایند و به سبب هر خلط که سودا از آن حاصل شده و مورت این تب شده در اصلاح آن کوشند؛ چنانچه هرگاه از احتراق صفرا خون به هم رسیده باشد به این معنی که با

علامات غلبه‌ی صفرا و خون باشد، چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد به سکنجبین و عرق کاسنی و عرق شاهتره مداومت نمایند و همچنین آب انارین مخلوط به عرق‌های مذکور بیاشامند و با قبض طبیعت، قدری شیرخشت مخلوط به آب انارین کرده بیاشامند و آلا به تنهایی و گاهی با قند و گاهی با طباشیر، میل نمایند و از مسخّنات و چیزهای یبوست‌دار احتراز نمایند و از میوه: هندوانه و خربزه و هلو و گلابی و آلوچه‌ی رسیده و آلوی زرد خوب رسیده، میل نمایند، چنانچه صاحب زادالمسافرین - رحمه - از حکیم علی گیلانی نقل کرده که: مرا وقتی نوبه‌ی ربع عارض شد در سفر و با جمعی از اطبّا رفیق بودم و ایشان به خوردن مسهل امر می‌نمودند و من مناسب نمی‌دانستم تا که شبی، مسهل ترتیب داده بالین من حاضر کردند و امر به خوردن می‌نمودند و من خود را به خواب می‌داشتم تا آن که مرا خواب برد، در عالم رؤیا دیدم که مردی محترم محاسن سفیدی نشسته است، کسی گفت که این مرد قرشی شارح قانون است من پیش رفتم و آزار خود را و این که مرا امر به خوردن مسهل می‌کند به او گفتم و استعلام نمودم، متبسم شده گفت: مسهل مخور، گفتم: چه کنم؟ گفت: چرا غافلی از چیزی که منضج سودا و مسکن صفرا و مزلق بلغم و قانع خون و لذیذ است و خوش منظر و غذاست و آب است و داء است و از خواص می‌شمرد تا این که سی و سه خاصیت و منفعت شمرد و در هر مرتبه حیرت من زیاده می‌شد که این چه باشد؟ گفتم: بیان فرماید که این چه باشد؟ گفت: آلوی زرد خوب رسیده؛ من از خواب بیدار شدم و به اصحاب خود، خواب را نقل کردم و مسهل را نخوردم. بعد از آن دوا و غذا و آب را مقصور بر همین کردم، در یک هفته، دفع مرض شد به اذن الله تعالی و در این نوع اجتناب از شیرینی لازم و همچنین از روغن و اغذیه‌ی صفرا و دم‌انگیز و گوشت بسیار نازکی مثل: بره و بزغاله و خروس بچه نافع است و در همه‌ی انواع، حمام مناسب است.

و اگر ماده از احتراق بلغم به هم رسیده باشد؛ علامت آن: علامات غلبه‌ی برودت است چنانچه در تب بلغمی مذکور شد.

علاج آن چنان است که: مداومت نمایند به خوردن گل‌قند با سکنجبین و به عرق شاهتره و گاوزبان و گاهی گل‌قند با مصطکی ممزوج نموده بخورند و گاهی شربت بزوری یا سکنجبین بزوری بخورند و اگر گل‌قند را ممزوج به شربت لیمو یا به لیمو بخورند، شاید و اگر در عقب آن شیره‌ی تخم کاسنی و تخم‌های مذکور با عرق‌های مذکور کوفته بخورند، نافع است و در غیر روز نوبه خوردن اطریفیل صغیر مناسب است و گاهی گلپر را که به عرف اطبّا انجدان خوانند شیر کشاده با سکنجبین، چندی جوش داده به عوض سکنجبین ساده بخورند، نافع است، خصوصاً هرگاه آفتی در سپرز باشد و قی کردن در وقت نوبه در همه‌ی انواع بسیار نافع است و صاحب خلاصه‌التجارب می‌فرماید که: «حب الشفا در این نوع از همه‌ی ادویه مناسب و بهتر و مجرب است» و وقت خوردن مخدرات دو ساعت قبل از نوبه است. صفت مخدرات مذکوره در آخر علاج مذکور می‌شود و اکثر تب‌های سوداوی در فصل تابستان حادث شود مدت آن کم‌تر است از آن که در فصل خریف حادث می‌شود و فرموده‌اند که تب ربع به جهت شدت لزوم بسیاری عرق و طول زمان آن دفع می‌کند از بدن امراضی بسیار، مثل: صرع و نفرس و سایر اوجاع مفاصل و حکه و جرس و ثبور و سایر امراض سوداویه و بالجمله

ضابطه در تب ربع آن است که هرگاه قوت طبیعت قوی باشد و افعال بدن سلیم و اشتها صادق و احشا صحیح باشد و آفتی که محتاج باشد به علاج به دوا در بدن حادث نشده باشد، البته دواهای قوی به کار نفرمایند، بلکه به غذاهای مناسب مزاج را به تدریج به اصلاح آورند و گاهی مزاج را منحرف بیند به دوی غذای مناسب مزاج را به اعتدال آورد. اما هرگاه ماده در بدن فساد کند و غلبه داشته باشد و به غذا اصلاح پذیرد و معلوم شود که محتاج به تنقیه است؛ پس بعد از شش ماه، که ماده مستعد دفع شده تنقیه نمایند، و بعضی بعد از هفتاد روز، تجویز تنقیه نموده‌اند؛ و طریق استعمال مسهل چنان است که: اولاً، از علامات، تشخیص کنند که ماده‌ی سودا، محترق از کدام خلط است، به تنقیه مناسب آن خلط کوشند و تدابیر مخصوصه‌ی آن خلط به عمل آورند، چنانچه هرگاه ماده از احتراق دم باشد، علامتش علامات غلبه‌ی خون است، چنانکه مکرر مذکور شد.

علاج آن است که: اولاً، فصد باسلیق کنند و ملاحظه نمایند اگر خون سیاه باشد و غلیظ، به قدر شصت مثقال یا کم‌تر، به حسب بنیه و قوت مزاج، خون کم نمایند و اگر خون رقیق و سرخ و کم‌رنگ باشد، فی‌الغور ببندند و نگذارند که خون دفع شود، که موجب مفسد عظیمه است و هرگاه از احتراق صفرا باشد - به این معنی که با علامات غلبه‌ی صفرا باشد - البته فصد نکنند و در هر قسم یعنی تب سوداوی که حادث شده باشد از احتراق صفرا و خون، و به عبارتی دیگر تب سوداوی که با حرارت مزاج باشد، طریق استعمال مسهل چنان است که: در شش‌یوم، طرف صبح، منضجی از گل گاوزبان، شاهتره، پوست بیخ کاسنی، پرسیاوشان، تخم کاسنی، تاجریزی و خبازی، از هریک، دو مثقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ ده مثقال، ترنجبین مخلوط کرده بخورند؛ **یوم دویم** را حب مسهلی مشروب به این صفت میل نمایند: گل گاوزبان، شاهتره، پوست بیخ کاسنی، پرسیاوشان، تخم کاسنی و خبازی و بنفشه، گل سرخ و تخم کشوت در کتان بسته، از هریک، دو مثقال؛ گل نیلوفر، دو مثقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، پوست هلیله‌ی کابلی، سنای مگی، بسفایج و افتیمون در کتان بسته، از هریک، سه مثقال؛ همه را خیسانیده طرف صبح جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت از هریک، ده مثقال؛ ممزوج کرده با علاوه‌ی یک مثقال، روغن بادام بنوشند؛ عوض آب در روز مسهل، عرق گاوزبان با شاهتره، بیاشامند و اگر یافت شود، ده مثقال تا پانزده مثقال، آب شاهتره‌ی خام، داخل کرده مصرف نمایند و اگر آب شاهتره نباشد، آب برگ کاسنی خام، داخل مسهل مذکور نمایند و بالجمله، چهاریوم دیگر، باز منضج مذکور بخورند و باز مسهل، و هکذا، دویوم یا چهاریوم، منضج، و یوم دویم از دویوم راحت، مسهل مذکور بخورند تا چند مسهل خورده شود و ماده‌ی فاسد از بدن دفع شود و هرگاه بعد از خوردن مسهل مذکور، مرض بالکلیه رفع شود فهما و الا از معجون نجاح که در صداع سوداوی مذکور شد، به قدر پنج مثقال، به عوض مسهل بخورند و به عوض منضج از سکنجین بزوری که در حمی بلغمی مذکور شد، بخورند و اگر هر شش‌روز، یک دفعه از معجون نجاح بخورند، انفع است و هرگاه فصل مقتضی باشد، خوردن ماء الجین به طریقی که در ضعف قلب مذکور شد بخورند، بسیار نافع است و طرف عصرها در ایام تنقیه، عرق بیدمشک و شربت سیب، ورق نقره، تخم ریحان و قدامه، نافع است و شربت نارنج و لیمو و حماض و نیلوفر و سکنجین ساده به حسب اختلاف احوال و امزجه نافع است و باید در تب سوداوی در ایام

نوبه، روزه بگیرند به این معنی که: دوا و غذا خورده نشود، مگر منضح که ضرر ندارد و البته مسهل نخورند و غذا، مهمامکن بخورند که طبیعت را از رفع مرض بازمی‌دارد و موجب فساد می‌شود.

صفت منضجی که تب ربع را مناسب است: تخم خیار، تخم کاسنی و تخم کشوث، از هر کدام، دومتقال؛ اصل سوس و زرشک، از هریک، دودرم؛ گل گاوزبان، دومتقال؛ بجوشانند و صاف نمایند؛ دومتقال، سکنجبین ساده مخلوط کرده بیاشامند.

صفت مطبوخی که انواع تب‌های سوداوی را مناسب است: عنّاب، سپستان و آلوی سیاه، از هریک، ده‌دانه؛ گل بنفشه، بادرنجوبیه، شاهتره، زرشک، گاوزبان، بادآورد و بیخ کاسنی، از هریک، دومتقال؛ سنای مکی، ایتیمون در کتان بسته، از هریک، سه‌مقال؛ تخم خیار، دومتقال؛ تمر هندی، ده‌مقال؛ مغز فلوس و گل‌قند آفتابی، از هریک، ده‌مقال؛ با یک‌مقال روغن بادام شیرین به طریق متعارف ساخته بیاشامند.

صفت حبّی مناسب: ریوند چینی، یک‌درم؛ حجر ارمنی، حجر لازرد، مقل، کنیرا و سقمونیای مشوی، از هریک، ربع‌درم؛ همه را کوفته و بیخته حبّ سازند و این یک شربت است به عوض مسهل می‌خورند، و اگر از حبّ ایتیمون که در صداع سوداوی مذکور شد، بخورند هم، مناسب است و بر طبیعت لازم است که به حسب اوقات و احوال مریض، هریک از مسهلات مذکوره که انسب است به حال مریض اعطا نمایند و مراعات قوت مریض هم، باید کرد چنان‌چه هرگاه مریض ضعیف‌القوه باشد از مسهلات قویه احتراز نمایند.

غذا در ایام مسهل و منضح: نخودآب از گوشت مرغ‌بچه و خروس‌بچه و ترچلو و قلیه چلو از گوشت‌های مذکور و تمر هندی و زرشک با چاشنی از قند و شکر و دیگر از ترشی‌ها آب انارین و رب آن و آب لیمو و سکنجبین مناسب است.

و هرگاه آن ماده از احتراق بلغم و سودا باشد، **علامتش:** مجملاً علامات برودت مزاج است، چنان‌چه در تب بلغمی، مذکور شد و در سوداوی علامت رطوبت، مثل: آب رفتن از دهن و کسالت و سستی و غیرها نیست علامت غلبه‌ی سودا از تیرگی رنگ بشره و لاغری بدن و سایر علامات سودا چنان‌چه در صداع سوداوی مذکور شد.

علاج این دو نوع به این طریق است که: بعد از مراعات شرایط مذکوره، یعنی عدم استعمال مسهل در اوّل امر و اصلاح مزاج، مهمامکن با اغذیه‌ی مناسبه و استعمال دواهای جزئی و سایر امور مذکوره، بعد از شش‌ماه، هرگاه ماده در بدن بسیار باشد و موجب مفسد شود و احتیاج به تنقیه باشد، منضجی از گل گاوزبان، شاهتره، اسطوخودوس، بیخ بادیان، پرسیاوشان، اصل سوس و بادرنجوبیه، از هریک، دومتقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، ده‌مقال؛ مخلوط کرده بیاشامند و بعد از شش‌یوم، از خوردن منضح مذکور، مسهلی به این اجزا میل نمایند: گل گاوزبان، اصل سوس، اسطوخودوس، بیخ بادیان، شاهتره، پرسیاوشان، بادرنجوبیه و بیخ کبر، از هریک، دومتقال؛ سپستان، دو دانه؛ سنای مکی، بسفایج و ایتیمون در کتان بسته، از هریک، سه‌مقال؛ تربد مجوف، یک‌مقال؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ مغز فلوس، ترنجبین و گل‌قند آفتابی، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده با علاوه‌ی یک‌مقال، روغن بادام شیرین،

بنوشند و اگر در شب مسهل، یک مثقال ایارج فیکرا، حبّ کرده بخورند و در صبح، مسهل را بیاشامند، انفع است و اگر غلبه‌ی رطوبت نباشد، به عوض منضج، ماء الشعیر را با سکنجبین بخورند، نافع است و بالجمله بعد از خوردن مسهل مذکور، شش‌یوم دیگر، باز منضج مذکور را میل نمایند و باز مسهل را، و هکذا تا تنقیه کامل به إذن الله، حاصل شود و اگر از مسهل مذکور، تنقیه کامل حاصل نشود، هر شش‌یوم، یک دفعه، از معجون نجاح بخورند و به عوض سکنجبین بزوری بخورند و بعد از تنقیه، خوردن سکنجبین بزوری با شیرهی بادیان و قرص درد صغیر مناسب است، و هرگاه به عوض سکنجبین ماء الجبن با سکنجبین بزوری خورده شود، بسیار نافع است و طریق خوردن ماء الجبن در ضعف قلب مسطور است و بعد از تنقیه و از زمان مرض، خوردن مخدّرات مذکوره، مثل: فلونیا و برشعنا و معجون حبّ الشفا، مناسب است و همچنین تریاق فاروق و مشرودیطوس نیز، مناسب است.

این است مجملی از قاعده مسهلات در این ناخوشی با مراعات شرایط مذکوره در اوّل باب و البتّه تا نضج کامل حاصل نشود و شش‌ماه نگذرد، به دادن مسهلات، جرأت نمایند و طرف عصرها در ایّام تنقیه، خوردن عرق گاوزبان با شربت سیب یا شربت گاوزبان یا شربت بادرنجبویه با ورق نقره و قدّامه مناسب است.

این است مجملی از معالجات حمیّات خلطیه که مذکور شد و بعضی از حمیّات خلطیه است که خارج از این انواع و در علاج با انواع مذکوره متحد است و هریک مسمّی به اسمی است و ذکر آن‌ها موجب تطویل است و این رساله گنجایش آن‌ها نیست.

صفت فلونیا: زعفران، پنج مثقال؛ فلفل سفید و بزرالنج، از هریک، بیست مثقال؛ افیون، ده مثقال؛ فطر و اسالیون، - که تخم کرفس جبلی است - چهار مثقال؛ تخم کرفس، سه مثقال؛ سنبل الطیب، چهار مثقال؛ ساذج هندی، سلیخه، حبّ بلسان، عاقرقرحا و فرفیون، از هریک، یک مثقال؛ اجزا را نرم کوبیده به روغن بلسان چرب کرده با سه برابر عسل صاف، به قوام آورده بسرشدند، قدر شربت، به قدر نخودی.

صفت معجون برشعنا موافق نسخه‌ی قانون: فلفل سفید و بزرالنج، از هریک، بیست مثقال؛ افیون، ده مثقال؛ زعفران، پنج مثقال؛ سنبل الطیب، عاقرقرحا و فرفیون، از هریک، یک مثقال؛ اجزا را کوفته و بیخته با سه وزن ادویه‌ی عسل صاف، بسرشدند و بعد از شش‌ماه، استعمال نمایند.

صفت معجون حبّ الشفا این است: زنجبیل، یک مثقال؛ ریوند چینی، دو مثقال؛ جوز مائل، - که آن را تاتوره گویند - سه مثقال؛ اجزا را کوفته با دو برابر اجزا، عسل صاف، به قوام آورده بسرشدند، قدر شربت، نخودی. و در نوبه‌ی ربع، هرگاه مادّه‌اش بسیار نباشد و به نهج مسطور در سابق تدابیر به عمل آید، بعد از هفتاد روز، بخارات مذکوره رفع خواهد شد و احتیاج به مسهلات مذکوره نیست و با کثرت مادّه و فساد آن به نهج مسطور عمل نمایند.

بدان که حمّی غشیه تبّی است که: در وقت عروض نوبه، مریض را غشی روی می‌دهد و بی‌هوش می‌شود، تا عرق نکند غشی از او رفع نمی‌شود و افاقه از برای او بدون عرق حاصل نمی‌شود و جون بیشتر، حدوث از مواد بلغمیه است و کم‌تر از صفرا حادث می‌شود، لهذا قاعده‌ی اطّبا چنان است که آن را در ذیل حمیّات بلغمیه ذکر می‌کنند و بالجمله

هرگاه سبب آن، بلغم باشد، علامتش آن است که: هر روز نوبه حادث می‌شود، چنانچه در مواظبه مذکور شد و دیگر از علامات این تب آن است که: در صورت و دور چشم‌ها برآمدگی می‌باشد و رنگ مریض گاهی به زردی و گاهی به کبودی و سیاهی می‌زند و لب‌ها گاهی تیره می‌شود و چشم‌ها بیرون آمده می‌باشد، مثل: کسی که گلوئی او را فشرده باشند، با سایر علامات که در نوبه‌ی بلغمی مذکور شد.

علاج آن، اطباً فرموده‌اند که: علاج این تب، بسیار صعب است و فی‌الحقیقه چنان است که فرموده‌اند. زیرا که ماده‌ی آن‌ها در نهایت قوت و غلظت، در کمال ضعف است، پس اگر خواهیم که ماده را به مسهلات قویّه دفع کنیم، به سبب قوه‌ی مسهل، موادّ فاسده‌ی بدنی به حرکت آمده و به سبب غلظت و لزوجت و خامی، از بدن رفع نمی‌شود و موجب زیادتی مرض خواهد شد و مسهل ضعیف تحریک می‌کند و به طریق اولی ماده مندفع نخواهد شد و هرگاه غذا ندهیم یا تقلیل نمائیم، موجب ضعف قوه و سقوط آن خواهد شد و اگر غذا بدهیم، موجب زیادتی مرض خواهد شد.

و علی‌ای تقدیر **علاج آن** چنان است که: در وقت نوبه و حدوث و غشی مکرر گلاب و آب بر صورت او بزنند و مریض را خبردار کنند و ران‌های او را محکم ببندند و مجموع بدن مریض را مالندگی نمایند و طریق مالیدن مریض آن است که: اول از زانو بمالند تا سر پنجه‌ها و بعد از آن‌ها بمالند تا زانو و بعد از آن دوش‌ها تا سرانگشتان دست و بعد از آن پشت و سینه و معده و شکم، بر همین ترتیب عود نمایند و چنان کنند که نصف زمان تب، مریض را مالندگی نمایند و نصف دیگر، مریض را به حال خود گذارند و به خواب رود و استراحت نماید، و جالینوس فرموده که: «محلّلی از برای ماده‌ی این مرض بهتر از مالندگی نیافته‌ام»

و دیگر از جمله معالجات در وقت غشی آن است که: صندل سفید، جوز بو، با گلاب و عرق بهار، هر کدام یافت شود، ببیند و به زیر پستان چپ او نیز بمالند و لخلخه که در محرقه مذکور شد مکرر به دماغ او بدارند و اما در غیر وقت نوبه و غشی رفع ماده را چنان نمایند که طرف صبح، یک‌مقال، تخم کرفس شیره گرفته با هفت‌مقال، سکنجبین عسلی یا شکری بدهند، یا این منضج را میل نمایند: بادیان درشت، تاجریزی، اصل سوس و بیخ کاسنی، از هریک، دو‌مقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ چهارمقال، گل‌قند آفتابی با ترنجبین یا نبات مخلوط کرده، میل نمایند.

و هرگاه تواند قبل از نوبه، به یک‌ساعت، قی نماید به این طریق که: آب و سکنجبین عسلی و نمک ممزوج نموده، بخورند و قی نمایند و قبل از وقت نوبه، به هفت ساعت احتقان به این اجزا به عمل آورند که: تاجریزی و خبازی، بیخ کاسنی، اصل سوس، بادیان، گاوزبان، تخم خطمی و سنای مکی، از هریک، دو‌مقال؛ عناب و سپستان، از هریک، ده‌دانه؛ جوشانیده و صاف نموده؛ ترنجبین، فلوس و خیار چنبر، از هریک، ده‌مقال؛ شکر سفید، پنج‌مقال؛ آب برگ چقدر، ده‌مقال؛ نمک طعام، نیم‌مقال؛ به طریق متعارف، در پنج‌دفعه، به عمل آورند و در حقه طرف صبح، شیرهی کرفس و سکنجبین یا منضج مذکور یا گل‌قند یا ترنجبین، میل نمایند و طرف عصرها، فادزهر معدنی، مروارید و گل داغستان، مجموع یا بعضی که یافت شود، به آب سیب یا شربت سیب بدهند و بعد از نوبه‌ی دویم اطباً تجویز کرده‌اند دادن

مترو دیطوس با تریاق فاروق، هریک، به قدر دودانگ؛ و صاحب خلاصه التجارب - رحمه - تجویز دادن فاذهر حیوانی نیز کرده که با شربت سیب یا آب آن، بدهند تجویز دادن جدوار نیز کرده.

غذا در این تب: مرغ بچه و خروس بچه را کباب کرده یا مرق آن را گرفته، بدهند، مناسب است و در بعضی از کتب طبیه که به نظر این حقیر رسیده، ماء الشعیر با قند و نان یا شربت قند از برای غذای صاحب این تب، مذکور است و صاحب زادالمسافرین تجویز فرموده که: نان دو آتسه را با آب انارین و انار شیرین بدهند و زردهی تخم مرغ و ترچلو با خروس بچه و مرغ نیز می توان داد.

و اما آنچه سبب آن صفرا باشد هر چند بسیار کم اتفاق می افتد و شیخ - رحمه - در قانون می فرماید که: «این ماده خالی از سمیت نیست» لهذا علاجش از نوع اول اصعب است، بلکه قابل علاج نیست و علامتش آن است که نوبه ی آن به دور نوبه ی غب می آید و هر روزه نیست و دیگر آن که عارض نمی شود، مگر در مزاج های بسیار گرم، و صورت و بدن در اول مرض، به نهایت لاغری می رسد و بیشتر آن است که در چهار می کشد و بالجمله علاج آن است که: حقه که در محرقه مذکور شد در روز غیر نوبه به عمل آورند و سایر تدابیر نیز به طریق مذکور در محرقه است و ماء الشعیر و آب انار ترش، هر صبح بدهند و وقت غشی، آن چه در نوع اول مذکور شد، به عمل آورند، مگر بوییدن جوز بوا که مناسب نیست و در این نوع تبرید بسیار به عمل آورند که واجب است و تقلیل در آن خطر است و بیاید دانست که آنچه مذکور شد از بسایط حمیات بود و از ترکیب مفردات با یکدیگر، افراد بسیار حاصل می شود، چنانچه سابق فی الجمله اشعار به آن شد، مثل: ترکیب از دو جنس مختلف، مثل: ترکیب حمی یومی یا حمی خلطیه و ترکیب از دو نوع از جنس واحد، مثل: ترکیب دو حمی خلطی با یکدیگر و ترکیب از دو فرد، از نوع واحدی، مثل: ترکیب دو حمی صفراوی، مثل: دایر با دایر و لازم با لازم و دایر با لازم، لهذا تا پانصد قسم بلکه بیش تر حاصل می شود، از این جهت اعتماد بر او و از حمیات نباید کرد، به جهت آن که حمی مواظبه، هر روزه آید و حمی مرگب از دو غب دایر نیز، هر روزه آید. پس، بر طبیب لازم است که به سایر علامات اعتبار کند.

و ترکیب بر دو نوع است: یکی آن که دو ماده ی مختلف، مثل: صفرا و بلغم در دو محل متعفن هریک در جای جداگانه؛ دویم آن که هر دو ماده مختلف با یکدیگر ممزوج شده، متعفن شده باشد، مثل: آن که قدری صفرا با قدری بلغم متعفن شده باشد و چون تفصیل تراکیب، متعذر است، به جهت آن که ترکیب از ثنایی و ثلاثی و رباعی و خماسی و بالاتر می تواند شد عقلاً، اما ضرب آن ها با یکدیگر به جایی می رسد که از عهده بر نمی توان آمد، نهایت در هر ترکیب از علامات مذکوره، در بسایط تشخیص ماده ی آن باید کرد از علامات مرگبه و همچنین علاج آن، و چون از جمله حمیات مرگبه دو ترکیب مشهورتر از سایر انواع است و اطبا هریک را با سمی خاص کرده اند و در همه کتب طبیه مذکور است و فی الحقیقه کثیرالوقوع است، به ذکر هریک از آن ها با اسباب و معالجات و علامات آن ها پرداختیم، چنان که یکی از آن ها مسمی به غب غیر خالص است و دیگری به شطراغ.

اما غیر خالص آن است که: صفرا با بلغم مخلوط شده، در داخل عروق یا خارج عروق متعفن شده باشد، پس هرگاه خارج از عروق متعفن شده باشد، یک روز نه، یک روز، نوبه می‌آید و مدت نوبه از دوازده ساعت، تجاوز می‌کند، چنانچه سابق مذکور شد که غبّ خالص از دوازده ساعت تجاوز نمی‌کند و تجاوز از دوازده ساعت دلیل است بر عدم خلوص آن و بعضی از علامات نوبه‌ی بلغم نیز دارد با بعضی از علامات صفرا و بعضی از علامات بلغم.

و اما شطراغیب عبارت است از: تبی که صفرا داخل یا خارج عروق متعفن شده باشد، از این جهت شطراغیب بر چهار قسم می‌آید یکی آن که صفرا و بلغم هر دو خارج عروق متعفن شده باشد پس، یک روز نوبه می‌کند، مثل: نوبه‌ی بلغمی بدون علامات صفرا و روز دیگر نوبه می‌کند، یعنی که روزی که روز نوبه‌ی صفرا است یک نوبه می‌کند با علامات نوبه‌ی بلغم و صفرا، و هرگاه دو ماده در یک وقت متعفن شده یا دو نوبه می‌کند در دو وقت، یک نوبه با علامات صفرا، و یک نوبه با علامات بلغم، و به عبارت دیگر، یک روز اشد است و یک روز اخف.

قسم دویم آن است که: مرکب باشد از تب صفراوی لازم یا بلغمی لازم. در این نوع، نوبه و لرز نخواهد بود، به جهت آن که ماده در خارج عروق، در این نوع علامات تب بلغمی و صفراوی موجود است.

قسم سیم آن که مرکب باشد از: تب صفراوی دایر با تب بلغمی لازم. در این قسم، یک روز نه، یک روز، نوبه می‌آید با علامات صفرا و یک روز، تب لازم است بدون نوبه و بدون علامات تب صفراوی.

قسم چهارم آن است که: مرکب باشد از تب صفراوی لازم با تب بلغمی دایر و در این قسم هر روزه نوبه می‌آید با علامات تب صفراوی لازم و علامات بلغمی دایر. و جمیع انواع شطراغیب و غبّ غیرخالص در علاج متّحدند و علاج آن‌ها مرکب از علاج تب صفراوی و بلغمی است و این‌ها از جمله امراض مزمنه‌اند، چنانچه اطبا - رحمه - فرموده‌اند که: «یک سال می‌کشد زیرا که علاج کماینیگی ممکن نمی‌شود به جهت آن که هرگاه به مسخّنات، معالجه‌ی بلغم کنند لامحاله صفرا غلبه خواهد کرد.»

و هرگاه معالجه‌ی صفرا به میردات مرطبات کنند، بلغم غلبه خواهد کرد.

و هرگاه علاج مرکب باشد، اثر تام نخواهد کرد و فایده‌ی کامل در آن حاصل نخواهد شد و طول مرض و ازمان گاه باشد که موجب فساد احشا شود و علتی حادث کند مزید بر خود بر هر تقدیر، هرگاه احد، انواع شطراغیب با غبّ غیرخالص حادث شود و معلوم شود که ماده، مرکب از صفرا و بلغم است، منضجی از: گل نیلوفر، گاوزبان، بیخ کاسنی، تاجریزی و خبّازی، از هریک، دومتقال؛ سپستان، ده‌دانه؛ همه را جوشانیده و صاف نموده؛ شیرهی تخم خیار و شربت نیلوفر با ترنجبین مخلوط کرده بخورند، و در روز پنجم، هرگاه روز نوبه بباشد، و بعد از پنجم، هرگاه روز پنجم، روز نوبه باشد، مسهل از این اجزا میل نمایند: گل نیلوفر، تاجریزی، بنفشه، بیخ کاسنی، اصل سوس و گل سرخ، از هریک، دومتقال؛ سنای مکی، مغز فلوس، ترنجبین و شیرخشت، از هریک، ده‌مقال؛ ممزوج کرده، به طریق متعارف با یک‌مقال روغن بادام شیرین بنوشند و در روز هشتم و نهم و دوازدهم بدهند به شرطی که این ایام روز نوبه نباشد.

و هرگاه نوبه در دو روز مذکوره اتفاق افتد، مسهل در غیر ایام مذکوره هر روز که اتفاق افتد، در آن روزی بدهند.

و هرگاه هر روز نوبه باشد از بلغم و یکروز نه، یکروز، نوبه‌ی صفرا آید، البتّه مسهل را در روزی می‌دهند که نوبه‌ی صفرا نیست، و به عبارت دیگر، هرگاه نوبه در یکروز نه، یکروز، شدّت کند، مسهل را در چنین روزی می‌دهند، یعنی روزی که نوبه شدّت ندارد، می‌دهند و در سایر ایام، منضج مذکور را می‌دهند.

و هرگاه نوبه هر روزه باشد و یکروز نه، یکروز، شدّت نکند، بلکه در جمیع ایام مساوی باشد، مسهل را در ایام مذکوره می‌دهند، یعنی پنجم و هشتم و دهم و دوازدهم و بالجمله بعد از دوازدهم، سکنجبین ده‌مقال با شیرهی تخم کاسنی بخورند.

و هرگاه بلغم غالب باشد و از علامات مذکوره در تب بلغمی معلوم شود که بلغم غالب است، هر روزه گلغند را با سکنجبین، ممزوج نموده بخورند و بعد از دوازدهم حیوانی بدهند و از میوه‌ها: انار شیرین و می‌خوش و گلابی و آلوی زرد و آلوچه‌ی رسیده، مناسب است و بعد از شانزدهم، شربت دینار که از تصرفات متأخرین است، مناسب است به این طریق که: روزی، پنج‌مقال تا هفت‌مقال، با شیرهی تاجریزی، بادیان درشت و تخم کاسنی، ممزوج نموده بخورند. صفت شربت دینار و سوءالقیه مذکور شد و اگر قوه قوی باشد بعد از پنج شش‌روز، از خوردن شربت دینار، مسهلی دیگر بدهند، چنانچه در اولّ علاج مذکور شد و بعد از آن سکنجبین بزوری با قرص صغیر مناسب است و مداومت نمودن به گلغند سکنجبین، بسیار نافع است و در اواخر مرض هر چندشب، یک‌مرتب، خوردن دواءالترید که در تب بلغمی مذکور شد، مناسب است و بعد از بیستم، در همه‌ی تب‌های خلطی، خوردن شربت ماءالحیوه - که از مخترعات صاحب زادالمسافرین - بسیار نافع است و فرموده که این شربت در اصلاح امزاج احشاء، قطع نمودن تب و اصلاح مزاج بدن بسیار نافع و مجرب است و در تب ربع نیز مجرب است که به عوض سکنجبین بزوری داده شده و انفع است و در تب ربع نیز مجرب است که به عوض سکنجبین بزوری داده شده و انفع است از آن.

طریق ساختن شربت مذکور: زرشک دانه‌دار خوب، سی‌مقال؛ تخم کشوٹ و ریشه‌ی کشوٹ، از هریک، سه‌مقال؛ تخم کاسنی، چهارمقال؛ رازیانه کزمازج و گل سرخ، از هریک، دومقال و نیم؛ قند یا شکر سفید، پنجاه‌درم؛ اجزا را جوشانیده و صاف نموده با قند یا شکر به قوام آورند، هر روز، از پنج‌مقال تا هفت‌مقال، بنوشند.

و هرگاه تب دموی با صفاوی باشد با شیرهی تخم خیار و تخم کاسنی.

و هرگاه حرارت بسیار باشد، با قرص کافور و در تب بلغمی و سوداوی و سایر تب‌های مرگبه با قرص زرشک صغیر و قرص ورد صغیر و شیرهی تخم کاسنی و رازیانه و بدون شیره‌ها و قرص‌ها نیز، مناسب است و در اواخر تب‌های مرگبه، خوردن تریاق فاروق و مشرودیطوس، مناسب است و آنچه در تب ربع مذکور شد از مخدرات در کهنگی سایر نوبه‌ها به شرطی که تب لازم نباشد، نافع است با حرارت مزاج، حب‌الشفا و بدون حرارت مزاج، برشعثا و فلونیا و صاحب زادالمسافرین در انواع نوبه‌های کهنه سفوفی مرتب نموده و فی‌الحقیقه مجرب است، صفت آن: پوست خشخاش،

یک‌مثقال؛ فلفل و سیاه دانه، با هم نرم کوبیده سه حصّه نمایند و در سه روز، هر روز، طرف صبح یک حصّه‌ی او را با گلاب جوشانیده و صاف نموده، میل نمایند.

بباید دانست که وبا عبارت است از: فسادی که در هوا حادث می‌شود به جهت اسباب سماوی یا ارضی، مثل: آب‌های متعفن شده و مواضع مقاتله و زمین‌های کثیرالعفونت که از آن‌ها بخارات متصاعد شده هوا را فاسد سازد و این هوای فاسد از طریق استنشاق و مسامات جلد به اخلاط رسیده متعفن سازد؛ و از علامات آن است که: حیوانات زکیه‌الحس، مثل: پرستو و تعلق، از آشیانه‌های خود می‌گریزند، هرچند جوجه برآورده باشند و حیوانات متعفنه از عفونت، مثل: وزغ، بسیار می‌شود و حیوانات که در زمین می‌باشد، مثل: موش، از خانه‌های خود می‌گریزد و چون کسی بر بلندی برآید و بر هوا نظر کند، چنان نماید که دودانگیز و غلیظ و تیره می‌باشد؛ و از جمله علامات وبا بسیاری شهب و رجوم و قلت باران و تغییر فصول، خصوصاً تابستان و بسیاری ابرهاست.

اما احتراز از آن: پس باید که نقل کنند از آن به هوای دیگر، تا ممکن است و اگر ممکن نباشد، نقل این ادویه را مکرر دود کنند: عنبر، قسط، کندر، سندروس، کهربا، پوست انارین، لادن، مشک، زعفران، سعد ابهل، صندل کز، مورد، زراوند طویل و جدوار، اگر مجموع این‌ها نباشد، بعضی که یافت شود و همیشه سرکه و پیاز بپویند و بنوشند و در خانه بپاشند و موسیر سرکه و دانه‌سود و سرکه، مکرر بنوشند و در خانه بپاشند و لته را به آن‌ها آلوده، پیش دماغ بدارند و خانه و یورد که در آن می‌باشند، در آن را ببندند که هوای خارج، داخل نشود؛ چه آن هوا به این بخورات و بوییدنی‌ها به اصلاح آمده و حسب‌المقدور از این خانه حرکت نکنند و به جایی نروند و اگر بالضروره حرکت نمایند بینی را به لته و دستمال سرکه و سیر آلوده، ببندند و به سرعت معاودت نمایند و از میوه و شیر پرهیز کنند و از جماع و حمام و تشنگی و گرسنگی احتراز نمایند و آب بسیار سرد بنوشند و از آن‌چه می‌خورند، پیاز و سیر، داخل کنند و غذا آش ترش میل نمایند و شیرینی مطلقاً نخورند و از گوشت حیوانات آن بلد، اگر تواند احتراز نماید و الا بسیار کم بخورند و از تریاق، مثل: تریاق فاروق و مشرودیطوس و جدوار خطایی، هرکدام یافت شود، مکرر بخورند و برشعنا و فلونیا نیز، مناسب است و فادزهر معدنی هم خوب است و اما علامات و بایب بعد از حدوث وبا و عموم این تب در اکثر مردم این است که: تب در مردم بسیار ملایم است و در باطن نهایت حدت و التهاب دارد و قلق و اضطراب عظیم می‌باشد و نفس کشیدن در نهایت اضطراب و تواتر می‌باشد و نفس بدبو می‌باشد و بسا باشد که عرق نیز بدبو باشد و بول هم بدرنگ و هم بدبو می‌باشد و گاه باشد که بول سبز و سیاه شود و عطش و خشکی زبان و غثیان و قی صفراوی با سوداوی از علامات آن و اکثر بی‌هوشی نیز عارض می‌شود.

علاج آن: اولاً تعدیل هوا به بخورات و بوییدنی‌ها که مذکور شد و کافور صندل و گلاب مکرر به سینه مالند و آب بسیار سرد بپاشانند و فصد باسلیق بکنند و از ربوب فواکه بارده، مثل: آب غوره و رب به و لیمو و رب ترنج و آب انار، هریک که باشد، مکرر بنوشند و اگر در پنجم محرقی که در محرقه مذکور شد، میل نمایند مناسب است و اگر در هشتم تکرار مسهل نمایند، اولی است و قرص کافور با ربوب مذکوره به آب انارین، بهترین دواهاست و قرص کافور

در این تب، بعد از پنجم بدهند و فادزهر معدنی و مروارید، گل داغستان و طباشیر، از هریک، دودانگ تا نیم مثقال؛ به آب سیب و آب انار بسیار مناسب است. آش غوره و آش انار و آش سماق، هریک، که باشد، قبل از هفتم، بی حیوانی و بعد از آن، با حیوانی؛ و اگر ضعف غالب باشد، حیوانی را پیش از هفتم، بدهند.

این است محلّی از معالجات و علامات و اسباب تب‌های خلطی:

بباید دانست که در اوّل حمّیات مذکور شد که اجناس حمّی سه است و یکی از آن‌ها حمّی و قی است و آن عبارت است از: تشبث حرارت غریبه به اعضاء و خصوصاً قلب و تحقیق این معنی چنان است که در بدن دو رطوبت است: رطوبات اوّلیّه و آن عبارت است از: اخلاط اربعه که دم و بلغم و صفرا و سوداست و قسم دویم رطوبات ثانویه است و آن نیز بر دو قسم است: قسمی را رطوبات فضلیّه می‌گویند که در بدن صرف نمی‌شود و طبیعت آن را دفع می‌نماید از بدن به طریق عرق و بخار و منی و امثال آن‌ها؛ و قسم دویم رطوبات غیرفضلیّه است که در بدن صرف می‌شود و محتاج‌الیه اعضاء است و در تغذیه و بدل مایتحلّ و این رطوبت، یعنی رطوبت غیرفضلیّه بر چهار قسم است: قسم اوّل، رطوبت محصوره در اطراف عروقات شعریّه است که ساقی اعضا است؛ دویم، رطوباتی است که شبث بر اعضاء است به منزله‌ی شبث سیم، رطوبتی است که قریب‌العهد به انعقاد است و قریب‌التشبه به اعضا است؛ و چهارم، رطوباتی است که اتّصال اعضا به واسطه‌ی آن‌هاست. پس هرگاه حرارت غریبه متشبّث شود به دو نوع اوّل و مشغول شود به تحلیل و افنای آن که به منزله‌ی روغنی است که در چراغ کنند، این مرتبه‌ی اوّل دقّ است و اطّبا این قسم را نامند به دقّ؛ و اگر حرارت غریبه این دو نوع را به تحلیل برد و متشبّث شود به نوع سیم که به منزله‌ی روغنی است که اتّصال اجزای فتیله‌ی چراغ بدن است این مرتبه‌ی رابع دقّ است و اطّبا این قسم را مقتت خوانند و هریک از این سه مرتبه، صاحب غرضند؛ یعنی اوّل و وسط و انتهای ملحوظ است در آن‌ها، و چنین فرموده‌اند که: هرگاه از وسط ثالث گذشت، البتّه قابل علاج نخواهد بود و مخفی نماند که تعرّف این تب در مرتبه‌ی اوّلی مشکل است و علاج آن سهل است، به جهت این که در این مرتبه اکثر رطوبات به تحلیل نرفته، بلکه بر حال خود است و تأثیر حرارت در تحلیل رطوبات ظاهر نشده، به خلاف مراتب دیگر که تأثیر حرارت در آن‌ها خصوصاً در مرتبه‌ی سیم ظاهر است و علاج آن در نهایت صعوبت است، به جهت آن که در این دو مرتبه یعنی دو مرتبه‌ی دویم و سیم، تأثیر حرارت به سرحدّ کمال است، اکثر رطوبات به تحلیل رفته لهذا معرفت به آن آسان آسان، و علاج آن صعب است و در مرتبه‌ی سیم خصوصاً از وسط تا منتهای آن که حرارت در نهایت شدّت است و افنای تمام رطوبت شده، قابل علاج نخواهد بود، چنان‌چه هرگاه فتیله‌ی چراغ مشتعل شود و به واسطه‌ی حرارت سوخته باشد، جرم فتیله هرچند روغن بریزند به عوض جرم فتیله محترق نمی‌شود و اسباب این تب بسیار است از عالم مسخّات، مثل: همّ و غمّ مفرط و استعمال ادویه و اغذیه‌ی مسخّنه و بالجمله آن‌چه به سبب غلبه‌ی حرارت و بیس مفرط شود و اکثراً آن است که در انتقال حمّیات عنفه مثل: محرّقه حادث می‌شود و بسا باشد که تابع تب‌های ورمی باشد، یعنی ورم احشا و حدوث آن ابتدا کم اتّفاق می‌افتد و هرگاه مسبوق به تب‌های دیگر نباشد، معرفت به آن در مرتبه‌ی اوّل در نهایت اشکال است و با وجود سبق تب‌های دیگر بر

آن، معرفت نیز بر آن در مرتبه‌ی اوّل مشکل، هرچند علاج آن سهل است و اغلب این است که مریض خود را صاحب تب نمی‌داند، به سبب عدم احساس به حرارت آن و اما مرتبه‌ی دوّم: تشخیص آن آسان است و به اعتبار لاغری مفرط و سایر علامات معرفت به آن سهل است و علاج آن مشکل است و از اقوی علامات در همه‌ی مراتب این است که: مریض بعد از غذا خوردن، تب آن اشتداد می‌کند، یعنی احساس به حرارت زایده می‌کند و رنگ روی آن برافروخته می‌شود و این علامت در حمّیات عفنه نیست و دیگر از علامت این تب آن است که بول مریض شبیه است به آب چربی و اغلب این است که در این مرتبه اسهال نیز می‌باشد و بسیار بدبو می‌باشد و مثل بول چرب است و سرفه شدم اکثر لازم این مرتبه افتاده و بسا باشد که سبب سرفه قرحه‌ی ریه باشد، - که اطّبا آن را سل می‌گویند- و در مرتبه سیم این علامت در نهایت وضوح می‌باشد و حرارت بسیار شدید می‌باشد و چشم‌ها در غدر می‌افتد و بینی باریک و کشیده می‌شود و صورت لاغر می‌شود و شقیق‌ها فرو می‌رود و حنجره برآمده و گردن باریک و تمام بدن به هم خشکیده می‌شود و ناخن‌ها کج می‌شود و موی‌ها بلند می‌شود و تپش بسیار می‌شود.

علاج آن: هرچند مفوّض به طیب حاذق است، به جهت آن که مذکور شد که معرفت به آن در ابتدا در نهایت اشکال است و این رساله را گنجایش ذکر آن نبود، اما ترک آن بالمرّه نیز مناسب نبود، لذا به ذکر قلیلی از معالجه‌ی آن پرداخت تا ملاحظه‌ی آن موجب بصیرت به تفرقه‌ی آن با سایر حمّیات شود، اگر چه اطّبا این زمان را تفرقه مابین متشابهات در کار نیست و تحقیق مسائل و رجوع به اساتید و فضلا بی‌ثمر است، بلکه محض خودرأیی به جهت تحصیل دنیا و گذارشات امور معیشت کافی است و تحقیق و تدقیق و تحصیل در این باب بی‌وجه است و او را دخلی نیست در امر طبابت و ایشان در تحت دعای جالینوس‌اند که فرموده: «کثرالله بهم عددالمقابر» و علی‌ای تقدیر علاج این تب بنا بر اتفاق اطّبا تبرید و ترطیب است و ترک تنقیه واجب است؛ زیرا که این تب مثل تب‌های عفونی نیست که محتاج باشد به تنقیه، به مسهل و منزج، بلکه همان محض تبرید و ترطیب کافی است، مگر هرگاه مرکّب باشد با تب‌های عفونی که در این صورت، مسهل به رفق جایز است، نظر به تب عفونی و علاج این تب به ادویّه و اغذیه‌ی مبرّده و مرطّبه است و بهترین ادویه قرص کافور است به قدر نیم‌مثقال، با ماءالشّعیر سی‌مثقال، با علاوه‌ی شیرهی خرفه و تخم کدو از هریک، سه‌مثقال؛ که با عرق نیلوفر گرفته باشند و لعاب اسفرزه و بهدانه هم اضافه کرده، با اضافه‌ی شربت سیب و لیمو یا ترنج، به قدر پنج‌مثقال؛ ممزوج میل نمایند و اگر سرفه باشد به عوض شربت مذکوره، شربت بنفشه یا نیلوفر، هریک که باشد، سه‌مثقال؛ مخلوط کرده بیاشامند یا قرص کافور با آب هندوانه یا آب کدو تا بیست‌مثقال یا سی‌مثقال، بیاشامند و صاحب موجد که در ربع اخیر از شب، سکنجبین و شیرهی خرفه با شعیری کافور بدهند و نزد طلوع شمس، قحح ماءالشّعیر بدهند با شکر و بعد از دو ساعت داخل شوند در آبزنی از آب قرع یا خیار و آب جو مقشّر و بنشینند در آن ساعتی و سر را بیرون کند از آب و بعد از ساعتی که مکث کرد در آب‌های مذکور بیرون آید و بمالد به بدن خود، روغن بنفشه یا روغن کدو و چند قطره از آن مسعوط نمایند در بینی و گوش، پس استراحت نمایند ساعتی و غذا بخورند از گوشت

بزغاله و بره و مرغ‌بچه که شور با کرده باشند با برنج و کدو و اسفناج و امثال آنها مناسب است و خوردن شیر الاغ در این تب بسیار نافع است به شرط آن که تب عفونی مرگب نباشد با تب دق.

طریق خوردن شیر الاغ که در این تب بسیار نافع است این است که: طرف صبح، روز اول: ده‌مقال از شیر الاغ جوان که چهل‌روز یا قلیلی بیش‌تر یا کم‌تر از وضع حمل او گذشته باشد، با یک‌مقال نبات سفید بنوشند؛ روز دویم پانزده‌مقال و هکذا، روزی پنج‌مقال از شیر علاوه نمایند، تا به چهل‌مقال، برسد و نبات را نیز اضافه نمایند، تا به سه‌مقال برسد و اگر معده تحمل از آن بیشتر داشته باشد، شیر را علاوه نمایند، نبات را نیز به حسب زیادتى شیر علاوه نمایند و هرگاه معده متحمل چهل‌مقال نباشد، کم‌تر بدهند تا به قدری که متحمل آن تواند شد و بالجمله چون به چهل‌مقال، رسید سه روز، چهل‌مقال را بیاشامند و باز به ترتیب اول، پنج‌مقال پنج‌مقال، کم نمایند تا به ده‌مقال برسد و باز به ترتیب اول زیاد نمایند تا به چهل‌مقال، رسد و باز سه روز چهل‌مقال را و بعد از آن کم نمایند به ترتیب و به همین قاعده شیر را می‌خورند تا وقتی که مستغنی شوند از آن؛ و اگر قرص کافور را با شیر میل نمایند، بسیار نافع است.

و غذا: نان جو و پنیر تازه‌ی بی‌نمک و گاهی نان جو با دوغ و نان گندم نیز می‌توان داد و از میوه‌ها: هندوانه، انار، می‌خوش و سیب شیرین، امرود، خشخاش تازه و امثال اینها مناسب است؛ طرف شام: گوشت بره و بزغاله، مرغ‌بچه و خروس‌بچه به هر نحو که مریض رغبت نماید از انحاء ترتیب اغذیه مناسب است؛ اما روغن داخل نکنند و کله‌پاچه نیز مناسب است و از جمله تدابیر آن است که مسکن مریض را در جای خوش هوا قرار دهند، مثل: کنار آب‌ها و نهرها و اگر بقولات و ریاحین بارده در آن موجود باشد، بهتر است و از میوه‌های باردی رطبی معطره، مثل: سیب و به و گلابی و خیار و امثال آنها بسیار بچینند و بوییدن گل نیلوفر و بنفشه بسیار نافع است و ریختن اوراق و ریاحین بارده در رخت‌خواب و لباس‌های کتان پوشیدن و مکرر مالیدن و کافور، گلاب و آب گشنیز به سینه بسیار نافع است و یک‌روز نه، یک‌روز، به حمام بروند و در حمام عرق نکند و در آب نیم‌گرم، بنشیند و بعد از حمام غذا بخورد و از هرچه باعث حرارت و خشکی است، مثل: ادویه‌ی حاره استعمال حرکات و تعب و هم و غم و امثال آنها احتراز نماید؛ و دیگر از جمله‌ی تدابیر مجالست با ظرفا و صدقا و استماع آوازهای خوش و مقامات طرب‌انگیز و مغنیات و سازهای خوش و فرح‌انگیز و بالجمله آنچه مریض را از آن خوش آید و به موجب تفریح و انبساط طبیعت و روح باشد به کار داشتن و از آن چه طبع مریض از آن متنفر باشد، دور داشتن لازم است و هرگاه با تب دق یکی از تب‌های خلطی باشد، احتیاط تمام بکنند و مسهل قوی ندهند، چنانچه مذکور شد و اگر با ورم یکی از اخشا باشد، جانب ورم را ملاحظه نمایند، و در نضح یا تحلیل آن کوشند و جرأت نمایند به استعمال مسخّنات زیاد و بالجمله آنچه از عوارض، مثل: سرفه و اسهال که اغلب با تب دق می‌باشد، جانب آنها را نیز مراعات نماید، چنانچه هرگاه سرفه شدید باشد، به شربت خشخاش علاج نمایند، یا قرص خشخاش یا شیر الاغ بدهند؛ و اگر علامات نزله باشد، به معالجات نزله پردازند با ملاحظه‌ی جانب تب دق و فصد و تنقیه بکنند که با دق منامات دارد و اگر اسهال با دق باشد، شیر الاغ مناسب نیست و به عوض آن ماء الشّعیر باید داد و اگر با شدت باشد، سفوف طین که در اخیر مذکور شد، بدهند با سایر ادویه که در

آنجا مذکور شد و بعد از سکون شدت پیچش سفوف حبّ الرمان به نحوی که در زحیر مذکور شد، بدهند و قرص صباشیر قابض یا شیرهی خرفه‌ی بوداده و شربت مورد و ربّ به شیرین مناسب است و در اسهال با سرفه، شربت مورد بسیار نافع است و دادن حبّ طباشیر کافوری به عوض قرص کافور در صورتی که اسهال باشد، انطباق است.

صفت شربت خشخاش و قرص خشخاش در نزله مذکور شد؛ صفت قرص طباشیر ممسک این است: ورق گل سرخ، سه‌مقال؛ تخم حماض بوداده، صمغ عربی و نشاسته، از هریک، دو‌مقال؛ طباشیر، گل ارمنی، گرد سماق و زرشک بی‌دانه، از هریک، یک‌مقال و نیم؛ اجزا را کوفته و بیخته با گلاب سرشته قرص سازند، قدر شربت، یک‌مقال با شربت مورد یا ماء الشعیر بدهند و ماء الشعیر که به جهت اسهال می‌دهند، جو او را بدهند.

صفت شربت مورد: تخم مورد، بیست‌مقال؛ نیم کوب کرده بجوشانند و صاف نموده و با صدمقال، قند سفید به قوام آورند و از سه‌مقال تا پنج‌مقال، با شیرهی خرفه، لعاب بهدانه و قرص طباشیر قابض بدهند.

صفت حبّ طباشیر کافوری این است: تخم خرفه‌ی مقشّر، تخم کاسنی، مغز تخم خیار، مغز تخم کدو و ورق گل سرخ، از هریک، دو‌مقال؛ کافور، یک‌مقال؛ اجزا را کوفته و بیخته با لعاب اسفرزه حبّ سازند، به قدر نخودی و از پنج‌دانه تا ده‌دانه، با شیرهای مذکوره با ماء الشعیر، میل نمایند و مخفی نماند که در این تب و تب‌های خلطی، بسیار اتفاق می‌افتد که اسهال با ورم دست و پا و صورت جمع می‌شود و هرگاه ادویه‌ی قابضه داده شود، تب با ورم زیاد می‌شود لهذا محتاجیم به دوائی که ماده‌ی مرض را رفع کند و قابض هم باشد و ورم و تب هم زیاد نشود و آنچه همه‌ی این صفات در او می‌باشد، این سفوف است: ریوند چینی، چهارمقال؛ ورق گل سرخ، پنج‌مقال؛ پوست بیرون پسته و تخم گشنیز، از هریک، دو‌مقال؛ عود قماری و مصطکی، از هریک، یک‌مقال؛ میخک و آمله‌ی مقشّر، از هریک، نیم‌مقال؛ اجزا را نرم کوبیده سفوف سازند و در وقت حاجت یک‌مقال او را با گلاب بنوشند و اگر یک‌روز نه، یک‌روز، تا سه دفعه بدهند شاید و این سفوف از تراکیب مخترعه‌ی اجداد صاحب زادالمسافرین است - رحمه - در اسهال که با تهیج باشد، بسیار نافع و مجرب است و فرموده که به جهت اطفال ادّعی انحصار دوا در این سفوف می‌توان کرد.

***بباید دانست که ورم عارت از زیادتی و انتقاص، که عارض می‌شود در اعضا به سبب فضلات و موادّ غیرطبیعیّه که داخل می‌شود در جرم اعضا تمدید می‌کند اعضا را و ضرر می‌رساند به افعال؛ و ثبور جمع ثبره است و ثبره عبارت است از: ورم‌های کوچک و فرقی نیست مابین ورم و ثبره مگر در کوچکی و بزرگی و چون انواع اورام و ثبورات بسیار است که ذکر آنها در این رساله ممکن نیست به بعضی که کثیرالوقوع است پرداخت.

دانه‌های کوچک بسیار است مایل به سرخی، که در ظاهر جلد به هم رسد و گاه باشد که در میان آنها دانه‌های بزرگ باشد و خارش بسیار دارد و چندان در گوشت فرو رفته نمی‌باشد و بروز آن در اغلب اوقات، یک‌دفعه است. سبب آن هرگاه از خون صفراوی باشد، آن شدت سرخی آن است و شدت خارش و سوزش و حرارت ملبس و این که در روز، ظهور آن بیشتر است.

علاج آن فصد است، هرگاه علامات غلبه‌ی خون باشد، چنانچه در صداع دموی مذکور شد و آلا به سایر تدابیر که مذکور می‌شود، بدون فصد و خوردن آب انارین با شیرخشت مناسب است یا شیره‌ی خرفه با عرق نیلوفر یا بید یا کاسنی گرفته، سکنجبین، هفت‌مقال؛ شیره‌ی عنّاب، ده‌دانه؛ ممزوج کرده به اضافه‌ی خاکشی بیاشامند؛ یا لعاب اسفرزه، شیره‌ی عنّاب با عرق شاهتره گرفته، سکنجبین یا شربت عنّاب یا شربت نیلوفر مخلوط کرده، بیاشامند؛ یا آلو بخارا، بیست‌دانه؛ تمرهندی، پانزده‌مقال؛ زردآلوی خشک، پانزده‌مقال؛ بخیسانند و آب او را صاف نموده با شیرخشت بنوشند و خوردن دوغ هم نافع است یا آب انارین گرفته، پوست هلیله‌ی زرد، سه‌مقال؛ کوفته و داخل کرده به اضافه‌ی ده‌مقال شیرخشت، بیاشامند و در یک‌روز نه، یک‌روز، با عنّاب، سپستان و آلو بخارا، از هریک، ده‌دانه؛ تمرهندی، پانزده‌مقال؛ پوست هلیله‌ی زرد، سه‌مقال؛ بنفشه، دو‌مقال؛ جوشانیده و صاف نموده؛ شیرخشت، ترنجبین و مغز فلوس، از هریک، ده‌مقال؛ مخلوط کرده، با علاوه‌ی یک‌مقال، روغن بادام شیرین بیاشامند و ترک شیرینی و روغن نمایند و گوشت ماهی تازه مناسب است و برّه و بزغاله و خروس‌بچه و پهتی ماش و عدس و آش غوره و لیمو و تمرهندی و زرشک و آلوچه مناسب است و از میوه‌ها: کاهو و خیار، هندوانه، انارین، آلوچه، آلوی زرد و کدو مناسب است و برگ خرفه و اسفناج نافع است و ریختن آب نیم‌گرم بر بدن مناسب است و بدن را با سبوس گندم و تخم خربزه کوبیده و شستن، مناسب است و سرکه و گلاب و روغن گل بر بدن مالیدن، نافع است و مالیدن آب غوره هم نافع است.

و هرگاه سبب شری مواد بلغمیه باشد، **علامتش آن است** که: رنگ دانه‌ها بسیار سرخ نیست و در شب بسیار هیجان می‌آید و حرارت و سوزش و اضطراب که در نوع دموی است، در این نوع نیست.

علاج آن: چندیوم، طرف صبح، گل‌قند آفتابی با سکنجبین ممزوج کرده بخورند و هرگاه احتیاج به تنقیه باشد، در یک‌شب نه، یک‌شب، ایارج فیکرا، به قدر دو‌مقال؛ با عسل حبّ کرده فرو برند و در عقب آن، آب گرم و خوردن ایارج با اطریفیل نیز نافع است و خوردن اطریفیل صغیر در آخر شب‌ها در همه انواع شری نافع است و مکرر به حمّام رفتن و به آب نیم‌گرم بدن را شستن، بسیار نافع است و مالیدن سرکه و آرد جو و آب کرفس در این نوع، از مجربّات است و در این نوع تبرید کم‌تر از نوع اوّل باید کرد.

بباید دانست که دمل از جنس خراجات است و آن عبارت از ثبور بزرگ صنوبری شکل سرخ رنگ، که حادث می‌شود از خون مخلوط به رطوبت فاسده و بیش‌تر آن است که حادث می‌شود از حرکات بر امتلا و کثرت حمّام و جماع بر امتلا و اغذیه‌ی حارّه‌ی حلوه و امثال آن‌ها.

علاج آن: به عینه همان است که در شری مذکور شد، از استعمال ادویه و اغذیه‌ی بارده، مثل: شیرهای خنک و سکنجبین و بالجمله آن‌چه در نوع اوّل مذکور شد، مگر آن‌که در این مرض استعمال اضمده از خارج واجب است در ابتدا، در این مرض مثل سایر اورام، معالجه باید نمود، به این طریق که: سفیده‌ی تخم‌مرغ را به اسفرزه مخلوط نموده ضماد نمایند یا بزر ریحان با لعاب اسفرزه و سفیده‌ی تخم‌مرغ ضماد نمایند و بعد از آن که جمع شد و سر کشید، باید منضجات استعمال نمود از این قرار اسفرزه به آب دهن ضماد نمایند، گندم را ناشتا بجایند و ضماد نمایند. **ضمادی دیگر:**

خمیرمایه را با دوشاب یا به تنهایی ضماد نمایند و پیاز را پخته ضماد نمایند؛ دیگر حصّهی تمرهندی کوفته با شیر خالص ضماد نمایند؛ دیگر اگر با حدّت و حرارت باشد، ماست و سریشن با کتیرا و تخم مرو و موم زرد و گل ارمنی شسته با شیر گاو ضماد نمایند؛ دیگر اکلیل بزرگ، حلبه، حصّهی تمرهندی، آرد گندم با روغن کنجد، موم زرد با شیر گاو یا بدون آن، ضماد نمایند؛ و اگر سرگین کبوتر اضافه نمایند، اسرع است در انفجار.

ضمادی سریع‌التأثیر در انفجار: حصّهی تمر کوفته با اندکی پنبه چراغ بگذارند دیگر شیشه‌ی کوبیده و استعمال سرگین کبوتر با هریک از اضمده‌ی مذکوره، باعث سرعت انفجار می‌شود.

ضماد اقوی: خمیر ترش، آهک آب ندیده، سرگین کبوتر، زرده‌ی تخم مرغ و عسل ممزوج، استعمال نمایند و هرگاه از این ادویه منفجر نشود، بیش‌تر زنده تا منفجر بشود و بعد از آن هرگاه خود به خود ملتهم نشود گلنار، مرّمکی، صبر سقوطری و مازو، مثل غبار بپاشند و فرموده‌اند کسی که دمل بسیار عارض می‌شود، مکرّر به حمام رفتن، رفع آن می‌کند و بعضی را که زالو انداخته‌اند اکثر این است که دیگر دمل به هم نرسیده و دملی که در سفر عارض می‌شود، باید که خوب محافظت نمایند که از حرکت سواری سائیده نشود و الاّ گاه باشند که منجر به ناسور شود و اطراف کاغذی را سریش مالیده به آن بچسبانند به طریقی که به دمل نچسبد و چرک دمل را چنان پاک کنند که به جای دیگر نمالد که گاه باشد که به هر جا برسد باعث دمل دیگر شود، واللّٰهُ اعلم.

مخفی نماند که واجب است بر هر عاقلی که اجتناب نماید از ورود سمومات در بدن یا رسیدن آن‌ها از خارج به بدن، بلکه بشناسد هر ضارّی و نافی را از اشیایی که وارد می‌شود به بدن، چه از خارج و چه از داخل، و چنان‌چه احتراز نمی‌نماید از طعام عدو از طعام خود نیز احتراز نماید، به جهت آن‌که بسا باشد که واقع شود در طعام خود انسان، از حیوانات سمیه قاتله، مثل: عقرب و رتیلا و امثال آن‌ها، پس هلاک کند انسان را، لهذا واجب است احتراز از طعام‌ها و شراب‌ها که گذشته شده است از تحت درخت‌های بزرگ و تحت سقف‌های قدیم و سایر مواضع که احتمال وجود این حیوانات در آن‌ها بسیار است و همچنین مسکن گرفتن در مواضع مذکوره و استراحت نمودن در مساکن و جای‌هایی که حیوانات سمیه در آن می‌باشد، یا احتمال وجود آن دارد و مهم‌امکن، اجتناب نمایند و ترک کنند غذاهای قوی‌الطعم را و قوی‌الروایح را که بسا باشد که سمّ در آن‌ها باشد و به واسطه‌ی غلبه‌ی طعم یا بو ظاهر نشود بلکه از کمال تجسّس و تفحص استعمال نمایند و با کلمه‌ی احتراز از سمومات با اقسام و اطوار مختلف، مهم‌امکن واجب است، از این جهت فرموده‌اند که: با خود داشتن بعضی از ادویه‌ی تریاقیه در سفر یا در حضر واجب است، مثل: فادزهره‌ندی و قندهاری خوش قماش و شاخ گاو کوهی و فادزهر حیوانی و نارجیل بکری و جدوار خطایی و مهره‌ی مار و گل داغستان و مهره‌ی مار و امثال آن‌ها که مالیدن و خوردن هریک از این‌ها، در علاج سموم ملذوعه و مشروب، نافع است و چون انواع سموم ملذوعه و مشروب بسیار است و ذکر معالجه‌ی همه‌ی آن‌ها موجب تطویل است و این مختصر گنجایش آن ندارد، لهذا به ذکر بعضی از افراد کثیرالوقوع پرداخت، بعد از بیان بعضی از ادویه‌ی کثیرالنتفع در علاج سموم، تریاق فاروق است و مشرودیطوس و از آن جمله تریاق الطّین است و صفت آن این است: گل داغستان و حبّ‌الفار، مساوی

کوفته و بیخته با روغن گاو چرب کنند و با مساوی هر دو عسل به قوام آورده بسرشند و یک‌مقال و نیم از آن را بخورند و بعد از خوردن این تریاق، به قی، زهر را از بدن بیرون می‌آورد و پاک می‌کند و از آن جمله: تریاق اربعه است و صفت آن این است: حب‌الفار، زراوند طویل، مرّمگی و خبطیانا، اجزا مساوی کوفته و بیخته، با عسل مساوی همه‌ی اجزا بسرشند و یک‌مقال از آن تناول نمایند.

صفت دوائی نافع در جمیع کتب مذکور و در همه‌ی انواع سموم نافع است: برگ سداب خشک، ده‌مقال؛ مغز گردو، یک‌مقال؛ نمک طعام، یک‌مقال و نیم؛ اجزا را کوفته مخلوط نمایند.

ترکیبی دیگر عظیم‌النفع: مغز گرگ، شش‌مقال؛ سداب و نمک طعام، از هریک، یک‌مقال؛ انجیر کوبیده به قدری که اجزا را خمیر کند و قدر شربت تا هشت‌مقال، فرموده‌اند و بعضی در این ترکیب، مغز هسته‌ی ترنج، یک‌مقال و نیم اضافه کرده‌اند.

و ضابطه آن است که: به سرعت آب گرم و روغن گاو بیاشامند و قی کنند یا تخم شیبیت جوشانیده، روغن گاو مخلوط کرده بیاشامند و مکرّر قی نمایند؛ یا آب نمک و عسل و بوره بیاشامند و قی نمایند؛ یا آب گرم با روغن کنجد یا زیت ممزوج نموده بیاشامند و قی نمایند؛ یا بزر انجره را جوشانیده و آب او را گرفته با روغن گاو ممزوج نموده بیاشامند و قی نمایند؛ و هرگاه آثار گرمی سمّ باشد از عالم عطش بسیار و التهاب و خشکی دهن و قلق و اضطراب و سخونه مفرط و غیرها از آثار حرارت به مبرّدات دوائیه و غذائیه تبرید نمایند؛ به این طریق که: ماء‌الشّعیر، لعاب بزرقطونا و روغن تخم کدو بیاشامند و شیر گاو بیاشامند و از خارج صندل و کافور به آب گشنیز و آب خیار و آب کاهو و آب کاسنی، هرکدام یافت شود با علاوه‌ی آب سیب و به گلاب، به زیر پستان چپ، که محلّ قلب است، بمالند و از مفرّحات بارده یا قویّه استعمال نمایند و آب خیار، هندوانه و آلو و انارین و از بقول: اسفناج، کاهو، برگ خرفه و کدو بدهند و هرگاه آثار برودت سمّ از عالم خدر یعنی بی‌حسیّ اعضا و سردی آن‌ها و عرق سرد و بسیاری خواب و سنگینی دست و پا ظاهر باشد و علامات حرارت نباشد، طریق آن است که: قدری سیر و سداب بدهند و حلتیث با سیر بدهند و جند بیدستر به پیش بینی و زیر پستان چپ، بمالند و بعد از این از ادویه‌ی مشترکه، هرکدام یافت شود، بدهند و اگر درد امعا و برآمدگی شکم و حبس طبیعت حادث شود، احتقان به عمل آورند و این حقنه مناسب است: سنای مگی، حلبه و بسفایج، از هریک، دو‌مقال؛ حلتیث و سکبنج، از هریک، یک‌مقال؛ شکر سرخ یا شکر سفید، ده‌مقال؛ روغن زیتون یا روغن بادام تلخ، پنج‌مقال؛ به طریق متعارف به عمل آورند و نیم‌مقال، بوره‌ی ارمنی و پنجاه‌مقال، شیر، اضافه‌ی حقنه نمایند و هرگاه غشی و عرق سرد و بی‌هوشی و سایر اعراض صعبه به هم رسد، گلاب مکرّر به صورت بریزند و دست‌ها و پاهای او را بمالند و معده را به قوّت تمام بمالند و از تریاقات مذکوره در ابتدا، هرکدام یافت شود در حلقش بریزند اگر اسهال و پیچش زیاد باشد، حقنه نمایند و تریاقات مذکوره را با دوغ تازه و آب سیب و ربّ به و ربّ غوره و امثال آن‌ها بدهند و نگذارند که مسموم به خواب رود و از جمله ادویه‌ی حمیه‌ی مشهوره، افیون است که ذکر معالجه‌ی آن می‌شود، ببايد دانست که از خوردن افیون و امثال آن، بزرالبنج و تاتوره و

سوکران حادث می‌شود، بی‌حسی اعضا و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و گیجش سر و تاریکی چشم و گرفتگی گلو و سنگینی زبان و فرو رفتن چشم‌ها و خواب بسیار و سنگینی دست و پا و زردی رنگ رو و چشم؛ و فرموده‌اند که چون به حدّ عرق سرد و خشکی اعضا و سنگینی به افراط رسید علاج ندارد و بدن افیون خورده را، هرگاه بخاراند و بپویند، بوی افیون می‌دهد.

علاج آن: اولاً قی کنند به ادویه‌ی مذکوره، مثل: آب گرم با روغن گاو یا کنجد یا زیت یا آب گرم و سکنجبین قلیلی بوداده و سایر مقیّات چنانچه مذکور شد و سایر معالجات مشترکه به عمل آورند و آنچه به افیون اختصاص دارد، چنانچه شیخ در مقاله‌ی اولی از فن ششم از قانون فرموده، سکنجبین است با افستین و از جمله تریاق افیون که عاجل‌النفع است، حلتیث است و دارچینی و سکینج و جند بیدستر، فلفل با سکنجبین یا بدون آن و همچنین الشبم و جوز و سداب و روغن گل با عسل و سیر.

صفت تریاق مخصوص به افیون مذکور در قانون: بگیر فلفل، جندیبستر، اهل و حلتیث، اجزا را برابر کوفته با دو وزن مجموع عسل صاف به قوام آورده بسرشد و قدر شربت، دومتقال و اگر مجموع اجزاء مذکور یافت نشود، بعضی از آن و اگر یک‌مقال حلتیث با سکنجبین عسلی بخورند، بسیار نافع است و فرموده‌اند که اگر مساوی افیون، جندیبستر بخورند، رفع مضرت آن می‌نماید و خوردن تریاق فاروق و مشرودیطوس و سنجرنیا، نافع است و بوییدن جند و حلتیث و مالیدن روغن قسط و سوسن و امثال آن‌ها در بدن نافع است و همچنین در میان آب گرم نشستن و آب گوشت‌های چرب خوراندن، لازم است.

و اما سموم ملذوعه به ذکر بعضی از آن‌ها اکتفا می‌شود و باید دانست در گزیدن هریک از حشرات واجب است که بالاتر از آن موضع را محکم ببندند و دم نیش را شخصی که ناشتا نباشد و به روغن گل مضمضه کرده باشد، بمکد و آب دهن را به سرعت بیندازد و بعد از آن، زراوند طویل بجاید و دیگر موضع گزیده را حجامت کنند بی‌آن که تیغ بزنند و فرموده‌اند که: انداختن زالو نافع است و گذاشتن مهره‌ی ماره بر موضع گزیده بسیار نافع است و شیر بر او بریزند تا شیر بسته می‌شود و مهره چسبیده است، تکرار نمایند و چون شیر بسته نشود و مهره بیفتد، علامت نجات است و فرموده‌اند که در بعضی از حیوانات سمّی، مثل: بعضی از انواع مار هرگاه بگزد بعضی از اعضا را که ممکن‌القطع است و سمّ آن هنوز به تمام بدن نرسیده باشد، لازم است که آن عضو را قطع نمایند.

علامت گزیدن مار آن است که: از موضع، اولّ خون بیرون می‌آید و بعد از آن چرک، مثل: زردآب و موضع گزیده ورم می‌کند و رنگ ورم به سرخی می‌باشد و بعد از آن سبز می‌شود و دهن و زبان، خشک می‌شود و در اندرون، التهاب به هم می‌رسد و بدن، گرم می‌شود و عرق سرد می‌آید و رنگ رو، به سبزی مایل می‌شود و غشیان و قی صفراوی واقع می‌شود، هرچند انواع مار بسیار است و در علاج مخالفت دارند، آنچه مشترک است از معالجات، مذکور می‌شود.

علاج آن: اولاً تنقیه آن چه در معالجه‌ی مشترکه مذکور شد، به کار برند و چنین فرموده‌اند که: تریاک فاروق، اعظم ادویه‌ی مار گزیده است و حصّه‌ی ترنج، بسیار نافع است و اگر شکم خروسی را شکافته بر موضع گزیده گذارند،

سم را جذب می‌کند و خوردن روغن کهنه که لااقل یک سال، بر او گذشته باشد، عظیم‌النتفع است و بسا باشد که محتاج به علاج دیگر نباشد و نشستن در میان شیر، بسیار نافع است.

****علامت آن:** درد شدید، گاهی سرمای سخت و گاهی شدت حرارت به هم می‌رسد و بسا باشد که بی‌حسی اعضا و غشی و عرق سرد، عارض شود و خروج مقعد و ورم قضیب، حادث شود و اعضا سرد شود.

علاج آن: به دستور مذکور در معالجات مشترکه است و مالیدن مرّمکی بر موضع گزیده نافع است و همچنین دارلفل با سرکه؛ و اگر موشی را شکم بشکافند و بر موضع گزیده ضماد نمایند، جذب سم می‌کند و ضماد کردن تخم یونجه، نافع است و ضماد تریاق فاروق، نافع است.

صفت تریاق مخصوص به عقرب: پوست بیخ کبر، افسنتین، زراوند طویل و مدحرج و طرفشقون، اجزا برابر با عسل معجون کنند، قدر شربت، چهاردانگ؛ و خوردن شیر خام کوبیده، نافع است و عقرب گزیده را، اجتناب از همهی مفتحات، خصوصاً کرفس، لازم است. اگر آهک برگ توت کوفته به روغن دنبه بسرشد و بر موضع گزیده‌ی مار و عقرب گذارند، نافع باشد و همچنین آهک را با زرده‌ی تخم مرغ سرشته بگذارند، نافع باشد و درد ساکن کند. اگر کژدم را در روغن بجوشانند و آن روغن را بر موضع گزیدگی کژدم بمالند، نافع باشد و درد ساکن کند و گویند اگر چرک گوش خر، بر موضع گزیده‌ی عقرب مالند، درد ساکن کند و اگر سریش را به سرکه سرشته بر موضع گزیده‌ی عقرب نهند، درد ساکن شود و گویند اگر کژدم که گزیده بگیرند با نمک و روغن چراغ یا به تنهایی، ضماد کنند، همین عمل کند و اگر برگ تاک بکوبند و ضماد کنند، فی‌الحال، درد ساکن کند و اگر جوز و سیر و انجیر کوفته بر موضع گزیده‌ی مار نهند، نافع آید.

****علامت آن:** ورم موضع گزیده و درد معده و خارش بدن و در بعضی بی‌حسی آن و برآمدگی شکم و عرق مفرط و رعشه و درد و سرفه و قی دایم و رفتن منی از احلیل و خروج باد از مقعد و اضطراب عظیم و خواب بسیار سنگین.

علاج: به دستور مذکور در معالجات مشترکه است و آنچه خاص به اوست نشستن در آب گرم است، خصوصاً در حمام که فی‌الحال مسکن وجع است و تا چندروز، مکرراً به حمام رفتن، نافع است و بعد از سکون وجع، موضع گزیده را به آب نمک بسیار گرم، بشویند و بعد از آن، خاکستر چوب انجیر و آهک و کهلا و مرّمکی و نمک را کوفته به آب بسیار گرم خمیر کرده، ضماد نمایند.

****موضع گزیدن ورم است و سرخی موضع گزیده؛ علاج آن:** بعد از معالجات مشترکه از مکیدن و مالیدن، گل ارمنی است که با سرکه ساییده بمالند، نافع آید و مالیدن گل رست به آب غوره و ریختن آب سرد یخ مکرراً و اگر گزیده‌ی موضع را به آب بسیار گرم، بگذارند و بلافضل به آب یخ گذارند، تسکین وجع می‌کند و در تسکین وجع عقرب گزیده و زنبور گزیده، مالیدن جدوار خطایی، بسیار نافع است و استعمال شافی از یخ در مقعد، مسکن وجع است و اگر وجع شدید به طول انجامد، فصد مناسب است والله أعلم.

گویند که کبریت و نوشا، در هر خانه که باشد، مارها از آن خانه گریزند و نگاه داشتن ترب و آب آن در خانه، باعث گریختن عقارب است از آن خانه، و اگر ترب را در خانه‌ی عقرب گذارند، بیرون نیاید و بخور کردن زرنیخ و عقرب در خانه، موجب گریختن عقرب است. اگر شحم حنظل جوشانیده و آب او را در خانه و اطراف آن بپاشند، کبک از آن خانه بگریزد و همچنین بخور کردن کبریت و پاشیدن آب خرنوب، باعث گریختن آن‌ها است.

*** اگر نشاره‌ی چوب صنوبر یا زاج سفید یا شونیز یا کبریت یا سرگین گاو یا خردل یا بوره، مجموع یا هر کدام، یافت شود، در خانه دود کنند، پشه از آن خانه بگریزد.

*** اگر مرداسنگ یا خریق یا نیک یا بیخ کرنب یا بصل الفار در خمیر کرده، به خورد موش دهند، بمیرد و اگر موش نری کوفته پوست او را بکنند، یا دم او را قطع کنند و او را سر دهند، باقی موش‌ها بگریزند. گویند اگر مقناطیس با زهره‌ی گاو یا زفت یا حلتیث یا قطران در خانه‌ی مور گذارند، مورها بگریزند. اگر هدهد را در خانه نگه دارند یا پر او را دود کنند، ارضه از آن‌جا بگریزد و ارضه حیوانی است که چوب می‌خورد.

اگر فرتج و افسنتین و پوست ترنج را دود کنند، سوس که کرمی است در پشم افتد، بگریزد. گویند نگاه داشتن زعفران در خانه باعث گریختن سام ابرص است که او را چلپاسه می‌گویند. ذکر مختصری از تدبیر مسمومات و دفع هوام و حشرات به اتمام رسید والله الموفق والمستعان و شافی فی الاسقام. حسب الأمر قدر قدر حضرت کیوان مرتبت گردون بسطت نواب مستطاب فلک، جناب مالک رقاب، مایه‌ی نصف آفتاب، فلک سعادت، مهر سپهر جلالت، شاهزاده‌ی آزاده‌ی والاتبار، بهمن میرزا صاحب اختیار مملکت آذربایجان، مدالله ظلّه علی الاعیان در غره‌ی شهر رمضان مطابق سنه‌ی یک‌هزار و دویست و شصت و سه هجری به قلم شکسته‌ی بنده‌ی خاکسار و ذره‌ی بی‌مقدار یوسف بن محمد العلوئی سمط تحریر پذیرفت. امید که به عین عنایت نظر فرمایند. ان شاء الله تعالی.^۱

۱. یادداشت حاشیه‌ی نسخه: ده چیز است که واجب است بر طبیب ملاحظه‌ی آن‌ها در معالجه‌ی هر مرض: اوّل: ملاحظه‌ی نوع مرض است، مثل آن‌که مزاج صاحب‌مرض حارّ است یا بارد، رطب است یا یابس؛ دویم: ملاحظه‌ی سبب مرض است؛ سیّم: ملاحظه‌ی فوت بیمار است که قوی است یا ضعیف؛ چهارم: ملاحظه‌ی مزاج اصلی بیمار است به حسب اصل خلقت که حارّ المزاج است یا بارد المزاج؛ پنجم: ملاحظه‌ی مزاج عارضی است که چه مقدار دور از مزاج اصلی شده است؛ ششم: ملاحظه‌ی سنّ بیمار است که پیر است یا جوان؛ هفتم: ملاحظه‌ی عادت بیمار است که در حالت صحّت افراط در غذا داشته و حدّ وسط بوده، تداخل در عادت داشته یا به قاعده تغذیه می‌نموده و حرکت و سکون و سواری و پیاده عادت دارد یا به آسایش؛ هشتم: ملاحظه‌ی فصل که در چه فصل است؛ نهم: ملاحظه‌ی بلد است، جنوبی است یا شمالی، مشرقی است یا مغربی؛ دهم: ملاحظه‌ی هواست در وقت معالجه، چهار فصل، مثلاً هوای در روز گرم است و شب سرد، یا در هوا گرد و غبار، یا هوا صاف بود در شب، و همچنین در نوع مرض که بیرونی است یا اندرونی، خلطی است یا مزاجی.